جنگ اُکتبر ۱۹۷۳

(جنگ اعراب و اسرائیل)

نوشتهٔ
سعدالدین شاذلی

ترجمهٔ
بیژن افتخار جواهری



جنگ اکتبر ۱۹۷۳

(جنگ اعراب و اسرائیل)

نوشتهٔ

سعدالدین شاذلی

ترجمهٔ

بیژن افتخار جواهری



انتشارات اطلاعات

تهران ـ ۱۳۸۵

شاذلی، سعدالدین
جنگ اکتبر ۱۹۷۳ (جنگ اعراب و اسرائیل)/ نوشته سعدالدین شاذلی؛ ترجمه بیژن افتخار جواهری. ـ تهران: اطلاعات، ۱۳۸۵.
۳۹۰ ص.: مصور

ISBN 964 - 423 - 606 - 8

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: حرب اکتوبر.
این کتاب قبلاً تحت عنوان عملیات بدر: خاطرات رئیس ستاد سابق ارتش مصر در جنگ ۱۹۷۳ با ترجمه صفاءالدین گچی توسط چاپ و نشر بنیاد در سال ۱۳۷۰ منتشر شده است.
۱. جنگ اعراب و اسرائیل، ۱۹۷۳ م ـ خاطرات. ۲. شاذلی، سعدالدین ـ خاطرات. ۳. مصر ـ سیاست و حکومت ۱۹۷۰ ـ ۱۹۸۱. ۴. یهود و عرب ـ تاریخ ـ ۱۹۶۷ ـ ۱۹۷۳م. الف. افتخارجواهری، بیژن، ۱۳۳۷ ـ ، مترجم. ب. مؤسسهٔ اطلاعات. ج. عنوان د. عنوان: جنگ اعراب و اسرائیل. هـ. عنوان: عملیات بدر خاطرات رئیس سابق ارتش مصر در جنگ ۱۹۷۳. و. عنوان: خاطرات رئیس سابق ارتش مصر در جنگ ۱۹۷۳.
۴۰۴۱ ح ۲ ش / ۱۷ / DS۱۲۸
۱۳۸۵
۹۵۶/۰۴۸۰۹۲
کتابخانه ملی ایران
۸۴ـ۴۶۱۷۴م



انتشارات اطلاعات
تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۱۱۹۹
تلفن: ۶ ـ ۲۹۹۹۳۴۵۵
تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

جنگ اکتبر ۱۹۷۳ (جنگ اعراب و اسرائیل)
نوشتهٔ سعدالدین شاذلی
ترجمهٔ بیژن افتخارجواهری
ویراستار: افسانه قارونی
حروف نگار: سید حسن صالحی
صفحه پرداز: فاطمه حلوایی
طراح روی جلد: رضا گنجی
چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات
چاپ اول: ۱۳۸۵
شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه
قیمت: ۲۴۰۰ تومان

شابک: ۸ـ۶۰۶ـ۴۲۳ـ۹۶۴
ISBN: 964-423-606-8

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم

جنگ اکتبر ۱۹۷۳ که در میان جنگهای اعراب و اسرائیل نقطهٔ عطف مهمی به‌شمار می آید، نشان داد، چنان که نقشه‌ای فراگیر بخوبی طراحی و اجرا شود، شکست‌دادن ارتش اسرائیل آن هم تنها با تکیه بر تدبیر، ایمان و شجاعت نیروهای خودی امکان‌پذیر است. در جنگهای پیشین نتیجهٔ نبرد از پیش معلوم بود، زیرا دشمن با استفاده از ضعف سازماندهی و برنامه‌ریزی نامطلوب اعراب، به آسانی می توانست ارتشهای عرب را شکست دهد. صحت این تفاوت در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ به‌طور آشکاری به‌اثبات رسید، به‌طوری که رسانه‌های تبلیغاتی صهیونیستی و غربی، ارتش اسرائیل را «ارتش شکست‌ناپذیر» لقب دادند. جنگ اکتبر ۱۹۷۳ بر آن لقب دروغین خط بطلان کشید. در جنگ اکتبر سربازان مسلمان ارتشهای عرب تکبیر گویان با یورش به‌نیروهای اسرائیلی، آنها را تارومار کردند و پروندهٔ خطوط بارلو در جبههٔ سینا و آلون در جبههٔ جولان را بستند. با وجود این، چندی بعد از آغاز این حمله، نیروهای مصری و سوری باتحمل تلفاتی سنگین، در مواضع خود زمینگیر شدند یا حتی به‌پشت خطوط آتش بس ۱۹۶۷ عقب نشینی کردند و کار به‌جایی رسید که پایتخت‌های دو کشور مذکور نیز در معرض خطر قرار گرفتند!!

در ارتباط با مسألهٔ جنگ اکتبر ۱۹۷۳: «فرماندهان عرب چگونه نقشه‌های عملیاتی را بدون دخالت مستشاران و کارشناسان شوروی طراحی و اجرا کردند؟، چگونه

مشکلات و موانع سر راه خود را برطرف کردند؟، چگونه نیروهای مسلح را از نظر رزمی و روانی آماده کردند؟، چگونه عملیات فریب دادن دشمن را با موفقیت اجرا کردند؟، و...» پرسشهایی است که ذهن هر خواننده را به‌خود مشغول می‌دارد. در مورد جبههٔ مصر افزون بر آنچه گفته شد، این پرسش مهم نیز مطرح است: «چرا جنگ اکتبر که چنان آغازی شکوهمند داشت، دچار چنین فرجامی شد؟»

در پاسخ به‌این پرسش باید گفت که دخالت رهبری سیاسی مصر در جزئیات اقدامات محض و تخصصی نظامی سبب شد که فرماندهی نظامی خود مجری دستورات غلط و نابجا باشد. در ارتشهای نوین، رهبری سیاسی استراتژی و هدف را مشخص می کند و راهکارهای اجرایی را به‌فرماندهی نظامی وامی گذارد، در حالی که در کشورهایی چون مصر دخالت رهبری سیاسی به‌حدی است که حتی در مورد جابجایی یك یگان مستقیماً دستور صادر می کند.

کتاب حاضر که توسط رئیس ستاد نیروهای مسلح مصر در هنگام جنگ اکتبر ۱۹۷۳ نگاشته شده است، جنبه‌های مختلف موضوع جنگ اکتبر را بررسی می کند، نظیر: تمرینها و آماده سازی رسته‌های مختلف نیروهای مسلح مصر؛ موانع سر راه عملیات و چگونگی برطرف کردن آنها؛ طراحی و اجرای نقشه‌های عملیاتی؛ رخنهٔ دشمن از منطقهٔ دفرسوار و شیوهٔ برخورد با آن.

مؤلف کتاب، به‌منظور حفظ اسرار نظامی، بیشتر، مطالبی را بیان کرده است که قبلاً از سوی منابع اسرائیلی یا غربی مطرح شده بود. به‌دیگر سخن، حفظ اسرار نظامی سبب شده است که وی پرسشهایی از قبیل: علت انتخاب زمان حمله؛ زمان دقیق آغاز حمله؛ ماهیت مشکلات پیش بینی نشده در گشودن معبر در حوزهٔ لشکر ۱۹؛ نحوهٔ بستن لوله‌های انتقال دهندهٔ مایع آتشزا؛ شیوهٔ رخنهٔ نیروهای اسرائیلی به‌دفرسوار را بی‌پاسخ بگذارد. هر چند منابع غربی به‌پرسشهای مطرح شده پاسخ داده‌اند، اما نه اسرائیلی‌ها و نه مصری‌ها تاکنون آنها را تأیید یا تکذیب نکرده‌اند. بی تردید این موضع مؤلف قابل توجیه است، زیرا کافی است بدانیم که اسرائیل با وجود گذشت چند دهه از وقوع جنگ ژوئن ۱۹۶۷، هنوز توضیحی برای مسائل این جنگ از جمله تعداد سورتی‌های پرواز، محورهای عملیاتی و...

ارائه نکرده است.

ژنرال سعدالدین شاذلی به‌دنبال حمله به‌سادات و افشای خیانت وی، از مقام سفیر مصر در پرتغال استعفا کرد و به‌لیبی رفت. وی چندی بعد، از لیبی رهسپار الجزایر شد و در آنجا اقامت گزید. پس از کودتای نظامی الجزایر در سال ۱۹۹۲ که به‌منظور جلوگیری از روی کار آمدن جبههٔ نجات اسلامی الجزایر رخ داد، ژنرال شاذلی در سالگرد جنگ اکتبر به‌مصر بازگشت و اکنون در مصر به‌سر می‌برد. ژنرال سعدالدین شاذلی تاکنون چند کتاب دربارهٔ مسائل استراتژیك در مناقشهٔ خاورمیانه نگاشته است و دیدگاههایی جالب توجه در این زمینه دارد.

امید است که مطالب کتاب حاضر برای دانش پژوهان سودمند افتد.

و ما توفیقی الا باللّه.

بیژن ا. جواهری

مقدمهٔ مؤلف

کتابهای بسیاری دربارهٔ جنگ اعراب و اسرائیل ـ اکتبر ۱۹۷۳ ـ منتشر شده است، اما حقایق بسیاری هستند که تاکنون کسی به آنها نپرداخته است و همچنان در پردهٔ ابهام مانده‌اند. حقایق مسخ شدهٔ دیگری نیز وجود دارند که عده‌ای، از روی ناآگاهی، تفسیر نادرستی از آنها کرده و عده‌ای دیگر، آگاهانه، به‌منظور سرپوش نهادن بر آنها، مسخشان نموده‌اند. موضوعاتی که همچنان مبهم مانده‌اند، پرسشهایی را برمی‌انگیزد، از جمله:

۱. چرا نیروهای مصری به‌دنبال عبور موفقیت آمیز خود از آبراه سوئز، تهاجم خود را به‌سوی شرق گسترش ندادند و تنگه‌های سینا را تصرف نکردند؟

۲. آیا واقعاً سرفرماندهی نیروهای مسلح مصر رخنهٔ دشمن به‌منطقهٔ «دفرسوار» را پیش‌بینی و نقشهٔ لازم را جهت دفع آن تهیه کرده بود؟ در این صورت، چرا مصری‌ها رخنه را به‌محض وقوع دفع نکردند؟

۳. چگونه رخنهٔ دشمن به‌منطقهٔ «دفرسوار» روز به‌روز گسترده‌تر می‌شد و نقشه‌هایی که فرماندهان برای مقابله با آن طراحی می‌کردند، از سوی رئیس جمهور و وزیر جنگ رد می‌شد؟

۴. مسؤول به‌محاصره افتادن ارتش سوم کیست، فرماندهان یا سیاستمداران؟

۵. چگونه محاصرهٔ ارتش سوم بر نتایج سیاسی و نظامی جنگ، نه تنها در مصر،

بلکه در تمامی جهان عرب تأثیر گذاشت؟

در اکتبر ۱۹۷۶ ـ یعنی سه سال پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ ـ تصمیم گرفتم خاطراتم را بنویسم. هدف من از این کار، تنها افشای دروغ‌پردازی‌های سادات پس از پایان جنگ، که بی‌پروا به‌انتشار آنها دست می‌زد، نبوده، بلکه ارائهٔ تصویری واقعی از دلاوری‌ها و جانفشانی‌های سربازان مصری در این جنگ بوده است. جای بسی تأسف است که سادات و همدستانش نتوانسته‌اند این جنگ را آن گونه که باید، به‌عنوان یکی از شکوهمندترین عملیات نظامی جهان معرفی کنند. آنان به‌جای بهره‌گیری از زبان آمار و تحلیل علمی عوامل مؤثر در جنگ، به‌فضل‌فروشی‌های پرطمطراق پرداختند که هدف اصلی آن، کم‌رنگ کردن نقش سرلشکر سعدالدین شاذلی رئیس ستاد ارتش مصر ـ از ۱۶ مه ۱۹۷۱ تا ۱۲ دسامبر ۱۹۷۳ ـ بوده است. در نتیجهٔ این کینه‌توزی، سادات و همدستانش به‌کتمان نقش سرلشکر سعدالدین شاذلی در این جنگ پرداختند و در این زمینه، ناگزیر شدند چگونگی آماده‌سازی و تجهیز نیروهای مسلح و شیوهٔ عبور آنها از آبراه سوئز، ماهیت اختلاف من و سادات در ۱۶ اکتبر بر سر نابودی دشمن در منطقهٔ دفرسوار، چگونگی تحول نبرد در غرب آبراه و نادیده انگاشتن دیدگاههای نظامیان توسط سیاستمداران را مسکوت گذارند. سادات نتوانست دریابد این امر موجب رنجش نیروهای مسلح خواهد شد. وی و همدستانش گمان می‌کردند که در روایت خود از جنگ اکتبر می‌توانند سهمی بیش از چهار سطر به‌رئیس ستاد ارتش مصر ندهند و در این چهار سطر نیز او را به‌عنوان مسؤول شکاف در جبههٔ خودی مورد سرزنش قرار دهند! زهی به‌این نابخردی و ابتذال!! آیا آنان گمان می‌کردند می‌توانند آنچه را می‌گویند ثابت کنند یا چنین می‌پنداشتند ما مدارکی که دروغهای آنان را افشا کند، در اختیار نداریم؟ وای بر دروغ‌پردازانی که آگاهانه دروغ می‌گویند.

در اکتبر ۱۹۷۷، نوشتن خاطراتم را به‌پایان رساندم و در انتظار زمان مناسب برای انتشار آن نشستم. در سرنوشت هر جنگی، خواه سیاسی و خواه نظامی، زمان مناسب عاملی مهم است. مبارزه با رئیس یك رژیم خودکامه و افشای دروغ‌پردازی‌ها و فریبکاری‌هایش چندان آسان نیست و مستلزم در اختیار داشتن مدارکی معتبر و همچنین

شاهدانی بین‌المللی و فضای تبلیغاتی مناسب است. با فرارسیدن اکتبر ۱۹۷۷ شرایط یادشده ـ جز فضای تبلیغاتی مناسب ـ کاملاً فراهم شده بود. از اکتبر ۱۹۷۷ تا مه ۱۹۷۸، سادات سه اشتباه فاحش مرتکب شد که موجب از دست رفتن پایگاه مردمی او در مصر و جهان عرب گردید:

۱. در نوامبر ۱۹۷۷، او دیدار شوم خویش را از قدس آغاز کرد. در این دیدار، وی امتیازات زیادی به‌اسرائیل داد، بی آنکه در مقابل، چیزی به‌دست آورد؛

۲. در آوریل ۱۹۷۸، سادات خاطرات خود را منتشر ساخت. او نخستین رئیس کشوری است که هنگام بر سر قدرت بودن، خاطرات خود را منتشر می کند. انتشار کتاب خاطرات سادات کاری غیر اخلاقی بود که وی در آن، از مقام خود، به‌عنوان رئیس کشور و مالك رسانه‌های گروهی و کسی که همه چیز از اعطا و بخشش گرفته تا ارتقا و اخراج و حمایت و سرکوب، در ید قدرت اوست، بهره جست تا مخالفان خود را دروغگو خطاب کند؛

۳. سادات در مه ۱۹۷۸، بااقدامات سرکوبگرانهٔ خود به‌منظور خاموش کردن هرگونه دیدگاه آزادمنشانه در کشور، مرتکب سومین اشتباه شد.

من نیز در انتظار زمان مناسب، با حسرت، شکیبایی و حفظ آمادگی، سیاستهای ناهنجارش را زیر نظر داشتم. در اوایل ژوئن ۱۹۷۸، به‌این نتیجه رسیدم که سکوت کردن، خیانت به‌عزت و شرافت مصر و نیروهای مسلح آن است. در ۱۹ ژوئن ۱۹۷۸، از دفترم، به‌عنوان سفیر مصر در پرتغال، سادات را بشدت مورد حمله قرار دادم و آنچه را هر آزادهٔ مصری خواهان گفتن آن است، بر زبان آوردم. نیك می‌دانستم با این کار، منصب بلندپایه‌ام را فدای اصولم می کنم، اما از آن ناخشنود نبودم. سادات می‌پنداشت شاید زندگی تجملی و پرجاه و جلال سفارت، عشق به‌مصر و مبارزه در راه آن را از خاطرم می‌زداید، اما او در این ارزیابی مرتکب اشتباهی فاحش شد. شاید سادات قیاس به‌نفس می کرد و می‌پنداشت هر کسی را با پول می توان خرید؛ اما هیهات که انسانها یکسان باشند!

اینك خاطرات خود را از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ به‌همهٔ افسران و سربازان نیروهای مسلح مصر تقدیم می کنم. هر روز و هر ساعت از خدمتم به‌عنوان رئیس ستاد ارتش مصر

مایهٔ افتخار من است، زیرا در این دوران، اولین عملیات تهاجمی موفقیت آمیز علیه اسرائیل طراحی و اجرا شد. در اینجا فرصت را مغتنم شمرده، همهٔ افسران و سربازانی را که در آن جنگ، عزت و اصالت تاریخی سرباز مصری را بازگرداندند، می‌ستایم. آنان صاحبان واقعی این خاطرات هستند، چون آن را با خون و دلاوری خود ساخته و شاهدان عینی همهٔ رویدادهای آن بوده‌اند. هزاران تن از آنان، از بخشی از رویدادهای مندرج در این خاطرات آگاهی دارند؛ از بخشی دیگر، تنها صدها و شاید دهها نفرشان مطلع هستند. صدها هزار تن از آنان از این خاطرات، با شور و شوق استقبال خواهند کرد، اما اندك افرادی ـ که خود را به‌سادات فروخته و سرنوشت خود را به‌سرنوشت وی گره زده‌اند ـ خود را گرفتار خواهند یافت: یا باید حقیقت را بگویند و مناصب‌های خود را از دست بدهند و یا در حالی که حقایق را می‌دانند، دروغ بگویند و آبروی خود را در برابر مردم، فرزندان و تاریخ بر باد دهند. صرف‌نظر از مکافات خداوند، که مهلت می‌دهد اما نادیده نمی‌گیرد، به‌حال آنان دل می‌سوزانم و از خداوند خواستارم آنان را به‌راه راست هدایت فرماید. با وجود این، هشدارشان می‌دهم که توانایی اثبات هر آنچه را در این خاطرات نوشته‌ام، دارم.

سپاس خدایی را که توفیقم داد تا سخن حق را بر زبان آورم و از آن دفاع کنم. بارالها! هدایتمان فرما، راهمان را روشن ساز و دلهای مؤمنان را آرام بخش تا بتوانند در برابر سرکشی بایستند و اگر از حقیقت آگاه باشند، آن را کتمان نکنند.

سرلشکر سعدالدین شاذلی

رئیس پیشین ستاد ارتش مصر

بخش اول

نقشهٔ تهاجم

فصل اول

مانورهای استراتژیك

لحظه‌ای از اندیشهٔ حمله به‌دشمن اشغالگر غافل نبودیم، حتی در سخت‌ترین ساعات شکست ژوئن ۱۹۶۷. در این زمینه فقط دو مسأله می‌باید مورد توجه قرار می‌گرفت: اول، تعیین زمان حمله، و دوم، ربط آن با امکانات نیروهای مسلح. از پاییز ۱۹۶۸، سرفرماندهی نیروهای مسلح با مانورهای استراتژیك که سالی یك بار انجام می‌شد، شروع به‌سنجیدن امکان انجام چنین حمله‌ای نمود. هدف از این مانورها، آموزش فرماندهان نیروهای مسلح ـ اعم از فرماندهان نیروهای هوایی، دریایی و پدافند هوایی ـ و همچنین فرماندهان ارتشهای عملیاتی و دیگر فرماندهان به‌مأموریت خود در نقشهٔ تهاجم بود. من نیز، پیش از آنکه به‌عنوان رئیس ستاد ارتش تعیین شوم، در سه مانور شرکت کرده بودم. در مانورهای سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹، به‌عنوان فرماندهٔ نیروهای ویژه (نیروهای چترباز و کماندویی) و در سومین مانور که در سال ۱۹۷۰ برگزار شد، فرماندهٔ منطقهٔ نظامی دریای سرخ بودم. روال کار به‌این صورت بود که وزیر جنگ مدیر مانور باشد و از رئیس‌جمهور برای شرکت در بخشی از آن دعوت کند تا در جریان گزارشها و بحثهایی که در خلال مانور مطرح می‌شوند، قرار گیرد. این گونه مانورها طی سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲

نیز تداوم یافت. مانوری که قرار بود در سال ۱۹۷۳ برگزار شود، در حقیقت، همان نقشهٔ واقعی جنگ ۶ اکتبر ۱۹۷۳ بود.

از آنجا که اسرائیل از سال ۱۹۶۸ به‌بعد، برتری همه جانبه‌ای بر ما داشت، طراحان مانورهای استراتژیك برای امکان اجرای مانوری تهاجمی، بر اساس شیوه‌ای که مغایر با فنون و علوم نظامی نیست، چنین فرض می کردند نیروهایی در اختیار داریم که در واقعیت امر وجود خارجی نداشتند. به‌عبارت دیگر، طراحان مذکور نقشهٔ تهاجم را بر اساس آنچه باید داشته باشیم طرح‌ریزی می کردند تا موفقیت آمیز شود. این امر را نباید اشتباهی عمده دانست، زیرا چنین نقشه‌هایی، هرچند واقعی نیستند، کمیت نیروهای مسلح لازم را برای امکان‌پذیر شدن موفقیت تهاجم به‌روشنی نشان می‌دهند. در طی سالهای پس از ۱۹۶۹، قدرت نیروهای مسلح مصر رو به‌افزایش گذاشت و نقشه‌های ما نیز در مانورهای استراتژیك ـ در نتیجهٔ متناسب شدن اهداف با امکانات واقعی ـ کمتر بلندپروازانه می‌نمود. به‌این ترتیب، فاصله میان امکانات تهاجم و نقشهٔ آن اندك اندك تنگتر می‌شد تا آنکه در اکتبر ۱۹۷۳ کاملاً بسته شد. از این رو، در سال ۱۹۷۳ نقشهٔ تهاجم با امکانات واقعی نیروهای مسلح ما هماهنگی داشت.

فصل دوم

امکانات تهاجم

هنگامی که در ۱۶ مه ۱۹۷۱ به‌عنوان رئیس ستاد ارتش مصر تعیین شدم، نقشه‌ای تهاجمی در اختیار نداشتیم. نقشه‌ای دفاعی تصویب شده بود که نقشهٔ ۲۰۰ نامیده می‌شد. نقشه‌ای تعرضی به‌نام گرانیت نیز طرح‌ریزی شده بود که شامل انجام برخی حمله‌ها توسط نفرات به‌مواضع دشمن در سینا می‌شد، اما نمی‌توان آن را نقشهٔ تهاجمی دانست.

با بررسی امکانات عملی نیروهای مسلح و مقایسهٔ آن بااطلاعاتی که از دشمن داشتیم، تلاش برای دستیابی به‌نقشهٔ تهاجمی متناسب با امکانات واقعی خودی را آغاز کردم. این بررسی نکات زیر را آشکار کرد:

۱. نیروی هوایی ما در مقایسه با نیروی هوایی دشمن، بسیار ضعیف بود. در صورتی که نیروی زمینی ما اقدام به‌حمله در صحرای باز سینا می‌کرد، نیروی هوایی توانایی تأمین هیچگونه پوشش هوایی را برای آن نداشت. این نیرو همچنین فاقد توانایی درهم کوبیدن هدفهای مهم در عمق مواضع دشمن بود؛

۲. پدافند هوایی به‌نسبت خوبی که بر موشکهای زمین به‌هوای سام متکی بود، در اختیار داشتیم؛ اما متأسفانه از سویی این موشکها دفاعی بودند نه تهاجمی، و از سوی دیگر،

بخشی از طرح پدافند هوایی کشور به‌شمار می‌رفتند و به‌علت حجم زیاد و سنگینی وزن امکان جابجایی آنها وجود نداشت (در آن برهه موشکهای متحرك سام-۶ را که می‌توانند به‌همراه نیروهای تهاجمی حرکت کنند، در اختیار نداشتیم). به‌این دلایل، موشکهای سام نمی‌توانستند پوشش هوایی لازم را برای نیروهای زمینی، به‌هنگام پیشروی در صحرای سینا، تأمین کنند. همان گونه که گفته شد، این موشکها که دفاعی هستند، در امر دفاع سلاح خوبی به‌شمار می‌روند، زیرا با قرار گرفتن در پناهگاههای بتونی که چند ماهه ساخته می‌شوند، می‌توانند از آتش دشمن در امان باشند، اما هنگامی که برای همراهی نیروهای حمله کنندهٔ زمینی از پناهگاهها بیرون آورده شوند، شکار آسانی برای هواپیماها و توپخانهٔ دشمن خواهند بود؛

۳. نیروهای پیاده نظام خودی تقریباً با نیروهای دشمن برابر بودند. در آن زمان، اندك برتری در توپخانه داشتیم، اما دشمن در پشت خط مستحکم بارلو که سنگرهای آن توانایی تحمل آتش توپخانهٔ سنگین ما را داشت، پناه می‌گرفت. افزون بر این، آبراه سوئز، باتوجه به‌موانع مصنوعی زیادی که دشمن به‌آن افزوده بود، سدی مستحکم میان نیروهای خودی و نیروهای دشمن به‌شمار می‌رفت؛[1]

۴. شاید می‌توانستیم نیروی دریایی خود را برتر از نیروی دریایی اسرائیل بدانیم، اما ضعف نیروی هوایی خودی امکان انجام عملیات دریایی را از ما گرفته و برتری را به‌ناتوانی تبدیل ساخته بود. اسرائیلی‌ها با برخورداری از پشتیبانی نیروی هوایی خود می‌توانستند با ناوچه‌هایی که فقط به‌تیربار مجهز بودند، در خلیج سوئز رفت و آمد کنند و شناورهای دریایی ما که قدرتمندتر و مجهزتر بودند، توانایی مقابله با آنها را نداشتند، زیرا هواپیماهای دشمن هر گونه شناور دریایی ما را غرق می‌ساختند. اقدامات دشمن علیه نیروی دریایی ما

۱. ژنرال الیعازر، رئیس ستاد ارتش اسرائیل در جنگ اکتبر ۱۹۷۳، گفت: «هنگامی که در دولت اسرائیل دربارهٔ احتمال حملهٔ مصری‌ها به‌منظور عبور از آبراه سوئز بحث می‌کردیم، دایان با تمسخر اظهار کرده بود: «تا مصری‌ها بتوانند از آبراه سوئز بگذرند و به‌خط بارلو حمله کنند، باید با نیروهای مهندسی شوروی و آمریکا تقویت شوند.» ژنرال بارلو نیز این گفتهٔ دایان را تأیید کرد.» این سخن فرماندهان دشمن مایهٔ افتخار ماست، زیرا نشان دهندهٔ موفقیت برنامه‌ریزی عملیات عبور از آبراه سوئز می‌باشد.

به‌گرفتن توان حرکت از ما در مدیترانه محدود نشد، بلکه او از ضعف پدافند هوایی ما در منطقهٔ دریای سرخ نیز بهره برد و با حملات هوایی خود توانست به‌برخی از شناورهای ما آسیب رساند و برخی دیگر را که در بندر پهلو گرفته بودند، غرق سازد. در حقیقت، ضعف پدافند هوایی ما در منطقهٔ دریای سرخ به‌این علت بود که نمی‌توانستیم برای همهٔ هدفهای خودی در داخل کشور، پدافند مؤثر موشکی ایجاد کنیم. از این رو، اولویتهایی برای استقرار پدافند موشکی در نظر گرفته بودیم: تمامی امکانات خودی به‌جبههٔ آبراه سوئز و عمق کشور اختصاص یافته و منطقهٔ دریای سرخ خالی از امکانات پدافند موشکی بود. تنها امکانات پدافند هوایی در این منطقه، تعدادی توپهای متعارف ضدهوایی بود که هیچگونه تهدید جدی علیه جنگنده‌های پیشرفتهٔ اسرائیلی به‌حساب نمی‌آمدند، زیرا این جنگنده‌ها به‌موشکهای هوا به‌زمین با برد زیاد مجهز بودند و می‌توانستند اهداف خود را، بی‌آنکه در تیررس توپهای ضدهوایی ما قرار گیرند، نابود سازند. در نتیجهٔ چنین شرایطی بود که دشمن با وجود برتری کمّی و کیفی ما از نظر شناورهای دریایی، توانسته بود به‌کمک نیروی هوایی خود، کنترل دریایی خلیج سوئز و بخش شمالی دریای سرخ را به‌دست گیرد.

نتایج این بررسی نشان داد انجام حملهٔ گسترده به‌منظور نابودی نیروهای دشمن و مجبور ساختن وی به‌عقب نشینی از سینا و نوار غزه غیر ممکن است و امکانات عملی ما ـ در صورت تنظیم و تجهیز ـ شاید در مرحلهٔ اول فرصت انجام عملیات تهاجمی محدود برای عبور از آبراه سوئز و درهم شکستن خط بارلو و سپس تحکیم مواضع تسخیر شده و دفاع از آنها را به‌ما می‌داد. پس از اتمام این مرحله، می‌بایست خود را برای مرحلهٔ دوم به‌منظور تصرف تنگه‌ها آماده می‌کردیم، زیرا نیروهای ما در مرحلهٔ دوم به‌سلاحها و شیوه‌های آموزشی متفاوتی نیاز داشتند. در طراحی این تهاجم محدود، عوامل زیر مورد توجه من بود:

۱. ضعف نیروی هوایی خودی: به‌علت ضعف نیروی هوایی خودی، از درگیر کردن آن در نبردی هوایی با نیروی هوایی برتر دشمن پرهیز داشتم. پیش از این، نیروی هوایی ما دوبار بر روی زمین نابود شده بود: اولین بار به‌هنگام تجاوز سه جانبهٔ انگلیس، فرانسه و اسرائیل در سال ۱۹۵۶، و دومین بار به‌هنگام حملهٔ غافلگیر کنندهٔ

اسرائیل در سال ۱۹۶۷. در طی چهار سال پس از جنگ ۱۹۶۷، پناهگاههایی بتونی برای هواپیماهای خودی ساختیم و در اطراف پایگاههای هوایی خود شبکهٔ پدافند هوایی موشکی ایجاد کردیم. به‌این ترتیب، مصونیت نیروی هوایی ما بر روی زمین، در برابر حملات هوایی غافلگیرانهٔ دشمن، تضمین شد. موضوع مهم دیگری که در بررسی وضعیت هر نیروی هوایی اهمیت دارد، این است که خلبان به‌هنگام درگیری هوایی با هواپیماهای دشمن، به‌طور کلی بر مهارت خود و کارایی هواپیمایش متکی است. باتجربه‌ای که پس از سال ۱۹۶۷ از درگیری‌های هوایی فراوان هواپیماهای خودی با دشمن داشتیم، برتری اسرائیل در این زمینه کاملاً برای ما روشن و آشکار بود. بحثها و گفتگوهای زیادی در مورد این موضوع در گرفت: «آیا این ضعف به‌سبب کمبود آموزش و مهارت خلبانان ما بود یا کارایی کمتر هواپیمای میگ ـ ۲۱ نسبت به‌هواپیماهای دشمن؟» خلبانان ما عدم موفقیت خودشان را در این درگیری‌ها معلول هواپیما می‌دانستند، در حالی که کارشناسان روسی تقصیر را بر گردن خلبانان مصری می‌انداختند. به‌عقیدهٔ من، عدم موفقیت ما در این درگیری‌ها معلول هر دوی این عوامل و همچنین شرایطی بود که دشمن در این درگیری‌ها بر ما تحمیل می‌کرد. دشمن به‌هنگام برنامه‌ریزی برای چنین درگیری‌هایی، بهترین خلبانانش را برمی‌گزید و نقشهٔ منسجم و مستحکمی برای آن طرح می‌ریخت و معمولاً آن را با تجاوز به‌حریم هوایی ما در زمان، مکان و سمت مورد نظرش آغاز می‌کرد؛ واکنش دفاعی هواپیماهای ما به‌هواپیماهای دشمن، توسط خلبانانی انجام می‌گرفت که به‌طور اتفاقی در آماده‌باش به‌سر می‌بردند و چه بسا در میان آنان خلبانانی تازه‌کار نیز وجود داشتند که به‌هیچوجه قابل مقایسه با خلبانان برگزیدهٔ دشمن نبودند. افزون بر این، خلبانان ما به‌هنگام پرواز باهواپیماهای خود، هیچگونه نقشهٔ طراحی شده‌ای نداشتند و تنها بر اطلاعات دریافت شده از هدایت کنندگان زمینی متکی بودند. هدایت کنندگان زمینی نیز در حال خدمت معمولی بودند و چه بسا در میان آنان افرادی یافت می‌شدند که از مهارت و تجربهٔ چندانی برخوردار نبودند. به‌این ترتیب، دشمن با بهترین خلبانان و با نقشه‌ای از پیش طراحی شده با ما روبرو می‌شد، در حالی که ما با خلبانان و هدایت کنندگان زمینی و به‌طور کلی با پرسنلی در حال خدمت عادی به‌مقابله با او

برمی‌خاستیم. از این رو، نتایج همواره به‌سود دشمن بود. خلبانان خودی در بسیاری از موارد اطلاع می‌دادند که تعدادی از هواپیماهای دشمن را سرنگون کرده‌اند، ولی در بیشتر موارد دلیلی برای اثبات ادعای خود ارائه نمی‌کردند. چیزی که خلبانان خودی کم داشتند شجاعت نبود، بلکه مهارت و تجربه‌بود. همهٔ آنان کمتر از هزار ساعت پرواز داشتند، در حالی که میانگین پرواز خلبانان اسرائیلی بیش از ۲هزار ساعت بود. نیروی هوایی اسرائیل دست‌کم ۱۰ سال از نیروی هوایی مصر پیش بود. به‌علاوه، هنگامی که بدانیم هواپیماهای خودی کارایی کمتری -بویژه از نظر برد، توان تسلیحاتی و تجهیز با سلاحهای الکترونیکی- از هواپیماهای دشمن داشتند، پی می‌بریم که خلبانان خودی در شرایطی نابرابر با دشمن می‌جنگیدند. باتوجه به‌این مسائل، شیوهٔ تازه‌ای در استفاده از نیروی هوایی در ذهنم شکل گرفت. این شیوه بر دو اصل متکی بود: اول، پرهیز از درگیری با دشمن در زمان و مکانی که او برمی‌گزید؛ دوم، به‌هنگام جنگ، استفاده از نیروی هوایی برای وارد آوردن ضربات غافلگیر کننده در زمان و مکانی که امکان هرگونه مداخلهٔ نیروی هوایی دشمن بعید به‌نظر می‌رسید. به‌بیان دیگر، هدف من این بود که باحمله‌های هواپیماهای خودی به‌نیروهای زمینی و هدفهای زمینی اسرائیل، آنها را از نظر روانی تضعیف کنیم و در عین حال، بکوشیم از هرگونه نبرد هوایی بپرهیزیم؛ زیرا متقاعد شده بودم که اگر نیروی هوایی خود را با هوشمندی و ذکاوت به‌کار نگیریم، ممکن است برای سومین بار آن را از دست بدهیم، با این تفاوت که این بار، به‌جای زمین، در هوا این اتفاق می‌افتاد؛

۲. **توانایی و برد موشکهای زمین به‌هوای سام در جنگ تهاجمی:** موشکهای ما کارایی خود را در طی جنگ فرسایشی سالهای ۱۹۷۰-۱۹۶۸ و همچنین در درگیری با هواپیماهای دشمن-پس از برقراری آتش‌بس در ۷ اوت ۱۹۷۰ تا شروع جنگ در ۶ اکتبر ۱۹۷۳-به‌اثبات رسانده بودند. گرچه اسرائیل هرگز آتش‌بس را محترم نمی‌شمرد و هواپیماهایش هرگاه فرصت می‌یافتند به‌حریم هوایی ما تجاوز می‌کردند، جای بسی امیدواری و افتخار بود که می‌دیدیم دشمن همواره می‌کوشد از نفوذ به‌مناطق زیر چتر موشکهای سام پرهیز کند؛ این خود تأییدی بر ترس دشمن از موشکهای ما بود. از جمله تجربیات ما از جنگ فرسایشی این بود که هواپیماهای دشمن تأثیر اندکی علیه نیروهای

سنگر گرفتهٔ ما دارند، اما در صورت حمله به‌نیروی زمینی ما در حال پیشروی در زمین باز صحرای سینا و خارج از چتر پدافند هوایی موشکهای سام، می توانستند بسیار زیان آفرین باشند. بنابراین، لازم بود هر گونه عملیات تهاجمی ما در شرق آبراه، محدود و متناسب با توانایی پدافند هوایی برای پشتیبانی از نیروی زمینی باشد. پدافند هوایی -با انجام برخی اقدامهای ویژه- می توانست تا فاصلهٔ تقریبی ۱۰ تا ۱۲ کیلومتری شرق آبراه را پوشش هوایی مؤثر دهد، اما چنانچه حملهٔ نیروی زمینی از این فاصله فراتر می‌رفت، شاید پیامدهای ناگواری را در بر می داشت؛

۳. **مجبور ساختن دشمن به جنگیدن در شرایط نامساعد:** اسرائیل، با جمعیت سه‌میلیونی‌اش، در زمان جنگ حدود ۲۰ درصد از نیروی انسانی خود را برای پیوستن به‌نیروهای مسلح و نیروهای دفاع منطقه‌ای بسیج می کند. این درصد، رقم بسیار بالایی است که هیچ کشوری نتوانسته به آن برسد و خود اسرائیل نیز نمی تواند برای مدت طولانی آن را تحمل کند، زیرا موجب فرسایش اقتصاد ملی و فلج شدن فعالیتهای تولیدی و خدماتی‌اش می‌شود. بنابراین می توان گفت اسرائیل دو نقطهٔ ضعف کشنده دارد: تلفات انسانی و طولانی شدن زمان جنگ. اسرائیل به‌از دست دادن سلاحهای پیچیده، به‌دلیل داشتن زرادخانهٔ عظیم تجهیزاتی و برخورداری از کمکهای خارجی، اعتنا نمی کند؛ اما در مورد تلفات انسانی، موضوع بسیار متفاوت است. چون پشتوانهٔ جمعیتی اسرائیل محدود است، جبران تلفات انسانی برایش بسیار مشکل می‌باشد. طولانی شدن زمان جنگ نیز برای اسرائیل بسیار خطرناك و مانند زهر است که مقاومت او را روز به‌روز تحلیل می‌برد. سرباز اسرائیلی که به‌خدمت احتیاط فرا خوانده می‌شود، کسی نیست مگر کارگر و مهندس کارخانه یا استاد و دانشجوی دانشگاه یا جز آن. اگر جنگ شش ماه یا بیشتر به‌درازا کشد، چه بر سر اسرائیل خواهد آمد؟ اسرائیل در همهٔ جنگهای پیشین از شیوهٔ جنگ برق‌آسا استفاده می کرد. پس ما باید چنان شیوهٔ جنگی بر او تحمیل کنیم که به‌سودش نباشد. در صورتی که در فاصلهٔ ۱۲ـ۱۰ کیلومتری شرق آبراه توقف می کردیم، موقعیت سختی را برای اسرائیل به‌وجود می آوردیم. از آنجا که منطقهٔ مزبور زیر چتر پدافند هوایی خودی قرار داشت، اگر اسرائیل در پی حمله به‌مواضع ما در شرق آبراه بر می آمد، فرصت

بسیار خوبی برای وارد آوردن تلفات سنگین به‌نیروهای زمینی و هوایی وی فراهم می‌شد. در صورتی که اسرائیل از این حمله چشم‌پوشی می کرد، ناگزیر به‌بسیج نیروهای مسلح خویش و در نتیجه، فرسایش اقتصادی می گردید؛

۴. **یادگیری جنگ از راه تجربه:** هدف این بود که افسران و سربازان را از طریق وارد کردن آنان در جنگی محدود که در آن می توانستند با توانایی‌های خود آشنا شوند و در پی کسب تجربه‌و مهارت بر آیند، برای جنگ بزرگ آموزش دهیم. خدمتم در نیروهای مسلح و مشارکتم در پنج جنگ پیشین به‌من آموخته بود که صحنهٔ نبرد مناسب‌ترین جا برای آموزش فنون نظامی و جنگ است. در آموزشهای متعارف هر چند کوشیده باشیم فضای مشابه‌فضای جنگ را به‌وجود آوریم، از آفرینش تأثیرات ناشی از جنگ در سربازان ناتوانیم. این تأثیرات را که آمیخته‌ای از ترس و شجاعت گرفته تا خودگذشتگی و صیانت نفس است، نمی‌توان در رزمنده کشف کرد مگر از طریق جنگی واقعی. پیش‌بینی می کردم که موفقیت ما در این جنگ محدود، تأثیری به‌سزا بر افزایش روحیهٔ نیروهای مسلح که در ۲۵ سال گذشته سه شکست را از اسرائیل متحمل شده بودند خواهد داشت. از این رو، عقیده داشتم که جنگ آتی باید یك مخاطرهٔ حساب‌شده باشد، نه یك قمار.

فصل سوم

تکامل نقشهٔ تهاجم

هنوز دو ماه از تعیین من به‌عنوان رئیس ستاد ارتش نگذشته بود که به‌طور کامل متقاعد شدم جنگ آیندهٔ ما باید محدود و هدف آن «عبور از آبراه سوئز، تصرف خط بارلو و گرفتن وضعیت دفاعی در حدود ۱۰ تا ۱۲ کیلومتری شرق آبراه» باشد، سپس با حفظ وضعیت موجود، برای مرحلهٔ بعدی - یعنی آزادسازی سرزمینهای اشغالی - به تجهیز و آموزش نیروهای خود می‌پرداختیم. هنگامی که این اندیشه‌ها را با سرلشکر محمد احمد صادق وزیر جنگ و فرماندهٔ کل نیروهای مسلح، در میان گذاشتم، بشدت با آنها مخالفت کرد. او معتقد بود که این طرح هیچگونه منافع سیاسی یا نظامی ندارد؛ زیرا همچنان بیش از ۶۰ هزار کیلومتر مربع از سینا، به‌اضافهٔ نوار غزه، در اشغال اسرائیل خواهد ماند و این از نظر سیاسی امتیازی برای ما محسوب نمی‌شود. از نظر نظامی نیز موقعیت مشکلی را خواهد آفرید، زیرا به‌جای خط دفاعی کنونی که بر یك مانع آبی متکی است، خط تازهٔ دفاعی ما به‌زمینی باز گذار خواهد شد که جناحهای آن در معرض محاصره قرار خواهند گرفت و همچنین پلها که راههای ارتباطی ما برای عبور از آبراه هستند، زیر بمباران دشمن خواهند بود. طرح تهاجمی سرلشکر صادق این بود که با عملیاتی پیوسته و

یکپارچه، همهٔ نیروهای دشمن در سینا را نابود و برای آزادی سینا و نوار غزه بسرعت پیشروی کنیم! به‌او گفتم: «من آرزوی چنین چیزی را دارم، اما امکانات انجام آن را، چه اکنون و چه در آیندهٔ نزدیك، در اختیار نداریم». وی پاسخ داد: «اگر روسها سلاحهای مورد نیاز را به‌ما بدهند، می‌توانیم طی یك سال یا کمتر، این طرح را اجرا کنیم.» در مخالفت با نظر وی، مسألهٔ طولانی شدن زمان دریافت سلاحهای مورد نیاز و زمان لازم برای آموزش بکارگیری آنها را مطرح کردم و دوباره بر دلایل انجام عملیات تهاجمی محدود تأکید نمودم. به‌دنبال گفتگوهایی طولانی و برگزاری جلسه‌هایی فراوان در روزهای بعد، به‌راه‌حل میانه‌ای دست یافتیم. این راه‌حل طراحی دو نقشه را شامل می‌شد: یکی، برای تصرف تنگه‌ها، و دیگری، تنها برای تصرف خط بارلو.

نقشهٔ اول را با نام نقشهٔ ۴۱ مشخص ساختیم و آن را با همکاری مستشاران روسی به‌منظور آگاهی آنان از سلاحها و نیروهای لازم برای اجرای چنین نقشه‌ای طراحی کردیم. دومین نقشه را که گلدسته‌های بلند نامیده شد، در اختفای کامل طراحی می‌کردیم. هیچیك از مستشاران روسی از نقشهٔ دوم مطلع نبودند و تعداد فرماندهان مصری مجاز به‌مشارکت در بررسی آن بسیار محدود بود. در ژوئیه و اوت ۱۹۷۱، طراحی دو نقشهٔ مزبور پایان یافت. نقشهٔ ۴۱ قابل اجرا نبود مگر آنکه سلاحها و یگانهای مورد نیاز فراهم می‌شدند، در حالی که نقشهٔ گلدسته‌های بلند اولین نقشهٔ تهاجمی واقع‌بینانه مصری بود.

سیاههٔ سلاحها و مهمات لازم را برای نقشهٔ ۴۱ که می‌بایست از سوی اتحاد شوروی تأمین می‌شدند، تنظیم کردیم. در نتیجهٔ مشکلاتی که معمولاً به‌هنگام گفتگو بر سر این گونه سیاهه‌ها پیش می‌آید، بحثهایی طولانی با مستشاران روسی داشتیم. روسها همواره ما را به‌اغراق در خواسته‌هایمان متهم می‌کردند، در حالی که ما همواره روسها را به‌اجابت نکردن خواسته‌های عادلانه و ضروری‌مان متهم می‌کردیم. در اکتبر ۱۹۷۱، سادات و سرلشکر صادق به‌مسکو رفتند و قراردادی تسلیحاتی را امضا کردند که تا آن هنگام بزرگترین قرارداد تسلیحاتی منعقد شده با روسها شمرده می‌شد. با وجود گستردگی این قرارداد، همهٔ سلاحهای مورد نیاز برای اجرای نقشهٔ ۴۱ تأمین نمی‌شد. گرچه قرارداد یادشده شامل ۱۰۰ فروند هواپیمای میگ - ۲۱. اف. ام و یك هنگ پدافند هوایی سام-۶

می‌شد، پدافند هوایی ما حتی پس از دریافت این سلاحهای جدید نیز نمی‌توانست بر اساس اهداف نقشهٔ ۴۱ از نیروهای زمینی در حال پیشروی به‌سوی تنگه‌ها پشتیبانی کند. همچنین آموزش و فراگیری کاربرد سلاحها و تجهیزاتی که قرار بود تا پیش از پایان سال ۱۹۷۱ تحویل شوند، در بهترین شرایط، تا پیش از آوریل ۱۹۷۲ ممکن نبود. هرچند سادات این حقایق را می‌دانست، پس از بازگشت از اتحاد شوروی، آهنگ جنگ را سر داد و در هر مناسبتی، و گاه نیز بی‌مناسبت، سال ۱۹۷۱ را سال تعیین کننده اعلام می‌کرد. وی برای اینکه همگان را متقاعد سازد که در این امر جدی است، از روز ۳۱ اکتبر ۱۹۷۱، سرفرماندهی نیروهای مسلح را به‌عهده گرفت و همزمان نیز رسانه‌های ارتباط جمعی مصر ـ که زیر کنترل رژیم قرار داشتند ـ با آزادی نسنجیده دربارهٔ جنگ آینده سخن پراکنی می‌کردند؛ گویی جنگ دوئلی است که از پیش زمان و مکان آن تعیین می‌شود. این موقعیت غیرعادی و استثنایی، ناگزیرم ساخت تا موضوع را با سرلشکر صادق در میان بگذارم. به‌او گفتم: «رئیس جمهور ما را در موقعیت سختی قرار می‌دهد. اگر واقعاً امسال قصد جنگ داریم، رئیس جمهور ما را از اصل غافلگیری محروم می‌سازد و در صورتی که امسال خواهان جنگ نیستیم، اظهاراتش ممکن است اسرائیل را بر آن دارد تا ضربهٔ پیشگیرانه‌ای علیه نیروهای ما وارد آورد و یا دست کم این اظهارات را دستاویزی برای درخواست سلاحهای تازه از آمریکا قرار دهد.» وی که با عقیدهٔ من موافق بود در پاسخ گفت که این موضوع را با رئیس جمهور در میان گذاشته و احتمالاً او مشغول یك بازی سیاسی است. چون این گونه فریبکاری‌های سیاسی مرا قانع نمی‌ساخت، برای از دست ندادن زمان و احتمال روبرو شدن با تصمیم گیری سیاسی اجرای حمله، به‌مشخص ساختن جزئیات نقشهٔ گلدسته‌های بلند پرداختم تا بعداً غافلگیر نشوم.

طی سال ۱۹۷۲، بسته به‌تغییرات میزان نیروهای خودی و نیروهای دشمن، هر یك از نقشه‌های ۴۱ و گلدسته‌های بلند را، با حفظ اصول و اهداف آنها، به‌طور جزئی اصلاح می‌کردیم. تنها در این میان، نام نقشهٔ ۴۱ به گرانیت ۲ تغییر یافت. در پایان سال ۱۹۷۲، نقشهٔ گلدسته‌های بلند تنها نقشهٔ اجراپذیر بود، زیرا نقشهٔ گرانیت ۲ زمانی قابل اجرا بود که نیروهای مسلح امکانات متناسب با اجرای چنین نقشه‌ای را به‌دست می‌آوردند. هنوز سه

نقطه ضعف مهم در راه اجرای نقشهٔ گرانیت ۲ وجود داشتند:

۱. نیروی هوایی ما ضعیف بود و امکانات لازم را برای عکسبرداری هوایی و تفسیر و تحویل بهنگام عکسهای هوایی نداشت. نیروی هوایی همچنین توانایی تأمین پوشش هوایی برای نیروهای زمینی در حال پیشروی را دارا نبود؛

۲. تعداد سکوهای متحرك موشکهای سام، که می‌بایست به‌جای هواپیماها، پوشش هوایی لازم را برای نیروهای زمینی پیشرونده به‌سوی شرق تأمین کنند، کافی نبود.

۳. بیشتر خودروهای خودی برای حرکت بر روی زمین ناهموار شنی و بیرون از راههای شوسه ناتوان بودند. از تجربیات پیشین در جنگ آموخته بودیم خودروهای چرخ‌دار که توانایی چندانی برای حرکت بر روی شن ندارند، بار سنگینی بر دوش نیروهای عملیاتی به‌شمار می‌آیند، زیرا خودروهای منهدم شده توسط هواپیماهای دشمن بر روی جادهٔ شوسه می‌ماندند و خودروهای بعدی به‌منظور ادامهٔ حرکت، ناگزیر به‌خروج از جاده می‌شدند که این کار موجب فرورفتن آنها در شن می‌گردید و راه به‌طول نزدیك به ۵۰ متر از هر سو، توسط خودروهای منهدم شده یا فرورفته در شن کاملاً مسدود می‌شد.

هنگامی که سرلشکر احمد اسماعیل، در اواخر اکتبر ۱۹۷۲، به‌جای سپهبد صادق، وزیر جنگ و فرماندهٔ کل نیروهای مسلح شد، نقشه‌های تهاجمی را به‌منظور بررسی، با وی در میان گذاشتم. از دیدگاه وی دربارهٔ جنگ توسط گزارشی که در نیمهٔ اول سال ۱۹۷۲ در مقام ریاست سازمان اطلاعات ارائه کرده بود، آگاهی داشتم. او در این گزارش خاطرنشان کرده بود که مصر آمادگی دست زدن به‌جنگ تهاجمی را ندارد و هشدار داده بود اگر در این شرایط، جنگ را آغاز کنیم، شاید به‌فاجعه منجر شود. این گزارش برای سادات و رونوشت آن برای سرفرماندهی نیروهای مسلح ارسال شده بود. انور سادات در جلسهٔ ۶ ژوئن ۱۹۷۲ در قناطر خیریه گزارش یادشده را تأیید کرد. هنگامی که موقعیت نظامی را با سرلشکر احمد اسماعیل، در مقام تازه‌اش به‌عنوان وزیر جنگ، مورد بررسی قرار می‌دادم، گزارش قبلی او را یادآور شدم و به‌وی گفتم: «از هنگام گزارش خودت، تغییرات چشمگیری در نیروهای مسلح ما، بویژه در بخش پدافند هوایی روی نداده است؛ اما گمان می‌کنم می‌توانیم عملیات تهاجمی محدودی را انجام دهیم.» سپس نقشه‌های

گرانیت ۲ و گلدسته‌های بلند را به‌او ارائه کردم. وی ناتوانایی ما را در اجرای نقشهٔ گرانیت ۲ و تأکید بر نقشهٔ گلدسته‌های بلند را پذیرفت و بهار ۱۹۷۳ را به‌عنوان زمان احتمالی انجام حمله مشخص کردیم.

هنگامی که آخرین طراحی‌های نقشهٔ گلدسته‌های بلند را شروع کردم، لازم شد تا تعداد فرماندهان آگاه از نقشه به‌منظور بررسی همهٔ مشکلات و احتمالات پیش‌بینی شده، افزایش یابد. در این بررسی‌ها پرسش مهمی مطرح شد: «کی و چگونه دشمن دست به‌ضدحمله خواهد زد؟» در مانورهای استراتژیك چنین فرض می کردیم که دشمن ضدحملهٔ اصلی خود را توسط تیپهای زرهی و مکانیزه تقریباً ۴۸ـ۳۶ ساعت پس از آغاز حمله، علیه سرپلهای ما انجام خواهد داد، البته برخی ضدحمله‌های کوچك دشمن را نیز طی دو ساعت نخست حمله، با نیرویی به‌استعداد یك گروهان یا یك گردان تانك در نظر داشتیم، اما چون نیروهای ما توانایی دفع آنها را داشتند، اهمیت چندانی به‌آنها نمی‌دادیم. به‌هنگام بررسی جزئیات نقشه، سازمان عملیات، برخلاف ما، پیش بینی کرد که ضدحملهٔ دشمن فقط ۲۴ ساعت پس از آغاز حمله شروع خواهد شد. ارزیابی سازمان عملیات بر این استدلال تکیه داشت که با وجود همهٔ اقدامات انحرافی ما به‌منظور فریب دشمن، او به‌یقین، سه روز پیش از آغاز حمله، آمادگی‌های ما را کشف خواهد کرد و به‌دلیل برخورداری از زمان کافی برای بسیج و استقرار نیروهایش در مناطق نزدیك به‌صحنهٔ نبرد، توانایی آن را خواهد داشت که تنها ۲۴ ساعت پس از آغاز حمله، دست به‌ضدحمله بزند. دایرهٔ اطلاعات نظامی که در این باره برخوردی محافظه کارانه داشت، اقدامات انحرافی ما را برای فریب دشمن مؤثر نمی‌دانست و عقیده داشت که دشمن از هنگام شمارش معکوس در پنج روز پیش از آغاز جنگ به‌نیات هجومی ما پی خواهد برد. این زمان به‌او فرصت خواهد داد تا به‌آسانی به‌بسیج نیروهایش بپردازد و پیش از آغاز حملهٔ نیروهای ما بتواند ۱۸ تیپ را در سینا مستقر کند. از این رو، رئیس اطلاعات نظامی در گزارش خود پیش بینی می کرد که دشمن ضدحملهٔ خود را ۸ـ۶ ساعت پس از آغاز حملهٔ نیروهای خودی انجام خواهد داد.

روشن بود که رئیس اطلاعات نظامی در توانایی‌های دشمن غلو می کند تا اگر

دشمن بتواند این احتمال بعید را انجام دهد، او در امان بماند. در غیر این صورت، هیچکس رئیس اطلاعات نظامی را به‌خاطر ناتوانی دشمن از انجام آن کار سرزنش نمی کرد. اگرچه اعتقاد چندانی به‌درستی نظریهٔ رئیس اطلاعات نظامی نداشتم، نمی توانستم آن را نادیده بگیرم و می‌بایست آن را با وجود مشکلات بزرگی که برایمان ایجاد می کرد، در محاسبات خود می گنجاندیم. نقشهٔ ما برای عبور از آبراه به‌شرح زیر خلاصه می‌شد:

نیروهای پیاده، سوار بر قایقهای پلاستیکی و با حمل سلاحهای سبك به‌میزان لازم، عبور می کردند. کرجی‌ها می‌بایست در ساعتهای «۵ + س»[۱] تا «۷ + س» شروع به کار می کردند. ساعتهای «۷ + س» تا «۹ + س» را برای آماده شدن پلها در نظر گرفته بودیم. بامحاسبهٔ کشش همهٔ کرجی‌ها و پلهای نصب شده، تانکها و سلاحهای ضروری برای عبور و پیوستن به نیروهای‌پیاده به‌حداقل سه ساعت زمان نیاز داشتند. به‌عبارت دیگر، تا پیش از ساعت «۱۲ + س» و در بهترین شرایط پیش از ساعت «۱۰ + س»، توانایی‌های دفاعی نیروهای عبور کننده برای دفع ضدحملهٔ اصلی دشمن، که طبق پیش بینی رئیس اطلاعات نظامی می توانست از ساعت «۶ + س» تا «۸ + س» باشد، تکمیل نمی‌شد. این به‌معنای چهار ساعت پیشی داشتن دشمن از ما بود که فرصت خوبی برای او به‌شمار می‌رفت تا نیروهای پیاده ما را، پیش از پیوستن تانکها و سلاحهای سنگین خودی جهت افزایش توان دفاعی آنان، نابود سازد. به‌منظور مقابله با چنین احتمالی، تغییرات تکمیل کنندهٔ زیر را در نقشه به‌عمل آوردیم:[۲]

۱. تعداد موشکهای ضدتانك نیروهای پیاده عبور کننده افزایش یابد؛ البته این اقدام به‌بهای تضعیف تشکیلات غیرشرکت کننده در عملیات عبور تمام می‌شد، چرا که برای حمایت از نیروهای پیادهٔ عبور کننده از آبراه، همهٔ موشکهای ضدتانك مالوتکا با خدمهٔ آنها، از یگانهایی که به‌عنوان ذخیرهٔ ارتش‌های عملیاتی و استراتژیك بودند، گرفته می‌شد. هرچند این اقدام یك خطر به‌شمار می‌رفت، اما خطری حساب شده بود، زیرا این سلاحها و

---

۱. ساعت «س» به‌معنای ساعت آغاز حمله است و همهٔ برنامه‌ریزی‌ها بر پایهٔ آن انجام می گیرد. برای نمونه، ساعت «۵+س» به‌معنای پنج ساعت پس از آغاز حمله و دقیقهٔ «۱۰ ـ س» به‌معنای ۱۰ دقیقه پیش از آغاز حمله است.

۲. دشمن ضدحملهٔ اصلی خود را صبح روز ۸ اکتبر انجام داد.

خدمهٔ مربوطه، پس از پیوستن تانکها و سلاحهای سنگین به‌نیروهای پیاده، به‌عقب کشانده شده، به‌یگانهای اصلی خودشان باز گردانده می‌شدند؛[۱]

۲. تعداد نیروهای مأمور به‌کار در عمق جبههٔ دشمن افزایش یابد تا حرکت نیروهای ذخیره و احتیاط دشمن با اشکال مواجه شود و نیروهای ما حداکثر زمان ممکن را برای مقابله با حملهٔ دشمن به‌دست آورند؛

۳. یگانهای پیادهٔ عبور کننده مأمور شدند که بیش از پنج کیلومتر در شرق آبراه پیشروی نکنند. همچنین دو جناح ستون یگانها را، برای در امان ماندن از خطر محاصره، موظف به‌حفظ موضع در کنار آبراه نمودیم. پیاده‌های خودی نیز تا زمان پیوستن تانکها و سلاحهای سنگین به آنان می‌بایست در سرپلها مستقر می‌شدند. تحمیل این محدودیتها امتیازات متعددی داشت: کوچك شدن حجم سرپل تا بدین حد، به‌معنای کوتاه شدن خط دفاعی و افزایش تراکم سلاحهای ضدتانك خودی در هر کیلومتر از خط مقدم بود؛ توقف نیروی پیاده در این خط، به‌نیروهای خودی مستقر در غرب آبراه این امکان را می‌داد تا به‌وسیلهٔ توپخانه‌های عملیاتی، تانکها، موشکهای ضدتانك و دیگر سلاحها در دفع ضدحملهٔ دشمن شرکت کنند. به‌علاوه، توقف پیاده‌ها در این خط سبب می‌شد پدافند هوایی خودی که برای در امان ماندن از برد توپخانهٔ عملیاتی دشمن در فاصلهٔ حدود ۱۰ کیلومتری غرب آبراه مستقر بود، بتواند پوشش هوایی لازم را برای آنان تأمین کند.

---

۱. در عمل و به‌هنگام مدیریت جنگ، گرفتن این واحدهای فرعی (کمکی) از یگانهای مستقر در شرق آبراه و انتقال آنها به‌یگانهای اصلی‌شان به‌تأخیر افتاد، زیرا برخی از فرماندهان در بازگویی موقعیت خود غلو کردند و در باز گرداندن این واحدهای فرعی به‌یگانهای اصلی تعلل نمودند. این تأخیر، توانایی یگانهای خودی در غرب آبراه را برای مقابله با رخنهٔ دشمن به‌منطقهٔ دفرسوار بشدت کاهش داد.

فصل چهارم

نقشهٔ بدر

به‌طور کلی، نقشهٔ تهاجمی ما، پس از آنکه شکل نهایی به‌خود گرفت و نامش از گلدسته‌های بلند به‌بدر [1] تغییر یافت، بر محورهای عمدهٔ زیر استوار بود:

۱. پنج لشکر پیاده در حالی که هر کدام با یك تیپ زرهی و تعداد کافی موشکهای ضدتانك مالوتکا ـ تأمین شده از یگانهای غیر شرکت کننده در عملیات عبور ـ پشتیبانی می‌شدند، از پنج نقطه به‌آبراه سوئز یورش می‌بردند؛

۲. این لشکرها پس از در هم شکستن خط بارلو، سرگرم دفع ضدحملهٔ پیش‌بینی شدهٔ دشمن می‌شدند؛

۳. از ساعت «۱۸ + س» تا ساعت «۲۴ + س»، هر لشکر پیاده، قاعده و عمق سرپل ویژهٔ خود را به‌ترتیب تا حدود ۱۶ و ۸ کیلومتر گسترش می‌داد؛

۴. با فرارسیدن ساعت «۴۸ + س» هر یك از لشکرهای پیادهٔ ارتشهای عملیاتی،

---

۱. در سپتامبر ۱۹۷۳ و پس از آنکه مشخص شد روز حمله ۶ اکتبر ۱۹۷۳، مطابق با ۱۰ رمضان ۱۳۹۳ هجری قمری خواهد بود، نام عملیات «بدر» شد.

فاصلهٔ میان خود را پر نموده، با یکدیگر در یك سرپل برای هر ارتش ادغام می‌شدند. با فرارسیدن ساعت «۷۲ + س» ارتشهای دوم و سوم، سرپل ویژهٔ خود را گسترش می‌دادند، به‌طوری که در سرپل مشترك که حدود ۱۰ تا ۱۵ کیلومتری شرق آبراه قرار داشت، ادغام می‌شدند؛

۵. نیروها پس از رسیدن به‌این خط، اقدام به‌سنگرکنی و اتخاذ وضعیت دفاعی می‌کردند؛

۶. از یگانهای هوابرد و تفنگداران دریایی برای جلوگیری از پیشروی نیروهای ذخیره و احتیاط دشمن از عمق و نیز فلج ساختن قرارگاههای فرماندهی آنها به‌طور گسترده استفاده می‌شد.

تصمیم ما برای عبور از آبراه سوئز در جبهه‌ای گسترده، اندیشهٔ دیرینه‌ای بود که از سال ۱۹۶۸ در اذهان ما جای گرفته بود. گستردگی جبهه به‌هنگام عبور ناشی از دلایل زیر بود:

۱. اگر حملهٔ خود را در جبههٔ محدودی متمرکز می‌ساختیم ـ همانند همهٔ عملیات پیشین ـ نیروهای ما، چه در مرحلهٔ تجمع در سمت نفوذ و چه به‌هنگام عبور، در معرض حمله‌های هوایی سنگین قرار می‌گرفتند.

۲. در صورتی که لشکرهای پیادهٔ مستقر در غرب آبراه، از مواضع خود به‌منظور عبور از آبراه به‌جبههٔ مقابل یورش می‌بردند، امتیازات زیر را برای ما در بر داشت:

الف. تضمین استتار و حفاظت تا حداکثر زمان ممکن، یعنی تا لحظهٔ آغاز حمله، برای نیروی حمله کننده.

ب. برخورداری از تجهیزات مهندسی موجود در حوزهٔ لشکرهای دفاعی برای تکمیل تجهیزات مهندسی مورد نیاز به‌هنگام حمله و در نتیجه، صرفه‌جویی در تأمین تجهیزات مهندسی.

ج ـ اتخاذ چنین شیوهٔ تهاجمی موجب تغییر نیافتن وضعیت نیروها، به‌هنگام دفاع و آمادگی برای حمله، می‌گردید. از این رو، پیش از آغاز حمله، نیازی به‌جابجایی گستردهٔ نیروهای خودی نبود و ضمن برنیانگیختن توجه دشمن، فرصت غافلگیری کاملاً فراهم

می‌آمد.

۳. در صورتی که دشمن دست به‌ضدحمله‌های گسترده در طول جبهه می‌زد، ناگزیر به‌پراکندن نیروهای خود می‌شد و این فرصت مناسبی را در اختیار ما می‌گذاشت تا با تانکها، موشکهای ضدتانك و موشکهای زمین به‌هوای خودی که در طول جبهه پراکنده می‌شدند، حملات زمینی و هوایی وی را دفع کنیم. اتخاذ چنین شیوه‌ای از سوی دشمن امکان موفقیتش را تقریباً به‌صفر می‌رساند.[۱] اگر دشمن ضدحملهٔ خود را بر یك یا دو جبهه از جبهه‌های نفوذ متمرکز می‌ساخت، شاید ـ البته پس از تحمل تلفاتی سنگین ـ فرصت بهتری را برای نابود کردن سرپل یك یا دو لشکر ما به‌دست می‌آورد. در این صورت، باز در شرق آبراه سرپل سالم را برای دست کم سه لشکر در اختیار می‌داشتیم و می‌توانستیم موقعیت از دست رفتهٔ خود را در دو جبههٔ شکست خورده بازیابیم.

در آوریل ۱۹۷۳، وزیر جنگ به‌من اطلاع داد که تمایل دارد نقشهٔ تهاجم را تا حد تصرف تنگه‌ها گسترش دهد. مشکلات ناشی از این اقدام را دوباره بیان کردم و یادآور شدم از زمانی که این مشکلات را در نوامبر ۱۹۷۲ بحث و بررسی کردیم، هیچگونه تغییری در موقعیت حاصل نشده است. پس از بحثی طولانی، وزیر جنگ گفت اگر سوری‌ها بدانند نقشهٔ ما تصرف بیش از ۱۰ تا ۱۵ کیلومتر از شرق آبراه نیست، وارد جنگ نخواهند شد. در پاسخ گفتم که می‌توانیم این مرحله را به‌تنهایی انجام دهیم و موفقیت در این مرحله موجب تشویق سوری‌ها به‌پیوستن به‌ما در مراحل بعدی خواهد شد. او گفت: «این دیدگاه از نظر سیاسی مردود است.» به‌دنبال گفتگویی طولانی، وزیر جنگ از من خواست نقشهٔ دیگری را که پس از عبور، گسترش تهاجم به‌سوی تنگه‌ها را نیز در بر داشته باشد، طرح‌ریزی کنم، و خاطرنشان کرد که این نقشه تا فراهم شدن شرایط مناسب به‌اجرا در نمی‌آید و فقط برای متقاعد نمودن سوری‌ها به‌مشارکت در جنگ، به‌آنان ارائه خواهد شد. وی افزود: «فرض کنیم نیروی هوایی اسرائیل ـ که عامل اصلی برتری اوست ـ متحمل خسارات سنگینی شود و دشمن تصمیم به‌عقب نشینی از سینا گیرد، آیا درست است که ما به‌علت نداشتن

---

۱. دشمن همین شیوه را به کار گرفت و به‌این خاطر نتوانست هیچیك از سرپلهای متعلق به‌لشکرهای پیاده را نابود سازد.

نقشه‌ای برای مقابله با این وضعیت، در ۱۰ کیلومتری شرق آبراه توقف کنیم؟»

این برخورد ناپسند سیاستمداران مصری با برادران سوری، احساس تنفر مرا برمی‌انگیخت، اما نمی‌توانستم آن را برای سوری‌ها بازگویم. هنگامی که این خاطرات را می‌نوشتم، در بازگو کردن این داستان، دچار تردید بودم. پس از کشمکشی درونی، تصمیم گرفتم که برای رضایت خداوند آن را بازگو کنم. اشتباهات پیشین برای ملتها آموزنده است و نسلهای آینده حق دارند از حقایق - هرچند خجالت‌آور باشند - آگاه شوند. پس از طراحی نقشهٔ جدید که چیزی جز نقشهٔ گرانیت ۲ با اندکی اصلاحات ناچیز نبود، آن را با نقشهٔ بدر که طرح عبور بود، ادغام کردیم. نقشهٔ عبور را مرحلهٔ اول و نقشهٔ گسترش یافته را مرحلهٔ دوم نامیدیم. در تشریح عملیات، هنگامی که از مرحلهٔ اول به‌مرحلهٔ دوم می‌رسیدیم، برای جداسازی زمانی این دو مرحله، از اصطلاح «توقف تدارکاتی برای تحول، گسترش و...» استفاده می‌کردیم. در اصطلاحات نظامی، معنای توقف تدارکاتی عبارت است از «توقف تا هنگامی که شرایط ایجاب کنندهٔ توقف تغییر کند». این توقف تدارکاتی می‌توانست چندهفته یا چندماه و یا بیشتر به‌درازا کشد. هنگام بررسی نقشهٔ عبور به‌توضیح و تفسیر دقیق جزئیات می‌پرداختیم، اما مرحلهٔ دوم را بدون تأمل و سنجش پشت سر می‌گذاشتیم، زیرا هرگز پیش بینی نمی‌کردیم اجرای آن از ما خواسته شود. فرماندهان ارتشها نیز در این مورد با من هم‌نظر بودند و وزیر جنگ نیز دست کم به‌آن تظاهر می‌کرد.[1]

احمد اسماعیل در سپتامبر ۱۹۷۳ به‌من گفت: «ما جنگ را آغاز خواهیم کرد. اگر موفق شویم، کسی از ما تشکر نخواهد کرد. در غیر این صورت، آنان کسی را خواهند جست تا گناهان را به‌گردن وی بیندازند.» او نگران و از شکست هراسان بود و می‌کوشید

---

۱. این نکته نیاز به‌دقت فراوان دارد و برخی دیدگاههای مخالف در این موضوع وجود دارد؛ از جمله:

الف - سادات در کتاب خودش آورده است که درخواست شوروی و انگلیس برای برقراری آتش‌بس را رد کرده است و به‌سفیر انگلیس گفته است آتش‌بس را پیش از دستیابی نیروها به‌هدفهای مورد نظر نمی‌پذیرد. (موقعیت ما در روز ۱۳ اکتبر، چه از نظر پیروزی و چه از نظر مساحت زمین، حداکثر چیزی بود که نیروهای خودی به‌آن دست یافتند.)

ب - سادات امروز می‌گوید که هدف نیروهای مسلح در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ تنها تصرف نواری به‌عرض ۱۰ کیلومتر در شرق آبراه بوده است، و ادعا می‌کند که این مسأله را با حافظ اسد رئیس جمهوری سوریه در میان گذاشته بود، درحالی که حافظ اسد برایم تأکید کرد که سادات هرگز دربارهٔ این موضوع چیزی به‌او نگفته است.

خود را از این خطر مصون دارد، زیرا دو بار، بار اول به‌دنبال جنگ ۱۹۶۷ که رئیس ستاد جبههٔ سینا بود و بار دوم در سپتامبر ۱۹۶۹ که ریاست ستاد ارتش را بر عهده داشت، از سوی جمال عبدالناصر برکنار شده بود. این دو مورد چنان بر روحیه‌اش تأثیر گذارده بود که از پذیرش مسؤولیت می‌هراسید. وی ترجیح می‌داد دستورگیرنده باشد تا دستوردهنده؛ به‌جای اندیشیدن به‌احتمال پیروزی، به‌احتمال شکست می‌اندیشید. به‌او گفتم: «تشکر برای من چندان اهمیتی ندارد. خوشبختی من ارضای وجدان خویشتن است و از سرزنش هم نمی‌ترسم. من یقین دارم به‌امید پروردگار، پیروز خواهیم شد.» سخنان خوشبینانه‌ام چندان تأثیری نداشت و در پاسخ گفت: «بهتر است رئیس جمهور به‌طور رسمی مأموریت نیروهای مسلح را مشخص کند تا در آینده اختلافی در این باره پیش نیاید.» گفتگوی ما با این نتیجه خاتمه یافت که او از سادات خواهد خواست تا به‌طور رسمی مأموریت نیروهای مسلح را مشخص کند. در اواخر سپتامبر (حدود یك هفته پیش از آغاز عملیات) وزیر مرا به‌دفترش فرا خواند و نامه‌ای به‌من نشان داد. این نامه دستورالعملی بود باامضای سادات که در آن مأموریت نیروهای مسلح را در عملیات به‌طور کلی مشخص کرده بود، اما جمله‌ای در نامه نظرم را به‌خود جلب کرد: «بر حسب امکانات نیروهای مسلح». از جنبهٔ نظری، این جمله بدان معناست که سرفرماندهی نیروهای مسلح، پس از تشخیص ممکن و ناممکن، تصمیم نهایی را خواهد گرفت. احمد اسماعیل از این جمله خوشحال بود؛ اما بعدها تحول رویدادها، ثابت کرد که نوشتن آن از سوی سادات عملی بسیار زیرکانه بوده است. او به‌این ترتیب، خود را از هرگونه مسؤولیتی در قبال عملیات نیروهای مسلح که می‌دانست در توان آنها نبوده است، مبرا می‌کرد. پس از آنکه دستور را خواندم، باخنده به‌احمد اسماعیل گفتم: «مبارك است؛ چیزی را که می‌خواستی به‌دست آوردی». نامه را به‌او بازگرداندم، اما وی به‌دلیل ماهیت محافظه‌کارانه‌اش، نامه را دوباره به‌من پس داد و گفت: «خواهش می‌کنم رؤیت نامه را در زیر آن تأیید و امضا کن». بدون کوچکترین تردیدی زیر نامه نوشتم: «ملاحظه شد، ان شاء اللّه پیروز خواهیم شد». من نامه را پس از تاریخ‌گذاری و امضا، به‌وی بازگرداندم. این بود داستان دستورالعمل استراتژیك که انور سادات، در صفحهٔ ۳۳۱ خاطراتش، دربارهٔ آن به‌شیوه‌ای داستان‌سرایانه چنین قلمفرسایی کرده است: «قبلاً در

سپتامبر ۱۹۷۳ دستورالعمل استراتژیك برای فرماندهٔ کل صادر کردم و در آن تصورم از هدف استراتژیك را بیان کردم. این دستورالعمل نخستین نمونه از نوع خود در تاریخ نوین مصر بوده است.» بله، این دستورالعمل نخستین نمونه در نوع خود بوده است، اما علت آن چیست؟ علت، همانا وجود بدگمانی میان رئیس جمهور و وزیر جنگ بود، هرچند آنان می کوشیدند آن را پنهان سازند. تناقض در گفته‌های سادات، آنجا که در صفحهٔ ۳۳۱ خاطراتش تاریخ صدور دستورالعمل استراتژیك را سپتامبر و تاریخ امضای دستور آغاز نبرد را دوم اکتبر ذکر کرده، کاملاً آشکار است؛ زیرا تصاویر اسناد چاپ شده در صفحات ۴۴۳ و ۴۴۴ همان کتاب ـ بدون در نظر گرفتن اشتباهات لغوی ـ گویای این امر هستند که تاریخ این دو سند، اول و پنجم اکتبر بوده است. توجیه انور سادات از این تناقض شگفت آور در مورد دو سند تاریخی که آنها را اوج علم نظامی قلمداد می کند، چگونه امکان‌پذیر است؟ من اعلام می کنم که این دو سند جعلی هستند، زیرا نه تنها امضای شخصی من بر روی اسناد رسمی وجود دارد، بلکه این اسناد بر کاغذهایی نوشته شده که ابعاد آن کاملاً متناسب باابعاد صفحات کتاب خاطرات سادات است.

بخش دوم

تجهیز و آماده سازی نیروهای مسلح برای نبرد تهاجمی

فصل اول

ایجاد خطوط نوین در کنترل و فرماندهی

بدون شك کنترل نیروهای مسلحی که در حدود یك میلیون تن ـ اعم از افسر و سرباز ـ را در برمی گیرد، امری بس دشوار است. هنگامی که عهده‌دار پست ریاست ستاد ارتش شدم، شمار افراد نیروهای مسلح در حدود ۸۰۰ هزار نفر بود. تعداد نیروهای مسلح درحال خدمت در ارتش، پیش از آغاز جنگ اکتبر ۱۹۷۳ به‌رقمی معادل یك میلیون و ۵۰هزار نفر رسید. در صورتی که تعداد ۱۵۰ هزار نفری را که طی دو سال پیش از جنگ، ترخیص و به‌خدمت فراخوانده شدند به‌رقم پیشین بیفزاییم، شمار نیروهای مسلح مصر به‌یك میلیون و ۲۰۰ هزار تن اعم از افسر و سرباز می‌رسید. حدود ۵۸ درصد این نیروها جزو نیروهای عملیاتی به‌شمار نمی‌آمدند. تردیدی نیست که درصد نیروهای غیرعملیاتی ما در مقایسه با کشورهای دیگر بسیار بالا بود؛ اما دو عامل ما را به‌داشتن این درصد از نیروهای غیرعملیاتی ناگزیر می‌ساخت:

۱. دشمن به‌دلیل برتری چشمگیر هوایی خود می‌توانست با هلی‌برد واحدهای کماندویی هدفهای حیاتی پراکنده در سراسر کشور را نابود سازد. تأسیسات زیربنایی و دیگر تأسیسات حیاتی ما، هدفهای اصلی برای واحدهای خرابکاری دشمن به‌شمار

می‌رفتند. برای نمونه، می‌توان از صدها پل بر روی رود نیل، و آبراهه‌ها، خطوط لولهٔ انتقال آب و نفت، مخازن آب و نفت، تلمبه‌خانه‌ها، نیروگاههای برق و... نام برد؛

۲. گسترش مداوم میزان نیروهای مسلح ما را به‌افزایش توان آموزشی ملزم می‌ساخت تا بتوانیم نیازهای فزایندهٔ آموزش کادرهای مورد نظر نیروهای مسلح را پاسخ دهیم. این امر ممکن نبود مگر آنکه این رسته‌ها را با استفاده از افسران کادر و همچنین افسرانی که به‌صورت پرسنل آموزشی و اداری انجام وظیفه می‌کردند، به‌سطح کارایی بالا ارتقا دهیم.

ستاد ارتش سازمانی بسیار پیچیده است که حدود ۵ هزار افسر و ۲۰ هزار تن از دیگر رده‌ها را در بر می‌گیرد. در رأس این سازمان، رئیس ستاد ارتش قرار دارد و به‌منظور کنترل نیروهای مسلح، ۴۰ افسر با درجهٔ سرتیپی که هر کدام در رأس دایره، رسته یا رکنی هستند، به‌او کمك می‌کنند. همچنین به‌منظور تسهیل کنترل این ارتش یك میلیونی، چهارده ستاد فرماندهی این نیروها را زیر پوشش خود می‌گرفتند. این ستادها عبارت بودند از: دریایی، هوایی، پدافند هوایی، ارتش دوم، ارتش سوم، نیروهای چترباز، نیروهای کماندویی، منطقهٔ دریای سرخ، منطقهٔ شمالی، منطقهٔ غربی، منطقهٔ مرکزی، منطقهٔ میانی، منطقهٔ جنوبی و جبههٔ پورت سعید. در گذشته، میان خود و افراد تحت فرمانم به‌نوعی رابطه‌ای مستقیم ایجاد می‌کردم. هیچگاه از فرماندهانی نبوده‌ام که به‌گزارشهای سلسله‌مراتبی توجه دارند و در تصمیم گیری‌های خویش کاملاً به‌آنها متکی هستند. همواره به‌شکلی مستقیم و بی‌واسطه به‌گزارشهای افراد تحت امرم گوش فرا می‌دادم، اما در همان حال، این گزارشها را از طریق تماس مستقیم با رده‌های پایین‌تر تکمیل می‌ساختم. زمانی که فرماندهٔ گردان چترباز بودم، هر روز با افسران و سربازان دیدار و گفتگو می‌کردم. هنگامی که فرماندهٔ تیپ پیاده شدم، از واحدهای کوچك دست کم هفته‌ای یك بار بازدید می‌کردم. در مقام فرماندهٔ نیروهای ویژه (شامل نیروهای چترباز و کماندویی)، به‌طور متوسط هفته‌ای یك بار از یگانها بازدید می‌کردم. به‌هنگام فرماندهی منطقهٔ نظامی گستردهٔ دریای سرخ که طول جبههٔ آن تقریباً هزار کیلومتر بود، به‌طور مستمر ماهی یك بار از تمام افرادم بازدید می‌کردم. این دیدارهای مستمر، امکان شناخت توانایی‌های واقعی افراد،

مشاهدۀ نارسایی‌ها و برطرف کردن آنها و انتقال اندیشه‌ها و دستورها را برایم فراهم می‌آورد. با این حال، هنگامی که رئیس ستاد ارتش مصر شدم، چگونه می‌توانستم این پیوندهای قبلی را حفظ کنم؟ آشکار بود که برخلاف گذشته، بازدید از همۀ واحدهای تحت امرم امکان‌پذیر نبود. در عین حال، اگر به‌سلسله مراتب سنتی فرماندهی تکیه می‌کردم، گزارشهای رسیده نمی‌توانست شخصیت، اندیشه و توانایی‌های سربازان را به‌من بشناساند. به‌علاوه، تکیه بر سلسله مراتب نمی‌توانست تضمین کنندۀ برانگیخته شدن شور و اشتیاق در سربازان برای پیروی از دستوراتم و اجرای دلاورانۀ آنها باشد. میان من و هر سرباز رزمنده هفت ردۀ فرماندهی قرار داشت. اگر یکی از هفت ردۀ فرماندهی نمی‌توانست به‌عنوان رابط دوجانبۀ شایسته‌ای میان بالادستان و پایین‌دستان عمل کند و این احتمالی است که نباید از نظر دور داشت، اجرای دستورات به‌شکل مورد نظر امکان‌پذیر نبود. برای حل این مشکل، تصمیم گرفتم که به‌شیوه‌ای جدید، تماسی متناسب با شرایط نیروهای مسلح میان خود و افسران و سربازان را به‌وجود آورم.

اولین وسیله، برگزاری جلسه‌های ماهیانه به‌ریاست خودم بود. در این جلسه‌ها، همۀ معاونان (چهل افسر با درجۀ سرتیپ) و همۀ فرماندهان اصلی (چهارده فرمانده) ـ به‌همراه فرماندهان تحت امرشان ـ شرکت می‌کردند. به‌عنوان مثال، در این جلسه‌ها فرماندهان ارتش به‌همراه فرماندهان لشکرهای تحت امرشان شرکت می‌کردند که به‌این ترتیب تعداد حاضران در این جلسات به ۹۰ تا ۱۰۰ تن ـ فرمانده و مدیر ـ می‌رسید. جلسه از ساعت ۹ صبح تا ساعت ۴ یا ۵ بعد از ظهر به‌درازا می‌کشید و زمان مشخص برای صرف ناهاری دسته‌جمعی در ساختمان سرفرماندهی نیروهای مسلح، زمان استراحت تلقی می‌شد. با توجه به‌نظرم در مورد سودمندی چشمگیر این جلسات، بسیار اصرار داشتم که این جلسه‌های ماهیانه، حتی در صورت تراکم کارهایم برگزار شود. آخرین جلسه‌ای که پیش از آغاز جنگ اکتبر ۱۹۷۳ برگزار شد، بیست و ششمین جلسه بود که در ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۳ و تنها دو هفته پیش از آغاز جنگ، برگزار شد. مشروح مذاکرات و مصوبات این جلسه‌ها بر روی نوار ضبط شده است. با توجه به‌سوابق پیشینم به‌عنوان یك افسر عملیاتی، می‌دانستم که میان افسران عملیاتی و افسران ستاد همواره بحران

بی‌اعتمادی وجود دارد. افسران عملیاتی افسران ستاد را به‌بوروکراسی، عدم واقع‌بینی و تحمیل نظر خود به‌افسران عملیاتی متهم می کردند. افسران ستاد نیز افسران عملیاتی را به‌حیف و میل شدید اموال و مراعات نکردن دستورالعمل‌های فنی و اداری در کاربرد سلاحها و دستگاهها که به کارایی و بازدهی آنها لطمه می‌زد، متهم می کردند. افسران ستاد همیشه از این امر شکایت داشتند که با از کار افتادن سلاحها و دستگاهها به‌علت استفادهٔ نادرست، افسران عملیاتی آنها را به کناری می اندازند و خواستار تعمیر هرچه سریعتر یا واگذاری اسلحه و یا دستگاه جدید می‌شوند، در حالی که امکانات کشور به‌افسران ستاد اجازهٔ تحمل چنین حیف و میلی را نمی‌دهد. وظیفهٔ من، به‌عنوان کسی که در رأس این دو مجموعه قرار داشت، این بود که در چارچوب منافع نیروهای مسلح، با ایجاد جو اعتماد، زمینهٔ همکاری مطلوب میان آنان را فراهم کنم. جلسه‌ها به‌شیوه‌ای آزادمنشانه و سازنده برگزار می‌شد. هر فرمانده یا مدیر پس از طرح مشکل خود، همهٔ جوانب آن را می شکافت و سپس طرف دیگر را به‌پاسخگویی دعوت می کرد. حاضران نیز در اظهار نظر شرکت می کردند و پس از بحث کافی در مورد موضوع، تصمیم گیری می‌شد. در نتیجهٔ این دیدارها، هر يك از دو طرف پی برد که در معایب طرف دیگر غلو می کرده است. به‌این ترتیب، فرماندهان عملیاتی اهمیت محدودیتهای تحمیل شده بر خود را درك کردند و افسران ستاد و مدیران نیز با خواستهٔ فرماندهان عملیاتی همراهی و هم‌نظری بیشتری نشان دادند. به‌علاوه، نفس این دیدارها، خوردن ناهار با یکدیگر و گفتگو در زمان استراحت چنان فضایی آکنده از دوستی را میان دو طرف به‌وجود آورد که در برطرف کردن سوء تفاهم‌ها تأثیری به‌سزا داشت. این دیدارها فرصت خوبی برای حل اغلب مشکلات بود. در مورد مشکلات پیچیده‌ای که به‌بررسی طولانی تری نیاز داشت، کمیته‌ای مشترك از دو طرف تشکیل می‌دادم و آن را مأمور بررسی و ارائهٔ نتایج در جلسهٔ بعدی می کردم.

از طریق این جلسه‌های ماهیانه توانستم تماس مستقیم میان خود و دو ردهٔ فرماندهی را به‌وجود آورم، اما هنوز پنج ردهٔ فرماندهی وجود داشت که میان من و سرباز رزمنده جدایی می‌انداخت. به‌منظور حل این مشکل، تصمیم گرفتم رهنمودهایی کتبی برای رده‌های گوناگون فرماندهی تا سطح فرماندهی گروهان صادر کنم. از طریق این رهنمودها توانستم

صدای خود را به گوش دیگر مراتب فرماندهی برسانم.

این رهنمودها هیچ شباهتی با رهنمودهای منظم ادواری یا متعارف و یا رهنمودهای تهیه شده توسط متخصصان که رئیس ستاد ارتش تنها آنها را امضا می کرد، نداشت. من خود این رهنمودها را می نوشتم و سپس متناسب با شرایط و رویدادها صادر می کردم. در هر رهنمود داستان، رویداد و یا اشتباهی را که از برخی‌ها سر زده بود، برای پرهیز از تکرار آن به‌وسیلهٔ دیگران، بازگو می کردم. در بازگویی این اشتباهات فقط به‌بیان آنها بسنده نمی کردم، بلکه پس از تحلیل دلایل اشتباه، اقدام درست در چنین شرایطی را آموزش می‌دادم. این رهنمودها وسیلهٔ انتقال اندیشه‌های من به‌تك تك افراد نیروهای مسلح بود. آنها را با زبانی فضل‌فروشانه نمی‌نوشتم، بلکه با زبانی علمی و از افسری باتجربه خطاب به‌جوانانی که آرزو داشتند در برگرفتن پرچم جنگ و آزادی از وی فراتر روند می‌نوشتم. به‌هنگام بازدید از نیروهای گوناگون، در مورد رهنمودهایم از افسران و سربازان پرسشهایی می کردم. در نتیجهٔ این پرسشها پی بردم که افسران ردهٔ پایین و سربازان، از طریق این رهنمودها، اندیشه‌های مرا دریافته‌اند و آنها را با دقت و غیرت به‌مرحلهٔ اجرا در آورده‌اند.

روز ۸ اکتبر ۱۹۷۳ بهترین روز زندگی من بود. هنگامی که در این روز از یگانهای خودی مستقر در شرق آبراه بازدید می کردم، افسران و سربازان هر گاه مرا می‌دیدند فریاد برمی‌آوردند: «زنده باد رهنمود شمارهٔ ۴۱»[۱]، «رهنمود شمارهٔ ۴۱ را موبه‌مو اجرا کردیم» و مانند این. از ژوئیه ۱۹۷۱ تا سپتامبر ۱۹۷۳، ۴۸ رهنمود صادر کردم. در هنگام جنگ نیز رهنمودهای دیگری صادر کردم که اولین آنها رهنمود شمارهٔ ۴۹ تحت عنوان «تجربهٔ جنگ در رزم زرهی» بود. این رهنمود را روز ۱۵ اکتبر، یعنی یك روز پس از نبرد تانکها که در آن ۲۵۰ دستگاه تانك را از دست داده بودیم، منتشر کردم. رهنمود شمارهٔ ۵۳ آخرین رهنمودی بود که در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۳، پیش از برکنار شدنم توسط سادات، منتشر شد.[۲] این رهنمودها برای آموزش و روشنگری فرماندهان ردهٔ پایین و سربازان بسیار سودمند

---

۱. رهنمود شمارهٔ ۴۱ مربوط به‌سازماندهی عملیات عبور لشکر پیاده از آبراه سوئز بود.

۲. روز ۱۲ دسامبر ۱۹۷۳ از کار برکنار شدم، هرچند سادات ادعا می کند مرا در ۱۹ اکتبر ۱۹۷۳ از کار برکنار کرده است.

بود؛ زیرا بیشتر آنها آموزش تاکتیك‌های ظریف بود که ناآشنایی با آنها از نقاط ضعف اصلی نیروهای مسلح خودی به‌شمار می‌رفت.

همان گونه که گفته شد، رهنمودهای من به‌سطح فرماندهٔ گروهان نیز می‌رسید، اما چگونه می‌توانستم به‌سرباز، درجه‌دار و فرماندهٔ دسته برسم؟ در نیروهای مسلح، فرماندهٔ گروهان، معلم گروهان شمرده می‌شود؛ اما از آنجا که نیروهای یك میلیونی ما بیش از ۱۰هزار یا چیزی در این حدود، فرماندهٔ گروهان را در بر می‌گرفت، باتوجه به گسترش سریع نیروهای مسلح، تضمین شایستگی و لیاقت همهٔ این فرماندهان ممکن نبود. هر گونه ضعف یا کوتاهی در اجرای اوامر از سوی فرماندهٔ گروهان، به‌طور مستقیم در عملکرد سربازان بازتاب می‌یابد. این حقیقت همواره در نیروهای مسلح قابل لمس است که فرماندهٔ شایسته برابر است با یگان خوب، در حالی که فرماندهٔ ناشایست برابر است با یگان بد. برای کمك به‌فرماندهٔ گروهان در اجرای مأموریتش، تصمیم به‌نگارش و نشر کتابچه‌های راهنما گرفتم که در آن به‌موضوعاتی پرداخته می‌شد که به‌طور مستقیم مربوط به‌سربازان بود. طی کارم در مقام رئیس ستاد ارتش، هشت کتابچهٔ راهنما صادر کردم که شش تای آنها پیش از جنگ و دو تای دیگر پس از برقراری آتش‌بس بود. شش کتابچهٔ اول عبارت بودند از: «راهنمای سرباز»، «راهنمای راننده»، «راهنمای پستهای کنترل هوایی»، «سنتهای نظامی»، «راهنمای گمشدگان در صحرا» و «عقیدهٔ مذهبی ما، راهگشای ما به‌پیروزی». دو کتابچه‌ای که پس از برقراری آتش‌بس صادر شدند عبارت بودند از: «راهنمای فرماندهان ردهٔ پایین ویژهٔ افسران پیاده و پیاده مکانیزه» که در ۵ دسامبر ۱۹۷۳ صادر شد، و «راهنمای فرماندهان ردهٔ پایین در یگانهای زرهی» که برای سومین و آخرین بار آن را بازبینی کردم و روز ۱۱ دسامبر ۱۹۷۳ به‌چاپخانه تحویل دادم.

این کتابچه‌ها قطع کوچکی داشتند که سرباز می‌توانست آن را در جیب خود بگذارد و هر زمان که خواست مطالعه کند. کتابچهٔ «عقیدهٔ مذهبی ما، راهگشای ما به‌پیروزی» در شمارگان یك میلیون و دویست هزار نسخه چاپ شد و دستور من این بود که هر سرباز آن را با خود حمل کند، حتی در صحنهٔ نبرد. این کتابچه‌ها همچنین به‌افراد احتیاط، به‌هنگام مراجعه به‌مراکز بسیج، داده می‌شد. اسرائیل در جنگ اکتبر، تعدادی از این کتابچه‌ها را از

اسیران به‌دست آورد و کوشید بعضی از عبارات آنها را چنین جلوه دهد که من به‌سربازان دستور قتل عام اسیران یهودی را داده‌ام، و با ترجمهٔ تحریف شده‌ای از برخی صفحات این کتابچه‌ها، معانی را بر خواننده دیگر گونه جلوه داد و تبلیغات گسترده‌ای را علیه من به‌راه انداخت، در حالی که رژیم مصر، گویی که این مسأله ربطی به‌او ندارد، به‌این تهمتها پاسخ نمی‌داد. پس از آنکه سفیر مصر در لندن شدم، خود این ادعاهای نادرست را تکذیب کردم، چراکه مکتب و سنتهای ما مخالف چنین شیوه‌هایی است. این کتابچه‌ها نقشی به‌سزا در روشنگری و هدایت سربازان و فرماندهان ردهٔ پایین ایفا کردند. بی‌شك دو کتابچهٔ آخر ارزش زیادی دارند، چون در آنها ـ با توجه به‌تجربیات رزمی ـ چگونگی رفتار فرماندهٔ دسته یا گروهان را به‌هنگام برخورد با مشکلات توضیح داده‌ام. در نیروهای مسلح مصر امری عادی بود که یك ستوان یا سروان، با تسلط و آگاهی دربارهٔ چگونگی رزم تیپ و یا گردان سخن‌سرایی کند؛ اما هنگامی که ناگزیر به‌مبارزهٔ مستقل و به‌دور از یگانهای به‌هم فشردهٔ تیپ و یا لشکر می‌شود، نداند با دسته یا گروهان خویش چگونه باید رفتار کند. از این رو، کتابچه‌ها و رهنمودهایی که تهیه و تنظیم کردم، بهترین شیوه برای جبران آن نارسایی مهم بود.

فصل دوم

سازماندهی یگانهای جدید

در پی شکست ژوئن ۱۹۶۷ تا اکتبر ۱۹۷۳ بازسازی نیروهای مسلح بی‌وقفه ادامه داشت. زمانی که پست ریاست ستاد ارتش مصر را عهده‌دار شدم، نیروهای مسلح شامل ۸۰۰ هزار تن (۳۶ هزار افسر و ۷۶۴ هزار تن از دیگر رده‌ها) بود. در اکتبر ۱۹۷۳، تعداد پرسنل نیروهای مسلح به‌یك میلیون و ۲۰۰ هزار تن (۶۶ هزار افسر و یك میلیون و ۱۳۴ هزار تن از دیگر رده‌ها) می‌رسید. سربازگیری و آموزش ۳۰ هزار افسر و ۳۷۰ هزار تن از دیگر رده‌ها در مدتی کمتر از دو سال، کاری مشکل و طاقت فرسا به‌شمار می‌رفت. مصر چگونه توانست این کار خارق‌العاده را به‌انجام برساند؟

مهمترین مشکل مسألهٔ افسران بود. یگانهای ما به‌میزان ۴۰ ـ ۳۰ درصد کمبود افسر داشت. نیروهای مسلح حدود ۱۵ هزار افسر کم داشتند و با توجه به‌۱۵ هزار افسری که برای یگانهای نوبنیاد در دو سال بعدی لازم بود، به‌۳۰ هزار افسر برای تکمیل کادر افسری یگانها نیاز داشتیم. حد اکثر توان دانشکده‌های افسری مصر، تربیت ۳ هزار افسر در سال بود که اگر می‌خواستیم این مشکل را با روشهای متعارف حل کنیم، به‌۱۰ سال زمان

نیاز داشتیم.[۱] بی‌اعتنایی در برابر این وضعیت امکان‌پذیر نبود، زیرا کمبود افسر تأثیری به‌سزا بر کارایی نیروهای مسلح می‌گذارد. افسر، فرمانده و آموزش دهندهٔ نیروهای تحت امر خویش است، در نبود وی وظیفهٔ فرماندهی و آموزش سربازان را چه کسی باید به‌عهده گیرد؟ تا زمان یافتن راه حل مناسبی برای این مشکل، تصمیم گرفتم کادر تازه‌ای از افسران را به‌نام افسران ستاد تشکیل دهم. این افسران از میان سربازان تحصیلکرده برگزیده می‌شدند و در یك دورهٔ تخصصی چهار تا پنج ماهه، چنان آموزشهای فشرده‌ای می‌دیدند که به‌سطح بالایی از تخصص دست می‌یافتند. به‌علاوه، لازم بود که اطلاعات عمومی این افراد در دیگر تخصص‌ها به‌حدی برسد که بتوانند در آن زمینه‌ها نیز همکاری کنند.[۲] منظور از آموزش این افسران، آماده‌سازی آنان برای فرماندهی واحدهای کوچك تا پایان جنگ و سپس ترخیص آنان بود. هنگام جستجوی سربازان تحصیلکرده، پی بردم که ۲۵ هزار سرباز و درجه‌دار با مدارك دانشگاهی در ارتش مصر خدمت می‌کنند. آشکار بود که این افراد منبعی برای گزینش افسران ستاد هستند. به‌این طرح علاقه‌مند شده بودم، چون مشکل کمبود افسران را برطرف می‌ساخت و ما را در حل یکی از مشکلات ارتش کمك می‌کرد، زیرا سربازانی که تحصیلات بالا داشتند با فرماندهانی از ردهٔ افسران دون‌پایه که چه‌بسا در سطح فرهنگی پایین‌تری بودند، درگیری مداوم داشتند، و در صورت وجود سابقهٔ آشنایی میان آنان، از طریق مدرسه یا زندگی در روستا و یا محلهٔ مشترك، مشکل پیچیده‌تر می‌شد.

بر این باور بودم که سربازان تحصیلکرده از طرح یادشده استقبال خواهند کرد، اما با بی‌اعتنایی آنان نسبت به‌آن طرح روبرو شدم، زیرا بیشترشان به‌این دلیل که گمان می‌کردند ارتقا به‌درجهٔ افسری شاید موجب ابقای آنان در نیروهای مسلح شود و با اتمام دوره

---

۱. در صورتی که تلفات معمولی افسران در اثر فوت یا بازنشستگی را در این ۱۰ سال و ضرورت جبران آن را محاسبه کنیم، شاید به‌حدود ۱۲ سال زمان نیاز داشتیم.

۲. آموزش معمولی افسران شامل آماده سازی آنان برای تصدی فرماندهی‌های مختلف می‌شود. از این رو، افسران باید شیوهٔ مدیریت جنگ مشترك را فراگیرند و دروس عمومی مربوط به‌همهٔ تخصص‌ها را پیش از تخصص نهایی در یکی از آنها بیاموزند.

ترخیص نمی‌شوند، ترجیح می‌دادند همچنان سرباز یا درجه‌دار بمانند. از این رو، دیدارهای زیادی با ایشان داشتم تا انگیزه‌های این طرح را برایشان تشریح کنم و به آنان قول دادم که ترخیص افسران ستاد حتی یک‌روز از زمان ترخیص سربازان همدوره‌شان دیرتر نخواهد بود. در پی آگاه نمودن و صحبتهای طولانی، تعداد زیادی از آنان داوطلب شدند و امکان آماده‌سازی و ارتقای درجهٔ ۱۵ هزار نفر از آنان به‌درجهٔ ستوانی فراهم شد. همچنین ۱۰ هزار نفر دیگر از میان فارغ‌التحصیلان دانشگاهها که در سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ به‌خدمت سربازی پیوسته بودند، آماده سازماندهی شدند. به‌این ترتیب، پیش از ژوئن ۱۹۷۳، ۲۵ هزار افسر ستاد همراه با ۵ هزار افسر عادی که در دانشکده‌های نظامی آموزش دیده بودند، در اختیار داشتیم، و در مجموع، بیش از ۳۰ هزار نفر، با گذراندن دورهٔ آموزشی، افسر شدند. پیش از آغاز عملیات اکتبر ۱۹۷۳، نیروهای مسلح نه تنها کادرهای افسری خودرا تکمیل کرده، بلکه در هر تخصصی حدود یك تا دو درصد ذخیرهٔ انسانی به‌منظور مقابله با تلفات احتمالی به‌هنگام نبرد برخوردار بودند.

هرچند احضار مشمولان و آموزش آنان آسانتر از گزینش و آموزش افسران بود، کار آسانی به‌شمار نمی‌آمد. از ژوئن ۱۹۷۱ تا ژوئن ۱۹۷۳، نزدیك به ۴۰۰ هزار جوان را به‌خدمت سربازی فراخواندیم تا بتوانیم از یك سو، نیاز یگانهای موجود را پاسخ دهیم، و از سوی دیگر، مشکلات مربوط به‌تشکیل یگانهای تازه را برطرف سازیم. جمعیت سی و پنج میلیونی مصر از تدارك سالانه حدود ۱۶۰ هزار جوان با سطح آموزشی و بهداشتی متناسب با نیازهای نیروهای مسلح عاجز بود. تعداد جوانانی که هر سال به‌سن قانونی خدمت سربازی می‌رسیدند، حدود ۳۵۰ هزار تن بود و به‌دلیل پایین‌بودن سطح فرهنگی و بهداشتی آنان، نمی‌توانستیم بیش از ۱۲۰ هزار تن را با حداقل سطح فرهنگی و بهداشتی برگزینیم. در نتیجه، سالانه در حدود ۴۰ هزار تن کمبود داشتیم. از این رو، خودرا ناگزیر یافتم که افرادی با سطح فرهنگ و بهداشت پایین‌تر را ـ با وجود مخالفت شدید مسؤولان بهداری در خصوص زیانهای وارده به‌وضعیت بهداشت ـ بپذیرم. همچنین کوشیدم که زمینه را جهت پیوستن دختران داوطلب به‌نیروهای مسلح فراهم کنم. از آنجا که چنین تصمیمی مشکلات اجتماعی برای خانواده‌ها ایجاد می‌کرد، موضوع را در یکی از جلسات ماهیانه

مطرح کردم که موجب شگفتی همگان شد. اکثریت مطلق مخالف هر گونه طرحی در ارتباط با پیوستن زنان به‌نیروهای مسلح بود. سرانجام، تصمیم گرفته شد که زمینهٔ داوطلب شدن زنان در مشاغل جنبی، مانند منشیگری، فراهم شود، به‌شرط اینکه زنان به کار در پایگاههای پشت جبهه گمارده شوند و به‌خطوط مقدم یا مناطق دور افتاده اعزام نشوند. به‌این گونه، داوطلب شدن زنان در نیروهای مسلح جهت انجام کارهای منشیگری مطرح شد و اولین گروه آنان در سال ۱۹۷۳ پذیرفته شدند و در نوامبر همان سال فارغ‌التحصیل گردیدند.

با افزایش ۳۰ هزار افسر و همچنین ۳۷۰ هزار تن از درجات مختلف به‌نیروهای مسلح، توانایی آن را یافته بودیم تا طی دو سال پیش از اکتبر ۱۹۷۳، صدها یگان تازه راتأسیس کنیم. به‌علت فراوانی این یگانها، تنها برخی از یگانهایی را که تشکیل آنها رابطهٔ تنگاتنگی با طرح عبور داشت، شرح می‌دهم:

یکی از این یگانها، تیپ آبی ـ خاکی است. اندیشهٔ تشکیل این تیپ به‌اواخر سال ۱۹۷۱ برمی‌گردد و تصمیم سازماندهی آن در ژانویه ۱۹۷۲ اتخاذ شد. هدف از تشکیل این تیپ، گسیل آن به‌عمق خطوط دشمن از راه دریاچه‌ها یا دریا به‌منظور ضربه‌زدن به‌قرارگاههای فرماندهی و کُند کردن حرکت نیروهای ذخیرهٔ دشمن از سمت عقبه‌بود. می‌دانستیم که کرجی‌های مأمور انتقال تانکهای خودی به کرانهٔ مقابل، پیش از ساعت «۵ + س» آمادهٔ کار نخواهند شد، در حالی که تیپ آبی ـ خاکی می‌توانست در کمتر از یك ساعت با تعداد زیادی تانك و خودروی زرهی از دریاچه‌ها عبور کند که تهدیدی چشمگیر علیه قرارگاههای فرماندهی دشمن و تحرك ذخیره‌هایش به‌وجود می‌آورد. این تیپ را به‌سان سازمان نیروهای مخصوص تشکیل دادیم و آن را با حدود ۲۰ دستگاه تانك آبی ـ خاکی و ۸۰ دستگاه خودروی مکانیزه نفربر (MICV) مجهز ساختیم. در ۱۵ ژوئن ۱۹۷۲، رهنمود شمارهٔ ۱۶ را که مشخص کنندهٔ وظایف این تیپ و نیز شیوهٔ عمل گردانهای آبی ـ خاکی در عبور از سطح آب بود، صادر کردم. در پی این رهنمود، مانوری عملیاتی در ۲۸ اوت ۱۹۷۲ اجرا شد. در اوایل اکتبر ۱۹۷۲، تیپ مزبور آموزشهای خود را به‌پایان رسانده بود و اولین مانور رزم شبانه را در شب ۲۳ اکتبر ۱۹۷۲ انجام داد. طی سال ۱۹۷۳، این تیپ آموزشهای

خود را با شیوه‌ای سخت‌تر ادامه داد. تیپ مزبور به‌چنان کارایی دست یافته بود که می‌توانست خودروهایش را برای مدتی در حدود شش ساعت در آب نگاه‌دارد. در شب ۱۹ ژوئیه ۱۹۷۳، تصمیم گرفتم کارایی تیپ را با مانوری که مشکلتر از مأموریت آن به‌هنگام عملیات بود، بیازمایم. مانور شامل نکات زیر بود:

۱. گردانهای تیپ از منطقهٔ استقرار، نزدیك ساحل دریای مدیترانه، شبانه به‌آب می‌زدند و با طی کردن عرض آب تا فاصلهٔ ۳۰ کیلومتری، در مختصات جغرافیایی و زمان‌بندی‌های مشخص، بر ساحل کرانهٔ روبرو استقرار می‌یافتند؛

۲. سپس گردانهای تیپ در عمق به‌پیش می‌تاختند و ضمن نابودی نیروهای دشمن، حرکت نیروهای ذخیرهٔ دشمن را که از عقبه‌در حال پیشروی بودند، دفع یا کُند می‌کردند.

این مانور که به‌منظور آزمودن تیپ بود، مشکلتر از مأموریت اصلی آن در عملیات به‌شمار می‌رفت. مأموریت اصلی تیپ شامل عبور از محدوده‌ای آبی به‌مساحت حدود ۵ تا ۱۰ کیلومتر بود، در حالی که مانور تاکتیکی آن را ملزم می‌ساخت که از ۳۰ کیلومتر آب عبور کند. همیشه به‌ضرورت آموزشهای طاقت‌فرسا، برای غافلگیر نشدن سربازان به‌هنگام رویارویی با شرایط غیرمنتظره اعتقاد داشتم. در طول شب همراه افراد تیپ بودم؛ یکی از گردانها موفق به‌اجرای مأموریت خود شد، اما گردان دیگر جهت خود را گم کرد و با از دست دادن دو دستگاه خودرو و ۱۰ تن از افراد خود، به‌سختی توانست در جایی غیر از مختصات تعیین شده پیاده شود. فردای آن روز، توانستیم ۷ تن از ۱۰ مفقودالاثر را نجات دهیم و غرق شدن سایر افراد قطعی شد. با وجود تلفات مادی و جانی، تجربیات جدیدی به‌دست آمد و افسران و سربازان اطمینان بیشتری به‌تانکها و خودروهای خود یافتند. خداوند متعال کمتر از ۸۰ روز پس از آن واقعه، پاداش سخاوتمندانه‌ای را در برابر جان آن سه نفر به‌ما عطا فرمود. به‌عوض این جانهای از دست رفته، سرفرازی و غرور برای مردان تیپ آبی-خاکی به‌ارمغان آمد. تیپ یادشده در ۶ اکتبر ۱۹۷۳ توانست با ۲۰ دستگاه تانك و ۸۰ دستگاه خودروی آبی-خاکی، بدون دادن هیچگونه تلفاتی از نظر تجهیزات یا افراد، در مدت زمانی کمتر از یك ساعت از دریاچه‌ها عبور کند. هنگامی که در اتاق عملیات این خبر

خوشحال کننده را حدود ساعت ۱۵ روز ۶ اکتبر شنیدم، به‌یاد آن سه شهیدی که در آموزش از دست رفته بودند، نماز گزاردم.

تشکیل یگانهای مهندسی رزمی همواره برای ما در اولویت قرار داشت. عبور از آبراه، در درجهٔ اول در گرو عملیات نیروهای مهندسی بود. طبق نقشه، یگانهای مهندسی می‌بایست مأموریتهای زیر را به‌انجام می‌رساندند:

۱. گشودن ۷۰ معبر در خاکریز کرانهٔ مقابل که حجم هر یك از آنها به ۱,۵۰۰ متر مکعب می‌رسید؛

۲. نصب ۱۰ پل سنگین برای عبور تانکها، توپها و خودروهای سنگین؛

۳. نصب پنج پل سبك به‌منظور جذب آتش دشمن و کاستن احتمال حملهٔ دشمن به‌پلهای اصلی. این پلها به‌ظاهر شبیه پلهای سنگین بودند، ولی کشش آنها فقط چهار تن بود؛

۴. نصب ۱۰ پل برای عبور نیروهای پیاده؛[1]

۵. آماده سازی و راه‌اندازی ۳۵ کرجی؛

۶. راه‌اندازی ۷۲۰ قایق پلاستیکی به‌منظور عبور افراد پیاده.

این مأموریتها می‌باید تقریباً همزمان انجام می‌شد، زیرا احتمال می‌دادیم گشودن معابر طی ۵ تا ۷ ساعت به‌انجام برسد و کرجی‌ها می‌بایست به‌محض اتمام گشودن معابر، شروع به‌کار می‌کردند، در حالی که نصب پلها حدود دو ساعت بعد آغاز می‌شد. افزون بر گستردگی عملیات و کوتاهی زمان تعیین شده جهت اجرای آنها، نباید فراموش کنیم که همهٔ این کارها زیر آتش دشمن و حمله‌های مداوم او انجام می‌شد. از این رو، موظف بودیم محاسبات دقیقی را برای مشخص ساختن میزان یگانهای مورد نیاز انجام دهیم. تعداد یگانهای مهندسی که به‌طور مستقیم در عملیات عبور از آبراه شرکت داشتند، به‌حدود ۳۵ گردان مهندسی از رسته‌های گوناگون می‌رسید و موفقیت نیروهای مسلح در تشکیل و آموزش یگانهای مهندسی لازم برای عملیات عبور، غافلگیری چشمگیری را در پی

---

۱. دایرهٔ مأموریتها این پلها را ساخت.

داشت، زیرا همهٔ کشورهای جهان، خواه دوست و خواه دشمن، عقیده داشتند که چیرگی بر این مشکلات امکان‌پذیر نیست. هنگامی که خاطرات ژنرال الیعازر رئیس ستاد ارتش اسرائیل در جنگ اکتبر را در این باره خواندم، بسیار خوشحال شدم. الیعازر نوشته بود: «هنگامی که در دولت اسرائیل دربارهٔ احتمال عبور مصری‌ها از آبراه سوئز و حمله به‌خط بارلو بحث می‌کردیم، موشه دایان وزیر جنگ اظهار داشت برای اینکه مصری‌ها بتوانند از آبراه سوئز بگذرند و به‌خط بارلو حمله کنند، باید با نیروهای مهندسی شوروی و آمریکا تقویت شوند.» این سندی است که به‌آن افتخار می‌کنیم. من از گزافه‌گویی دایان تعجب نمی‌کنم، زیرا می‌دانم چه تلاشی برای تحقق این غافلگیری مبذول شده است!

فصل سوم

مشکلات عبور و چگونگی حل آنها

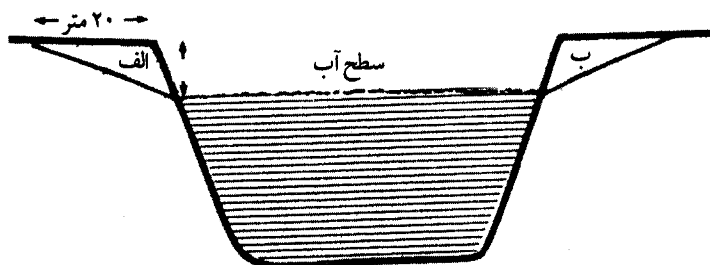
آماده نمودن نیروهای مسلح برای انجام عملیات تهاجمی، به‌تشکیل و آموزش یگانهای متعارف و نوین محدود نشد. از آنجا که عبور از آبراه سوئز عملیات نظامی ویژه‌ای به‌شمار می‌رفت، سازماندهی و آماده‌سازی معمولی و تفکرات نظامی رایج نمی‌توانستند راه‌حلی برای مشکلات عملیات مورد نظر ارائه دهند. بنابراین، به‌منظور یافتن راه حل برای این مشکلات باید به‌خلاقیت و تجربیات خود در تمامی زمینه‌ها متکی می‌شدیم. دراین باره، افزون بر بازنگری در سازمان برخی یگانهای خودی، یگانهای تازه‌ای را با سازماندهی مشخص و به‌منظور انجام مأموریتهای مشخص تشکیل دادیم. در این میان، از برخی تجهیزات نوین که بخشی از آنها در شمار پیشرفته‌ترین تجهیزات جهان به‌شمار می‌رفتند، استفاده کردیم و از تجهیزات ابتدایی نیز که در قرون گذشته به کار می‌رفتند. به‌موازات این مسائل، این تشکیلات تازه می‌بایست مأموریتها و اندیشه‌های نوین را در آزمونهای عملیاتی و در شرایطی نزدیك به شرایط واقعی، آزمایش می کردند. در این زمینه، پیش از اتخاذ تصمیم نهایی در مورد هر یك از این مسائل، از طریق صدها بار آزمایش، اصلاحات لازم را در اندیشه‌ها، تشکیلات و تجهیزات خود اعمال کردیم.

آبراه سوئز به‌عنوان یک مانع آبی

امروزه با ساخت سلاحهای جنگی پیشرفتهٔ آبی - خاکی، تانکهایی در خدمت نیروهای پیاده نظام قرار گرفته‌اند که می‌توانند در آب فرو بروند و در عمق مانع آبی پیشروی کنند. به‌این ترتیب، رودخانه‌ها و آبراهها مانع بزرگی در برابر ارتشهای نوین به‌شمار نمی‌آیند. امروزه نیروهای زمینی می‌توانند مانع آبی را با حرکتی دسته‌جمعی و در جبهه‌ای وسیع در هم شکنند. برای این کار، پس از پیشروی يك يگان آبی - خاکی جهت نصب سرپل در سوی مقابل، یگانهای مهندسی برای عبور نیروهای خط شکن، اقدام به‌زدن پل بر روی مانع آبی می‌کنند. شاید این طرح را بتوان بر همهٔ موانع آبی اجرا کرد، اما در مورد آبراه سوئز این چنین نبود، زیرا آبراه سوئز بنابر طبیعت خود، مانع آبی منحصر به‌فردی است که دشمن موانع مصنوعی متعددی نیز به‌آن افزوده بود. از این رو، بسیاری از نظامیان آن را يك مانع آبی شکست ناپذیر می‌دانستند. برای آشنایی با آبراه سوئز و عللی که آن را از دیدگاه بسیاری نظامیان شکست ناپذیر می‌ساخت، بهتر است با مشخصات آن آشنا شویم:

۱. آبراه سوئز مانع آبی مصنوعی است با عرض تقریبی ۲۰۰ - ۱۸۰ متر که شانه‌های جانبی آن شیب تندی دارند. این شانه‌های جانبی به‌منظور جلوگیری از ریزش خاك و ماسه به‌درون آبراه، سنگفرش شده‌اند؛ به‌همین خاطر، تانکهای آبی - خاکی به‌دشواری می‌توانند از آن عبور کنند، مگر آنکه شانه‌های کناری منفجر شوند و راهی هموار برای رفت و آمد خودروهای آبی - خاکی ساخته شود (ر. ك. شکل شمارهٔ ۱).

شکل شمارهٔ ۱: شانه‌های بتونی آبراه سوئز که برای امکان‌پذیری عبور خودروهای آبی - خاکی باید منهدم می‌شدند

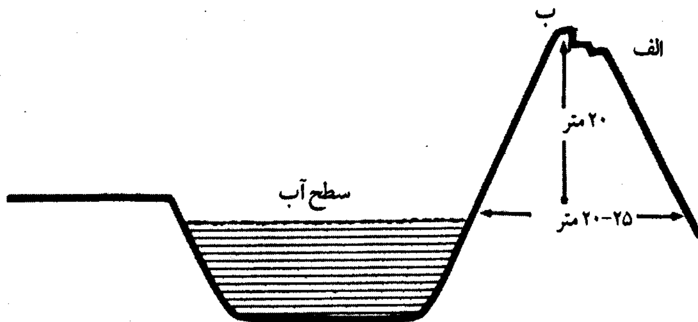


الف - شانهٔ کرانهٔ غربی که می‌بایست از میان برداشته می‌شد.

ب - شانهٔ کرانهٔ شرقی که می‌بایست از میان برداشته می‌شد.

۲. دشمن در کرانهٔ شرقی آبراه، خاکریزی ساخته بود که ارتفاع آن در محورهای مهم به ۲۰ متر می‌رسید. این مسأله سبب می‌شد که عبور خودروهای آبی-خاکی به کرانهٔ دیگر آبراه ناممکن شود، مگر پس از نابودی این خاکریز افسانه‌ای. اسرائیلی‌ها این خاکریز را چنان ساخته بودند که شیب کنارهٔ آن با شیب یالهای آبراه در یك امتداد قرار داشته باشد. به‌عبارت دیگر، هیچگونه سکو یا شانهٔ آشکاری در کنارهٔ آبراه، سمت محل استقرار دشمن، وجود نداشت. زاویهٔ دیوارهٔ این خاکریز در هر طرف به‌تناسب جنس خاك حدود ۴۵-۶۵ درجه بود (ر. ك. شکل شمارهٔ ۲).

شکل شمارهٔ ۲: خاکریز دشمن در طول کرانه شرقی آبراه سوئز



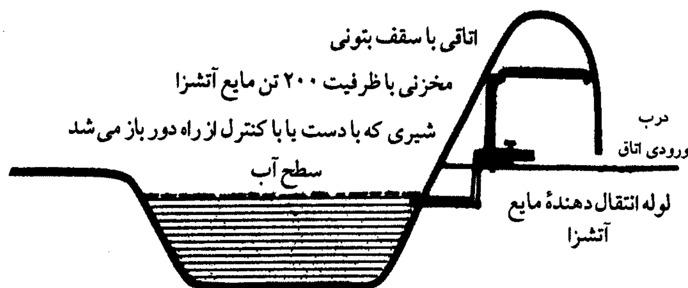
الف-جاده‌ای در نزدیکی بالای خاکریز که تانکهای دشمن بی آنکه از کرانهٔ غربی دیده شوند، در آن تردد می‌کردند.
ب-یکی از صدها سکوی موجود در طول جادهٔ «الف»، به‌معدل یك سکو در هر حدود ۱۰۰ متر؛ زمانی که تانك دشمن در این سکو استقرار می‌یافت، کاملاً استتار می‌شد و چیزی جز سوراخ توپ آن معلوم نبود. تانك از این سکو می‌توانست اجرای آتش کند و سپس مخفی شود تا بعداً در سکوی دیگری استقرار یابد.

۳. اسرائیلی‌ها در طول این خاکریز خط دفاعی قدرتمندی به‌نام خط بارلو ساخته بودند. خط بارلو از ۳۵ دژ، با فاصلهٔ یك کیلومتر از یکدیگر در بخشهای مهم و ۵ کیلومتر در قسمتهای غیرمهم، تشکیل شده بود. در منطقهٔ دریاچه‌ها، فاصلهٔ این برجها از یکدیگر بیشتر بود و به ۱۰ تا ۱۵ کیلومتر می‌رسید. این دژها در زیر خاك پنهان بودند و با سقف محکم خود می‌توانستند گلوله‌باران توپخانهٔ سنگین را بدون هیچگونه خساراتی تحمل کنند و اطراف آنها را میادین مین و سیمهای خاردار احاطه کرده بود. آتشبارهای این دژها

می‌توانستند آبراه را زیر آتش سنگین خود قرار دهند. در فاصلۀ میان این دژها، به‌طور متوسط در هر صد متر یك سکوی آتش برای تانك قرار داشت. دشمن نه همیشه، بلکه تنها در مواقع بحرانی در این سکوها مستقر می‌شد، ضمن آنکه تانکهای دشمن می‌توانستند در میان سکوها کاملاً مخفی شوند و به‌دور از آتش و دید ما حرکت کنند. دژهای خط بارلو توانایی ۷ روز دفاع را داشتند و به‌دستگاههای ارتباط با قرارگاههای فرماندهی عقبه‌مجهز بودند. نیروی ویژۀ مستقر در خط بارلو مرکب از یك تیپ پیاده و سه تیپ زرهی بود. تیپ پیاده (متشکل از حدود دو تا سه هزار نفر) در دژها مستقر بود، در حالی که تیپهای زرهی (مرکب از ۳۶۰ دستگاه تانك) حدود یك سوم نیروی خود را به‌عنوان ذخیرۀ نزدیك اختصاص داده و در فاصلۀ ۸ ـ ۵ کیلومتری شرق آبراه مستقر کرده بودند. باقیماندۀ تانکها نیز در ۳۰ـ ۲۵ کیلومتری شرق آبراه استقرار داشتند. احتمال می‌دادیم که اگر بتوانیم غافلگیری همه جانبه‌را به‌تحقق برسانیم و نبرد را آغاز کنیم، پس از ۳۰ـ ۲۵ دقیقه، دشمن در حد گروهانها و گردانهای تانك و پس از حدود دو ساعت، در حد تیپهای زرهی دست به‌ضدحمله علیه نیروهای عبور کنندۀ خودی خواهد زد. در صورتی که دشمن به‌آمادگی‌های ما برای تهاجم پی می‌برد، می‌توانست با استقرار تانکها در حد فاصل میان دژها، نه تنها تلفات زیادی به‌نیروهای در حال عبور ما وارد بیاورد، بلکه علیه نیروهایی نیز که توانسته بودند از آبراه عبور کنند، دست به‌ضدحمله زند؛

۴. گویی همۀ این موانع موجب دلگرمی اسرائیلی‌ها نبود و برای ایجاد ترس و نومیدی در دلهای ما، سلاح تازه و هولناکی را با نام «آبهای شعله‌ور» وارد کارزار کرده بودند تا هر کسی که بخواهد از آبراه عبور کند، در کام خود فرو برد. آنان در جهت اجرای این اندیشۀ شیطانی، مخازنی مملو از مایعی آتشزا را ساخته و این مخازن را به‌وسیلۀ لوله‌های ناقل مایع به‌سطح آب متصل کرده بودند. از آنجا که چگالی این مایع کمتر از چگالی آب بود، بر سطح آب شناور می‌ماند و اگر به‌طور خودکار یا توسط بمب فسفری شعله‌ور می‌شد، سطح آب به‌جهنمی واقعی تبدیل می گردید که با تداوم جریان مایع، شعله‌های آتش ادامه می‌یافت (ر. ك. شکل شمارۀ ۳).

شکل شمارهٔ۳: روش دشمن در کاربرد آتش در سطح آب آبراه سوئز



این بود آن مانع آبی، آبراه سوئز که می‌بایست درهم شکسته می‌شد. برای غلبه‌بر این مشکل بزرگ، آن را به‌مجموعه‌ای از مشکلات کوچك تقسیم و شروع به کار بر روی هر مشکل کردیم، و سرانجام با برطرف کردن همهٔ این مشکلات آن عبور شکوهمند در اکتبر ۱۹۷۳ صورت گرفت.

احداث معابر در خاکریز

مهمترین و اساسی ترین مشکل، گشودن معابر در خاکریز بود تا تانکها و سلاحهای سنگین منتقل شده به‌وسیلهٔ کرجی‌ها یا از روی پل بتوانند از آنها عبور کنند. هنگامی که به‌ریاست ستاد ارتش تعیین شدم، عملیات گشودن معابر در خاکریز، موارد زیر را دربرمی گرفت:

۱. واحدهای مهندسی به‌محض توانایی امواج نیروهای پیاده در تأمین حداقل حفاظت برای آنها، با قایقهای پلاستیکی اقدام به‌عبور می کردند؛

۲. واحدهای مهندسی با بکارگیری دستگاههای دستی حفاری (به‌دلیل فروریزی خاك، امکان استفاده از دستگاههای مکانیکی وجود نداشت)، پس از حفر گودالهایی در خاکریز و کار گذاشتن مواد منفجره در آنها و پناه گرفتن در فاصلهٔ حدود ۲۰۰ متری، آنها را منفجر می کردند و سپس این کار تکرار می‌شد. از جنبهٔ نظری، هرچه حفره‌ها عمیق‌تر و مواد منفجرهٔ کار گذاشته بیشتر باشد، میزان خاك جابجا شده، افزایش می‌یابد، اما در عمل این چنین نبود. عمیق کردن حفره‌ها، به‌دلیل ناپایداری خاك خاکریز، بسیار مشکل بود،

زیرا با هر کوششی برای عمیق تر کردن حفره، خاك و شن اطراف فرو می‌ریخت و عمق لازم برای عمل مواد منفجره به‌منظور جابجایی حجم بالایی از خاك فراهم نمی‌شد. نتایج آزمایشی موفقیت آمیز نبود و میزان خاك جابجا شده در اثر انفجار حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ متر مکعب بود و حدود ۱,۲۰۰ متر مکعب خاك می‌ماند که می‌بایست با کار یدی یا ماشینهای مکانیکی کنار زده می‌شد؛

۳. برای تکمیل عملیات گشودن معبر، کار یدی به‌منظور آماده‌سازی راه برای فعالیت بولدوزری که به‌وسیلهٔ کرجی انتقال می‌یافت، از سر گرفته می‌شد.

در طی مه‌ و ژوئن ۱۹۷۱، در چند مانور عملیاتی دایرهٔ مهندسی به‌منظور تمرین شیوهٔ معمول در گشودن معابر در روز و شب، شرکت کردم. این شیوه، اشکالات زیر را داشت:

۱. ممکن بود هماهنگی میان واحدهای مهندسی مأمور انفجار و نیروهای پیادهٔ مستقر در کرانهٔ شرقی یا در حال عبور، به‌طور کامل تحقق نیابد که این امر موجب مصدومیت بعضی از سربازان خودی در اثر انفجارها می‌شد؛

۲. نیروی مهندسی برای انجام کارهای حفاری پس از انفجار به‌افراد بسیار نیاز داشت و در صورتی که آنان در تیررس آتش مستقیم یا توپخانه و یا هواپیماهای دشمن قرار می‌گرفتند، تلفات بسیاری را متحمل می‌شدند؛

۳. چون بولدوزرها حجم بزرگی دارند و بیشتر اوقات به‌ناچار در خط دید دشمن قرار می‌گیرند، اعزام سریع آنها جهت تکمیل گشودن معبر می‌توانست موجب نابودی آنها توسط آتش تانکهای دشمن شود. اگر در اعزام آنها تأخیر می‌کردیم، گشودن معابر و در نتیجه راه اندازی کرجی‌ها و نصب پلها به‌تأخیر می‌افتاد و مدت زمان آسیب پذیری نیروی پیاده نظام خودی از سوی ضدحمله‌های دشمن افزایش می‌یافت؛

۴. گشودن معابر با این شیوه، چه از نظر افراد و چه از نظر تجهیزات، پرهزینه بود، زیرا گشودن هر معبر، بدون محاسبهٔ هرگونه مداخلهٔ دشمن، نیازمند بکارگیری ۶۰ نفر نیرو، يك دستگاه بولدوزر، ۲۰۰ کیلوگرم مواد منفجره و کار مداوم به‌مدت ۶ـ۵ ساعت بود.

تا زمانی که راه‌حل مناسبتری ارائه نشده بود، ناگزیر به‌پذیرش این شیوه بودم، اما به‌سرتیپ جمال علی رئیس دایرهٔ مهندسی، دستور دادم که در پی یافتن شیوهٔ دیگری برای

گشودن معابر باشد. در ژوئن ۱۹۷۱، او به‌من اطلاع داد که یکی از افسران مهندسی پیشنهاد گشودن معبر به‌وسیلهٔ فشار آب را ارائه کرده است. وی افزود که مهندس مذکور این عمل را به‌هنگام کار در سد اسوان انجام داده، سنگها را با نیروی پمپاژ آب خرد کرده است. طرح آسان بود و تنها نیاز به آزمایش داشت. در اواخر ژوئن، در اولین مانور عملیاتی به‌منظور آزمایش این طرح شرکت کردم. در این مانور، مهندسان سه دستگاه پمپ کوچك آب، ساخت انگلیس را به کار بردند و نتیجه شگفت‌آور بود. آشکار بود که هر چه فشار آب افزایش یابد، سرعت فروریختن خاك و شن بیشتر می‌شود و به‌طور طبیعی مدت زمان گشودن معبر نیز کاهش خواهد یافت. پس از چند آزمایش، معلوم شد که هر یك متر مکعب آب، یك متر مکعب خاك را جابجا می کند و تعداد مطلوب پمپها، پنج دستگاه در هر معبر است. در ژوئیه ۱۹۷۱، پس از تصویب شیوهٔ استفاده از فشار آب برای گشودن معابر در خاکریز، تصمیم به‌خریداری ۳۰۰ دستگاه پمپ آب انگلیسی گرفتیم که بخشی از آنها در اواخر همان سال و باقیمانده در اوایل سال ۱۹۷۲ به‌دستمان رسید. در سال ۱۹۷۲ تصمیم گرفتیم ۱۵۰ دستگاه پمپ آب دیگر، ساخت آلمان غربی را که نیرومندتر از پمپ انگلیسی است، خریداری کنیم. با اختصاص سه دستگاه پمپ انگلیسی و دو دستگاه پمپ آلمانی برای هر معبر این امکان فراهم می‌شد که ۱,۵۰۰ متر مکعب خاك را در طی تنها دو ساعت و فقط با بکارگیری ۱۵ـ۱۰ نفر نیرو جابجا کنیم. این راه حل شگفت‌آور و آسان و به‌دور از معایب شیوهٔ پیشین بود. ملت مصر، دیر یا زود، وظیفهٔ خود را در قدردانی از این مهندس جوان و مهندسانی که با تکامل طرح، آن را پیش از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ به‌نتیجهٔ مطلوب رسانده بودند، عملی خواهد ساخت. آنچه واقعاً باورنکردنی است اینکه با وجود آزمایشهای انجام شده به‌این شیوه در سالهای ۱۹۷۱، ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ اسرائیلی‌ها از طرح ما برای گشودن معابر در خاکریز آگاه نشده بودند. از این امر هنگامی که یکی از جاسوسان دشمن را دو ماه پیش از آغاز جنگ دستگیر ساختیم، اطمینان پیدا کردیم.

شعله‌های آتش شناور

دومین مشکلی که می‌بایست با آن مقابله می کردیم، مشکل آبهای شعله‌ور بود. در

ژوئن ۱۹۷۱، در مانوری عملیاتی به‌منظور خاموش کردن شعله‌های آتش شرکت کردم. این مانور چنین بود:

۱. تعدادی از سربازان مجهز به‌لباسهای ضدآتش، سوار بر قایق، با شاخه‌های نخلی که در دست داشتند، با ضربه‌زدن به‌لکه‌های آتش، آنها را به‌لکه‌های کوچکتر تقسیم می‌کردند و باادامهٔ ضربه‌ها، آتش را خاموش می‌نمودند؛

۲. در این مانور پیشنهاد شد که به‌جای قایقهای پلاستیکی از خودروهای آبی-خاکی و به‌جای شاخه‌های نخل از مواد شیمیایی ضدآتش استفاده شود، و این به‌معنی تشکیل نیروی اطفای حریق دریایی بود.

از آنجا که طرح خاموش کردن آتش به‌وسیلهٔ شاخه‌های نخل مرا متقاعد نمی‌ساخت، به‌منظور آزمایش، در مانور عملیاتی از ۱۰ تن مایع آتشزا استفاده کردیم، اما در صورتی که دشمن، ۵۰ تن از این مایع را در سطح آبراه پخش و به‌طور مداوم آن را تغذیه می‌کرد، چه روی می‌داد؟ بدون شك، بر اثر نیرومندتر و چسبنده‌تر شدن آتش، امکان تقسیم آن به‌لکه‌های کوچکتر آتش وجود نمی‌داشت و نفرات مأمور اطفای حریق در کار خود موفق نمی‌شدند. به‌علاوه، تشکیل نیروی اطفای حریق دریایی ما را از وظیفهٔ اصلی خود دور می‌کرد. به‌بیان دیگر، به‌جای عبور و یورش، به‌اطفای حریق مشغول می‌شدیم و به‌این گونه هدف دشمن تحقق می‌یافت. به‌دنبال بررسی همهٔ جنبه‌های این موضوع، به‌نتایج زیر رسیدیم:

۱. باید دشمن را از فرصت بکارگیری این سلاح محروم سازیم. دشمن در کاربرد این سلاح بر سه امکان متکی بود: ۹ مخزن با ظرفیت ۲۰۰ تن مایع آتشزا برای هر یك از آنها، لولهٔ متصل کنندهٔ هر کدام این مخازن به‌سطح آب آبراه و ابزار کنترل (شامل شیرها و وسایل مشتعل کنندهٔ مایع آتشزا). اگر می‌توانستیم یکی از این امکانها را نابود کنیم، دشمن از کاربرد این سلاح ناکام می‌ماند. مخازن بخوبی در خاك دفن شده بودند و نابودی آنها به‌وسیلهٔ گلوله‌باران توپخانه تقریباً غیرممکن بود. لوله‌های ناقل مایع نیز دفن شده بودند و دستیابی به‌آنها مشکل بود، اما سوراخ باز لوله‌ها از مواضع ما بخوبی دیده می‌شد. سوراخ لوله‌ها به‌هنگام مد، به‌زیر آب می‌رفت و به‌هنگام جزر در بالای سطح آب قابل مشاهده بود.

اسیران به‌دست آورد و کوشید بعضی از عبارات آنها را چنین جلوه دهد که من به‌سربازان دستور قتل عام اسیران یهودی را داده‌ام، و با ترجمهٔ تحریف شده‌ای از برخی صفحات این کتابچه‌ها، معانی را بر خواننده دیگر گونه جلوه داد و تبلیغات گسترده‌ای را علیه من به‌راه انداخت، در حالی که رژیم مصر، گویی که این مسأله ربطی به‌او ندارد، به‌این تهمتها پاسخ نمی‌داد. پس از آنکه سفیر مصر در لندن شدم، خود این ادعاهای نادرست را تکذیب کردم، چراکه مکتب و سنتهای ما مخالف چنین شیوه‌هایی است. این کتابچه‌ها نقشی به‌سزا در روشنگری و هدایت سربازان و فرماندهان ردهٔ پایین ایفا کردند. بی‌شك دو کتابچهٔ آخر ارزش زیادی دارند، چون در آنها ـ با توجه به‌تجربیات رزمی ـ چگونگی رفتار فرماندهٔ دسته یا گروهان را به‌هنگام برخورد با مشکلات توضیح داده‌ام. در نیروهای مسلح مصر امری عادی بود که یك ستوان یا سروان، با تسلط و آگاهی دربارهٔ چگونگی رزم تیپ و یا گردان سخن‌سرایی کند؛ اما هنگامی که ناگزیر به‌مبارزهٔ مستقل و به‌دور از یگانهای به‌هم فشردهٔ تیپ و یا لشکر می‌شود، نداند با دسته یا گروهان خویش چگونه باید رفتار کند. از این رو، کتابچه‌ها و رهنمودهایی که تهیه و تنظیم کردم، بهترین شیوه برای جبران آن نارسایی مهم بود.

فصل دوم

سازماندهی یگانهای جدید

در پی شکست ژوئن ۱۹۶۷ تا اکتبر ۱۹۷۳ بازسازی نیروهای مسلح بی‌وقفه ادامه داشت. زمانی که پست ریاست ستاد ارتش مصر را عهده‌دار شدم، نیروهای مسلح شامل ۸۰۰ هزار تن (۳۶ هزار افسر و ۷۶۴ هزار تن از دیگر رده‌ها) بود. در اکتبر ۱۹۷۳، تعداد پرسنل نیروهای مسلح به‌یك میلیون و ۲۰۰ هزار تن (۶۶ هزار افسر و یك میلیون و ۱۳۴ هزار تن از دیگر رده‌ها) می‌رسید. سربازگیری و آموزش ۳۰ هزار افسر و ۳۷۰ هزار تن از دیگر رده‌ها در مدتی کمتر از دو سال، کاری مشکل و طاقت فرسا به‌شمار می‌رفت. مصر چگونه توانست این کار خارق‌العاده را به‌انجام برساند؟

مهمترین مشکل مسألهٔ افسران بود. یگانهای ما به‌میزان ۴۰ ـ ۳۰ درصد کمبود افسر داشت. نیروهای مسلح حدود ۱۵ هزار افسر کم داشتند و با توجه به ۱۵ هزار افسری که برای یگانهای نوبنیاد در دو سال بعدی لازم بود، به ۳۰ هزار افسر برای تکمیل کادر افسری یگانها نیاز داشتیم. حد اکثر توان دانشکده‌های افسری مصر، تربیت ۳ هزار افسر در سال بود که اگر می‌خواستیم این مشکل را با روشهای متعارف حل کنیم، به ۱۰ سال زمان

نیاز داشتیم.[۱] بی‌اعتنایی در برابر این وضعیت امکان‌پذیر نبود، زیرا کمبود افسر تأثیری به‌سزا بر کارایی نیروهای مسلح می‌گذارد. افسر، فرمانده و آموزش دهندهٔ نیروهای تحت امر خویش است، در نبود وی وظیفهٔ فرماندهی و آموزش سربازان را چه کسی باید به‌عهده گیرد؟ تا زمان یافتن راه حل مناسبی برای این مشکل، تصمیم گرفتم کادر تازه‌ای از افسران را به‌نام افسران ستاد تشکیل دهم. این افسران از میان سربازان تحصیلکرده برگزیده می‌شدند و در یك دورهٔ تخصصی چهار تا پنج ماهه، چنان آموزشهای فشرده‌ای می‌دیدند که به‌سطح بالایی از تخصص دست می‌یافتند. به‌علاوه، لازم بود که اطلاعات عمومی این افراد در دیگر تخصص‌ها به‌حدی برسد که بتوانند در آن زمینه‌ها نیز همکاری کنند.[۲] منظور از آموزش این افسران، آماده‌سازی آنان برای فرماندهی واحدهای کوچك تا پایان جنگ و سپس ترخیص آنان بود. هنگام جستجوی سربازان تحصیلکرده، پی بردم که ۲۵ هزار سرباز و درجه‌دار با مدارك دانشگاهی در ارتش مصر خدمت می‌کنند. آشکار بود که این افراد منبعی برای گزینش افسران ستاد هستند. به‌این طرح علاقه‌مند شده بودم، چون مشکل کمبود افسران را برطرف می‌ساخت و ما را در حل یکی از مشکلات ارتش کمك می‌کرد، زیرا سربازانی که تحصیلات بالا داشتند با فرماندهانی از ردهٔ افسران دون پایه که چه بسا در سطح فرهنگی پایین‌تری بودند، درگیری مداوم داشتند، و در صورت وجود سابقهٔ آشنایی میان آنان، از طریق مدرسه یا زندگی در روستا و یا محلهٔ مشترك، مشکل پیچیده‌تر می‌شد.

بر این باور بودم که سربازان تحصیلکرده از طرح یادشده استقبال خواهند کرد، اما با بی‌اعتنایی آنان نسبت به آن طرح روبرو شدم، زیرا بیشترشان به‌این دلیل که گمان می‌کردند ارتقا به درجهٔ افسری شاید موجب ابقای آنان در نیروهای مسلح شود و با اتمام دوره

---

۱. در صورتی که تلفات معمولی افسران در اثر فوت یا بازنشستگی را در این ۱۰ سال و ضرورت جبران آن را محاسبه کنیم، شاید به‌حدود ۱۲ سال زمان نیاز داشتیم.

۲. آموزش معمولی افسران شامل آماده سازی آنان برای تصدی فرماندهی‌های مختلف می‌شود. از این رو، افسران باید شیوهٔ مدیریت جنگ مشترك را فراگیرند و دروس عمومی مربوط به‌همهٔ تخصص‌ها را پیش از تخصص نهایی در یکی از آنها بیاموزند.

ترخیص نمی‌شوند، ترجیح می‌دادند همچنان سرباز یا درجه‌دار بمانند. از این رو، دیدارهای زیادی با ایشان داشتم تا انگیزه‌های این طرح را برایشان تشریح کنم و به آنان قول دادم که ترخیص افسران ستاد حتی یك‌روز از زمان ترخیص سربازان همدوره‌شان دیرتر نخواهد بود. در پی آگاه نمودن و صحبتهای طولانی، تعداد زیادی از آنان داوطلب شدند و امکان آماده‌سازی و ارتقای درجهٔ ۱۵ هزار نفر از آنان به‌درجهٔ ستوانی فراهم شد. همچنین ۱۰ هزار نفر دیگر از میان فارغ‌التحصیلان دانشگاهها که در سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ به‌خدمت سربازی پیوسته بودند، آماده سازماندهی شدند. به‌این ترتیب، پیش از ژوئن ۱۹۷۳، ۲۵ هزار افسر ستاد همراه با ۵ هزار افسر عادی که در دانشکده‌های نظامی آموزش دیده بودند، در اختیار داشتیم، و در مجموع، بیش از ۳۰ هزار نفر، با گذراندن دورهٔ آموزشی، افسر شدند. پیش از آغاز عملیات اکتبر ۱۹۷۳، نیروهای مسلح نه تنها کادرهای افسری خود را تکمیل کرده، بلکه در هر تخصصی حدود یك تا دو درصد ذخیرهٔ انسانی به‌منظور مقابله با تلفات احتمالی به‌هنگام نبرد برخوردار بودند.

هرچند احضار مشمولان و آموزش آنان آسانتر از گزینش و آموزش افسران بود، کار آسانی به‌شمار نمی‌آمد. از ژوئن ۱۹۷۱ تا ژوئن ۱۹۷۳، نزدیك به ۴۰۰ هزار جوان را به‌خدمت سربازی فراخواندیم تا بتوانیم از یك سو، نیاز یگانهای موجود را پاسخ دهیم، و از سوی دیگر، مشکلات مربوط به‌تشکیل یگانهای تازه را برطرف سازیم. جمعیت سی و پنج میلیونی مصر از تدارك سالانه حدود ۱۶۰ هزار جوان با سطح آموزشی و بهداشتی متناسب با نیازهای نیروهای مسلح عاجز بود. تعداد جوانانی که هر سال به‌سن قانونی خدمت سربازی می‌رسیدند، حدود ۳۵۰ هزار تن بود و به‌دلیل پایین‌بودن سطح فرهنگی و بهداشتی آنان، نمی‌توانستیم بیش از ۱۲۰ هزار تن را با حداقل سطح فرهنگی و بهداشتی برگزینیم. در نتیجه، سالانه در حدود ۴۰ هزار تن کمبود داشتیم. از این رو، خود را ناگزیر یافتم که افرادی با سطح فرهنگ و بهداشت پایین‌تر را ـ با وجود مخالفت شدید مسؤولان بهداری در خصوص زیانهای وارده به‌وضعیت بهداشت ـ بپذیرم. همچنین کوشیدم که زمینه را جهت پیوستن دختران داوطلب به‌نیروهای مسلح فراهم کنم. از آنجا که چنین تصمیمی مشکلات اجتماعی برای خانواده‌ها ایجاد می‌کرد، موضوع را در یکی از جلسات ماهیانه

مطرح کردم که موجب شگفتی همگان شد. اکثریت مطلق مخالف هر گونه طرحی در ارتباط با پیوستن زنان به‌نیروهای مسلح بود. سرانجام، تصمیم گرفته شد که زمینهٔ داوطلب شدن زنان در مشاغل جنبی، مانند منشیگری، فراهم شود، به‌شرط اینکه زنان به کار در پایگاههای پشت جبهه گمارده شوند و به‌خطوط مقدم یا مناطق دور افتاده اعزام نشوند. به‌این گونه، داوطلب شدن زنان در نیروهای مسلح جهت انجام کارهای منشیگری مطرح شد و اولین گروه آنان در سال ۱۹۷۳ پذیرفته شدند و در نوامبر همان سال فارغ‌التحصیل گردیدند.

با افزایش ۳۰ هزار افسر و همچنین ۳۷۰ هزار تن از درجات مختلف به‌نیروهای مسلح، توانایی آن را یافته بودیم تا طی دو سال پیش از اکتبر ۱۹۷۳، صدها یگان تازه راتأسیس کنیم. به‌علت فراوانی این یگانها، تنها برخی از یگانهایی را که تشکیل آنها رابطهٔ تنگاتنگی با طرح عبور داشت، شرح می‌دهم:

یکی از این یگانها، تیپ آبی-خاکی است. اندیشهٔ تشکیل این تیپ به‌اواخر سال ۱۹۷۱ برمی‌گردد و تصمیم سازماندهی آن در ژانویه ۱۹۷۲ اتخاذ شد. هدف از تشکیل این تیپ، گسیل آن به‌عمق خطوط دشمن از راه دریاچه‌ها یا دریا به‌منظور ضربه‌زدن به‌قرارگاههای فرماندهی و کُند کردن حرکت نیروهای ذخیرهٔ دشمن از سمت عقبه‌بود. می‌دانستیم که کرجی‌های مأمور انتقال تانکهای خودی به کرانهٔ مقابل، پیش از ساعت «۵ + س» آمادهٔ کار نخواهند شد، در حالی که تیپ آبی-خاکی می‌توانست در کمتر از یك ساعت با تعداد زیادی تانك و خودروی زرهی از دریاچه‌ها عبور کند که تهدیدی چشمگیر علیه قرارگاههای فرماندهی دشمن و تحرك ذخیره‌هایش به‌وجود می‌آورد. این تیپ را به‌سان سازمان نیروهای مخصوص تشکیل دادیم و آن را با حدود ۲۰ دستگاه تانك آبی-خاکی و ۸۰ دستگاه خودروی مکانیزه نفربر (MICV) مجهز ساختیم. در ۱۵ ژوئن ۱۹۷۲، رهنمود شمارهٔ ۱۶ را که مشخص کنندهٔ وظایف این تیپ و نیز شیوهٔ عمل گردانهای آبی-خاکی در عبور از سطح آب بود، صادر کردم. در پی این رهنمود، مانوری عملیاتی در ۲۸ اوت ۱۹۷۲ اجرا شد. در اوایل اکتبر ۱۹۷۲، تیپ مزبور آموزشهای خود را به‌پایان رسانده بود و اولین مانور رزم شبانه را در شب ۲۳ اکتبر ۱۹۷۲ انجام داد. طی سال ۱۹۷۳، این تیپ آموزشهای

خود را با شیوه‌ای سخت‌تر ادامه داد. تیپ مزبور به‌چنان کارایی دست یافته بود که می‌توانست خودروهایش را برای مدتی در حدود شش ساعت در آب نگاه‌دارد. در شب ۱۹ ژوئیه ۱۹۷۳، تصمیم گرفتم کارایی تیپ را با مانوری که مشکلتر از مأموریت آن به‌هنگام عملیات بود، بیازمایم. مانور شامل نکات زیر بود:

۱. گردانهای تیپ از منطقهٔ استقرار، نزدیك ساحل دریای مدیترانه، شبانه به‌آب می‌زدند و با طی کردن عرض آب تا فاصلهٔ ۳۰ کیلومتری، در مختصات جغرافیایی و زمان‌بندی‌های مشخص، بر ساحل کرانهٔ روبرو استقرار می‌یافتند؛

۲. سپس گردانهای تیپ در عمق به‌پیش می‌تاختند و ضمن نابودی نیروهای دشمن، حرکت نیروهای ذخیرهٔ دشمن را که از عقبه‌در حال پیشروی بودند، دفع یا کُند می‌کردند.

این مانور که به‌منظور آزمودن تیپ بود، مشکلتر از مأموریت اصلی آن در عملیات به‌شمار می‌رفت. مأموریت اصلی تیپ شامل عبور از محدوده‌ای آبی به‌مساحت حدود ۵ تا ۱۰ کیلومتر بود، در حالی که مانور تاکتیکی آن را ملزم می‌ساخت که از ۳۰ کیلومتر آب عبور کند. همیشه به‌ضرورت آموزشهای طاقت فرسا، برای غافلگیر نشدن سربازان به‌هنگام رویارویی با شرایط غیر منتظره اعتقاد داشتم. در طول شب همراه افراد تیپ بودم؛ یکی از گردانها موفق به‌اجرای مأموریت خود شد، اما گردان دیگر جهت خود را گم کرد و با از دست دادن دو دستگاه خودرو و ۱۰ تن از افراد خود، به‌سختی توانست در جایی غیر از مختصات تعیین شده پیاده شود. فردای آن روز، توانستیم ۷ تن از ۱۰ مفقودالاثر را نجات دهیم و غرق شدن سایر افراد قطعی شد. با وجود تلفات مادی و جانی، تجربیات جدیدی به‌دست آمد و افسران و سربازان اطمینان بیشتری به‌تانکها و خودروهای خود یافتند. خداوند متعال کمتر از ۸۰ روز پس از آن واقعه، پاداش سخاوتمندانه‌ای را در برابر جان آن سه نفر به‌ما عطا فرمود. به‌عوض این جانهای از دست رفته، سرفرازی و غرور برای مردان تیپ آبی - خاکی به‌ارمغان آمد. تیپ یادشده در ۶ اکتبر ۱۹۷۳ توانست با ۲۰ دستگاه تانك و ۸۰ دستگاه خودروی آبی - خاکی، بدون دادن هیچگونه تلفاتی از نظر تجهیزات یا افراد، در مدت زمانی کمتر از یك ساعت از دریاچه‌ها عبور کند. هنگامی که در اتاق عملیات این خبر

خوشحال کننده را حدود ساعت ۱۵ روز ۶ اکتبر شنیدم، به‌یاد آن سه شهیدی که در آموزش از دست رفته بودند، نماز گزاردم.

تشکیل یگانهای مهندسی رزمی همواره برای ما در اولویت قرار داشت. عبور از آبراه، در درجهٔ اول در گرو عملیات نیروهای مهندسی بود. طبق نقشه، یگانهای مهندسی می‌بایست مأموریتهای زیر را به‌انجام می‌رساندند:

۱. گشودن ۷۰ معبر در خاکریز کرانهٔ مقابل که حجم هر یك از آنها به ۱,۵۰۰ متر مکعب می‌رسید؛

۲. نصب ۱۰ پل سنگین برای عبور تانکها، توپها و خودروهای سنگین؛

۳. نصب پنج پل سبك به‌منظور جذب آتش دشمن و کاستن احتمال حملهٔ دشمن به‌پلهای اصلی. این پلها به‌ظاهر شبیه پلهای سنگین بودند، ولی کشش آنها فقط چهار تن بود؛

۴. نصب ۱۰ پل برای عبور نیروهای پیاده؛[1]

۵. آماده سازی و راه‌اندازی ۳۵ کرجی؛

۶. راه‌اندازی ۷۲۰ قایق پلاستیکی به‌منظور عبور افراد پیاده.

این مأموریتها می‌باید تقریباً همزمان انجام می‌شد، زیرا احتمال می‌دادیم گشودن معابر طی ۵ تا ۷ ساعت به‌انجام برسد و کرجی‌ها می‌بایست به‌محض اتمام گشودن معابر، شروع به‌کار می‌کردند، در حالی که نصب پلها حدود دو ساعت بعد آغاز می‌شد. افزون بر گستردگی عملیات و کوتاهی زمان تعیین شده جهت اجرای آنها، نباید فراموش کنیم که همهٔ این کارها زیر آتش دشمن و حمله‌های مداوم او انجام می‌شد. از این رو، موظف بودیم محاسبات دقیقی را برای مشخص ساختن میزان یگانهای مورد نیاز انجام دهیم. تعداد یگانهای مهندسی که به‌طور مستقیم در عملیات عبور از آبراه شرکت داشتند، به‌حدود ۳۵ گردان مهندسی از رسته‌های گوناگون می‌رسید و موفقیت نیروهای مسلح در تشکیل و آموزش یگانهای مهندسی لازم برای عملیات عبور، غافلگیری چشمگیری را در پی

---

۱. دایرهٔ مأموریتها این پلها را ساخت.

داشت، زیرا همهٔ کشورهای جهان، خواه دوست و خواه دشمن، عقیده داشتند که چیرگی بر این مشکلات امکان پذیر نیست. هنگامی که خاطرات ژنرال الیعازر رئیس ستاد ارتش اسرائیل در جنگ اکتبر را در این باره خواندم، بسیار خوشحال شدم. الیعازر نوشته بود: «هنگامی که در دولت اسرائیل دربارهٔ احتمال عبور مصری‌ها از آبراه سوئز و حمله به‌خط بارلو بحث می کردیم، موشه دایان وزیر جنگ اظهار داشت برای اینکه مصری‌ها بتوانند از آبراه سوئز بگذرند و به‌خط بارلو حمله کنند، باید با نیروهای مهندسی شوروی و آمریکا تقویت شوند.» این سندی است که به‌آن افتخار می کنیم. من از گزافه‌گویی دایان تعجب نمی کنم، زیرا می‌دانم چه تلاشی برای تحقق این غافلگیری مبذول شده است!

فصل سوم

مشکلات عبور و چگونگی حل آنها

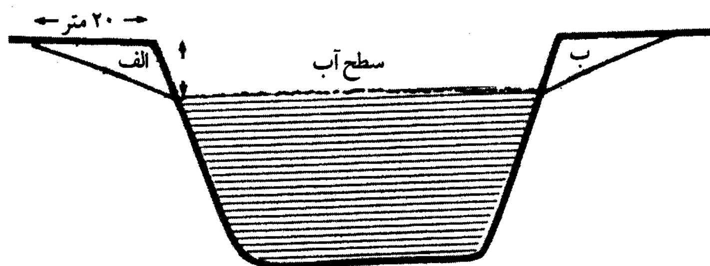
آماده نمودن نیروهای مسلح برای انجام عملیات تهاجمی، به‌تشکیل و آموزش یگانهای متعارف و نوین محدود نشد. از آنجا که عبور از آبراه سوئز عملیات نظامی ویژه‌ای به‌شمار می‌رفت، سازماندهی و آماده‌سازی معمولی و تفکرات نظامی رایج نمی‌توانستند راه‌حلی برای مشکلات عملیات مورد نظر ارائه دهند. بنابراین، به‌منظور یافتن راه حل برای این مشکلات باید به‌خلاقیت و تجربیات خود در تمامی زمینه‌ها متکی می‌شدیم. در این باره، افزون بر بازنگری در سازمان برخی یگانهای خودی، یگانهای تازه‌ای را با سازماندهی مشخص و به‌منظور انجام مأموریتهای مشخص تشکیل دادیم. در این میان، از برخی تجهیزات نوین که بخشی از آنها در شمار پیشرفته‌ترین تجهیزات جهان به‌شمار می‌رفتند، استفاده کردیم و از تجهیزات ابتدایی نیز که در قرون گذشته به کار می‌رفتند. به‌موازات این مسائل، این تشکیلات تازه می‌بایست مأموریتها و اندیشه‌های نوین را در آزمونهای عملیاتی و در شرایطی نزدیك به شرایط واقعی، آزمایش می‌کردند. در این زمینه، پیش از اتخاذ تصمیم نهایی در مورد هر یك از این مسائل، از طریق صدها بار آزمایش، اصلاحات لازم را در اندیشه‌ها، تشکیلات و تجهیزات خود اعمال کردیم.

آبراه سوئز به‌عنوان یک مانع آبی

امروزه با ساخت سلاحهای جنگی پیشرفتهٔ آبی ـ خاکی، تانکهایی در خدمت نیروهای پیاده نظام قرار گرفته‌اند که می توانند در آب فرو بروند و در عمق مانع آبی پیشروی کنند. به‌این ترتیب، رودخانه‌ها و آبراهها مانع بزرگی در برابر ارتشهای نوین به‌شمار نمی آیند. امروزه نیروهای زمینی می توانند مانع آبی را با حرکتی دسته‌جمعی و در جبهه‌ای وسیع در هم شکنند. برای این کار، پس از پیشروی یك یگان آبی ـ خاکی جهت نصب سرپل در سوی مقابل، یگانهای مهندسی برای عبور نیروهای خط شکن، اقدام به‌زدن پل بر روی مانع آبی می کنند. شاید این طرح را بتوان بر همهٔ موانع آبی اجرا کرد، اما در مورد آبراه سوئز این چنین نبود، زیرا آبراه سوئز بنابر طبیعت خود، مانع آبی منحصر به‌فردی است که دشمن موانع مصنوعی متعددی نیز به‌آن افزوده بود. از این رو، بسیاری از نظامیان آن را یك مانع آبی شکست ناپذیر می‌دانستند. برای آشنایی با آبراه سوئز و عللی که آن را از دیدگاه بسیاری نظامیان شکست ناپذیر می‌ساخت، بهتر است با مشخصات آن آشنا شویم:

۱. آبراه سوئز مانع آبی مصنوعی است با عرض تقریبی ۲۰۰ ـ ۱۸۰ متر که شانه‌های جانبی آن شیب تندی دارند. این شانه‌های جانبی به‌منظور جلوگیری از ریزش خاك و ماسه به‌درون آبراه، سنگفرش شده‌اند؛ به‌همین خاطر، تانکهای آبی ـ خاکی به‌دشواری می توانند از آن عبور کنند، مگر آنکه شانه‌های کناری منفجر شوند و راهی هموار برای رفت و آمد خودروهای آبی ـ خاکی ساخته شود (ر. ك. شکل شمارهٔ ۱).

شکل شمارهٔ ۱: شانه‌های بتونی آبراه سوئز که برای امکان پذیری عبور خودروهای آبی ـ خاکی باید منهدم می شدند

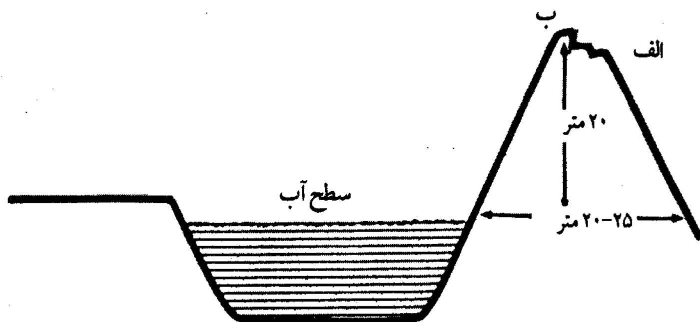


الف ـ شانهٔ کرانهٔ غربی که می‌بایست از میان برداشته می‌شد.

ب ـ شانهٔ کرانهٔ شرقی که می‌بایست از میان برداشته می‌شد.

۲. دشمن در کرانهٔ شرقی آبراه، خاکریزی ساخته بود که ارتفاع آن در محورهای مهم به ۲۰ متر می‌رسید. این مسأله سبب می‌شد که عبور خودروهای آبی-خاکی به کرانهٔ دیگر آبراه ناممکن شود، مگر پس از نابودی این خاکریز افسانه‌ای. اسرائیلی‌ها این خاکریز را چنان ساخته بودند که شیب کنارهٔ آن با شیب یالهای آبراه در یك امتداد قرار داشته باشد. به‌عبارت دیگر، هیچگونه سکو یا شانهٔ آشکاری در کنارهٔ آبراه، سمت محل استقرار دشمن، وجود نداشت. زاویهٔ دیوارهٔ این خاکریز در هر طرف به‌تناسب جنس خاك حدود ۶۵-۴۵ درجه بود (ر. ك. شکل شمارهٔ ۲).

شکل شمارهٔ۲: خاکریز دشمن در طول کرانه شرقی آبراه سوئز



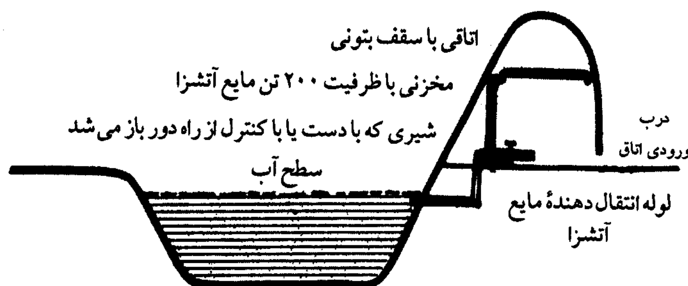
الف-جاده‌ای در نزدیکی بالای خاکریز که تانکهای دشمن بی‌آنکه از کرانهٔ غربی دیده شوند، در آن تردد می‌کردند.
ب-یکی از صدها سکوی موجود در طول جادهٔ «الف»، به‌معدل یك سکو در هر حدود ۱۰۰ متر؛ زمانی که تانك دشمن در این سکو استقرار می‌یافت، کاملاً استتار می‌شد و چیزی جز سوراخ توپ آن معلوم نبود. تانك از این سکو می‌توانست اجرای آتش کند و سپس مخفی شود تا بعداً در سکوی دیگری استقرار یابد.

۳. اسرائیلی‌ها در طول این خاکریز خط دفاعی قدرتمندی به‌نام خط بارلو ساخته بودند. خط بارلو از ۳۵ دژ، با فاصلهٔ یك کیلومتر از یکدیگر در بخشهای مهم و ۵ کیلومتر در قسمتهای غیرمهم، تشکیل شده بود. در منطقهٔ دریاچه‌ها، فاصلهٔ این برجها از یکدیگر بیشتر بود و به ۱۰ تا ۱۵ کیلومتر می‌رسید. این دژها در زیر خاك پنهان بودند و با سقف محکم خود می‌توانستند گلوله‌باران توپخانهٔ سنگین را بدون هیچگونه خساراتی تحمل کنند و اطراف آنها را میادین مین و سیمهای خاردار احاطه کرده بود. آتشبارهای این دژها

می‌توانستند آبراه را زیر آتش سنگین خود قرار دهند. در فاصلهٔ میان این دژها، به‌طور متوسط در هر صد متر یك سکوی آتش برای تانك قرار داشت. دشمن نه همیشه، بلکه تنها در مواقع بحرانی در این سکوها مستقر می‌شد، ضمن آنکه تانکهای دشمن می‌توانستند در میان سکوها کاملاً مخفی شوند و به‌دور از آتش و دید ما حرکت کنند. دژهای خط بارلو توانایی ۷ روز دفاع را داشتند و به‌دستگاههای ارتباط با قرارگاههای فرماندهی عقبه‌مجهز بودند. نیروی ویژهٔ مستقر در خط بارلو مرکب از یك تیپ پیاده و سه‌تیپ زرهی بود. تیپ پیاده (متشکل از حدود دو تا سه هزار نفر) در دژها مستقر بود، در حالی که تیپهای زرهی (مرکب از ۳۶۰ دستگاه تانك) حدود یك سوم نیروی خود را به‌عنوان ذخیرهٔ نزدیك اختصاص داده و در فاصلهٔ ۸ ـ ۵ کیلومتری شرق آبراه مستقر کرده بودند. باقیماندهٔ تانکها نیز در ۳۰ـ ۲۵ کیلومتری شرق آبراه استقرار داشتند. احتمال می‌دادیم که اگر بتوانیم غافلگیری همه جانبه‌را به‌تحقق برسانیم و نبرد را آغاز کنیم، پس از ۳۰ـ ۲۵ دقیقه، دشمن در حد گروهانها و گردانهای تانك و پس از حدود دو ساعت، در حد تیپهای زرهی دست به‌ضدحمله علیه نیروهای عبورکنندهٔ خودی خواهد زد. در صورتی که دشمن به‌آمادگی‌های ما برای تهاجم پی می‌برد، می‌توانست با استقرار تانکها در حد فاصل میان دژها، نه تنها تلفات زیادی به‌نیروهای در حال عبور ما وارد بیاورد، بلکه علیه نیروهایی نیز که توانسته بودند از آبراه عبور کنند، دست به‌ضدحمله زند؛

۴. گویی همهٔ این موانع موجب دلگرمی اسرائیلی‌ها نبود و برای ایجاد ترس و نومیدی در دلهای ما، سلاح تازه و هولناکی را با نام «آبهای شعله‌ور» وارد کارزار کرده بودند تا هر کسی که بخواهد از آبراه عبور کند، در کام خود فرو برد. آنان در جهت اجرای این اندیشهٔ شیطانی، مخازنی مملو از مایعی آتشزا را ساخته و این مخازن را به‌وسیلهٔ لوله‌های ناقل مایع به‌سطح آب متصل کرده بودند. از آنجا که چگالی این مایع کمتر از چگالی آب بود، بر سطح آب شناور می‌ماند و اگر به‌طور خودکار یا توسط بمب فسفری شعله‌ور می‌شد، سطح آب به‌جهنمی واقعی تبدیل می‌گردید که با تداوم جریان مایع، شعله‌های آتش ادامه می‌یافت (ر. ك. شکل شمارهٔ ۳).

شکل شمارهٔ ۳: روش دشمن در کاربرد آتش در سطح آب آبراه سوئز



این بود آن مانع آبی، آبراه سوئز که می‌بایست درهم شکسته می‌شد. برای غلبه‌بر این مشکل بزرگ، آن را به‌مجموعه‌ای از مشکلات کوچك تقسیم و شروع به‌کار بر روی هر مشکل کردیم، و سرانجام با برطرف کردن همهٔ این مشکلات آن عبور شکوهمند در اکتبر ۱۹۷۳ صورت گرفت.

احداث معابر در خاکریز

مهمترین و اساسی‌ترین مشکل، گشودن معابر در خاکریز بود تا تانکها و سلاحهای سنگین منتقل شده به‌وسیلهٔ کرجی‌ها یا از روی پل بتوانند از آنها عبور کنند. هنگامی که به‌ریاست ستاد ارتش تعیین شدم، عملیات گشودن معابر در خاکریز، موارد زیر را دربر می‌گرفت:

۱. واحدهای مهندسی به‌محض توانایی امواج نیروهای پیاده در تأمین حداقل حفاظت برای آنها، با قایقهای پلاستیکی اقدام به‌عبور می‌کردند؛

۲. واحدهای مهندسی با بکارگیری دستگاههای دستی حفاری (به‌دلیل فروریزی خاك، امکان استفاده از دستگاههای مکانیکی وجود نداشت)، پس از حفر گودالهایی در خاکریز و کار گذاشتن مواد منفجره در آنها و پناه گرفتن در فاصلهٔ حدود ۲۰۰ متری، آنها را منفجر می‌کردند و سپس این کار تکرار می‌شد. از جنبهٔ نظری، هرچه حفره‌ها عمیق‌تر و مواد منفجرهٔ کار گذاشته بیشتر باشد، میزان خاك جابجا شده، افزایش می‌یابد، اما در عمل این چنین نبود. عمیق کردن حفره‌ها، به‌دلیل ناپایداری خاك خاکریز، بسیار مشکل بود،

زیرا با هر کوششی برای عمیق‌تر کردن حفره، خاك و شن اطراف فرو می‌ریخت و عمق لازم برای عمل مواد منفجره به‌منظور جابجایی حجم بالایی از خاك فراهم نمی‌شد. نتایج آزمایشی موفقیت‌آمیز نبود و میزان خاك جابجا شده در اثر انفجار حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ متر مکعب بود و حدود ۱,۲۰۰ متر مکعب خاك می‌ماند که می‌بایست با کار یدی یا ماشینهای مکانیکی کنار زده می‌شد؛

۳. برای تکمیل عملیات گشودن معبر، کار یدی به‌منظور آماده‌سازی راه برای فعالیت بولدوزری که به‌وسیلهٔ کرجی انتقال می‌یافت، از سر گرفته می‌شد.

در طی مه و ژوئن ۱۹۷۱، در چند مانور عملیاتی دایرهٔ مهندسی به‌منظور تمرین شیوهٔ معمول در گشودن معابر در روز و شب، شرکت کردم. این شیوه، اشکالات زیر را داشت:

۱. ممکن بود هماهنگی میان واحدهای مهندسی مأمور انفجار و نیروهای پیادهٔ مستقر در کرانهٔ شرقی یا در حال عبور، به‌طور کامل تحقق نیابد که این امر موجب مصدومیت بعضی از سربازان خودی در اثر انفجارها می‌شد؛

۲. نیروی مهندسی برای انجام کارهای حفاری پس از انفجار به‌افراد بسیار نیاز داشت و در صورتی که آنان در تیررس آتش مستقیم یا توپخانه و یا هواپیماهای دشمن قرار می‌گرفتند، تلفات بسیاری را متحمل می‌شدند؛

۳. چون بولدوزرها حجم بزرگی دارند و بیشتر اوقات به‌ناچار در خط دید دشمن قرار می‌گیرند، اعزام سریع آنها جهت تکمیل گشودن معبر می‌توانست موجب نابودی آنها توسط آتش تانکهای دشمن شود. اگر در اعزام آنها تأخیر می‌کردیم، گشودن معابر و در نتیجه راه اندازی کرجی‌ها و نصب پلها به‌تأخیر می‌افتاد و مدت زمان آسیب‌پذیری نیروی پیاده نظام خودی از سوی ضدحمله‌های دشمن افزایش می‌یافت؛

۴. گشودن معابر با این شیوه، چه از نظر افراد و چه از نظر تجهیزات، پرهزینه بود، زیرا گشودن هر معبر، بدون محاسبهٔ هرگونه مداخلهٔ دشمن، نیازمند بکارگیری ۶۰ نفر نیرو، یك دستگاه بولدوزر، ۲۰۰ کیلوگرم مواد منفجره و کار مداوم به‌مدت ۶ـ ۵ ساعت بود.

تا زمانی که راه‌حل مناسبتری ارائه نشده بود، ناگزیر به‌پذیرش این شیوه بودم، اما به‌سرتیپ جمال علی رئیس دایرهٔ مهندسی، دستور دادم که در پی یافتن شیوهٔ دیگری برای

گشودن معابر باشد. در ژوئن ۱۹۷۱، او به‌من اطلاع داد که یکی از افسران مهندسی پیشنهاد گشودن معبر به‌وسیلهٔ فشار آب را ارائه کرده است. وی افزود که مهندس مذکور این عمل را به‌هنگام کار در سد اسوان انجام داده، سنگها را با نیروی پمپاژ آب خرد کرده است. طرح آسان بود و تنها نیاز به آزمایش داشت. در اواخر ژوئن، در اولین مانور عملیاتی به‌منظور آزمایش این طرح شرکت کردم. در این مانور، مهندسان سه دستگاه پمپ کوچك آب، ساخت انگلیس را به کار بردند و نتیجه شگفت‌آور بود. آشکار بود که هر چه فشار آب افزایش یابد، سرعت فروریختن خاك و شن بیشتر می‌شود و به‌طور طبیعی مدت زمان گشودن معبر نیز کاهش خواهد یافت. پس از چند آزمایش، معلوم شد که هر یك متر مکعب آب، یك متر مکعب خاك را جابجا می کند و تعداد مطلوب پمپها، پنج دستگاه در هر معبر است. در ژوئیه ۱۹۷۱، پس از تصویب شیوهٔ استفاده از فشار آب برای گشودن معابر در خاکریز، تصمیم به‌خریداری ۳۰۰ دستگاه پمپ آب انگلیسی گرفتیم که بخشی از آنها در اواخر همان سال و باقیمانده در اوایل سال ۱۹۷۲ به‌دستمان رسید. در سال ۱۹۷۲ تصمیم گرفتیم ۱۵۰ دستگاه پمپ آب دیگر، ساخت آلمان غربی را که نیرومندتر از پمپ انگلیسی است، خریداری کنیم. با اختصاص سه دستگاه پمپ انگلیسی و دو دستگاه پمپ آلمانی برای هر معبر این امکان فراهم می‌شد که ۱,۵۰۰ متر مکعب خاك را در طی تنها دو ساعت و فقط با بکارگیری ۱۵ـ۱۰ نفر نیرو جابجا کنیم. این راه حل شگفت‌آور و آسان و به‌دور از معایب شیوهٔ پیشین بود. ملت مصر، دیر یا زود، وظیفهٔ خود را در قدردانی از این مهندس جوان و مهندسانی که با تکامل طرح، آن را پیش از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ به‌نتیجهٔ مطلوب رسانده بودند، عملی خواهد ساخت. آنچه واقعاً باورنکردنی است اینکه با وجود آزمایشهای انجام شده به‌این شیوه در سالهای ۱۹۷۱، ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ اسرائیلی‌ها از طرح ما برای گشودن معابر در خاکریز آگاه نشده بودند. از این امر هنگامی که یکی از جاسوسان دشمن را دو ماه پیش از آغاز جنگ دستگیر ساختیم، اطمینان پیدا کردیم.

شعله‌های آتش شناور

دومین مشکلی که می‌بایست با آن مقابله می کردیم، مشکل آبهای شعله‌ور بود. در

ژوئن ۱۹۷۱، در مانوری عملیاتی به‌منظور خاموش کردن شعله‌های آتش شرکت کردم. این مانور چنین بود:

۱. تعدادی از سربازان مجهز به‌لباسهای ضدآتش، سوار بر قایق، با شاخه‌های نخلی که در دست داشتند، با ضربه‌زدن به‌لکه‌های آتش، آنها را به‌لکه‌های کوچکتر تقسیم می‌کردند و باادامهٔ ضربه‌ها، آتش را خاموش می‌نمودند؛

۲. در این مانور پیشنهاد شد که به‌جای قایقهای پلاستیکی از خودروهای آبی-خاکی و به‌جای شاخه‌های نخل از مواد شیمیایی ضدآتش استفاده شود، و این به‌معنی تشکیل نیروی اطفای حریق دریایی بود.

از آنجا که طرح خاموش کردن آتش به‌وسیلهٔ شاخه‌های نخل مرا متقاعد نمی‌ساخت، به‌منظور آزمایش، در مانور عملیاتی از ۱۰ تن مایع آتشزا استفاده کردیم، اما در صورتی که دشمن، ۵۰ تن از این مایع را در سطح آبراه پخش و به‌طور مداوم آن را تغذیه می‌کرد، چه روی می‌داد؟ بدون شك، بر اثر نیرومندتر و چسبنده‌تر شدن آتش، امکان تقسیم آن به‌لکه‌های کوچکتر آتش وجود نمی‌داشت و نفرات مأمور اطفای حریق در کار خود موفق نمی‌شدند. به‌علاوه، تشکیل نیروی اطفای حریق دریایی ما را از وظیفهٔ اصلی خود دور می‌کرد. به‌بیان دیگر، به‌جای عبور و یورش، به‌اطفای حریق مشغول می‌شدیم و به‌این گونه هدف دشمن تحقق می‌یافت. به‌دنبال بررسی همهٔ جنبه‌های این موضوع، به‌نتایج زیر رسیدیم:

۱. باید دشمن را از فرصت بکارگیری این سلاح محروم سازیم. دشمن در کاربرد این سلاح بر سه امکان متکی بود: ۹ مخزن با ظرفیت ۲۰۰ تن مایع آتشزا برای هر یك از آنها، لولهٔ متصل کنندهٔ هر کدام این مخازن به‌سطح آب آبراه و ابزار کنترل (شامل شیرها و وسایل مشتعل کنندهٔ مایع آتشزا). اگر می‌توانستیم یکی از این امکانها را نابود کنیم، دشمن از کاربرد این سلاح ناکام می‌ماند. مخازن بخوبی در خاك دفن شده بودند و نابودی آنها به‌وسیلهٔ گلوله‌باران توپخانه تقریباً غیرممکن بود. لوله‌های ناقل مایع نیز دفن شده بودند و دستیابی به‌آنها مشکل بود، اما سوراخ باز لوله‌ها از مواضع ما بخوبی دیده می‌شد. سوراخ لوله‌ها به‌هنگام مد، به‌زیر آب می‌رفت و به‌هنگام جزر در بالای سطح آب قابل مشاهده بود.

در صورتی که می‌توانستیم آنها را پیش از آغاز عملیات ببندیم، نقشهٔ دشمن برای کاربرد این سلاح کاملاً خنثی می‌شد. از این رو، بستن سوراخ لوله‌ها را در برنامهٔ خود گنجاندیم و بنا شد که به‌هنگام اجرای آتش تهیهٔ توپخانه، مخازن را با توپخانه مورد هدف قرار دهیم و افزون بر این، دسته‌های تخریب، پیش از نبرد و در خلال آن، به‌منظور انهدام این مخازن وارد عمل شوند؛

۲. نقاط عبور می‌بایست بر عکس جریان آب انتخاب می‌شدند، زیرا این مایع آتشزا به‌همراه جریان آب روان می‌شد و در نتیجه، بر نیروهایی که عکس جریان آب حرکت می‌کردند، تأثیری نمی‌گذاشت؛

۳. اگر ناچار به‌انتخاب مسیری همسو با جریان آب برای نیروهای عبور کننده می‌شدیم و همچنین تلاشهای ما برای خنثی کردن این سلاح ناکام می‌ماند و دشمن موفق به‌راه اندازی آن می‌شد، عملیات عبور را تا هنگام پایان تأثیر آتش متوقف می‌کردیم. طبق محاسبات انجام شده، زمان لازم برای سوختن این مایع با توجه به‌حجم مایع وارد شده ۱۵ تا ۳۰ دقیقه بود. در این صورت، راهی نداشتیم جز اینکه با آن همچون یك سلاح رزمی مؤثر برخورد کنیم، ضمن اینکه بکوشیم از آن پرهیز نماییم و چنانچه تأثیرش ضعیف بود، نادیده‌اش می‌انگاریم؛ درست مانند منطقه‌ای زیر آتش توپخانه، در صورت شدت آتشباری، منطقهٔ یادشده از نظر رزمی خطرناك به‌شمار می‌آید. در غیر این صورت، عبور کردن به‌همراه تلفات ناچیز بر عبور نکردن ترجیح دارد.

میزان بار سرباز پیاده

همان طور که گفتیم، پیش بینی می کردیم کرجی‌ها حدود پنج تا هفت ساعت پس از آغاز حمله شروع به کار نمایند و پلها نزدیك به‌دو ساعت پس از آن نصب شوند. در نتیجه، تانکها و سلاحهای سنگین به‌تعداد مورد نیاز برای پشتیبانی مؤثر از نیروهای پیاده حدود ۱۲ ساعت پس از آغاز عبور نیروهای پیاده به کرانهٔ مقابل می‌رسیدند. یگانهای اداری نیز قریب ۱۸ ساعت پس از آغاز حمله، به‌نیروهای پیاده می‌پیوستند. این موقعیت تا حدودی شبیه موقعیت چتربازانی است که در عمق منطقهٔ دشمن هلی‌برد می‌شوند. در چنین موقعیتی،

چتربازان به‌مدت یك یا دو روز در منطقه می‌مانند تا نیروهای اصلی خودی به آنها بپیوندند و در این مدت تنها بر اسلحه، مهمات، آذوقه و آب همراه خود متکی هستند. در حقیقت، موقعیت سرباز پیاده نظام مأمور عبور از آبراه مشکلتر از موقعیت چتربازی بود که در عمق جبههٔ دشمن فرود می‌آمد، زیرا سرباز عبور کننده به‌محض اینکه پایش را بر کرانهٔ دیگر می‌گذاشت، با ضدحمله‌های زرهی دشمن روبرو می‌شد؛ از این رو، وی می‌بایست چنان مجهز می‌گردید که توان مقابله با ضدحمله‌های دشمن را داشته باشد. سرباز پیاده برای انجام این مهم می‌بایست سلاحها و تجهیزات زیر را به‌همراه می‌داشت: مین ضدتانك، تعداد کافی سلاحهای ضدتانك و بویژه موشك مالوتکا (AT - GW)، موشك ضدهوایی استرلا (سام-۷)، آذوقه، آب و مهمات کافی برای یك روز. مشکل اصلی، مشخص کردن تعداد و نوع سلاحها و میزان مهماتی بود که سرباز پیاده می‌بایست با خود حمل می‌کرد. از آنجا که حداکثر بار سرباز عملیاتی ۲۵ کیلوگرم است، چگونه می‌توانستیم میان همهٔ این نیازهای ضروری توازن برقرار کنیم؟

برای حل این مشکل، شعار چتربازان را به‌میان سربازان پیاده نظام شرکت کننده در عملیات عبور بردم: «حداکثر سلاح و مهمات، حداقل وسایل غیرضروری دیگر». هر سرباز دو کیلوگرم غذا و ۲/۵ لیتر آب لازم داشت، اگر به‌اینها حداقل وزن اونیفرم، کوله‌پشتی و کلاه‌خود را می‌افزودیم، وزن همهٔ این اقلام به‌حدود ۱۰ کیلوگرم می‌رسید؛ از این رو، ۱۵ کیلوگرم برای انواع سلاحها، مهمات و لوازم نظامی باقی می‌ماند. این موقعیت برای سرباز پیاده نظام معمولی که یك تفنگ خودکار، ۳۰۰ فشنگ و دو نارنجك دستی به‌همراه دارد، هیچگونه مشکلی به‌وجود نمی‌آورد، زیرا وزن تمامی این لوازم از ۱۵ کیلوگرم کمتر است. مشکل اصلی در بارهایی بود که خدمهٔ سلاحهای پشتیبانی (مانند توپهای بی-۱۰ و بی-۱۱، موشك مالوتکا، راکت انداز آر. پی. جی، موشك استرلا، توپهای ۷/۶۲ و ۱۲/۷ میلی‌متری، آتش‌افکن و...) می‌بایست با خود حمل می‌کردند. هرچند این سلاحها سبك و قابل حمل به‌شمار می‌روند، چنانچه وزن حداقل مهمات لازم به آنها افزوده شود، بار سنگینی خواهند بود که خدمه به‌تنهایی نمی‌توانند آنها را حمل کنند. پس موظف بودیم این سنگینی بار را در میان دیگر نفرات نیروهای پیاده به‌گونه‌ای توزیع کنیم که میان

توزیع بار و سهولت دستیابی به‌این مهمات تعادل برقرار شود. از آنجا که توزیع عادلانهٔ بار با کارایی استفادهٔ تاکتیکی از سلاح و وظایف هر سرباز مغایرت دارد، فهرست تفصیلی مخصوص هر سرباز و تعیین وظایف وی در لشکر پیاده را تنظیم کردیم. در این فهرست، بار سرباز را مشخص کردیم، این بار معمولاً در حدود ۳۰ـ۲۳ کیلوگرم بود و بندرت برای برخی سربازان به‌بیش از ۳۰ کیلوگرم می‌رسید.

آشکار بود کوله‌پشتی رزمی آن برهه با شرایط نوین مناسب نیست. بستن بار بر بدن سرباز عملیاتی موضوع بسیار مهمی است. اگر محموله به‌گونه‌ای بر بدن سرباز بسته شود که جزئی از اعضای بدن وی به‌شمار آید، امکان حرکت آزادانه، بدون هیچگونه مزاحمت و کاهش کارایی را برای سرباز فراهم می‌آورد. در غیر این صورت، تأثیری منفی بر حرکت وی می‌گذارد و احتمال افتادن و گم شدن قسمتی از این بار، بی‌آنکه سرباز متوجه شود، وجود دارد. به‌همین علت، این حجم بار ویژه، ما را ناگزیر به‌طرح ساخت یك کوله‌پشتی مناسب می‌کرد. برای دستیابی به‌امکان حمل این بار متنوع می‌بایست کوله‌پشتی جادار و در عین حال سبك و براحتی قابل حمل ساخته می‌شد. این مسأله مشکلات اداری بسیاری برای ما به‌وجود آورد. دایرهٔ مأموریتها آزمایشهای بسیار انجام داد و سرانجام به‌پنج نمونهٔ مختلف که هر یك می‌توانست چند نوع بار را در خود جای دهد، دست یافت. در ۱۲ ژوئیه ۱۹۷۲، با این نمونه‌ها موافقت شد و پیش از پایان اکتبر ۱۹۷۲، ۵۰ هزار کوله‌پشتی رزمی از این انواع ساخته شد و مورد استفاده قرار گرفت.

از آنجا که ظرفیت قمقمه‌های آب مورد استفاده در نیروهای مسلح سه چهارم لیتر بود، قمقمه‌های جدیدی با ظرفیت ۲/۵ لیتر آب را جایگزین قمقمه‌های قدیمی کردیم تا سربازان عبور کننده به‌اندازهٔ یك روز کامل آب داشته باشند. (این مقدار حداقل آب مورد نیاز فرد است.) در اواخر سال ۱۹۷۱، ۵۰ هزار عدد از قمقمهٔ جدید تولید شده بود.

چرخ‌دستی

با وجود بار سنگینی که نیروهای پیاده موظف به‌حمل آنها بودند، چون امکان داشت

در نبردی سنگین، مهمات بسیار اندکی که همراه سربازان بود در طی یك ساعت پایان پذیرد، به‌حد کافی به‌توانایی نیروهای پیاده برای ادامهٔ نبردی درازمدت اطمینان نداشتم. به‌علاوه، آنان مین، مین‌یاب، وسایل ترابری کافی یا علایم راهنما به‌میزان کافی همراه نداشتند. راه‌حل آرمانی برای همهٔ این مشکلات یك چرخ‌دستی بود که پس از بارگیری، با حدود ۱۵۰ کیلوگرم مهمات یا تجهیزات نظامی، به‌وسیلهٔ دو نفر قابل کشیدن باشد. چگونه شد که این چرخ‌دستی را ساختیم و آن را جزو نقشهٔ عبور از آبراه سوئز گنجاندیم؟ این امر داستان جالب توجهی دارد که برای ثبت در تاریخ آن را روایت می‌کنم: هنگامی که در ژانویه ۱۹۷۰ به‌عنوان فرماندهٔ منطقهٔ نظامی دریای سرخ تعیین شدم، اولین کارم بررسی عملیات نظامی گذشتهٔ دشمن در منطقه بود؛ از جملهٔ این عملیات، اقدام دشمن به‌آتشباری شبانهٔ بندر سفاجه بود. این عملیات چند ماه پیش از آنکه فرماندهی منطقهٔ دریای سرخ را به‌عهده بگیرم، روی داده بود. در سفاجه از حفره‌های ناشی از آتشباری بازدید کردم و برایم روشن شد که این حفره‌ها باید در اثر گلوله‌باران خمپارهٔ ۱۲۰ میلی‌متری باشند. با محاسبهٔ برد خمپارهٔ ۱۲۰ میلی متری و مناسب‌ترین جا برای فرود هلی کوپتر، به‌خود گفتم: «اگر من دشمن بودم، در اینجا یا آنجا فرود می‌آمدم.» به‌جاهایی که گمان کردم دشمن عملیات خود را از آنجاها شروع کرده بود، رفتم؛ حدسم درست بود. باقیمانده‌های عملیات دشمن هنوز هم بر جای بود و در میانشان یك چرخ‌دستی با چهار لاستیك و دستهٔ بلندی برای کشیدن وجود داشت. کاملاً آشکار بود که خدمهٔ اسرائیلی خمپاره‌انداز، گلوله‌های خمپاره را با این چرخ دستی به‌سکوی آتش در فاصلهٔ ۴۰۰ متری از محل فرود هلی کوپتر منتقل کرده بودند. بشدت شیفتهٔ این چرخ‌دستی شدم و به‌هنگام بازگشت به‌قرارگاه فرماندهی آن را با خود بردم. رئیس امور فنی منطقه را فراخواندم، چرخ‌دستی را به‌وی نشان دادم و گفتم: «شش دستگاه چرخ‌دستی مانند این می‌خواهم.» وی پس از بررسی چرخ‌دستی، گفت می‌تواند بهتر از آن را بسازد، اما تنها مشکل وی لاستیك‌هاست، چون نیروهای مسلح ما از لاستیك‌های نوع کوچك استفاده نمی‌کنند، و افزود مناسب‌ترین لاستیك‌هایی که می‌توان به‌کار برد، لاستیك موتورسیکلت ایتالیایی «وسپا» است. رئیس امور فنی منطقه لاستیك‌های مورد نیاز خود

(۲۴ حلقه) را از بازار اوراق فروشی قاهره خرید. تصمیم گرفتیم چرخ‌دستی بهتری از چرخ‌دستی اسرائیلی بسازیم. از این رو، چند مشاوره و آزمایش بر دو نمونهٔ اولیه انجام دادیم تا بتوانیم مناسب‌ترین ابعاد و بیشترین ظرفیت بار را مشخص کنیم. به‌دنبال چند آزمایش پی بردیم که حد اکثر بار قابل حمل با این چرخ‌دستی روی زمین ناهموار و تا فاصلهٔ پنج کیلومتری ۱۵۰ کیلوگرم است. طول چرخ‌دستی را نیز اصلاح کردیم تا بتوانیم موشک گراد-بی را که جزو سلاحهای ما در منطقهٔ دریای سرخ بود، با آن حمل کنیم، زیرا حمل این موشک به‌وسیلهٔ نفرات مشکل بود. به‌این ترتیب، در منطقهٔ دریای سرخ شش دستگاه چرخ‌دستی در اختیار داشتیم که دو نفر می‌توانستند با هر کدام از آنها ۱۵۰ کیلوگرم سلاح و مهمات را تا فاصلهٔ پنج کیلومتری حمل کنند.

هنگامی که به‌عنوان رئیس ستاد ارتش به‌مشکلات عبور از آبراه می‌اندیشیدم، به‌یاد آن چرخ‌دستی در منطقهٔ دریای سرخ افتادم. در ۲۱ ژوئیه ۱۹۷۱، سرتیپ جمال صدقی رئیس دایرهٔ موتوری را فراخواندم و ضمن نشان دادن یکی از چرخ‌دستی‌ها به‌وی، گفتم: «می‌خواهم هزار دستگاه از این چرخ را برایم بسازی.» چند روز بعد، او به‌من گفت که اگر همهٔ لاستیک‌های بازار داخلی را بخرد، نمی‌تواند بیش از ۱۰۰ دستگاه چرخ‌دستی بسازد، اما اگر مهلتی شش ماهه به‌وی بدهم، می‌تواند پس از ورود لاستیک‌های مورد نیاز از خارج، همهٔ آن چرخ‌دستی‌های خواسته شده را بسازد. با مهلت شش ماهه موافقت کردم؛ سرتیپ جمال صدقی نیز به‌وعده‌اش وفا کرد و در ژانویه ۱۹۷۲، هزار دستگاه چرخ دستی از این نوع در اختیار داشتیم. چندی بعد، هزار دستگاه چرخ دستی دیگر نیز سفارش دادم که پیش از اکتبر ۱۹۷۲ آماده شد. سپس دستور دادم هزار دستگاه چرخ‌دستی دیگر ساخته شود که در آوریل ۱۹۷۳ آماده شد. هنگامی که در اکتبر ۱۹۷۳ به‌آبراه سوئز هجوم بردیم، ۲,۲۴۰ تن بار را به‌وسیلهٔ این چرخ‌دستی‌ها به‌آن سوی آبراه منتقل کردیم. از اسرائیلی‌ها و همچنین افراد دایرهٔ موتوری که در تهیه و ساخت این چرخ‌دستی‌ها همکاری فراوانی کردند، متشکرم؛ زیرا برای حمل باری که این چرخ‌دستی‌ها به‌آن سوی آبراه منتقل کردند، با توجه به‌محدودیت ۱۵ کیلوگرمی حمل بار برای هر فرد افزون بر آب و غذا و وسایل نظامی، به ۲۲,۴۰۰ باربر غیرمسلح نیاز داشتیم.

تجهیز سرباز پیاده به‌دستگاههای مخصوص

سرباز پیاده را نیز به‌بسیاری از دستگاههای پیشرفته مجهز کردیم. با فرارسیدن ژوئیه ۱۹۷۲، همهٔ یگانهای پیادهٔ خودی به‌دستگاههای دید در شب که با پرتو فروسرخ یا با نور ستارگان کار می‌کنند، مجهز شده بودند. افزون بر دستگاههای پیشرفتهٔ مذکور، تجهیزاتی ابتدایی و بسیار ساده نیز وجود داشتند، از جمله آنها می‌توان از عینك‌های مات و نردبان طنابی نام برد. عینك‌های مات با استفاده از شیشه‌های ضخیم و ماتی که در جوشکاری به کار می‌رود، برای مقابله با نور لامپهای «زنون» که مختل کنندهٔ دید است، ساخته شده بودند. در جنگ فرسایشی، هنگامی که کماندوهای ما برای شکار تانك می‌رفتند، پس از چند درگیری موفق، دشمن با نصب لامپهای زنون بر روی تانکهای خود، موجب مختل شدن دید افراد ما می‌شد. پاسخ ما به‌حرکت یادشدهٔ دشمن این بود که سرباز خودی عینك مات را بر چشم می‌بست و سپس آتش خود را به‌سوی منبع نور هدف می‌گرفت و آن را نابود می‌ساخت. نردبان طنابی نیز شبیه نردبانهای مورد استفادهٔ نیروی دریایی بود. کنارهٔ آن از جنس طناب و پله‌هایش از چوب و جمع و حمل کردن آن آسان بود و بر خاکریز گسترده می‌شد. سرباز پیاده بااستفاده از این نردبانها می‌توانست، بی‌آنکه پایش در خاك فرو رود، از خاکریز بالا برود. همچنین با قراردادن دو نردبان در کنار هم، می‌توانستیم توپها و چرخ‌دستی‌ها را، بی‌آنکه در خاك فرو روند، بر سطح خاکریز حرکت دهیم.

توقف سربازان پیاده به‌منظور رسیدن سلاحها و نیروهای پشتیبانی

به‌این ترتیب، با مجهز شدن سرباز پیاده به‌بهترین سلاحها و دستگاهها و توان حمل حداکثر بار ممکن، توان رزمی وی به‌میزان چشمگیری افزایش یافته بود و هماورد قدرتمند و سرسختی برای تانکها و هواپیماهای دشمن به‌شمار می‌رفت. با وجود این، پرسش مهم همچنان این بود: «آیا ۳۲ هزار افسر و سرباز پیاده که طی سه ساعت در ۱۲ موج عبور می‌کردند، می‌توانستند از پس نیروی دشمن، متشکل از سه تیپ زرهی و یك تیپ پیادهٔ مستقر در خط بارلو و همچنین آبراه سوئز با تمام موانع آن برآیند؟ در این صورت، آیا می‌توانند ضدحملهٔ دشمن را که بر اساس نظر رئیس اطلاعات نظامی شش تا هشت

ساعت پس از آغاز حمله انجام می‌شد، دفع کنند؟» محاسبات ما این اطمینان را می‌داد که اگر نیروهای پیادهٔ خودی سرسختانه بجنگند، می‌توانند نیروی تاکتیکی دشمن را که متشکل از یك تیپ پیاده و سه تیپ زرهی بود و از آبراه دفاع می‌کرد، شکست دهند. در صورتی که دشمن نیروی ذخیرهٔ رزمی خود را که اطلاعات نظامی ما آن را به‌استعداد چهار تیپ زرهی و چهار تیپ پیاده مکانیزه تخمین زده بود، شش تا هشت ساعت پس از آغاز حمله وارد صحنه می‌کرد، موقعیت خطرناکی به‌وجود می‌آمد. از این رو، به‌منظور مقابله با این موقعیت، لازم بود تدابیر مشخصی اندیشیده شود. اولین تدبیر، اختصاص آتش همهٔ سلاحهای سنگین مستقر در کرانهٔ غربی آبراه در خدمت به‌نیروهای خودی در شرق آبراه بود. دومین تدبیر، ایجاد محدودیت شدید در پیشروی نیروهای پیاده به‌منظور استقرار دایمی آنها در برد آتش کمکی کرانهٔ غربی و کوتاه کردن خطوط دفاعی‌شان بود که بدون تردید امکانات آنها را برای دفع حملهٔ تانکها افزایش می‌داد. در چارچوب اجرای این مهم، سرپل ویژهٔ هر لشکر پیاده، چهار ساعت پس از آغاز حمله، بتدریج تا عمق پنج و قاعدهٔ هشت کیلومتر گسترش می‌یافت. نیروهای پیاده بارسیدن به‌این خط می‌بایست تا هنگام پیوستن سلاحهای پشتیبانی که به‌وسیلهٔ کرجی‌ها یا از روی پلها می‌گذشتند و قرار بود حدود ساعت «۱۰ + س» به‌منطقهٔ درگیری برسند، توقف می‌کردند. پس از رسیدن سلاحهای پشتیبانی و تجدید سازماندهی، نیروهای پیاده باید چنان به‌پیشروی خود ادامه دهند که با فرارسیدن ساعت «۱۸ + س» سرپل لشکرها به‌عمق ۸ و قاعدهٔ ۱۶ کیلومتر گسترش یافته باشد. اگر جریان طبق روال پیش بینی شده ادامه می‌یافت، می‌توانستیم امیدوار باشیم که نبرد عبور ۱۸ ساعت پس از آغاز تهاجم با موفقیت پایان یافته است. این سناریو به‌طور عملی اتفاق افتاد و فقط ضدحملهٔ دشمن که رئیس اطلاعات نظامی هشدار داده بود شش تا هشت ساعت پس از آغاز حمله انجام می‌شود، روی نداد. با فرارسیدن صبح ۷ اکتبر، عملیات عبور با موفقیتی چشمگیر پایان یافت.

کنترل عملیات عبور

عبور از یك مانع آبی چون آبراه سوئز به‌عملیات بسیار پیچیده و اقدامات دقیق و

تفصیلی نیاز داشت و در صورتی که این اقدامات نظم یافته، دقیق و کنترل شده نبود، چه بسا کل عملیات به‌آشوب و هرج و مرج تبدیل می‌شد. یگانهای پیادهٔ مأمور عبور را به‌دو گروه تقسیم کردیم:

اولین گروه، پیاده نظام بود که با قایقهای پلاستیکی از آبراه می‌گذشتند و پس از رسیدن به کرانهٔ مقابل به‌شکل پیاده حرکت می‌کردند.

دومین گروه، یگانها و خدمهٔ سلاحهای سنگین بود که تا هنگام گشودن معابر در خاکریز و همچنین راه‌اندازی کرجی‌ها و پلها، در کرانهٔ غربی به‌انتظار می‌نشستند.

عبور از آبراه توسط کرجی‌ها و از روی پلها با یگانهای کامل صورت نمی‌گرفت، بلکه خودروها متناسب با اهمیت و میزان نیاز نیروهای پیاده به‌آنها از آبراه عبور داده می‌شدند. به‌این منظور، برای عبور خودروهای هر لشکر پیاده شش اولویت قائل شده بودیم:

اولویت نخست شامل تانکها، خودروهای زرهی، خودروهای مخابراتی، خمپاره‌اندازهای سنگین و تعداد محدودی از خودروهای حامل مهمات بود. این مجموعه به ۲۰۰ دستگاه تانك و ۷۵۰ دستگاه خودرو می‌رسید؛

اولویت دوم توپخانه، توپخانهٔ پدافند هوایی و باقیماندهٔ خودروهای حامل مهمات برای تکمیل سهمیهٔ آتش نیروهای پیاده بود. این مجموعه ۷۰۰ دستگاه خودرو را دربر می‌گرفت؛

اولویت سوم باقیماندهٔ کادرهای اداری گردانهای پیاده و توپخانهٔ ضدهوایی بود و در مجموع ۶۰۰ دستگاه خودرو را شامل می‌شد؛

اولویت چهارم دربرگیرندهٔ یگانهای اداری تیپها بود که در مجموع به ۴۰۰ دستگاه خودرو می‌رسید؛

اولویت پنجم شامل یگانهای اداری لشکرها بود که در مجموع به ۲۵۰ دستگاه خودرو می‌رسید؛

سرانجام، اولویت ششم خودروهای مخصوص نیروهای پیاده عبور کننده با قایق را شامل می‌شد و به ۸۰۰ دستگاه خودرو می‌رسید. خودروهای این مجموعه، طبق

دستورات صریح و روشن، تا ۴۸ ساعت پس از آغاز حمله مجاز به‌عبور از آبراه نبودند.

این اولویتها بدان معنا بود که یگانهای پیاده می‌بایست خودروهای خود را به‌چهار مجموعهٔ «۱، ۲، ۳ و ۶» تقسیم‌بندی می کردند و مجموعه‌هایی که از اولویت یکسانی برخوردار بودند، در مکان و زمان مشخص به‌ترتیب از پیش تعیین شده به‌یکدیگر می‌پیوستند و سپس در زمان مشخص و از راه تعیین شده و با سرعت معین از آبراه می گذشتند. پس از عبور، این مجموعه‌ها با پیمودن راههایی مشخص، در زمان و مکان تعیین شده به‌یگانهای مادر می‌پیوستند. وضعیت یگانهای تانك و توپخانه بهتر از یگانهای پیاده بود، زیرا تنها به‌دو اولویت (۱ و ۳ در مورد تانکها، ۲ و ۳ در مورد توپخانه) تقسیم می‌شدند.

روشن است که عبور ۳۲ هزار سرباز با قایق و طی ۱۲ موج در خلال سه ساعت، و سپس پشتیبانی از آنان با حدود هزار دستگاه تانك و ۱۳,۵۰۰ دستگاه خودروی زرهی و غیرزرهی در خلال شش ساعت از آغاز راه‌اندازی کرجی‌ها و پلها، آن هم در گرماگرم نبردی سنگین، کاری طاقت فرسا است که نیاز به‌مهارت، کارایی بالا، انضباط و کنترل دقیق دارد. به‌منظور تحقق انضباط و کنترل، تدابیر زیر را اتخاذ کردیم:

۱. شماره گذاری قایقهای مخصوص انتقال افراد هر لشکر با اعداد متوالی، از راست به‌چپ، از شمارهٔ ۱ تا ۱۴۴؛

۲. مشخص کردن دو نقطهٔ مبدأ و مقصد برای هر قایق در دو کرانهٔ شرقی و غربی به‌وسیلهٔ علایم بزرگ راهنمایی که از دو سو در شب و روز قابل تشخیص باشند؛

۳. خط کشی راههای طولی پیشروی یگانها به‌سمت نقطهٔ عبور و متمایز کردن هر راه با شماره و رنگ جداگانه؛

۴. خط کشی راههای عرضی که راههای طولی را به‌هم متصل می کردند، و علامت‌گذاری آنها با حروف الفبا؛

۵. تهیهٔ نقشهٔ منطقهٔ شرق آبراه تا عمق ۶ کیلومتری و کشیدن خطوط طولی بر آن در امتداد خطوط طولی در کرانهٔ غربی با همان شماره‌ها و رنگها؛

۶. متمایز ساختن یگانهای اصلی و فرعی با علامت گذاری بر کلاه‌خود سربازان؛

۷. یگانهای دژبان عبور کننده به‌همراه نیروهای پیاده، به‌منظور مشخص کردن راههای شرق آبراه، بر طبق نقشهٔ مذکور در بند پنج، می‌بایست با نصب علایم و چراغهای دستی همرنگ با رنگ راهها، نیروهای پیاده را راهنمایی می کردند؛

۸. مشخص کردن اولویت عبور برای خودروها به‌وسیلهٔ علایم گوناگونی که بر شیشهٔ آنها نصب می‌شد؛

۹. بر هر خودرو شمارهٔ مشخص کنندهٔ اولویت عبور خودرو در یگان خود نوشته می‌شد؛

۱۰. جدولهای تفصیلی تنظیم کردیم که در آنها زمان حرکت خودروهای هر یگان از محل استقرار، راهی که باید بپیماید، معبری که باید از آن بگذرد و زمان آغاز عبور مشخص شده بود (همهٔ زمان بندی‌ها بر اساس ساعت «س» پیش بینی شده بود)؛

۱۱. تفهیم اطلاعات تا سطح سربازان و رانندگان خودروهای عبور کننده، به‌طوری که هر کس می‌باید مأموریت محوله را بخوبی می‌دانست و دیگر امور را به‌فرمانده‌اش وامی گذاشت. برای مثال، از سرباز خواسته می‌شد که شمارهٔ دقیق همراهان وی در قایق، ترتیب پیاده‌شدن، سربازی که به‌هنگام سوار شدن در سمت راست یا چپ او قرار می گیرد و این گونه مسائل را بداند. راننده نیز می‌بایست اطلاعاتی از قبیل شمارهٔ خودرو، راهی که باید طی کند، اولویت در قرار گرفتن بین ستونها، اولویت در عبور، شمارهٔ معبری که باید از آن بگذرد، سرعت در حین عبور، رنگ و شمارهٔ راهی که باید پس از عبور طی کند و نام و کد یگانی را که به‌آن می‌پیوست بداند؛

۱۲. تشکیل فرماندهی ویژه‌ای برای کنترل عملیات.

شاید خواننده بپرسد در صورتی که دشمن مداخله می کرد و این زمان‌بندی‌ها مختل می‌شد، چه روی می‌داد؟ آیا در این صورت امکان نداشت که این عبور منظم به‌هرج و مرج تبدیل شود؟ در پاسخ به‌این سؤال باید بگوییم همهٔ زمان‌بندی‌های ما چنین احتمالی را در محاسبات خود گنجانده و همهٔ آنها به‌مراتب بیش از زمان‌بندی‌های تحقق یافته در آموزش بودند. زمان‌بندی عملیات بر پایهٔ دو برابر زمان‌بندی‌هایی که توانسته بودیم در آموزش روزانه به‌تحقق برسانیم و ۵۰ درصد افزون بر زمان‌بندی‌های آموزش شبانه محاسبه‌شده

بودند. از این رو، زمان‌بندی‌های حساب شدهٔ ما می‌توانست مداخله‌های دشمن را، مادام که در برخی جبهه‌ها به اقدامات پیش بینی نشده نمی‌انجامید، خنثی سازد. با وجود این، برای مقابله با چنین احتمالی، فرماندهی ویژه‌ای برای تنظیم عملیات عبور تشکیل دادیم و تمامی امکانات مورد نیاز را در اختیارش گذاشتیم. در رأس این فرماندهی در سطح لشکر، رئیس ستاد لشکر قرار داشت. همچنین رئیس ستاد هر ارتش، مسؤول ارشد کنترل عملیات عبور ارتش متبوعش بود. این فرماندهی بر ۴۰ نقطهٔ عبور مخصوص نیروهای پیاده با ۱۸ قایق برای هر نقطه، ۳۵ معبر کرجی (در هر معبر ۳-۲ کرجی) و ۱۵ پل (۱۰ پل سنگین و ۵ پل سبك) نظارت داشت. یگانهای فرعی برای رسیدن به‌این نقاط می‌بایست از پستهای دژبانی ویژه‌ای می گذشتند که طبق نقشهٔ عبور، دادن اجازهٔ عبور نیز جزو وظایف این پستها بود. در صورت بروز اشکالات جدی، این فرماندهی از اختیاراتی برای تغییر نقشهٔ عبور برخوردار بود. به‌عنوان مثال، اگر یکی از پلها خسارت زیادی می‌دید و چند ساعت زمان برای تعمیر آن لازم بود، این فرماندهی می توانست عبور را با همان اولویتی که برای پل ویران شده برنامه‌ریزی شده بود، به‌پل دیگری انتقال دهد. برای تضمین کنترل کامل عملیات عبور، ۵۰۰ افسر، هزار درجه‌دار و سرباز به‌همراه ۵۰۰ دستگاه بی‌سیم، ۲۰۰ دستگاه تلفن عملیاتی و بیش از ۷۵۰ کیلومتر سیم تلفن عملیاتی اختصاص یافته بود.

فصل چهارم

طرح اندیشه‌های نوین

شیوهٔ برخورد با بمبهای زمانی

شیوهٔ برخورد نیروهای مسلح ما با بمبهای عمل نکرده به‌این ترتیب بود که منطقه را از افراد خالی می کردند و بمبها را پس از ۲۴ ساعت، به‌جایی دیگر می بردند یا منفجر می‌نمودند. به‌بیان دیگر، بمب عمل نکرده مؤثرتر از بمب عمل کرده بود. در سایهٔ این شیوهٔ برخورد، دشمن می توانست بمبهای زمانی را که قدرت انفجار زیادی داشتند، بر روی پلها و باند فرودگاهها فرو ریزد. اگر این بمبها عمل می کردند، دشمن مطمئن می شد که بازسازی این اهداف تا ۲۴ ساعت بعد میسر نخواهد بود. در غیر این صورت، باز دشمن اطمینان داشت که کارایی این اهداف دست کم تا مدت ۲۴ ساعت از دست رفته است. برای مقابله با این تاکتیك احتمالی دشمن، دستورالعمل زیر را صادر کردم:

۱. یگانهای مهندسی می‌بایست بسرعت و در کوتاهترین زمان ممکن کار خود را روی بمبهای عمل نکرده آغاز می کردند. (می دانستیم که ممکن است بمبها زمانی باشند و در هر لحظه، بر طبق زمان‌بندیی که دشمن برنامه‌ریزی نموده بود، منفجر شوند. با این حال، وظیفهٔ ما بود که به‌این مخاطره دست بزنیم)

۲. چنانچه بمبی در هنگام نبرد در نزدیکی یکی از پلها فرو می‌افتاد و منفجر نمی‌شد، می‌بایست مسأله نادیده گرفته می‌شد و عبور نیروها از روی پل ادامه می‌یافت. احتمال داشت که بمب پیش از خنثی‌سازی توسط مهندسان منفجر شود، در این صورت، باز هم تلفات جانی ما به‌حدود ۲۰-۵ تن می‌رسید. از آنجا که در طی یك ساعت امکان داشت حدود ۲۰۰ دستگاه خودرو از روی پل عبور کنند، اگر احتمال توقف این نیروی رزمی در اثر بمبی که ممکن بود هیچ وقت منفجر نشود با احتمال از دست دادن چند نفر مقایسه کنیم، پی می‌بریم که ادامهٔ عبور یك مخاطرهٔ حساب‌شده است. از این گذشته، جنگ، جنگ است و جنگی بدون تلفات وجود ندارد و وظیفهٔ فرماندهان این است که گزینه‌هایی با کمترین تلفات را انتخاب کنند.

۳. در صورتی که بمب زمانی بر باند یکی از فرودگاههای نظامی فرو می‌افتاد، عملیات فرود و پرواز تا زمانی که از نظر عملی مانعی وجود نداشت، ادامه می‌یافت و در همان حال، نیروهای مهندسی به‌خنثی‌سازی بمب می‌پرداختند.

عبور در روز

اندیشهٔ نوین دیگری که اقدام به‌ترویج آن در میان نیروهای مسلح نمودیم، ادامهٔ عبور نیروها از روی پلها به‌هنگام روز بود. تا اوایل سال ۱۹۷۲ می‌پنداشتیم که عبور فقط در شب امکان‌پذیر است و پیش از سپیده‌دم باید قطعات پلها را از هم تفکیك و پنهان نماییم و پس از جنگ روزانه، با تاریك شدن هوا، پلها را دوباره نصب و از آنها استفاده کنیم. هدف اساسی از این اقدام، پرهیز از بمباران هوایی دشمن بود. هنگامی که به‌محاسبات تفصیلی عبور پرداختم، پی بردم که عبور به‌این شیوه سه شب به‌درازا خواهد کشید و این موقعیتی حسّاس پیش می‌آورد که پذیرفتنی نبود. تا پیش از توافق با سوری‌ها، بر این باور بودیم که عملیات خود را شبانه آغاز کنیم. با توجه به‌فاصلهٔ زمانی هشت ساعتهٔ شامگاه تا سپیده‌دم و چهار ساعت زمان لازم برای نصب و تفکیك پلها، فقط چهار ساعت زمان برای عملیات عبور باقی می‌ماند. به‌علاوه، اولین شب تنها به‌گشودن معابر در خاکریزها می‌گذشت که به‌پنج تا هفت ساعت زمان نیاز داشت. به‌این ترتیب، زمانی برای نصب پلها نمی‌ماند و نصب آنها به‌شب

دوم موکول می‌شد که در آن صورت نیز در بهترین شرایط، تنها به‌مدت چهار ساعت و در شب سوم نیز به‌همین مدت، می‌توانستیم از پلها استفاده کنیم. به‌بیان روشن‌تر، عملیات عبور سه شب متوالی طول می‌کشید! با چنین شیوه‌ای نمی‌توانستیم عملیات عبور را موفقیت‌آمیز تلقی کنیم. از این رو، از نیمهٔ سال ۱۹۷۲ تصمیم گرفتیم، برای ممکن ساختن عبور همهٔ نیروها، عملیات عبور در روز نیز ادامه یابد. برای کاهش تأثیر بمباران هوایی دشمن می‌توانستیم از دو روش استفاده کنیم: روش منفی از طریق ایجاد دود و استفاده از پلهای ماکت؛ روش مثبت با تقویت پدافند هوایی در اطراف پلها.

اختصاص دو پل برای هر لشکر

اختصاص دو پل برای هر یك از لشکرهای عمل کننده در خط مقدم، از مهمترین تصمیماتی بود که در مدت برنامه‌ریزی و آمادگی برای عملیات گرفته شد. تا سال ۱۹۷۲ برای هر یك از لشکرهای خط مقدم یك پل در نظر گرفته بودیم، اما هنگامی که مشغول آماده سازی رهنمود شمارهٔ ۴۱ در سه ماههٔ آخر سال ۱۹۷۲ بودم، دریافتم که اختصاص یك پل برای یك لشکر کافی نیست. در آن هنگام، اطلاعات موجود نشان می‌داد که دشمن نخستین ضدحملهٔ خود را ۱۲ ساعت پس از آغاز حمله، انجام خواهد داد. از آنجا که پیش‌بینی می‌کردیم دشمن ضربات خود را با میانگین دو تا سه تیپ زرهی در هر محور، متوجه سه سر پل از پنج سر پل خواهد کرد، محاسبات خود را بر پایهٔ تأمین سلاح کافی برای هر لشکر به‌منظور دفع ضدحمله انجام دادیم. با وجود این، پی بردیم که یك پل کشش لازم را برای عبور تمام تجهیزات و حضور به‌موقع آنها در نبرد برای دفع ضدحملهٔ دشمن ندارد. از این رو، اختصاص دو پل برای هر لشکر اجتناب ناپذیر می‌نمود. در این مورد می‌بایست اندکی تأمل می‌کردیم، زیرا همهٔ پلهای سنگینی که در اختیار داشتیم، از جمله پلهایی که در وارد کردن آنها به توافق رسیده بودیم، ۱۲ پل بود. گرچه بکارگیری ۱۰ پل در اولین روز جنگ، در حالی که تمام توان ما فقط ۱۲ پل بود، نوعی مخاطره به‌شمار می‌رفت، اما مخاطره‌ای حساب‌شده بود. اطمینان کامل داشتم که هرچه در عملیات عبور شتاب نماییم، شانس موفقیت ما افزایش خواهد یافت.

فصل پنجم

کاوش در همهٔ زمینه‌ها

همهٔ سازمانها و دوایر نیروهای مسلح پژوهشهایی به‌منظور یافتن راه حل برای مشکلات مربوط به‌عملیات تهاجمی به‌طور اعم و نبرد عبور به‌طور اخص انجام دادند. این پژوهشها از سازماندهی، مأموریت، تجهیز، وسایل فنی و اداری یگانها گرفته تا لباس و خوراك سرباز به‌هنگام نبرد بود. در این پژوهشها کوشیده شد سلاحها و تجهیزات نوینی ابداع شود یا اسلحه و تجهیزات موجود از نظر کارایی بهتر گردد. در برخی از این پژوهشها، وزارت پژوهشهای علمی و دیگر سازمانهای دولتی با ما همکاری کردند. از ژوئیه ۱۹۷۱ تا ژوئیه ۱۹۷۳ در بیش از ۱۰۰ زمینهٔ مختلف پژوهش انجام شد. شاید بلندپروازانه‌ترین این پژوهشها مربوط به‌مرد پرنده بود. برخی از این پژوهشها برای دستیابی به‌راه‌حل مشکلات موفق بودند و برخی دیگر ناموفق. در این زمینه برخی از پژوهشهایی را که طی دو سال پیش از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ انجام شدند، یادآور می‌شوم.

قاهر و ظافر

شایعات فراوانی در محافل بر سر زبانها بود که مصر موشکی به‌نام قاهر با برد

۲۰۰ کیلومتر یا بیشتر ساخته است. ظاهراً مسؤولان مصری نیز از رواج چنین شایعاتی خرسند بودند. موشك قاهر پیش از جنگ ۱۹۶۷ در همهٔ رژه‌های نظامی مصر به‌چشم می‌خورد. پس از شکست ژوئن ۱۹۶۷، مردم مصر به‌یکدیگر می گفتند: «قاهر کجاست؟ آیا در جنگ به کار گرفته شده است یا نه؟» هیچ پاسخی جز سکوت مطلق مسؤولان به‌این پرسشها داده نشد.

هنگامی که ریاست ستاد ارتش را به‌عهده گرفتم، هیچکس مطلبی در مورد «قاهر» یا «ظافر» به‌من نمی گفت. پس از مدتی، ناگهان به‌یاد آنها افتادم و موضوع را پیگیری نمودم تا اینکه از تمام داستان آگاه شدم. از آغاز ماجرای طرح و اینکه چگونه طرح مذکور پس از صرف میلیونها پوند [مصر] متوقف گردید و چگونه دستگاههای تبلیغاتی در وارونه جلوه دادن حقایق و فریب ملت مصر به کار گرفته شدند، چشم می‌پوشم. اینها را به تاریخ وامی گذارم و تنها در بارهٔ ویژگی‌های این سلاح و تلاش برای بهره گیری از آن، به‌اندازهٔ کوشش و سرمایهٔ ساخت، سخن می گویم. طرح موشك سازی به‌طور کامل کنار گذاشته شده بود و افراد شاغل در آن نیز به‌ادارات گوناگون دولتی منتقل شده بودند. چند فروند از موشکهای قاهر و ظافر در انبارها موجود بودند. معایب این دو نوع موشك بسیار و بازدهی‌شان کم بود. با این حال، تصمیم گرفتم از آنها به‌حدی که خصوصیتشان اجازه می‌دهد، استفاده نمایم. در این زمینه، روز ۳ سپتامبر ۱۹۷۱ در آزمایش شلیك قاهر شرکت کردم. وزن موشك ۲/۵ تن بود و در زمین نیمه‌سخت حفره‌ای به‌قطر ۲۷ متر و عمق ۱۲ متر به‌وجود می آورد و نزدیك به ۲,۳۰۰ متر مکعب خاك را جابجا می کرد. ظاهراً قدرت این سلاح فوق‌العاده بود، اما کارایی یك سلاح عملیاتی تنها با قدرت ویران کنندهٔ آن سنجیده نمی‌شود. معایب اساسی این سلاح آن را بیشتر به‌منجنیق ـ که در قرون وسطی به کار گرفته می‌شد ـ شبیه کرده بود تا موشك. حجم قاهر زیاد و وزنش سنگین بود. همچنین خودروی حامل آن در زمین هموار یا سخت، تنها می توانست ۱۰ـ۸ کیلومتر در ساعت سرعت داشته باشد. قاهر با هدایت کلی شلیك می‌شد، زیرا ابزار تعیین گرا نداشت و تنها راه تنظیم آن نشانه گیری سکوی پرتاب به‌سوی هدف پیش از نصب موشك بر آن بود. حداکثر برد قاهر ۸ کیلومتر و کنترل برد جز به‌اندازه‌ای ناچیز و آن هم از طریق زاویهٔ پرتاب موشك

امکان‌پذیر نبود! ! به‌هنگام آزمایش، پس از شلیك چهار فروند موشك در یك سمت و در یك زاویه، مشخص شد که میزان خطای آن ۸۰۰ متر است. با این همه، تصمیم گرفتم در جنگ اکتبر از این موشك استفاده کنم. به‌این منظور، موشك قاهر را «تین» نامیدیم و یگان ویژه‌ای برای آن تشکیل دادیم. بدیهی بود که نمی‌توانستیم از قاهر علیه هر هدفی در شرق آبراه استفاده کنیم، زیرا امکان داشت بی‌دقتی موشك موجب فرود آن بر نیروهای خودی در غرب آبراه شود که تنها ۲۰۰ متر از نیروهای دشمن فاصله داشتند. گسیل قاهر به‌جبهه پیش از عملیات نیز امکان‌پذیر نبود، زیرا اگر دشمن به‌حضور این موشك پی می‌برد، احتمال داشت با توجه به‌حجم آن گمان کند که می‌تواند تل آویو را مورد هدف قرار دهد. به‌همین علت، حرکت قاهر به‌جبهه را تا شب ۶ اکتبر ۱۹۷۳ به‌تعویق انداختیم. کارایی موشك قاهر مطلوب نبود، اما آن طور که گفتم چون از دستهٔ موشکهای متروکه به‌شمار می‌رفت، با استفاده از آن چیزی را از دست نمی‌دادیم. با کمال شگفتی، سادات صبح روز ۲۳ اکتبر اعلام کرد که «دستور داده‌ام لحظاتی پیش از برقراری آتش‌بس در شامگاه روز ۲۲ اکتبر، چند فروند موشك قاهر به‌سوی نیروهای دشمن در منطقهٔ اشغالی دفرسوار پرتاب شود.» در این باره آشکارا می‌گویم که این ادعا نادرست است و چنین چیزی هرگز اتفاق نیفتاد. آنچه روی داد عبارت بود از پرتاب سه فروند موشك آر. ۱۷. ای ساخت شوروی[1]. در شگفتم که سادات چه کسانی را می‌خواست فریب دهد؟ آمریکا، اسرائیل یا ملت مصر را؟ ساده‌انگاری است اگر بیندیشیم که سادات با چنین اظهاراتی در پی فریب آمریکا یا اسرائیل بود. چون آمریکا به‌وسیلهٔ ماهواره‌ها، هواپیماهای شناسایی و دستگاههای شناسایی الکترونیکی امکانات شناسایی در اختیار دارد، چنین ادعایی مضحك جلوه می‌کند. بنابراین، هدف سادات ملت مصر بود که نه چیزی را می‌شنود و نه می‌خواند. نمی‌دانم سادات چگونه می‌خواهد به‌این مسألهٔ پاسخ دهد، شاید با گفتن دروغی دیگر!

موشك ظافر مدل کوچکتر قاهر و با حجمی و بردی کوتاهتر بود. دانشکدهٔ فنی ارتش [مصر] اقدام به‌تکمیل آن نموده بود، به‌طوری که توانستیم هر بار چهار فروند موشك

---

۱. غربی‌ها آن را اسکاد می‌نامند.

را شلیك كنیم. گرچه دقت شلیك آن بیشتر از قاهر بود، اما نمی‌توان آن را جزو سلاحهای پیشرفته به‌شمار آورد. روز ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۱، در آزمایش عملی پرتاب ظافر شرکت کردم. سپس در آزمایشهای شلیك بعدی آن نیز حاضر شدم و تصمیم گرفتم آن را در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ به کار گیرم. به‌این منظور، یگان ویژه‌ای برای آن تشکیل شد و موشك، «زیتون» نام گرفت. موشك ظافر را سه شب مانده به‌جنگ به‌جبهه گسیل کردیم. نتایج عملکرد ظافر در عملیات رزمی بهتر از قاهر بود. در پی جنگ اکتبر، پردهٔ فراموشی بر موشکهای قاهر و ظافر یا با نام تازه‌شان تین و زیتون کشیده شد.

هاورکرافت

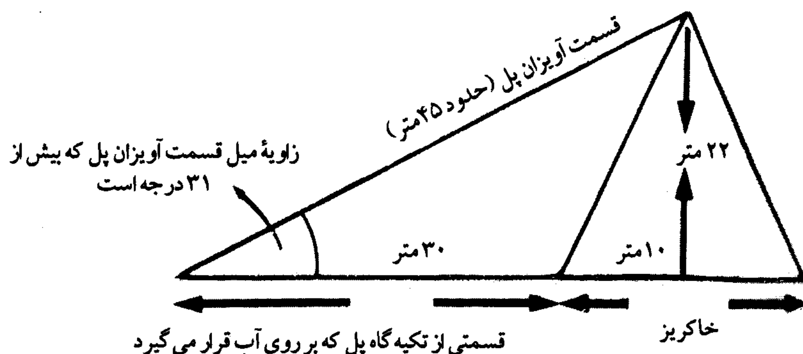
در زمینهٔ جستجوی تجهیزات پیشرفته‌ای که بتوان از آنها در عملیات عبور سود برد، به‌فکر هاورکرافت افتادم. روز ۲۱ ژوئن ۱۹۷۲، نمایندهٔ یك شرکت انگلیسی سازندهٔ هاورکرافت را در دفترم ملاقات کردم. پس از بررسی مشخصات همهٔ انواع هاورکرافت‌های موجود، هیچیك از آنها را پاسخگوی نیاز خود نیافتم. ظرفیت بار بزرگترین این هاورکرافت‌ها ۱۷ تن با سرعت ۶۰ گره‌دریایی بود. به‌نمایندهٔ شرکت گفتم که هاورکرافت را برای انتقال تانك می‌خواهم، به‌طوری که هر بار بتواند یك دستگاه تانك را جابجا کند، و پرسیدم که آیا می‌توانی هاورکرافتی با ظرفیت ۵۰ تن و حد اکثر سرعت ۳۰ گره دریایی بسازی؟ در جواب گفت که گمان می‌کند حل این مشکل از نظر فنی امکان پذیر باشد و موضوع را با شرکتش در میان می‌گذارد و مرا از نتیجه مطلع خواهد کرد. در سپتامبر همان سال، نمایندهٔ شرکت به‌من اطلاع داد که طرح سفارشی من تهیه شده است و شرکت می‌تواند هاورکرافت‌های مورد نظر را در خط تولید قرار دهد. او به‌همراه خود ماکت هاورکرافت را نیز آورده بود. ماکت فوق العاده‌ای بود و هر آنچه را در اندیشه‌ام بود پاسخ می‌داد، اما متأسفانه چون بودجهٔ خرید پنج فروند هاورکرافت تأمین نشد، نتوانستم آنها را به‌دست آورم و طرح مسکوت گذاشته شد. هدف من این بود که از این هاورکرافت‌ها در انتقال تعدادی از تانکهای مأمور عبور از دریاچه‌های التمساح و المُرّه استفاده کنم. درست است که در جنگ اکتبر با استفاده از تانکها و زرهپوشهای آبی ـ خاکی

از دو دریاچهٔ یادشده عبور کردیم، اما تانك آبی - خاکی با زره سبك و توپ ۷۶ میلی‌متری خود با تانك تی - ۵۴ یا تی - ۵۵ با توپ ۱۰۰ میلی‌متری یا تانك تی - ۶۲ با توپ ۱۱۵ میلی‌متری قابل قیاس نبود. اگر این هاورکرافت‌ها را پیش از جنگ ۱۹۷۳ در اختیار داشتیم، می‌توانستیم به‌وسیلهٔ آنها تعداد بیشتری از تانکها را به‌پشت جبههٔ دشمن منتقل کنیم و امکان بهره‌جویی از نتایج مفیدتر را افزایش دهیم. این موضوع را بدین خاطر بازگو می‌کنم تا توجه دهم که هاورکرافت در جنگهای آینده نقشی به‌سزا در جابجایی نیروی زرهی ایفا خواهد نمود.

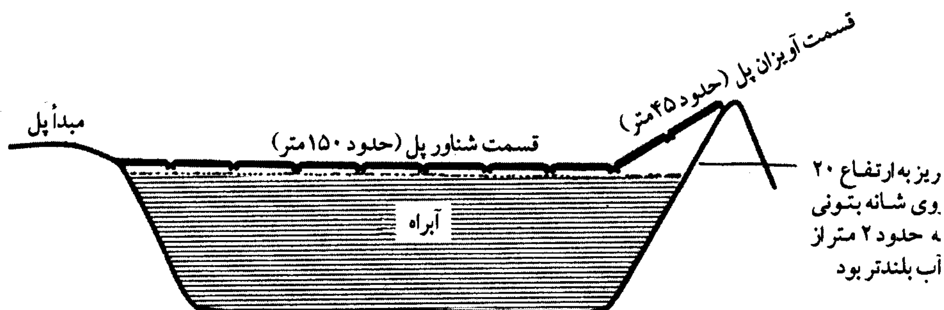
پل مروان

در مه ۱۹۷۳، سرتیپ طلاس رئیس ستاد ارتش سوریه با من تماس گرفت و گفت که یکی از افسران رستهٔ مهندسی ارتش سوریه طرح تازه‌ای برای پلهایی که قرار است بر آبراه سوئز نصب شود، ارائه داده است که می‌تواند زمان انجام عملیات را به‌میزان زیادی کاهش دهد. طلاس افزود که آماده است این افسر را به‌مصر اعزام نماید تا برای هر مدتی که لازم است، در اختیار ما باشد. از این موضوع استقبال کردم، زیرا از نظر ما صرفه‌جویی در زمان، حتی به‌اندازهٔ یك ساعت، به‌معنای عبور نزدیك به‌هزار دستگاه تانك یا ۲ هزار دستگاه خودرو بود. سرگرد سوری مهندس مروان را روز ۳۰ مه ۱۹۷۳ در دفترم پذیرفتم. در این دیدار، رئیس دایرهٔ مهندسی نیروهای مسلح و همچنین مدیر کل شرکت التمساح که می‌بایست اولین نمونهٔ پل را پس از آگاهی از طرح می‌ساخت، حضور داشتند. طرح مهندس مروان بر اساس پرهیز از گشودن معابر در خاکریز استوار بود. به‌این ترتیب که نیمی از پل که به‌سوی نیروهای خودی است بر آب شناور بماند و سپس نیم دیگر بالا برده شود، به‌طوری که سر دیگر آن با سطح خاکریز مماس گردد. با توجه به‌ارتفاع خاکریز، حدود ۲۰ متر، این طرح بدان معنا بود که چنانچه قسمت آویزان پل از یك ششم آخر آبراه اوج می‌گرفت، زاویهٔ آن افزایش می‌یافت. در صورتی که قسمت آویزان پل پیش از این فاصله اوج می‌گرفت، در برابر کاهش زاویهٔ ارتفاع از کشش و استحکام پل نیز کاسته می‌شد (ر. ك. شکل شمارهٔ ۴).

شکل شمارهٔ۴: قسمتی که بر روی خاک تکیه می کند شکل تکیه گاه در پل مروان



شکل شمارهٔ۵: شکل ساده شده از طرح ذهنی پل مروان



مهندسـان ما اذعـان داشتند از نظـر مهندسی امکان اجـرای این طـرح وجـود دارد، اما علاقه‌ای به‌آن نشان ندادند و آن را زیر سؤال بردند. من نیز عقیده داشتم که اجرای این طرح مـشکلات بسـیاری را به‌وجـود خـواهند آورد. عـبـور از پلی با این زاویه، به‌آمـوزش ویژه و مهارت فراوان در رانندگی خودروها نیاز داشت، و چه بسا این مهارت در نزد همـهٔ رانندگان یافت نمی‌شـد. اگر یکی از تانکها یا خـودروهـای سنگین به‌عقب برمی گشت، با خـودروی پشت سـرش برخورد می کرد و حـادثه می آفرید، چه روی می‌داد؟ اگـر قـسـمت آویزان پل توسط دشـمن نابود می‌شد، چه می توانستیم بکنیم؟ مرمت پل شناور با جـایگزینی قطعـه‌ای به‌جای قطعهٔ منهدم شـده آسان است، اما در مورد پل آویزان چنین نیست. همـچنین فرصت دشمن برای ضربه‌زدن به‌پل آویزان یا خودرویی که از روی آن عبور می کند، بیش از فرصت

او برای ضربه‌زدن به‌خودروهایی است که از روی پل شناور عبور می کنند. با این همه، دستور ساختن نمونهٔ پل را صادر کردم. پس از ساختن نمونه، در آزمایش عملی آن حضور پیدا کردم، اما نتیجه چندان جالب توجه نبود. مهندس مروان پیشنهاد کرد که سرپل را بر نقطه‌ای میانی از خاکریز قرار دهیم و آنگاه بولدوزری را به کرانهٔ مقابل اعزام کنیم تا در خاکریز کار کند و ارتفاع خاکریز را به‌سطح دلخواهی که سر پل روی آن ثابت بماند، کاهش دهد و سپس شروع به‌عبور از روی پل نماییم. هرچند این کار، بازنگری عملیات را پیچیده‌تر می‌ساخت، مهندس مروان را در تلاشهایش به‌عنوان سرمشقی برای ادامهٔ تحقیق و همچنین به‌عنوان تاکتیکی برای فریب دشمن آزاد گذاشتم.[۱] آخرین بار که در آزمایش پل مروان حضور پیدا کردم، روز ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۳ بود. به‌دنبال آن سرگرد مروان از من درخواست کرد که به‌کشورش باز گردد. من ضمن قدردانی از وی به‌خاطر تلاشهای خارق‌العاده‌اش در طی چهار ماه، با درخواستش موافقت کردم. گرچه نتیجهٔ پل مروان موفقیت‌آمیز نبود، نشان‌دهندهٔ آن است که مصری‌ها و سوری‌ها از همکاری با یکدیگر در جهت حل مشکلات سر راه خود فروگذار نکردند.

سنجش از راه دور

در مه ۱۹۷۳، نامه‌ای از دکتر عبدالهادی استاد مصری دانشگاه اوکلاهمای آمریکا دریافت کردم. وی در نامهٔ خود روش نوینی را پیشنهاد کرده بود که بر اساس آن با بهره‌گیری از تجهیزات ویژه‌ای که در هواپیما کار گذاشته می‌شود، می‌توان معادن یا آبهای زیرزمینی را کشف کرد و معتقد بود که استفاده از این روش در زمینه‌های نظامی نیز امکان‌پذیر است. او همچنین یادآور شده بود که به‌منظور ارائهٔ این طرح با تعدادی از مسؤولان مکاتبه کرده، اما کسی به‌وی پاسخ نداده است. چند روز بعد، دکتر عبدالهادی در دفترم حاضر بود و روش تازه را که به گفتهٔ او، شرکتهای نفتی از آن به‌منظور اکتشاف نفت استفاده می‌کنند، برایم

۱. در آن برهه، زمان آغاز جنگ اواخر اوت مشخص شده و آشکار بود که عامل زمان نیز به‌علت نبود وقت کافی برای تولید پلهای مورد نیاز و همچنین آموزش رانندگان، اجازهٔ استفاده از این طرح را نمی‌داد تا با موفقیت قرین گردد.

تشریح می کرد. روش مزبور بر این پایه استوار بود که هر ماده دمایی متفاوت با دمای دیگر مواد موجود در همان محیط دارد. در نتیجه، دمای آب زیرزمینی یا نفت در درون زمین با دمای محیط پیرامون آن متفاوت است. همچنین دمای تانك یا خودرو، چنانچه در داخل پناهگاه باشد، با دمای دیوارها و سقف پناهگاه تفاوت دارد. برای عملی کردن این روش می توان هواپیما را به دستگاههای گیرنده و ثبت کنندۀ بسامدهای گرمایی مواد مجهز کرد و سپس بسامدهای ثبت شده را به تصویر تبدیل کرد. البته این در صورتی امکان پذیر است که تفاوت دمای مادۀ مورد نظر با مواد پیرامونش بیش از دوصدم درجۀ سانتیگراد باشد. وی مجله‌ای علمی به‌من نشان داد که در آن مقاله‌ای دربارۀ کشورهای استفاده کننده از این روش درج شده و اسرائیل جزو آنها بود. سخنان دکتر عبدالهادی روشن و منطقی بود و چیزی جز آزمایش علمی را برای اطمینان از آن کم نداشت. او نیز انجام آزمایش را پذیرفت. هنگام گفتگو مطلع شدم که دستگاههای گیرندۀ ساده‌ای وجود دارند که او همراه خود به‌مصر آورده است، اما دستگاههای تفسیر عکس، سنگین وزن و پیچیده‌ای هستند و ناگزیر فیلمهای گرفته باید جهت تفسیر به‌دانشگاه او کلاهما فرستاده شوند. مشکل اصلی در همین نکته نهفته بود. ما در آن برهه، چه در سطح ملی و چه در سطح دولتی، میان آمریکا و اسرائیل تفاوتی قائل نبودیم، زیرا احتمال می‌دادیم هر رازی که آمریکا از آن آگاه شود، دشمن نیز از آن آگاه خواهد شد. تردید خود را از این مطلب ابراز نمودم. وی برای اطمینان بخشیدن به‌من گفت که مکان عکس‌برداری برای آزمایش را چنان انتخاب می کند که از هرگونه وسیلۀ نظامی به‌دور باشد و پس از آنکه به‌نتیجۀ آزمایش متقاعد شدم، می توانیم برای تهیۀ دستگاههای گیرنده و ظاهر کننده اقدام کنیم. سخنان او مرا متقاعد کرد و انجام آزمایش را پذیرفتم. پس از این دیدار، برخی معاونان خود را برای بررسی موضوع فراخواندم. ناگهان رئیس دایرۀ اطلاعات نظامی به‌من گفت: «هنگامی که مطلع شدم شما با دکتر عبدالهادی دیدار کرده‌اید، تعجب کردم. وی مأمور سازمان جاسوسی آمریکا (C.I.A) است.»[1] از او پرسیدم آیا مدرکی برای متهم کردن دکتر عبدالهادی به‌جاسوسی وجود دارد؟

۱. ای کاش اکنون و پس از گذشت سالها از آن دیدار، از نظر رئیس پیشین اطلاعات نظامی آگاه شوم.

پاسخ وی منفی بود. آنگاه به‌او گفتم: «خوشبختانه طبع من با طبع مأموران مخفی متفاوت است. من با هر میهن‌دوستی با تصور اینکه او انسان شریفی است برخورد می کنم، مگر عکس آن به‌اثبات برسد، اما شما هر فردی را زیر سؤال می‌برید تا وقتی که عکس آن ثابت شود. گمان نمی کنم که دکتر عبدالهادی تنها به‌این دلیل جاسوس باشد که گرایشهای آمریکایی دارد.» سرانجام، به‌توافق رسیدیم که اجرای آزمایش را با اقدامات امنیتی همراه کنیم تا از فاش شدن اطلاعات جلوگیری شود. روز ۱۶ ژوئن ۱۹۷۳، دوباره با دکتر عبدالهادی دیدار کردم، در این دیدار سرتیپ ابراهیم عبدالفتاح و سرتیپ مصطفی کمال حضور داشتند. با وی در مورد اقدامات ویژهٔ آزمایش به‌توافق رسیدیم. به‌این ترتیب، هواپیما و محلی را که قرار بود شبانه از آنجا فیلمبرداری شود، مشخص نمودیم. آزمایش انجام شد و نتیجهٔ تفسیر شگفت انگیز بود که بر درستی این روش در هنگام اجرای عملی آن گواهی می‌داد. زمان بسرعت به‌سوی آغاز جنگ اکتبر پیش می‌رفت و نتوانستیم دستگاه سنجش از راه دور را پیش از آغاز جنگ اکتبر در مصر تهیه کنیم، اما در پایه‌ریزی بنایی که امیدوار بودم با گذشت ایام توسعه یابد، موفق شده بودم.[1]

رابطهٔ هزینه و کارایی (کارایی هزینه‌ها)

روزی در سال ۱۹۷۳، رئیس سازمان امور مالی نیروهای مسلح را فراخواندم و از وی دربارهٔ هزینه‌های تشکیل و فعالیت هریك از یگانهای نیروهای مسلح پرسیدم. وی گفت که پاسخ به‌این پرسش نیاز به‌زمان و تلاش طولانی دارد، زیرا بودجهٔ نیروهای مسلح بر اساس رسته‌ها تنظیم می‌شود، نه بر اساس یگان. به‌عبارت دیگر، رسته‌های تسلیحات، موتوری، تأسیسات، پادگانها، البسه و... هر یك بودجه‌ای برای خود دارند و چون هر یگان، از این رسته‌هاست، برای پاسخ دادن به‌این پرسش، باید هزینه‌های هر رسته را در هر یگان محاسبه کرد و سپس با جمع کردن هزینه‌ها، رقم اجمالی هزینهٔ هر یگان را به‌دست آورد. به‌او گفتم: «اگر از هزینهٔ تشکیل و فعالیت یك تیپ موشکهای ضدهوایی یا یك اسکادران

---

۱. مصر پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳، با کمك دکتر عبدالهادی اقدام به‌تأسیس مرکز ویژهٔ سنجش از راه‌دور نمود.

هواپیماهای جنگنده اطلاع نداشته باشم، چگونه می توانم براساس کارایی هزینه‌ها یکی را بر دیگری ترجیح دهم.» وی پاسخ داد که اهمیت موضوع را درك می کند و گروه کاری برای اجرای این مأموریت تشکیل خواهد داد. او در همان حال، خاطرنشان کرد که این کار به‌زمانی طولانی نیاز دارد و نمی تواند دقت کامل این پیش‌بینی‌ها را تضمین کند. به‌عنوان اولین گام، میزان درصد تخصیص بودجهٔ نظامی برای اقلام کلی را خواستار شدم. گزارش دریافت شده نتایج زیر را در مورد تخصیص موارد بودجه نشان می‌داد:

حقوق و دستمزد	۶۸ درصد
تجهیزات	۱۳ درصد
تعمیر و نگهداری تجهیزات	۹ درصد
استحکامات دفاعی	۶ درصد
دیگر رسته‌ها	۴ درصد
جمع	۱۰۰ درصد

در کشورهای پیشرفته که هیچ محدودیتی در خرید تسلیحاتی نیست، تجهیز نیروهای مسلح فقط از سیاست دولت در تخصیص اعتبارات دفاعی متأثر است. پس از تخصیص اعتبارات، مسؤولان امور دفاعی در پی یافتن بهترین شیوه برای جذب اعتبارات بر می‌آیند. گرچه تخصیص اعتبارات با رهبران سیاسی و یافتن بهترین شیوهٔ جذب اعتبارات با فرماندهان نظامی است، اما هر دوطرف در طی گفتگوهایی که پیش از اتخاذ سیاست دفاعی انجام می‌شود، از نظر یکدیگر تأثیر می‌پذیرند. در کشورهای در حال توسعه یا جهان سوم وضعیت به‌این سادگی نیست. بازار اسلحه در جهان تحت کنترل دو بلوك شرق و غرب است. فروش اسلحه از سوی آمریکا یا اتحاد شوروی به‌یکی از کشورهای جهان سوم به‌عواملی بستگی دارد که مهمترین آنها حفظ موازنهٔ قدرت میان منافع دو ابرقدرت در منطقه، سطح پیشرفت فنی و تکنولوژیك کشور خریدار و توانش برای فراگیری کاربرد سلاحهای پیشرفته، توان خریدار برای پرداخت بهای سلاحها و میزان همسویی کشور خریدار اسلحه با موضع گیری‌های سیاسی کشور فروشندهٔ اسلحه

است. به‌این ترتیب، رهبران کشورهای جهان سوم در تشخیص و انتخاب اسلحهٔ دلخواه حرف اول را نمی‌زنند.

مقایسهٔ موارد جذب اعتبار در بودجهٔ نظامی مصر در سال ۱۹۷۳ با بودجهٔ نظامی کشورهای غربی، تفاوت آشکاری را نشان می‌داد. اگرچه حقوق سرباز و افسر مصری اندك و سطح زندگی نیروهای مسلح پایین بود، هزینه‌های جاری نیروها به‌تنهایی ۶۸ درصد از اعتبارات دفاعی را شامل می‌شد، در حالی که این رقم در آمریکا و انگلیس ۵۰ درصد بود.[۱] نخستین نکته‌ای که از این آمار می‌توان گرفت این است که ما برای راه‌اندازی تجهیزات پیشرفته از افراد بیشتری استفاده می‌کنیم و همچنین بیشتر بر سرباز مسلح به‌تفنگ متکی هستیم تا سلاحهای پیشرفته و الکترونیکی. بی‌شك این طرز تفکر تا حدود زیادی واقعیت دارد، اما عوامل بسیار دیگری نیز وجود دارند که بحث دربارهٔ آنها خارج از موضوع این کتاب است.

شامگاه روز ۲۶ اوت ۱۹۷۳، در ضیافت شامی که در هتل میناهاوس از سوی حسین شافعی معاون سادات به‌افتخار سرهنگ معمر قذافی برپا بود، شرکت کردم. دکتر حجازی معاون نخست‌وزیر و وزیر اقتصاد[۲] در کنارم نشسته بود. صحبتم را با رئیس سازمان امور مالی نیروهای مسلح، دربارهٔ تشخیص هزینهٔ سازماندهی هر یگان در نیروهای مسلح با وی در میان گذاشتم و از او پرسیدم: «آیا می‌توانی در این مورد به‌ما کمك کنی؟» دکتر حجازی به‌محض شنیدن سخنانم با خوشحالی گفت: «البته که به‌شما کمك خواهم کرد، اما نه به‌عنوان وزیر اقتصاد، بلکه به‌عنوان کسی که پایان‌نامهٔ دکتریش همین موضوع بوده است. من کوشیدم آنچه را در نظر داری در ارتباط با بودجهٔ غیرنظامی انجام دهم، اما موفق نشدم. اجرای این مسأله به‌انضباط شدیدی نیاز دارد که برقراری آن در ادارات غیرنظامی ممکن نشد، اما در نیروهای مسلح، به‌دلیل وجود انضباط، فرصت برای دستیابی به‌موفقیت در این زمینه مهیاتر است. به‌علاوه، این طرح از تأیید رئیس ستاد ارتش نیز برخوردار است.

---

۱. در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ این نسبت در انگلیس ۴۰ درصد و در ایالات متحده ۳۰ درصد بود.

۲. در سال ۱۹۷۴، نخست‌وزیر شد.

مك ناماراادر آمریکا توانست بودجهٔ دفاعی ارتش را با همین شیوه تنظیم کند. گمان می کنم می توانیم کاری را که مك نامارا توانست در آمریکا به انجام رساند، در مصر به تحقق برسانیم.» دکتر حجازی نسبت به این موضوع بشدت علاقه مند شد و توافق کردیم که پس از بازگشت وی از سفری که قرار بود به خارج از کشور انجام دهد، با هم دیدار کنیم تا جزئیات و محورهای کلی طرح را بررسی نماییم. ضیافت شام یادشده تنها دو روز پس از جلسهٔ مشترك فرماندهان نظامی مصر و سوریه ترتیب یافته بود. در این جلسه بر سر روز حمله توافق شده بود و فقط در انتظار تأیید سادات و حافظ اسد بودیم. دیگر چرخ جنگ به حرکت در آمده بود و زمان، اجازهٔ انجام چنین تحقیقاتی را به ما نمی داد. به دکتر حجازی وعده دادم که پس از بازگشتش از خارج، دوباره با وی ملاقات کنم، اما چنین نشد، چون اقدامات نهایی به منظور انجام عملیات تهاجمی که قرار بود روز ۶ اکتبر ۱۹۷۳ آغاز شود، بشدت مرا مشغول کرد.

فصل ششم

تکامل پدافند هوایی

فروپاشی پدافند هوایی مصر در سال ۱۹٦۹

پس از شکست ژوئن ۱۹۶۷، بازسازی نیروهای مسلح مصر را با جدیت بسیار آغاز کردیم. با فرارسیدن سپتامبر ۱۹۶۸، نیروی زمینی ما به‌سطحی از کارایی رسید که می‌توانست با حضور اسرائیل در شرق آبراه مقابله کند. از این رو، جنگ فرسایشی را آغاز کردیم. هدف نظامی این جنگ، هم بالا بردن روحیهٔ سربازان خودی بود که در نتیجهٔ شکست ژوئن ۱۹۶۷ متزلزل شده و هم خسته کردن دشمن و وارد آوردن حداکثر تلفات جانی بر او بود. شیوهٔ ما در این جنگ، گلوله‌باران نیروهای دشمن در شرق آبراه به‌وسیلهٔ توپخانه و همچنین اعزام گشتی به کرانهٔ مقابل برای انجام عملیات کمین و شبیخون بود. مأموریت انجام بسیاری از عملیات کمین و شبیخون بر دوش کماندوها بود. عملیات آنان در بیشتر موارد موفقیت‌آمیز بود؛ در مواردی نیز که عملیات ناکام می‌ماند، تجربیات بسیاری را می‌آموختیم. سرفرماندهی نیروهای مسلح پس از اقدام اسرائیل به‌هلی‌برد واحدهای تخریب به‌عمق خاک مصر و نابودی برخی اهداف حیاتی مانند نیروگاه برق نجع حمادی، تصمیم گرفت این عملیات را متوقف کند. به‌دنبال توقفی چهارماهه، جنگ

فرسایشی در مارس ۱۹۶۹ بار دیگر از سر گرفته شد و دشمن با تشدید حمله‌های هوایی به‌اهداف خودی در عمق خاك ما، واکنش نشان داد.

در ژوئیه ۱۹۶۹، نیروی هوایی دشمن وارد جنگ فرسایشی شد و پدافند هوایی ما را در بخش شمالی آبراه نابود کرد. در نتیجه، شکاف وسیعی در خط پدافند هوایی در حدفاصل پورت سعید در شمال تا اسماعیلیه در جنوب به‌وجود آمد که دشمن از این شکاف می‌توانست هواپیماهای خود را تا قلب دلتا گسیل کند. صبح روز ۹ سپتامبر، یك واحد اسرائیلی که از ۱۰ دستگاه تانك و تعدادی خودروی جنگی تشکیل می‌شد و از پشتیبانی هوایی برخوردار بود، از خلیج سوئز گذشت و برخی اهداف زمینی ما را در منطقهٔ زعفرانه نابود ساخت و سپس عقب نشینی کرد بی‌آنکه نیروی هوایی یا دریایی ما مداخله کند. علت موفقیت دشمن در این عملیات، تسلط نیروی هوایی او بر آسمان منطقه در طول مدت حمله بود. این حمله نشانه‌ای آشکار از برتری دشمن در سایهٔ تسلط همه‌جانبهٔ هوایی بود. دشمن منطقهٔ زعفرانه را بادقت بسیاری برای این عملیات برگزیده بود، زیرا این منطقه از دیدگاه سرفرماندهی نیروهای مسلح مصر اهمیت چندانی نداشت. به‌همین علت، شمار نیروهای مستقر در آنجا کم و پراکنده بودند و سلاحهای قدرتمندی در اختیار نداشتند، ضمن آنکه وظیفهٔ اساسی آنان مراقبت و فعالیت علیه گروههای تخریب کوچکی بود که به‌منطقه نفوذ می‌کردند، نه نبرد با نیروی زرهی. آنان برخی سلاحهای ضدتانك را که حداکثر بردشان به ۶۰۰ متر می‌رسید، در اختیار داشتند، در حالی که تانکهای دشمن می‌توانستند بدون درگیر شدن با این سلاحها، آنها را از فاصلهٔ ۲ هزار متری نابود سازند.

مشکل پدافند هوایی مصر هنگامی به‌اوج خود رسید که دشمن حمله‌های هوایی خود را در عمق تشدید کرده، پس از نابودی پدافند هوایی ما، حمله‌های هوایی خود را متوجه اهداف غیرنظامی مانند کارخانه‌ها، پلها، مدارس و... نمود. دشمن به‌منظور نمایش امکانات و تسلط هوایی خود، دست به‌عملیاتی زد که در نوع خود منحصر به‌فرد و از نظر ماهیت شگفت‌آور بود. او به‌یك ایستگاه رادار در منطقهٔ دریای سرخ حمله کرد و پس از پیاده کردن دستگاه رادار، آن را با یك فروند هلی کوپتر به‌اسرائیل انتقال داد. با فرارسیدن اواخر سال ۱۹۶۹، پدافند هوایی ما به‌طور کامل فروپاشیده شده بود و هواپیماهای اسرائیلی

در آسمان باز و بی‌دفاع مصر یکه‌تازی می‌کردند.

عناصر پدافند هوایی

هر سیستم پدافند هوایی باید چهار عنصر اصلی را داشته باشد. در صورت فقدان یکی از این عناصر، سیستم ناقص به‌حساب می‌آید و نفوذ به آن و نابودی‌اش توسط دشمن به‌آسانی امکان‌پذیر است:

اول، کشف و ردگیری هواپیماهای دشمن از فاصلهٔ دور است، به‌طوری که با وسایل مثبت و منفی پدافند هوایی بتوان اقدامات مناسب را برای مقابله با هواپیماهای مهاجم انجام داد؛

دوم، هواپیماهای جنگنده‌ای است که در سطح بهتری نسبت به‌هواپیماهای مهاجم یا حداقل همسطح‌شان باشند تا بتوانند با هواپیماهای مهاجم درگیر شوند و آنها را تا خارج از مرز تعقیب کنند؛

سوم، شبکهٔ کاملی از موشکهای ضدهوایی برای دفاع ثابت از هدفهای حیاتی مانند فرودگاهها، سدها، پلها، مناطق صنعتی، مناطق پرجمعیت و جز این است. این شبکهٔ موشکی باید همیشه در حال تکامل باشد تا بتواند با هواپیماها و موشکهای هوا به‌زمین دشمن مقابله کند. هر شبکهٔ پدافند هوایی ممکن است با دست یافتن دشمن به‌نوع پیشرفته‌ای از موشکهای هوا به‌زمین بی‌فایده گردد. برای نمونه، شبکهٔ پدافند هوایی مصر که در اکتبر ۱۹۷۳ از بهترین شبکه‌های پدافند هوایی جهان به‌شمار می‌رفت و می‌توانست اهداف خود را تا فاصلهٔ حدود ۲۰ کیلومتری مورد اصابت قرار دهد، به‌دنبال دستیابی اسرائیل به‌موشکهای هوا به‌زمین کندور ساخت آمریکا، تکامل موشك اسرائیلی گابرئیل و امکان شلیك آن از هوا و سرانجام، اقدام تل‌آویو به‌مونتاژ موشك لوز شبکهٔ پدافند هوایی مصر به‌طور کامل بی‌اثر شد. موشك لوز از دو موشك قبلی کاراتر است، زیرا برد آن به ۸۰ کیلومتر می‌رسد. از این رو، هواپیماهای اسرائیلی بدون آنکه فرصت شلیك حتی یك موشك را به‌شبکهٔ هوایی مصر بدهند، می‌توانند شبکهٔ موشکی مصر را از فاصلهٔ ۴۰ کیلومتری به‌وسیلهٔ موشکهای گابرئیل، از ۶۰ کیلومتری با موشکهای کندور و از

۸۰ کیلومتری توسط موشکهای لوز نابود کنند؛

۴ . دستگاههای الکترونیکی است که کشف هواپیماهای مهاجم دشمن به‌وسیلهٔ آنها صورت می‌گیرد. موشکهای هوا به‌هوا، هوا به‌زمین و زمین به‌هوا بر دستگاههای الکترونیکی متکی هستند. از آنجا که پیشرفت علم حد و مرزی ندارد، هر دستگاه الکترونیکی را می‌توان با یك اقدام ضد الکترونیکی خنثی کرد و تأثیر اقدام ضدالکترونیکی را نیز می‌توان بااقدامی ضد آن خنثی ساخت والخ. بنابراین، موفقیت و تداوم کارایی هر پدافند هوایی ارتباطی تنگاتنگ با پیشرفت و تکامل مستمر دستگاههای الکترونیکی دارد. به‌بیان دیگر، یا پدافند هوایی باید همگام با تکامل نیروی هوایی دشمن در حال پیشرفت و تکامل همیشگی باشد و یا با صرفه‌جویی مالی و انسانی، سیاست دفاعی را بر اساس فقدان پدافند هوایی استوار ساخت. احمقانه است اگر صدها میلیون دلار هزینهٔ پدافندی هوایی شود که دشمن می‌تواند، بی‌آنکه یك هواپیما را از دست بدهد، آن را نابود سازد و یا فرصتی برای پدافند هوایی نباشد تا حتی یك موشك را شلیك کند.

مشارکت روسها در پدافند هوایی

در اواخر سپتامبر ۱۹۶۹، جمال عبدالناصر با واقع‌بینی به‌حقایق یادشده پی برد. او دریافت که پدافند هوایی ما درگیر نبردی نابرابر با دشمنی است که از نظر امکانات برتری فاحشی بر ما دارد. او می‌دانست افراد پدافند هوایی مصر از شجاعت و فداکاری چیزی کم ندارد، بلکه کمبود آنان اسلحه‌ای است که با آن بتوانند با حمله‌های دشمن مقابله کنند. از این رو، عبدالناصر در ژانویه ۱۹۷۰ به‌مسکو رفت تا از روسها درخواست کمك کند و از آنان بخواهد که با نیروهای خودشان در پدافند هوایی مصر مشارکت کنند. اتحاد شوروی به‌درخواست ناصر پاسخ مثبت داد و تدارکات شوروی در طی فوریه و مارس، در اختفای کامل به‌مصر رسیدند. در اوایل آوریل، واحدهای شوروی آمادهٔ انجام مأموریتهای رزمی گردیدند. این واحدها شامل چهار عنصر اصلی پدافند هوایی بودند و همچنین سلاحها و دستگاههای پیشرفته‌ای به‌همراه داشتند که مصر پیش از آن دریافت نکرده

بود.[۱] از این سلاحها و دستگاهها می‌توان رادار، هواپیما، موشکهای ضدهوایی (سام)، از جمله سام ـ ۶ و واحدهای الکترونیکی را نام برد. در ۱۸ آوریل ۱۹۷۰، پس از آنکه چند خلبان روسی تعدادی از هواپیماهای مهاجم اسرائیلی را تا خارج از مرز تعقیب کردند و طی این عملیات همهٔ گفتگوهای آنان به‌وسیلهٔ بی‌سیم با زبان روسی انجام می‌شد، جهان از حضور نیروهای شوروی در مصر اطلاع پیدا کرد. پس از آن، اسرائیل حمله‌های خود را به‌عمق خاك مصر متوقف کرد و عناصر پدافند هوایی مصر که کاملاً خسته و فرسوده شده بودند، فرصت بازسازی دوباره یافتند. دشمن از ژانویه تا آوریل ۱۹۷۰ حمله‌های هوایی متعددی را انجام داد که در مجموع به ۳,۳۰۰ سورتی پرواز رسید و در این حمله‌ها ۸,۸۰۰ تن مواد منفجره بر هدفهای خود فرو ریخت. در اواخر ژوئن ۱۹۷۰، یگانهای موشکی سام مصر، گامهایی از عمق به‌سمت جبهه برداشتند. در نخستین هفتهٔ ژوئیه ۱۹۷۰ توانستیم ۱۰ فروند هواپیمای دشمن را ساقط کنیم که هفت فروند از آنها در خاك ما سرنگون شدند (از آن تاریخ، این هفته، هفتهٔ ساقط کردن هواپیما نامیده شده و هفتهٔ نیروی پدافند هوایی مصر نام گرفته است). روز ۳۰ ژوئن ۱۹۷۰ که در آن برای نخستین بار دو فروند هواپیمای اف ـ ۴ دشمن به‌وسیلهٔ موشکهای سام خودی سرنگون شدند، روزی به‌یادماندنی در زندگی ما به‌شمار می‌آید. این روز، نشان‌دهندهٔ دمیدن جان در پدافند هوایی ما و نیز آغاز تازه‌ای برای عصر رویارویی موشك سام با هواپیما بود. رویارویی موشك با هواپیما در طی جنگ اکتبر سخت و بی‌امان بود و بی‌آنکه هیچیك بتواند ادعا کند که بر دیگری چیره شده است، زیرا گاه هواپیما پیروز می‌گردید و برخی واحدهای موشکی را خنثی یا منهدم می‌کرد و گاه موشك پیروز می‌شد و هواپیماهای مهاجم را نابود می‌ساخت. عامل تعیین کنندهٔ نتیجهٔ جنگ، دستگاههای الکترونیکی بود که هر دوطرف به‌کار می‌بردند. رویارویی هواپیما با موشك در جنگهای آینده نیز ادامه خواهد یافت و هیچکدام نمی‌تواند حضور دیگری را بی‌اثر کند. پاسخ قاطعی برای مشخص کردن غالب و مغلوب

---

۱. یگانهای شوروی چند رادار، ۸۰ فروند هواپیمای میگ ـ ۲۱، ۲۷ گردان موشکهای سام، واحدهای الکترونیکی مختلف و ۴ فروند هواپیمای میگ ـ ۲۵ را راه‌اندازی می‌کردند و جمع نیروهای شوروی مستقر در مصر حدود ۶هزار تن بود.

در جنگ موشك با هواپيما وجود ندارد، آنکه بهتر است پیروز می‌شود. پیروزی هواپیما در صورتی ممکن است که به‌موشکهای هوا به‌زمین با برد بیشتر از برد موشکهای زمین به‌هوا و همچنین دستگاههای الکترونیکی خنثی‌سازی دستگاههای الکترونیکی دشمن، به‌طور اعم، و دستگاههای الکترونیکی هدایت موشك زمین به‌هوا، به‌طور اخص، مجهز باشد. موشك زمین به‌هوا در صورتی بر هواپیمای دشمن پیروز می‌شود که بردش از برد موشك هوا به‌زمین هواپیما بیشتر باشد و پدافند هوایی نیز به‌دستگاههای الکترونیکی خنثی‌سازی مثبت یا منفی دستگاههای الکترونیکی هواپیما مجهز باشد.

تکامل نیروی هوایی مصر پس از شکست ژوئن ۱۹۶۷

در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ تلفات چندانی در خلبانان خود نداشتیم، زیرا هواپیماهای ما روی باند فرودگاهها نابود شدند. به‌این ترتیب، بازسازی نیروی هوایی بسیار سریعتر از زمانی پیش رفت که با تلفات زیاد خلبانان روبرو می‌شدیم. با این حال، بازسازی نیروی هوایی به‌گونه‌ای که آن را به‌سطح نیروی هوایی دشمن برسانیم یا دست کم شکاف میان آنها را کاهش دهیم، کار آسانی نبود. نیروی هوایی اسرائیل حداقل ۱۰ سال از ما جلوتر بود. تعداد و سابقهٔ خلبانان ما کمتر از خلبانان اسرائیلی بود. تربیت یك خلبان ماهر دشوارتر از خرید هواپیماست. تربیت یك خلبان عملیاتی حداقل به‌پنج سال زمان نیاز دارد و سپس پنج سال دیگر لازم است تا این خلبان به‌اوج کارایی و مهارت خود برسد. در سال ۱۹۷۱، تعداد هواپیماهای میگ ـ ۲۱ ما از تعداد خلبانان بیشتر بود، هرچند ۸۰ فروند هواپیمای میگ ـ ۲۱ مصری به‌وسیلهٔ خلبانان روسی به پرواز درمی‌آمد.

بازسازی نیروی هوایی از همان نخستین هفته‌های پس از شکست ژوئن ۱۹۶۷ در شرایط بسیار دشواری آغاز شد. خلبانان قدیمی می‌بایست به‌عنوان یکی از وظایف پدافند هوایی، در آماده‌باش دایمی برای پرواز با هواپیماهای خود به‌سر می‌بردند و در همان حال، تعدادی از پروازهای آموزشی را برای آموزش خود یا خلبانان جدید انجام می‌دادند. به‌این خاطر، خستگی ناشی از برخورد آنان به‌هنگام آموزش افزایش زیادی یافت که این امر سرفرماندهی را به کاهش وظایف محوله به‌آنان، خواه در زمینهٔ مأموریت

عملیاتی و خواه در زمینهٔ زمان آموزش، ناگزیر کرد. برخلاف نیروی هوایی خودی که در چنین شرایط دشواری به‌سر می‌برد، نیروی هوایی دشمن در شرایط نه تنها دلخواه، بلکه آرمانی تکامل پیدا می‌کرد. از آنجا که دشمن در اطمینان کامل به‌سر می‌برد و هیچگونه هراسی از حمله‌های هوایی ما نداشت، خلبانانش هیچگونه فشاری را از بابت انجام نگهبانی‌های مداوم پدافند هوایی متحمل نمی‌شدند. به‌این ترتیب، آنان افزون بر هواپیما، سلاح و دستگاههای الکترونیکی بهتر، از خبرگی فن و زمان لازم برای آموختن و آموزش خلبانان جدید نیز برخوردار بودند. در چنین شرایط ناگواری، سرفرماندهی نیروهای مسلح مصر شروع به‌بازسازی نیروی هوایی از همان هفته‌های نخست پس از شکست ژوئن ۱۹۶۷ کرد. بازسازی در جهت آمادگی برای جنگ بعدی در همهٔ زمینه‌ها انجام می‌شد. آموزش خلبانان به‌روال طبیعی جریان داشت، پایگاههای هوایی در مناطقی پراکنده از کشور ساخته می‌شد، پناهگاههای بتونی به‌منظور حفاظت از هواپیماها و خلبانان از حملهٔ هوایی غافلگیرانه در پایگاهها احداث می‌گردید و پدافند هوایی و زمینی از فرودگاهها در حال تکامل مداوم بود. تلاش برای بازسازی نیروی هوایی همهٔ زمینه‌ها را در بر می‌گرفت.

یگانهای مهندسی و تأمین پدافند هوایی

تکامل پدافند هوایی در مصر، مشکلات و مسؤولیتهای تازه‌ای بر دوش یگانهای مهندسی گذاشت و آنها در سالهای ۱۹۷۳ـ۱۹۶۸ کارهای چشمگیری برای پدافند هوایی انجام دادند. در این باره، آنها نزدیک به ۵۰۰ پناهگاه هواپیما و ۲۰ پایگاه هوایی و پناهگاههایی برای خلبانان، بیمارستانها و همهٔ خدمات دیگر را در داخل پایگاهها احداث کردند. نیروی پدافند هوایی بزرگترین بخش از تلاش یگانهای مهندسی را به‌خود اختصاص داد. صدها موضع برای موشکهای سام ساخته شد و صدها کیلومتر راه جهت ارتباط داخلی و خارجی این شبکه احداث گردید. نیازهای نیروهای دریایی و زمینی که به‌طور اساسی بر پناهگاههای سبك متکی هستند، بسیار کمتر از نیروهای هوایی و پدافند هوایی بود. ارائهٔ فهرست تفصیلی اقداماتی که یگانهای مهندسی در سالهای ۱۹۷۳ـ۱۹۶۷ به‌منظور تأمین

نیروهای مسلح مصر در برابر حمله‌های هوایی دشمن انجام دادند، به‌سختی امکان‌پذیر است، اما برای نمونه، حجم کارهای انجام شدهٔ زیر می‌تواند تصوری از گستردگی این اقدامات را به‌دست دهد:

- ۳۰ میلیون متر مکعب سنگرکنی؛
- ۳۰ میلیون متر مکعب بتون‌ریزی؛
- ۲ هزار کیلومتر راه‌سازی؛
- احداث ۱۰۰ هزار پناهگاه سبك ۴×۲ متر.

تأثیر اخراج یگانهای شوروی بر پدافند هوایی

با فرارسیدن نیمهٔ سال ۱۹۷۲ که می‌توانستیم پیشرفت پدافند هوایی را در سطح قابل قبولی بدانیم، ناگهان انور سادات، بدون مشورت با هیچیك از فرماندهان نیروهای مسلح، در ژوئیه تصمیم گرفت یگانهای شوروی را اخراج کند. همهٔ یگانهای شوروی مستقر در مصر، یگانهایی بودند که وظیفهٔ پدافند هوایی را انجام می‌دادند. روسها ۳۰ درصد هواپیماهای میگ ـ ۲۱ مأمور پدافند هوایی، ۲۰ درصد یگانهای موشکی سام و همهٔ واحدهای جنگ الکترونیك را راه‌اندازی می‌کردند، ضمن آنکه برخی دستگاههای الکترونیك پیشرفته در اختیار خود روسها بود و آنان این دستگاهها را به‌علت سرّی بودنشان به‌ما نمی‌فروختند. این دستگاهها نیز به‌همراه یگانهای روسی از مصر برده شد. هرچند تصمیم اخراج یگانهای شوروی بر توانایی‌های پدافند هوایی ما تأثیر به‌سزایی بر جای می‌گذاشت، باید می‌کوشیدیم تا حد ممکن این تأثیر را کاهش دهیم. در اواخر سال ۱۹۷۲، نیروی پدافند هوایی، یعنی یگانهای موشکی سام توانست افراد مورد نیاز جهت راه‌اندازی یگانهای موشکی را که روسها راه‌اندازی می‌کردند، آماده سازد. با وجود این، نیروی هوایی همچنان مشکل فزونی تعداد هواپیماها بر تعداد خلبانان را داشت. این موقعیت مرا برانگیخت تا از کره شمالی درخواست کنم تعدادی از خلبانان خود را که با هواپیماهای میگ ـ ۲۱ آموزش دیده بودند، به‌مصر اعزام کند. کره شمالی به‌این درخواست پاسخ مثبت داد و ۲۰ خلبان را در ژوئیه ۱۹۷۳ به‌مصر اعزام کرد.

خلبانان کره‌ای در مصر

در مارس ۱۹۷۳، معاون رئیس جمهوری کره دموکراتیك دیداری رسمی از مصر انجام داد. در این دیدار، ژنرال زانگ زونگ معاون وزیر دفاع همراه وی بود. ژنرال زانگ‌زونگ اظهار تمایل کرد که از جبههٔ آبراه سوئز دیدن کند. روز ۶ مارس، من و ژنرال زانگ‌زونگ به‌جبهه رفتیم. در این سفر، دوطرف پیرامون موضوعات نظامی بحث و تبادل‌نظر کردیم. من برای او از مشکل کمبود خلبان و تراکم میگ ـ ۲۱، بویژه در غیبت روسها که با حدود ۱۰۰ خلبان ۸۰ فروند هواپیما را راه‌اندازی می‌کردند، سخن گفتم. آنگاه از فرصت استفاده کردم و افزودم: «آیا برای شما امکان دارد که تعدادی خلبان میگ ـ ۲۱ را به‌مصر اعزام کنید؟ این امر فایدهٔ مشترکی برای دو طرف در بردارد؛ از یك سو، خلبانان شما مشکل کمبود خلبان ما را برطرف می‌کنند و در پدافند هوایی مشارکت خواهند داشت، و از سوی دیگر، چون اسرائیلی‌ها همان هواپیماها و تاکتیك‌هایی را به‌کار می‌گیرند که احتمالاً دشمنان شما نیز در منطقه از آنها استفاده خواهند کرد، خلبانان شما می‌توانند از تجربهٔ عملیات رزمی برخوردار شوند.» او پرسید: «به‌چه تعداد خلبان نیاز دارید؟» در پاسخ گفتم: «از شما انتظار نداریم خلأ ناشی از رفتن روسها را پر کنید؛ اعزام یك اسکادران کافی است. اگر در آینده به‌اسکادران دیگری نیاز پیدا کردیم، می‌توان آن را مورد بررسی قرار داد.» همانند دو سرباز گفتگو می‌کردیم و خوب می‌دانستیم این موضوع نیاز به‌تصمیم گیری سیاسی دو طرف دارد. هر یك از ما به‌دیگری وعده داد که در متقاعد ساختن طرف خود در جهت اتخاذ تصمیم مطلوب بکوشد. مشکلی در متقاعد کردن وزیر جنگ نداشتم، اما وی به‌من گفت که نخست باید از رئیس جمهور اجازه بگیرد. چند روز بعد، انور سادات موافقت کرد و در انتظار پاسخ کره نشستم. حدود دو هفته پس از بازگشت هیأت کره‌ای به‌کشورشان، ژنرال زانگ زونگ بار دیگر به‌مصر آمد و به‌من اطلاع داد که رئیس جمهور کیم ایل سونگ با درخواست ما موافقت کرده است، اما از من برای انجام یك دیدار رسمی از کره دعوت می‌کند تا خود از خلبانان پیش از اعزامشان به‌مصر بازدید کنم. در ۲ آوریل، عازم پیونگ یانگ شدم.

با توجه به‌نبود هیچ پرواز مستقیمی به‌پیونگ یانگ می‌بایست از مسیر شانگهای در

چین گذر می کردم. به‌این مناسبت، دولت چین پیش از سفرم به‌پیونگ یانگ در روز ۶ آوریل، تصمیم گرفت که به‌مدت سه روز میزبان من باشد. هرچند دیدار من از چین رسمی نبود، چینی‌ها از من و هیأت همراه پذیرایی شایانی کردند. رئیس ستاد ارتش چین ضیافت شامی به‌افتخار من ترتیب داد و در خلال آن دربارهٔ برخی موضوعات نظامی و سیاسی تبادل نظر کردیم. بازدیدهایی نیز برایم ترتیب داده شد. در این زمینه، از دیوار بزرگ چین در منتهاالیه شمال، از پناهگاههای متعددی که برای مقاومت در برابر هرگونه حملهٔ اتمی ساخته شده است، از تونلهای متروی جدید پکن و تعدادی از موزه‌ها بازدید کردم. سادگی، اتکا به‌خود و از خود گذشتگی که طی دیدار کوتاهم از ملت و رهبران چین دیدم، خاطراتی است که هرگز فراموش نخواهم کرد.

در پیونگ یانگ پیشواز شایان توجهی از ما شد. به‌هر جا که می‌رفتم، چه مؤسسهٔ نظامی و چه کارخانه‌ای که در دخمه‌ای در دل کوه ایجاد شده بود و غیره، با هزاران نفر مردمی که خوشامد می گفتند و سرود می‌خواندند و پرچمها را تکان می‌دادند، روبرو می‌شدم. به‌دنبال این استقبال گرم، واحدهای نظامی به‌نمایش تجربیات و مهارتهای خود پرداختند که بیشتر تحت تأثیر قرار گرفتم. در یکی از دیدارها، در مانور عملیاتی تیراندازی یگانی از گارد ملی پدافند هوایی شرکت کردم. همهٔ افراد یگان از دختران جوان کم سن و سال تشکیل شده بود. به‌دلیل کوتاهی قد آنان، گمان کردم که سنشان کمتر از ۱۵ سال است، اما به‌من گفته شد که آنان هجده ساله یا بیشتر هستند. نتایج آموزش آنان عالی بود. هنگامی که با آنان پس از پایان مانور دیدار کردم، گفتم: «من از شما به‌خاطر کارایی که در تیراندازی نشان دادید تشکر می کنم و چیزی جز این کلاه نظامی ندارم تا قدردانی خودم را بیان کنم.» آنگاه کلاه سرخ ویژهٔ چتربازان را که طی دیدار بر سر داشتم، به‌فرماندهٔ یگان تحویل دادم.

گفتنی‌ها دربارهٔ کره شمالی و کیم ایل سونگ رئیس جمهور آن زیاد است. باور کردن آنچه آنان در طی ۲۰ سال گذشته انجام داده‌اند دشوار است. آنان نه تنها موفق به‌بازسازی کشور ویرانشان پس از جنگ داخلی شده‌اند، بلکه توانسته‌اند در همه چیز متکی به‌خود باشند و نیازهای نظامی و غیرنظامی کشور مانند تانك، توپ، تراکتور، ماشین

و... را خود تولید کنند. اگر چین با منابع طبیعی بیکران و جمعیت بزرگ خود توانست برای پیشرفت، بدون کمك کشورهای خارجی پیشرفته، به‌خود متکی باشد،[۱] کره شمالی نمونه‌ای است از کشوری کوچك با جمعیتی فقط پانزده میلیونی که توانسته است نوسازی کشور خود را بدون اتکا به کمك خارجی انجام دهد. مردم کره از چنان انضباطی برخوردارند که گویی در یك پادگان بزرگ نظامی به‌سر می‌برند. ساعت ۷ صبح می‌توان دانش آموزان خردسال را دید که بیلچه و وسایل حفاری متناسب با قد و قامت خودشان را به‌دست گرفته‌اند و سرودخوانان به‌سوی محل کار می‌روند. هر شهروندی چه بزرگ و چه کوچك باید در ساعاتی مشخص بدون دریافت دستمزد به کار یدی برای کشور بپردازد. این تلاش عظیم انسانی برای آسفالت و تعمیر راهها، ساختن تونلها و پناهگاهها و دیگر مراکز عمومی به‌شکلی سازمان یافته و منظم هدایت می‌شود. کره‌ای‌ها از طبیعت کوهستانی کشورشان و وفور نیروی کار در جهت ساخت تونلهای محافظت کننده در برابر بمبهای اتمی سود جسته، کارخانه‌ها و حتی فرودگاههای خود را به‌این تونلها انتقال داده‌اند. نه تنها از کارخانه‌های بسیاری در دل کوه دیدن کردم، بلکه فرودگاهی کامل را که تنها باند پروازش آشکار بود و همهٔ تأسیسات آن در درون کوه قرار داشت، نیز دیدم که کاری بی‌نظیر و براستی شگفت انگیز بود.

هنگامی که با کیم ایل سونگ دیدار کردم، به‌او گفتم: «آقای رئیس جمهور! اگر جنگ اتمی آغاز شود می‌ترسم تمام جهان نابود شود و کشوری جز کره دموکراتیك باقی نماند.» وی خندید و گفت: «گوش کن ژنرال! من می‌دانم که نمی‌توانم با آمریکایی‌ها در هوا مقابله کنم؛ برای همین، تنها راه حل باقیمانده این است که با ساختن تونلها از ضربات هوایی آنان بپرهیزیم و سپس آسمان خودمان را با آتش سنگین توپخانه و تیربارها پر کنیم.»[۲]

---

۱. چین در چارچوب برداشتن گامی به‌سوی نوسازی، از سال ۱۹۷۸ بموارد کردن فناوری غربی پرداخت. آمریکا و متحدان غربی‌اش به‌منظور ایجاد عنصری تهدید کننده در مرزهای شرقی شوروی، این رویکرد را تشویق کرده‌اند.

۲. من شخصاً با این نظر که چنین شیوه‌ای می‌تواند پدافند هوایی مثبت را به‌تحقق برساند، موافق نیستم. با وجود این، تردیدی نیست که استقرار تعداد زیادی از این سلاحها در سراسر کشور امکان دارد مایهٔ ناراحتی برای هواپیماهای مهاجم شود و می‌توان گفت که این حجم از آتش «آتش ایذایی» به‌شمار می‌رود.

از خلبانانی که قرار بود به‌مصر اعزام شوند، بازدید کردم. آنان از تجربیات خوبی برخوردار بودند و بسیاریشان بیش از ۲ هزار ساعت پرواز داشتند. توافق شد که حقوق پرداختی به‌خلبانان کره‌ای با پوند مصر و کاملاً همسطح همتایان مصری آنان باشد. به کیم ایل سونگ قول دادم که خود بر تأمین آسایش آنان نظارت کنم و آنان را برای جنگ برفراز فلسطین یا مناطق تحت اشغال اسرائیل نفرستم و کارشان تنها به‌پدافند هوایی از عمق خاك خودمان محدود باشد. همچنین از رئیس جمهور کره دموکراتیك درخواست کردم که تعدادی از کارشناسان تونل سازی را به‌مصر اعزام کند تا از تجربیات آنان برخوردار شویم. او نیز با درخواست من موافقت کرد. روز ۱۵ آوریل به‌دنبال یکی از زیباترین و جالبترین سفرهایم، به‌مصر بازگشتم.

به‌محض بازگشتم به‌قاهره، یك گروه مهندسی را تشکیل دادم تا هستهٔ یگان تازه‌ای را در مهندسی به‌وجود آورند که یگان تونلها نام داشت. در اول مه، گروه کارشناسان تونل سازی کره وارد مصر شد و در طی سفر هشت روزهٔ خود مطالعاتی در طبیعت به‌همراه گروه مهندسان مصری انجام داد. هنگامی که اعضای هیأت مذکور پیش از بازگشت به کره، به‌منظور خداحافظی، با من دیدار داشتند، رئیس هیأت گفت: «رئیس گروه مهندسان مصری از جنبهٔ نظری در امر تونل سازی عالی است، اما از جنبهٔ تجربهٔ عملی ضعیف است.» مطالعات و رهنمودهایی که کارشناسان تونل‌سازی کره‌ای ارائه کرده بودند، بسیار سودمند بود. بلافاصله پس از سفر هیأت کره‌ای، اقدام به‌تشکیل گروه کاری به‌منظور تهیهٔ طرح ساختن فرودگاه در درون کوه کردم. هر هفته یا هر دو هفته یك بار با گروه جهت بحث دربارهٔ آنچه به‌تحقق رسیده بود، دیدار می کردم. هنگامی که جنگ اکتبر ۱۹۷۳ درگرفت، گروه همچنان سرگرم برنامه‌ریزی و تدوین طرح فرودگاه بود و پیشرفت زیادی نیز به‌دست آورده بود. به‌دو دلیل به‌دیدار دوره‌ای با این گروه ادامه می‌دادم: یکی، توجه و علاقهٔ من به‌موضوع بود، و دوم استفاده از آن به‌عنوان یك تاکتیك فریبکاری برای تظاهر به‌اینکه جنگ به‌این زودی آغاز نمی‌شود، زیرا کسی گمان نمی کرد که اگر قرار باشد جنگ بزودی آغاز شود، رئیس ستاد ارتش مصر بخشی از وقت خود را برای طرح‌ریزی فرودگاهی هدر سازد که ساخت آن شاید تا پنج سال به‌درازا کشد. یکی از افسران بخش عملیات فرماندهی نیروی

هوایی جزو گروه کاری بود. هنگامی که سرتیپ حسنی مبارك او را در کمتر از دو هفته مانده به‌عملیات [جنگ اکتبر] سرگرم گردآوری اطلاعات و تنظیم طرح فرودگاه دیده بود، با حالتی سرزنشگرانه به‌او گفت: «کاری مهمتر از این نداری؟» او پاسخ داد که سرلشکر شاذلی آن را از من خواسته است. حسنی مبارك با شگفتی به‌او گفت: «از رئیس ستاد خواهم پرسید تا از آنچه می گویی مطمئن شوم.» هنگامی که حسنی مبارك دو روز بعد مرا دید و داستان آن افسر را برایم تعریف کرد، هر دو خندیدیم.

در اوایل ژوئن ۱۹۷۳، خلبانان کره‌ای بتدریج وارد مصر شدند و اسکادران آنان در ژوئیه کامل گردید. در ۱۵ اوت، رادیو اسرائیل اعلام کرد که خلبانان کره‌ای در مصر حضور دارند، دکتر اشرف غربال مشاور مطبوعاتی رئیس جمهور با من تماس گرفت و از من در مورد درستی خبر پرسید. به‌او گفتم: «خبر درست است، اما پخش کردن یا نکردن آن یك تصمیم سیاسی است و چون پای کره‌ای‌ها در میان است باید نظر آنان را پیش از اعلام خبر جویا شد.» اکنون پس از گذشت پنج سال از این داستان و پس از آنکه کره‌ای‌ها به‌کشورشان بازگشته‌اند و پشتیبانی آنان از ما در زمان جنگ بخشی از تاریخ شده است، تصمیم گرفته‌ام این داستان را بنویسم تا مردم مصر بدانند چه کسانی در هنگامهٔ سختی‌ها در کنارش ایستاده‌اند. آمریکا، اسرائیل و اتحاد شوروی از حقایق پشتیبانی کره‌ای‌ها مطلع هستند، زیرا خلبانان به‌هنگام آموزش روزانهٔ خود، با زبان کره‌ای از طریق بی‌سیم با افراد خود و هدایت کنندگان زمینی تماس می گرفتند و هر سازمان اطلاعاتی بیگانه می توانست این گفتگوها را ضبط کند. اگر این حقایق را طرفهای ذی‌ربط می‌دانند، چرا آنها را از ملت مصر پنهان کنیم؟

گروهی که کره شمالی به‌مصر اعزام کرد، از کوچکترین گروههایی است که در تاریخ جنگها، کشوری به‌کشوری دوست گسیل می‌دارد. تعداد افراد این گروه ۲۰ خلبان، ۸ هدایت کنندهٔ زمینی، پنج مترجم، سه تن برای فرماندهی و کنترل، یك پزشك و یك آشپز بود. پایگاه محل خدمت آنان شامل ۳ هزار مصری بود. مصری‌ها شبکه‌های رادار، پدافند هوایی، پدافند زمینی پایگاه و همهٔ امور اداری ویژهٔ اسکادران را بر عهده داشتند. برای اطمینان از نبود مشکلات، چند بار از پایگاه بازدید کردم، اما همواره در می‌یافتم که همه چیز بخوبی پیش می‌رود. روابط کره‌ای‌ها و مصری‌ها عالی بود. کره‌ای‌ها از نظر افراد ما

شخصیتهای عجیبی به‌حساب می آمدند. خلبانان کره‌ای در همه چیز به‌خود اعتماد داشتند. آنان خود محل اقامت خود را تمیز می کردند و همواره مشغول کاری بودند: یا مأموریت آموزشی انجام می‌دادند و یا سرگرم مطالعه و ورزش بودند. آنان وقت خود را هدر نمی‌دادند و به‌دلیل نبود مشکلات اداری، از چیزی نیز شکایت نداشتند. پیش از جنگ اکتبر، دو یا سه درگیری میان خلبانان کره‌ای و اسرائیلی روی داد، اما در طی جنگ این درگیری‌ها افزایش یافت.

کمین گذاری پدافند هوایی مصر برای یک فروند هواپیمای اسرائیلی

اسرائیلی‌ها در بکارگیری نیروی هوایی خود به‌هیچ قرارداد آتش‌بسی احترام نمی گذاشتند و همواره تمایل داشتند برتری هوایی خود را به‌یادمان آورند. آنان که همیشه عمداً به‌حریم هوایی ما تجاوز می کردند، جبهه‌های نفوذ خود را با دقت زیادی برمی گزیدند، به‌طوری که همواره از ورود به‌تیررس موشکهای ضدهوایی ما پرهیز می کردند. در نتیجه، آنان همیشه می آمدند و می‌رفتند بدون آنکه مجازات شوند. من از این بازی به‌تنگ آمدم و تصمیم گرفتم درس عبرتی به آنان بدهم.

موشکهای زمین به‌هوای ما، برای بیرون ماندن از تیررس توپخانهٔ دشمن، در حدود ۱۵ تا ۲۰ کیلومتری غرب آبراه مستقر بودند. این فاصله در عین حال میزان توانایی ما را در سرنگون کردن هواپیماهایی که برفراز شرق آبراه پرواز می کردند، کاهش می‌داد. دشمن به‌وسیلهٔ هواپیمای استراتو کروزر که حامل دستگاههای الکترونیکی فوق‌العاده حساس و دقیق بود، به‌طور دوره‌ای عملیات شناسایی الکترونیکی را انجام می‌داد. این هواپیما ضمن پرواز برفراز حدود ۳ کیلومتری شرق آبراه و در ارتفاعی متوسط و خطی موازی با آبراه، مواضع موشکها، رادارها و دستگاههای الکترونیکی ما را شناسایی می کرد. فاصلهٔ پرواز هواپیما به آن امکان می‌داد که بیرون از تیررس موشکهای ما قرار گیرد. من و سرتیپ محمدعلی فهمی فرماندهٔ پدافند هوایی، توافق کردیم برای این هواپیما کمین بگذاریم. در این زمینه، یك گردان موشکی را شبانه به‌یك موضع مقدم در فاصلهٔ نزدیك به ۵ کیلومتری غرب آبراه منتقل کردیم تا هواپیمای اسرائیلی را به‌هنگام گذر معمولی‌اش شکار کند.

کمین تجهیز شد و سرتیپ محمدعلی فهمی در ۱۶ سپتامبر با من تماس گرفت تا ضمن اعلام آمادگی واحد کمین برای اجرای مأموریت محوله، تأیید نهایی اجرای مأموریت را درخواست کند. با درخواست وی موافقت کردم. در ساعت ۱۱:۱۵ روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۱، هواپیمای شناسایی الکترونیکی، آن شکار گرانبها، به‌تکه‌های از هم پاشیده شده‌ای در جنوب دریاچه‌ها تبدیل شد.[۱] واحد کمین به‌دنبال ساقط کردن هواپیمای دشمن، عقب‌نشینی کرد. برای مقابله با تلافی مورد انتظار دشمن، آماده شدم و نیروهای هوایی، پدافند هوایی و بخشی از نیروهای زمینی و دریایی را به‌حال آماده‌باش در آوردم. واکنش دشمن سریع بود. در فردای آن روز، یعنی ۱۸ سپتامبر، دشمن واکنشی از خود نشان داد که آشکارا با عصبانیت و کج‌اندیشی همراه بود، زیرا هواپیماهای او از ۱۰ کیلومتری شرق آبراه به‌سوی مواضع رادارهای ما در فاصلهٔ حدود ۲۰ کیلومتری غرب آبراه، موشکهای هوا به‌زمین شرایك شلیك کردند که هیچکدام به‌هدف خود اصابت نکرد. روشن بود که خلبانان اسرائیلی از ترس وجود یك کمین دیگر، از نزدیك شدن به‌آبراه تا فاصلهٔ کمتر از ۱۰ کیلومتر هراس داشتند و این امر خود برای ما پیروزی به‌حساب می آمد. استفادهٔ دشمن از موشکهای شرایك فرصت خوبی برای آموزش نیروهای خودی بود، زیرا اطلاع داشتیم که دشمن این موشکها را در اختیار دارد و شیوه‌هایی برای مقابله با آن در نظر گرفته بودیم. فقط در انتظار فرصت آزمایش این شیوه‌ها بودیم؛ دشمن این فرصت را در اختیارمان گذاشت و موفقیت شیوه‌های ما را در مقابله با موشکهای شرایك به‌اثبات رسانید.

کمین گذاری هوایی توسط دشمن

ساعت ۱۶:۱۹ روز ۱۳ ژوئن ۱۹۷۲، دو فروند هواپیمای فانتوم اسرائیلی به‌حریم هوایی ما در منطقهٔ رأس العش تجاوز کردند و به‌سمت دلتا پیش رفتند. دو فروند هواپیمای میگ - ۲۱ خودی برای مقابله با هواپیماهای اسرائیلی، از فرودگاه المنصوره به‌پرواز در آمدند. دو هواپیمای دشمن به‌سمت دریا گریختند و هواپیماهای ما به‌تعقیب آنها ادامه

---

۱. دشمن سرنگون شدن یکی از هواپیماهایش به‌وسیلهٔ پدافند هوایی ما را اعلام نکرد و ما نیز آن را اعلام نکردیم.

دادند. ناگهان دو هواپیمای خودی در کمین هوایی که برایشان ترتیب داده شده بود و هواپیماهای دشمن نقش طعمه را در آن داشتند، گرفتار شدند. فرماندهٔ نگهبان در حالی وجود کمین دشمن را در صحنهٔ رادار کشف کرد که زمان برای هشدار دادن به‌هواپیماها یا پشتیبانی از آنها گذشته بود. هشت فروند هواپیمای میگ ـ ۲۱ را به‌منظور پشتیبانی از دو هواپیمای قبلی گسیل کردیم، اما دشمن آن دو هواپیما را سرنگون کرده و منطقه را پیش از رسیدن هواپیمای خودی ترك گفته بود.

این داستان بیانگر مشکلاتی است که در برابر مسؤولان پدافند هوایی قرار داشت. دشمن همواره می‌توانست به‌حریم هوایی ما تجاوز کند و در صورتی که متعرض وی نمی‌شدیم، غرور و گستاخی‌اش افزایش می‌یافت و اگر می‌خواستیم بسرعت متعرض وی شویم، خلبانان خود را بدون نقشهٔ قبلی برای مقابله با دشمنی که برای همه چیز برنامه‌ریزی کرده بود، اعزام کرده بودیم. برای پرهیز از تکرار دوبارهٔ این رویداد، دستورالعملی صادر کردم که بر طبق آن می‌بایست اقدامات لازم برای مقابله با تجاوزات هوایی دشمن شکلی سازمان یافته داشته باشد. این دستورالعمل شامل نکات اساسی زیر بود:

۱. هواپیماهای خودی می‌بایست وضعیت خود را به‌شکل پوششهای هوایی در مناطق از پیش تعیین شده حفظ می‌کردند؛

۲. به‌جای تعقیب کورکورانه و بدون نقشهٔ هواپیماهای دشمن، می‌بایست باآرامش و تدبر به‌ارزیابی موقعیت پرداخته می‌شد؛

۳. ورود به‌نبرد هوایی نابرابر مجاز نبود.

دو روز بعد دشمن در پی تکرار همان شیوه برآمد و بعد از ظهر ۵ ژوئن تجاوزات متعددی را در طول منطقهٔ دریای سرخ انجام داد، اما براساس دستورالعمل یادشده، نیروی‌هوایی ما فریب دام گذاشته شده را نخورد.

تسلط پدافند هوایی خودی بر آسمان آبراه

در ۲۴ ژوئیه ۱۹۷۲، دشمن کوشید تا با بهره جویی از اخراج کارشناسان روسی از مصر، با هواپیماهایش بیش از گذشته به‌آبراه نزدیك شود. در ساعت ۱۶:۴۵ همان روز

یکی از هواپیماهای او را که در فاصلهٔ ۱۰ کیلومتری شرق آبراه پرواز می کرد، سرنگون کردیم. از آن هنگام، وی باهواپیماهای خود با فاصله‌ای کمتر از ۱۴ کیلومتر به‌آبراه نزدیك نمی‌شد. در روز ۱۰ اکتبر ۱۹۷۲، اسرائیل کوشید این قاعده را نادیده بگیرد و باتعدادی از هواپیماهایش به‌آبراه نزدیك شد. دو فروند موشك زمین به‌هوا به‌سوی آنها شلیك کردیم که یکی خطا رفت و دومی یکی از هواپیماها را سرنگون ساخت. به‌نظر می‌رسید که دشمن می کوشید شیوهٔ تازه‌ای در تهاجم را بیازماید، زیرا در همان حال تلاش کرد که رادارهای هشداردهنده و رادارهای هدایت آتش را مختل نماید. این اقدام برای دو طرف فرصتی به‌منظور آموزشی نوین بود.

در ۲۸ ژوئن ۱۹۷۳، هواپیماهای دشمن بار دیگر کوشیدند برفراز منطقهٔ غیرمجاز به‌پرواز درآیند. در مقابله با آنها، در ساعت ۱۲:۱۶ یکی از هواپیماهای او را سرنگون کردیم و از آن هنگام تا جنگ اکتبر در همان سال، نیروی هوایی دشمن هرگز نکوشید تا بیش از فاصله ۱۰ کیلومتری به‌آبراه نزدیك شود، زیرا ما تسلط هوایی خود را در این منطقه به‌وسیلهٔ موشکهای زمین به‌هوا تحمیل کرده بودیم. به‌این ترتیب، شرایط را برای عملیات عبور که برای آن طرح‌ریزی می کردیم، آماده ساختیم.

فصل هفتم

نیروی دریایی

نیروی دریایی ما در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ متحمل تلفات قابل ذکری نشده بود و کمتر از چهار ماه پس از برقراری آتش بس، با غرق ساختن رزمناو ایلات، ضربهٔ سنگینی بر نیروی دریایی اسرائیل وارد آورد. رزمناو ایلات همیشه در سواحل شمالی سینا، در برابر پورت سعید گشت‌زنی می کرد. در پی این تجاوزات، به‌چند ناوچهٔ موشك انداز دستور داده شد این رزمناو را در صورتی که وارد حریم ۱۲ مایلی شود، غرق سازند. در ۲۱ اکتبر ۱۹۶۷، هنگامی که ایلات مشغول یکی از تجاوزات عمدی خود بود، ناوچه‌های موشك‌انداز ما خاموش ماندند تا اینکه رزمناو در فاصلهٔ ۹ مایلی قرار گرفت و آنگاه با شلیك دو فروند موشك سطح به‌سطح آن را غرق ساختند. این روز در تاریخ تکامل جنگهای دریایی به‌طور اعم، و تاریخ نیروی دریایی مصر به‌طور اخص، روزی بسیار مهم است، زیرا ناوچه‌های کومار و دو فروند موشکی که برای غرق ساختن ایلات به کار رفت، ساخت شوروی بودند. اما مصری‌ها اولین کسانی بودند که از این موشکها در جنگهای دریایی استفاده کردند. غرق ساختن ایلات که یك شناور دریایی بزرگ بود، به‌وسیلهٔ یك ناوچه دگرگونی چشمگیری در تفکر نظریه‌پردازها نسبت به‌جنگهای آیندهٔ دریایی به‌وجود

آورد. این تأثیر در خود اسرائیل نیز چشمگیر بود. به‌همین علت، تل آویو از آن روز شالودهٔ نیروی ضربتی دریایی خود را بر پایهٔ ناوچه‌های تندرو و مجهز به‌موشکهای سطح به‌سطح بنیان نهاد. در این باره، اسرائیل ۱۲ فروند ناوچه از نوع سار (SAAR) را از فرانسه خرید و آنها را با موشکهای گابرئیل که در داخل مونتاژ کرده بود، مجهز نمود. در همان حال، کارخانه‌های نظامی حیفا شروع به‌ساخت نوع تازه‌ای از ناوچه‌های تندرو نمودند و آن را رشیف (Reshef) نام نهادند. اسرائیل اولین ناوچهٔ این نوع را روز ۱۹ فوریه ۱۹۷۳ به‌آب انداخت و از آن تاریخ به‌بعد به‌ساخت این ناوچه‌ها به طور متوسط به‌تعداد دو فروند در سال ادامه داد و در اواخر سال ۱۹۷۸، ۱۲ فروند ناوچهٔ رشیف را در اختیار داشت. اسرائیل موشك سطح به‌سطح گابرئیل را نیز تکامل داد و برد آن را به ۴۰ مایل رساند و آن را روی ناوچه‌های سار و رشیف نصب کرد. ناوچهٔ رشیف با ظرفیت بار ۴۱۵ تن، مجهز به ۷ فروند موشك گابرئیل با برد عملیاتی ۱,۵۰۰ مایل و حداکثر سرعت ۳۲ گره دریایی در ساعت، ۴۵ نفر خدمه دارد. اسرائیلی‌ها همچنین ناوچه‌های دیگری را با ظرفیت بار ۳۵ تن و ۶ نفر خدمه ساختند و نام دابر (Dabur) را بر آن نهادند. ناوچهٔ دابر به‌شکلهای گوناگونی تجهیز می‌شود، از جمله تجهیز به‌لوله‌های شلیك اژدر، تیربار و... از امتیازات این ناوچه‌ها این است که براساس امکان جابجایی زمینی آن طراحی و ساخته شده است. به‌این ترتیب، اسرائیل می‌تواند با استفاده از وسایل ترابری زمینی آنها را از دریای مدیترانه به‌دریای سرخ و بالعکس انتقال دهد. البته این طرح بر اساس احتمال بستن آبراه سوئز به‌روی کشتی‌های اسرائیلی استوار بود. با وجود ناوچه‌های سار که از فرانسه خریداری شده بود، و همچنین به‌رغم تولید ناوچه‌ها در خود اسرائیل، نیروی دریایی ما در سالهای ۱۹۷۳ـ۱۹۶۷ از نظر کمّی و کیفی، بر نیروی دریایی دشمن برتری داشت، اما با توجه به‌برتری هوایی اسرائیل، نیروی دریایی ما نه تنها توان تحرك نداشت، بلکه گاه از تأمین حمایت هوایی برای آن، حتی در داخل بنادرمان، ناتوان بودیم. به‌همین دلیل، نیاز مبرمی به تکامل و تجهیز نیروی دریایی نداشتیم، زیرا هنگامی که نیروی دریایی ما توان فعالیت را بدلیل برتری هوایی دشمن نداشت، چه سودی از افزایش قدرت کمّی و کیفی این نیرو به‌دست می‌آوردیم؟ سیاست آگاهانه از دیدگاه مصر، اولویت دادن به‌پدافند هوایی و نیروی هوایی پیش از پرداختن

به‌تقویت نیروی دریایی بود. در نتیجهٔ این تفکر منطقی، نیروی دریایی ما در طی آن مدت تکامل پیدا نکرد، مگر اندکی و آن هم تنها در مورد پاره‌ای از تجهیزات تکمیلی. گمان نمی کنم در حال حاضر نیز تکامل نیروی دریایی جز پس از برطرف کردن مشکل پدافند هوایی، عاقلانه باشد. تا قبل از اکتبر ۱۹۷۳، می توانستیم شب‌هنگام که تأثیر نیروی هوایی دشمن کاهش می‌یافت، حرکت کنیم. نیروی هوایی اسرائیل در جنگهای آینده می تواند نیروی دریایی ما را حتی از تحرك شبانه نیز محروم سازد. هواپیماهای اسرائیلی از نوع اف-۴، کفیر و اف-۱۶ در صورت مجهز شدن به‌موشك هوا به‌سطح هارپون می توانند در روز یا در شب هر شناور دریایی ما را از فاصلهٔ ۱۱۰ کیلومتری و در صورت مجهز شدن به‌موشك آمریکایی کندور یا موشك اسرائیلی لوز، از فاصلهٔ ۶۰ تا ۸۰ کیلومتری مورد هدف قرار دهند. ما هیچ وسیله‌ای برای مقابله با چنین وضعیتی نداریم، مگر سد کردن راه هواپیماهای دشمن و سرنگون کردنشان پیش از آنکه شناورهای دریایی ما در برد موشکهای هوا به‌سطح آنها (تقریباً ۱۱۰ کیلومتر) قرار بگیرند. با توجه به‌فاصلهٔ اندك منطقهٔ حد فاصل اسرائیل و مصر، مقابله با این وضعیت ممکن نیست مگر با دستیابی به‌تسلط هوایی. این نتیجه گیری بار دیگر ما را به‌تقویت پدافند هوایی و نیروی هوایی، پیش از تقویت و تکامل نیروی دریایی، رهنمون می‌سازد.

فصل هشتم

تکامل طرح بسیج عمومی

می‌توان گفت که طرح بسیج عمومی در مصر تا نیمهٔ سال ۱۹۷۲، از بدترین طرحهای بسیج در جهان به‌شمار می‌رفت. من به‌دلایل زیر کسی را در این مورد سرزنش نمی‌کنم:

۱. فراهم نبودن اسلحه، اسلحه همواره چنان کم بود که نیازهای نیروهای فعال را پاسخ نمی‌داد. در این صورت، سازماندهی شمار عظیمی از نیروهای احتیاط، بی آنکه بتوان آنها را به‌سلاح مجهز کرد، تلاشی بی‌ثمر بود؛

۲. اجبار ما ـ در نتیجهٔ تسلط هوایی دشمن ـ به‌نگهداری نسبت بالایی از نیروهای زمینی در ارتش به‌منظور حفاظت از تأسیسات کشور در برابر حملهٔ گروههای هوابرد یا دریابرد دشمن، از این رو، ما برخلاف اسرائیل، نمی‌توانستیم نسبت اندکی از نیروهای مسلح فعال را نگهداریم و بیشتر نیروهای مسلح خود را به‌حالت احتیاط درآوریم. در اسرائیل نیروهای فعال حدود ۴۰ ـ ۳۰ درصد نیروهای مسلح را تشکیل می‌دهند و در حال حاضر (سال ۱۹۷۸) تل‌آویو می‌تواند نیروهای خود را در ظرف ۲۴ ساعت بسیج کند و اگر با حمله‌ای غافلگیرانه ـ همانند جنگ اکتبر ۱۹۷۳ ـ مواجه شود، برای پوشش و پشتیبانی

از روند بسیج عمومی، بر نیروی هوایی خود متکی است. موضوع در مورد ما این چنین نیست، زیرا اگر مصر با توجه به‌ضعف نیروی هوایی خود با حمله‌ای غافلگیرانه روبرو شود و قریب ۶۰ درصد نیروهای مسلح آن در احتیاط باشند، آنگاه خود را در موقعیت بسیار دشواری می‌یابد و شاید سرنوشت جنگ پیش از آنکه بسیج خود را کامل کند، مشخص شود؛

۳. جلوگیری از انتقال به‌دورهٔ احتیاط - یا به‌عبارتی، عدم ترخیص سربازان به‌هنگام پایان خدمت وظیفه - از سال ۱۹۶۷ و ادامهٔ این تصمیم تا نیمهٔ ژوئن ۱۹۷۲، به‌همین علت، عنصر بنیادین تشکیل نیروی احتیاط منتفی بود.

هنگامی که تعداد نیروهای مسلح فعال در نیمهٔ اول سال ۱۹۷۲ به‌حدود یك میلیون تن رسید، دولت ترخیص آن دسته از سربازان را درخواست کرد که خدمت سربازی آنان پایان یافته بود و مدت خدمت برخی از آنان به‌بیش از شش سال می‌رسید. دولت با این کار سه هدف را دنبال می‌کرد: صرفه‌جویی، استفاده از بسیاری از سربازان تحصیلکرده که در میانشان تعداد زیادی پزشك، مهندس، معلم و... بود و دولت خواه برای خدمت در داخل و خواه برای اعزام آنان به‌کشورهای عرب که درخواست نیروی کار می‌کردند، به‌این افراد نیاز داشت[1]، و سرانجام، بالا بردن روحیهٔ آن دسته از سربازان - بویژه فارغ‌التحصیلان دانشگاهها - که مدت زمان خدمتشان به‌پایان رسیده بود، بی آنکه بدانند چه زمانی از خدمت مرخص خواهند شد. بسیاری از آنان به‌امید ساختن زندگی و تشکیل خانواده بودند، اما ترخیص آنان سال به‌سال به‌تعویق می‌افتاد. آنان با صراحت به‌ما می‌گفتند: «تاریخ پایان خدمت سربازی ما را مشخص کنید تا بتوانیم زندگی خودمان را سروسامان بدهیم.» از این‌رو، در ژوئن ۱۹۷۲ ترخیص ۳۰ هزار تن از نیروهای مسلح در اول ژوئیه به‌تصویب رسید. در سایهٔ این شرایط تازه خود را ناگزیر یافتم طرحهای بسیج در مصر و دیگر کشورهایی را که به‌داشتن طرحهای بسیج کارآمد معروف هستند - مانند سوئد، سوئیس و اسرائیل - بررسی کنم. در پی این بررسی دریافتم که طرح بسیج مصر سرشار از معایب

---

۱. برای مثال، در آن هنگام تعداد مهندسان ۲۰ هزار تن بود که نیمی از آنان در نیروهای مسلح خدمت می‌کردند.

است که می‌توان معایب اصلی آن را به‌شرح زیر خلاصه کرد:

۱. روش نام نویسی بسیار نامطلوب بود. در نتیجه، هنگامی که سرباز احتیاط به‌خدمت فراخوانده می‌شد، چه بسا او را به کاری می گماشتند که باآن آشنا نبود و اسلحه‌ای در اختیارش گذاشته می‌شد که هیچگونه آموزشی در مورد آن ندیده بود؛

۲. کارت نام نویسی، بایگانی و فراخوانی سرباز احتیاط بر اساس محل تولد صادر می‌شد. از آنجا که این کارت بر اساس محل سکونت وی پس از ترخیص اصلاح نمی‌شد، یافتن فرد و تماس با او به‌منظور فراخوانی‌اش بآسانی امکان‌پذیر نبود؛

۳. از دستگاههای پیشرفته مانند رایانه استفاده نمی‌شد. در نتیجه، به‌علت کار یدی زمان بسیاری به‌هدر می‌رفت. به‌همین سبب و بر اثر فشار عامل زمان، فراخوانی در مورد برخی رسته‌ها با شماری کمتر از تعداد مورد نیاز و در برخی رسته‌های دیگر تعداد بیش از حد مورد نیاز صورت می گرفت؛

۴. طرح بسیج مصر بر مرکزیت شدید متکی بود. هر سرباز احتیاط می‌بایست به‌مرکز بسیج در قاهره می‌رفت و در آنجا تفنگ و وسایل نظامی در اختیارش قرار داده می‌شد. سپس به‌مراکز آموزش رسته‌های گوناگون (پیاده، زرهی، توپخانه و...) می‌رفت و به‌دنبال گذراندن دورهٔ آموزشی فشرده در مراکز آموزشی، به‌یگان مربوطه اعزام می‌شد.[۱] به‌این ترتیب، فرد خود را در یگانی می‌دید که در آن هیچکس را نمی‌شناخت و هیچ علاقه یا خاطراتی در مورد آن نداشت. به‌بیان دیگر، بیگانه‌ای در میان گروهی از بیگانگان بود؛

۵. افسران کادر یگانهای احتیاط از ضعیفترین سطوح برگزیده می‌شدند. اکثریت مطلق آنان از افسران نافرمان بودند یا از سطح آموزش یا انضباط پایینی برخوردار بودند، به‌طوری که یگانهایشان آنان را به‌منظور خلاص شدن از شرشان، از خود رانده بودند. به‌همین سبب، این افسران با دلی شکسته و روحیه‌ای متزلزل به‌یگانهای احتیاط می‌رفتند و

---

۱. این شیوه همان شیوه‌ای بود که به‌هنگام خدمت نظام وظیفه اعمال می‌شد، با این تفاوت که مدت زمان لازم برای آمادگی و آموزش پیش از پیوستن به‌یگان محل خدمت، فشرده‌تر و کمتر بود. به‌هنگام، خدمت وظیفه، بار اول این مدت ۶ تا ۹ ماه به‌طول می کشد، در حالی که در صورت فراخوانی به‌خدمت احتیاط این مدت به‌حدود ۳۰ روز کاهش می‌یابد.

به‌جای تلاش برای حل مشکلات این یگانها، مشکلات تازه‌ای را به‌وجود می‌آوردند.

پس از بررسی طرح بسیج سوئیسی، آن را به‌دو دلیل کنار گذاشتم: اول، دولت سوئیس به‌سرباز ترخیص شده اجازه می‌دهد که لباس و اسلحهٔ انفرادی خود را در محل مسکونی نگهداری کند، در حالی که امکان ندارد دولت مصر آن را بپذیرد؛ دوم، به‌علت طبیعت کوهستانی سرزمین سوئیس، اکثریت مطلق نیروهای مسلح آن کشور از سربازان پیاده که کمترین مشکلات را در رابطه با بسیج دارند، تشکیل می‌شود.

با بررسی دقیق طرح بسیج اسرائیلی پی بردم که همان طرح بسیج سوئدی است با پاره‌ای تغییرات به‌منظور همسویی با ماهیت تجاوزکارانهٔ اسرائیل.

طرح بسیج سوئدی بازتاب تفکر نظامی این کشور و در خدمت به‌نقشه‌ای دفاعی ثابت است. همهٔ سلاحهای سنگین مانند تانك، توپخانه، خودروها و... در انبارهای جداگانه در مناطقی که می‌بایست در آنها بر اساس نقشه عمل کنند، قرار دارند. همچنین افرادی که راه‌اندازی این دستگاهها را به‌عهده خواهند گرفت، در همان مناطق و در فواصل نزدیکی از انبارهای سلاحها و تجهیزات زندگی می‌کنند. به‌علاوه، فهرست افراد یگان بر اساس جابجایی افراد از منطقه‌ای به‌منطقه‌ای دیگر به‌طور مداوم اصلاح می‌شود. برای نمونه، اگر فردی در شمال کشور مشغول به‌کار باشد، جمعی یگان است که در آن منطقه استقرار دارد. در صورتی که این فرد محل سکونت دایمی خود را به‌جنوب کشور انتقال دهد، نام وی از فهرست یگانش در شمال به‌فهرست نزدیکترین یگان در محل جدید سکونت انتقال می‌یابد. بدون شك این شیوه محاسن بی‌نظیری دارد: کاهش زمان بسیج به‌حداقل ممکن، کاهش چشمگیر فشار بر وسایل نقلیهٔ مورد نیاز برای جابجایی افراد از محل سکونت به‌یگان مربوطه، آشنایی بیشتر افراد یگان با یکدیگر به‌علت سکونت در یك حوزه، سهولت انجام فراخوانی آموزشی سالانهٔ افراد به‌دلیل نزدیکی افراد به‌محل فراخوانی، امکان تنظیم زمان فراخوانی به‌گونه‌ای غیر زیان‌آور بر روند تولید[1]، و سرانجام، القای این

---

۱. برای نمونه، فراخوانی آموزش سالیانه در زمان برداشت محصولات کشاورزی در یك منطقه انجام نمی‌گیرد و در نتیجه، زمان فراخوانی ممکن است از منطقه‌ای به‌منطقه‌ای دیگر متفاوت باشد.

اندیشه در ذهن تك‌تك افراد که آنان نه تنها در راه میهن می‌جنگند، بلکه از خود، خانه، خانواده و زمین خویش دفاع می کنند و اگر دشمن پیروز شود، همه چیز از دست خواهد رفت. از این رو، افراد حماسه و شور بیشتری برای فداکاری نشان خواهند داد. باوجود این مزایا، طرح بسیج سوئدی معایبی نیز دارد. این طرح به‌دلیل نداشتن انعطاف پذیری، بوضوح نقشهٔ دفاعی کشور را آشکار می‌سازد و دشمن می‌تواند از نقاط ضعف طرح دفاعی سود جوید.

به‌دنبال این بررسی‌ها، تصمیم گرفتم طرح بسیج مصر را بر اساس پاره‌ای از اندیشه‌های طرح سوئدی به‌همراه برخی تغییرات همگام با شرایط جنگی، سیاسی و اقتصادی ما پی‌ریزی کنم. چون حملهٔ اسرائیل از سمت مشخصی، یعنی صحرای سینا انجام می گرفت، امکان نداشت که هر فرد، بر اساس تقسیم بندی جغرافیایی، از منطقهٔ خود دفاع کند و در طرح بسیج ما می‌بایست همهٔ امکانات را در سمت ناحیهٔ تجاوز متمرکز می کردیم.

برای تشکیل یگانهای احتیاط بهتر دیدم که این یگانها از دوره‌های متعدد و بر اساس قانون نظام وظیفهٔ مصر، به‌مدت ۹ سال تشکیل شوند. به‌عبارت دیگر، شمار نیروهای احتیاط در پایان ۹ سال از زمان آغاز اجرای طرح با شمار ترخیص شدگان در طی ۹ سال برابر می‌شد یا به‌عبارتی به‌حدود ۱/۵ میلیون تن می‌رسید و سپس تغییرات سالیانهٔ این نیرو به‌نسبت یك نهم، از طریق ترخیص نهایی سربازان قدیمی و جایگزینی آنان با سربازان تازه ترخیص شده، صورت می گرفت.

به‌عنوان مرحلهٔ انتقالی پیش از تشکیل یگانهای احتیاط پی بردیم که یگانهای نظامی پس از انتقال برخی افرادشان به‌احتیاط می توانند با ظرفیت ۹۰ ـ ۸۵ درصد جمع افراد خود عمل کنند. به‌بیان دیگر، در صورت انتقال تعدادی از افراد یگانهای ارتش به‌احتیاط، این یگانها می توانستند محل خدمت سربازان انتقالی را تا به‌حدی که از ۱۵ ـ ۱۰ درصد جمع نفرات هر رستهٔ یگان تجاوز نکند، خالی نگاه دارند و به‌هنگام اعلام بسیج، افراد ترخیص‌شده به‌محل خدمت خود در همان یگان برمی گشتند و این به‌طور مجازی، معنی مرخصی درازمدت را برای افراد ترخیص شده در برداشت.

در چارچوب اجرای این طرح نوین، اقدامات زیر را انجام دادیم:

۱. روش نام نویسی به‌گونه‌ای اصلاح گردید که همهٔ معایب پیشین برطرف شد؛

۲. با استفاده از سیستم مکانیکی و رایانه‌ای، نیاز خود را به‌نیروی احتیاط به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی کردیم که می‌توانستیم بر طبق ملاکهای گوناگون از قبیل محل، یگان، تاریخ اعزام، تخصص، رسته و... ، هر تعدادی را که نیاز داشتیم به‌خدمت فراخوانیم؛

۳. یك صد مرکز بسیج ایجاد شد (هدف نهایی ایجاد ۴۰۰ ـ ۳۵۰ مرکز بسیج بود تا برای هر ۱۰۰ هزار نفر یك مرکز وجود داشته باشد و همچنین فاصلهٔ میان مرکز و دورترین منطقهٔ حوزهٔ استحفاظی آن از ۱۰ کیلومتر بیشتر نباشد)؛

۴. هنگامی که سربازی به‌دورهٔ احتیاط انتقال می‌یافت، به‌مرکز بسیج تعیین شده می‌رفت و وسایل نظامی خود را تحویل و روابط خود را با نیروهای مسلح پایان می‌داد؛

۵. فراخوانی فرد از طریق مرکز بسیج انجام می‌گرفت. به‌هنگام فراخوانی، فرد به‌مرکز مراجعه می‌کرد و پس از تحویل گرفتن وسایل نظامی، با اونیفرم، طبق قرار زیر، بیدرنگ عازم یگان خود می‌شد:

الف. در مرحلهٔ انتقالی وی به‌طور مستقیم به‌یگان اصلی‌اش در نیروهای فعال می‌رفت و در همان محل خدمتی که پیش از انتقال به‌احتیاط مشغول بود، انجام وظیفه می‌کرد؛

ب. پس از پایان مرحلهٔ انتقالی، فرد از محل بسیج به‌منطقهٔ استقرار یگان، جایی که سلاحها و تجهیزات مخصوص یگان احتیاط انبار می‌شد، انتقال می‌یافت، ضمن آنکه سازماندهی یگان در این منطقه پیش از اعزام به‌منظور انجام مأموریت عملیاتی انجام می‌گرفت.

به‌این ترتیب، طرح ما با طرح بسیج سوئدی که به‌طور اساسی بر بسیج جغرافیایی متکی بود، تفاوت داشت. در طرح ما عامل جغرافیایی و سمت عملیات آینده با هم تلفیق‌شده بودند. به‌بیان روشن‌تر، در ارتباط با فرد، اصل جغرافیایی را در نظر گرفتیم و در ارتباط با اسلحه و تجهیزات سنگین، اصل سمت عملیات را، چراکه انتقال و جابجایی فرد آسانتر از انتقال و جابجایی اسلحه و تجهیزات بخصوص سنگین است.

بر حسب اتفاق، رئیس ستاد ارتش سوئد در اواخر ژوئن دیداری خصوصی از مصر به‌عمل می‌آورد. هنگامی که از حضورش مطلع شدم، در روز ۲۶ ژوئن ۱۹۷۲ او را به‌ضیافت ناهار در باشگاه افسران دعوت کردم. به‌هنگام ناهار، با وی دربارهٔ شیوهٔ بسیج در سوئد و اینکه آن را مطالعه کرده و به‌آن علاقه‌مند شده‌ام، گفتگو کردم. به‌او گفتم سؤالهایی دارم که می‌خواهم در موردشان تحقیق کنم، و از او خواهش کردم با اعزام دو افسر مصری به‌سوئد به‌منظور انجام مطالعات عملیاتی بر این شیوه و روشن کردن مسائلی که برایمان مبهم مانده‌اند موافقت کند. رئیس ستاد ارتش سوئد مؤدبانه پوزش خواست و گفت بیم دارد که اگر بپذیرد، موضع بی‌طرفی کشورش را که کاملاً به‌آن پایبند است، نقض کند. بی‌درنگ از او به‌خاطر مطرح کردن این موضوع معذرت خواستم و از او خواهش کردم که مطلب را منتفی بداند. در ۴ اوت همان سال، نامه‌ای از او به‌همراه نشریات زیادی دربارهٔ نظام بسیج سوئدی به‌دستم رسید. وی در این نامه به‌من اطلاع داد که با حضور دو افسر مصری به‌منظور تکمیل مطالعات عملیاتی به‌مدت دو هفته در سوئد موافق است. مطبوعات رسیده را به‌دقت مطالعه کردیم و پس از برگزاری مسابقه‌ای، دو افسر مورد نظر انتخاب شدند و روز ۱۴ اکتبر ۱۹۷۲ به‌استکهلم رفتند. پس از بازگشت، با آنان دربارهٔ مشاهداتشان بحث کردم و آنگاه مطمئن شدم که در راه صحیح پیش می‌رویم.

طرح جدید بسیج در مورد کسانی که از ژوئن ۱۹۷۲ به‌دورهٔ احتیاط انتقال می‌یافتند، به‌مرحلهٔ اجرا درآمد. تعداد آنان ۳۰ هزار نفر بود.[۱] متأسفانه نتوانستیم این طرح را به‌میزان صددرصد در آن دوره پیاده کنیم، زیرا یك‌صد مرکز بسیجی که در نظر داشتیم پیش از اول ژوئیه ۱۹۷۲ ایجاد کنیم، تشکیل نشدند. با وجود این، طرح جدید در مورد دوره‌های بعدی به‌میزان صددرصد اجرا شد. به‌منظور اصلاح وضعیت دورهٔ ژوئن ۱۹۷۲، از ۵ تا ۱۰ اکتبر ۱۹۷۲، اقدام به‌فراخوانی آنان کردیم و وضعیت آنان را نیز طبق طرح جدید اصلاح نمودیم. جمع ترخیص شدگان دوره‌های ژوئن ۱۹۷۲، سپتامبر ۱۹۷۲ و ژوئن ۱۹۷۳ حدود ۱۰۰ هزار نفر بود. از این رو، می‌توانستیم این شمار عظیم را فقط در ۲۴ تا ۴۸

۱. از ژوئن ۱۹۶۷، این نخستین دورهٔ احتیاط بود.

ساعت فرا بخوانیم و در جنگ شرکت دهیم.

طرح نوین بسیج بسیار موفق بود. گمان می کردیم که برای تکمیل فراخوانی شاید به۴۸ ساعت زمان نیاز داشته باشیم، اما آزمایشهای مکرری که برای آزمودن طرح در سال ۱۹۷۳ انجام دادیم، نشان داد که میزان بالایی (در حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد افراد) در همان اولین روز به‌یگان خود ملحق می‌شدند. سربازان احتیاط به‌خاطر رفتن به‌یگان قدیمی خود احساس خوشحالی می کردند. افسران و سربازان یگانشان، با موزیك و روبوسی از آنان استقبال می کردند. از ژانویه ۱۹۷۳ تا سپتامبر ۱۹۷۳، ۲۲ عملیات فراخوانی را اجرا کردیم که برخی از آنها برای مدت چند روز بود. طولانی ترین آنها به‌مدت دو هفته بود. کار بآسانی انجام می‌شد و چنانچه فراخوانی را برای سه روز اعلام می کردیم، به‌آن پایبند بودیم و چنانچه فراخوانی یك هفته‌ای اعلام می کردیم، سر هفته افراد را مرخص می کردیم. به‌این ترتیب، اعتمادی همگانی به‌وجود آمد و مدتهای فراخوانی فرصت مطلوبی برای آموزش دستگاه بسیج و نیز آموزش مجدد سربازان احتیاط بود. از اینها مهمتر، دشمن بدون آنکه نگران شود، به‌عملیات فراخوانی بسیج به‌منظور هدفهای آموزشی عادت کرده بود. در ۲۷ سپتامبر، بسیج واقعی را با فراخوانی ۷۰ هزار نفر شروع کردیم. در ۳۰ سپتامبر، ۵۰ هزار نفر دیگر را فراخواندیم. برای فریب مزدورانی که کارهای ما را زیر نظر داشتند، در ۴ اکتبر ۲۰ هزار نفر از اولین دوره را که در ۲۷ سپتامبر فراخوانده بودیم، ترخیص کردیم. مسائل بآسانی جریان یافت و دشمن طعمه‌ای را که مدتهای طولانی بود برایش آماده می‌ساختیم، بلعید و روز ۶ اکتبر بی آنکه به‌بسیج ۱۰۰ هزار نفر پی ببرد، در جنگ غافلگیر شد.

براستی اگر چنین طرح کاملی برای بسیج نداشتیم، آیا فراخوانی این شمار عظیم افراد، بی آنکه دشمن به‌آن پی ببرد، و تحقق غافلگیری که نقشی مهم در موفقیت عبور از آبراه سوئز ایفا کرده امکان‌پذیر بود؟

فصل نهم

آموزش نیروها

آموزشهای عمومی و ویژه

رئیس ستاد ارتش مصر افزون بر مسؤولیت کلی آموزش نیروهای مسلح، به‌طور خاص مسؤول آموزش فرماندهان رسته‌ها نیز هست.[1] پس از شکست ژوئن ۱۹۶۷، نام «آزادی» پیشوند کُد هر مانوری شد که رئیس ستاد ارتش برای آموزش هر یك از فرماندهان رسته‌ها، چه در رابطه با کل نیروها و چه ویژهٔ یکی از آنها، طراحی می‌کرد. اولین مانوری که به‌اقتضای رتبه‌ام مدیریت آن را به‌عهده گرفتم، آزادی ۱۸ بود که در ۲۱ مه ۱۹۷۱ انجام شد و آخرین آنها آزادی ۳۵ بود که در ۲۴ ژوئن ۱۹۷۳ صورت گرفت. به‌عبارت دیگر، در طی ۲۵ ماه، ۱۸ مانور آموزشی را برای فرماندهان رسته‌ها مدیریت کردم. هر مانور سه تا شش روز به‌درازا می‌کشید و در آنها موقعیتهایی را در نظر می‌گرفتیم که پیش‌بینی می‌شد فرماندهان در نبرد واقعی با آنها روبرو شوند. در مدت

---

۱. تعداد آنها به‌چهارده فرماندهی می‌رسید و عبارت بودند از: نیروی هوایی، نیروی دریایی، نیروی پدافند هوایی، ارتشهای عملیاتی، فرماندهی‌های مناطق نظامی، نیروی چترباز و نیروی کماندویی.

مانور، میان نیروها و فرماندهان در رفت و آمد بودم و رابطه‌ام را با کارهای روزمرهٔ زیادی که مقامم به‌من تحمیل می کرد، تا حد ممکن می گسستم. آن روزها، در خود خوشحالی فوق‌العاده‌ای را احساس می کردم، زیرا چنان زندگی می کردم که همواره دوست می‌داشتم، یعنی زندگی یك افسر عملیاتی، و هرچند به‌طور موقت، تشریفات را به کناری می گذاشتم.

همواره از آن دسته فرماندهان عملیاتی بودم که توجه زیادی به‌تاکتیك‌های محدود داشتند. اجرای کاملترین نقشه در صورت ناتوانی سربازان یا افسران از اجرای مأموریتهای محوله امکان‌پذیر نیست. به‌همین علت، هر فرمانده ـ تعداد نیروهای تحت امرش هر اندازه که باشد ـ باید ارتباط خود را با سرباز که پایهٔ نیروهای مسلح است، حفظ کند. سربازان درحقیقت مصالحی هستند که با آنها زیربنای ساختمان ساخته می‌شود. در صورتی که این مصالح مناسب باشند می توان عظیم ترین ساختمانها را بنیان گذاشت، اما با مصالح نامرغوب چیزی نمی توان ساخت. ناتوان‌ترین فرماندهان، آنانی هستند که هرچه درجه‌شان بالاتر برود، بیشتر بر فرماندهان ردهٔ پایین متکی شوند و نیروهای تحت امر خود را از طریق تلفن یا نقشه فرماندهی کنند. از طریق بازدیدهای مکرر از یگانها و گفتگو با سربازان و پرسیدن مسائلی چند از آنها، می توانستم نقاط ضعفشان را دریابم و اقدامات لازم برای اصلاح آنها را اتخاذ کنم. در طی کارم به‌عنوان رئیس ستاد، ۸ جزوه و ۵۳ رهنمود را به‌منظور غلبه‌بر ضعف‌ها منتشر کردم.

بدیهی است که تجربهٔ عملی، تضمین کنندهٔ صلاحیت هر اندیشه است. هرگز اتفاق نیفتاد که اسلحه یا اندیشهٔ تازه‌ای را بپذیریم بی آنکه از دو مرحله بگذرد: مرحلهٔ نخست، آزمایش اسلحه یا اندیشه و تکرار چندین بارهٔ آزمایش و انجام اصلاحات بسیاری برای دستیابی به‌بهترین نتایج قبل از پذیرش نهایی آن است. مرحلهٔ دوم، انجام مانور عملی است که صدها تن از افراد مربوطه در آن شرکت جویند تا از نزدیك کسب تجربه کنند و شیوهٔ صحیح کاربرد را بیاموزند. شخصاً در صدها مانور عملیاتی که در شرایطی مشابه‌آنچه انتظار می‌رفت در عملیات رزمی انجام شود، شرکت کردم. در زیر برخی از موارد مهمی را که آزمایشها و مانورهای عملیاتی زیادی بر رویشان انجام داده‌ایم ذکر

می کنم[۱]:

۱. گشودن معابر در خاکریز، نصب پلها و راه‌اندازی کرجی‌ها در شب و روز (درسالهای ۱۹۷۱، ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳)؛

۲. تأثیر شعله‌های آتش شناور بر عملیات عبور (در سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲)؛

۳. عبور یك گردان پیاده نظام به‌وسیلهٔ قایق از مانع طبیعی آب و بالا رفتن از خاکریز با اسلحه و تجهیزات (در سالهای ۱۹۷۱، ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳)؛

۴. تأثیر توپخانهٔ میان‌برد و خمپاره‌اندازهای سنگین بر استحکامات مشابه‌خط بارلو (در سالهای ۱۹۷۱، ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳)؛

۵. آزمایش و بهبود موشکهای قاهر و ظافر (در سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲)؛

۶. عبور یك تیپ آبی - خاکی از یك مانع آبی (در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳)؛

۷. استفاده از دستگاههای دید در شب با نور فروسرخ، نور ستاره‌ها و نورافکن‌ها (درسالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳)؛

۸. استفاده از اشعهٔ لیزر در ارزیابی فاصله که این آزمایش چند ماه پیش از آغاز عملیات انجام شد و امکان نیافتیم آن را پیش از آغاز نبرد ۶ اکتبر ۱۹۷۳ در تانکهای خود به‌کار بریم؛

۹. آزمایش بمب‌افکن تی. یو - ۱۶ که از فاصلهٔ ۱۰۰ کیلومتری موشك به‌سوی هدف شلیك می کند (مه ۱۹۷۳).

آموزش ماجراجویانه (Adventure Training)

آموزش ماجراجویانه که اصطلاحی آشنا در بعضی از ارتشهای غربی و بویژه ارتش انگلیس است، تا سال ۱۹۷۲ که آن را وارد نیروهای مسلح خودی نمودم، در مصر نامی ناآشنا بود. این روش را در فاصله سالهای ۱۹۶۳ - ۱۹۶۱ که وابستهٔ نظامی مصر در

---

۱. دهها آزمایش دیگر از قبیل نصب توپ ۱۰۰ میلی‌متری بر تانك تی - ۳۴، نصب سلاحهای دیگر بر خودروهای شنی یا جیپ و بهبود سلاحها، تجهیزات فنی و... نیز انجام شدند.

انگلیس بودم، آموختم. اساس این نوع آموزش در نکات زیر خلاصه می‌شود:

۱. فرماندهان ردهٔ پایین به‌همراه سربازان تحت امرشان، سفرهای متعددی را به‌دور از یگان و فرماندهانشان انجام می‌دهند. این امر، اعتماد به‌نفس، ابتکار و قدرت تصمیم گیری را در میان آنان به‌وجود می آورد؛

۲. تحرك در خارج از پادگانهای نظامی یا اردوگاههای دایمی نوعی پیوند میان افسر و سربازانش می آفریند و به‌نمایان شدن اخلاق واقعی که چه بسا در سایهٔ اجتماعات بزرگ پنهان و ناپیدا می‌ماند، کمك شایانی می کند؛

۳. این سفرها باید شاد و خوشایند و به‌دور از هرگونه خشکی و انضباط شدید باشد و به‌صورت تلفیق مناسبی از یك سفر آموزشی ـ تفریحی انجام شود.

دستورالعملی برای سازماندهی این نوع آموزش صادر کردم که به‌موجب آن، کمك مالی در اختیار یگان مأمور این نوع آموزش گذاشته می‌شد. فرماندهٔ هر دسته‌ای که این آموزش را انجام می‌داد، موظف بود گزارشی کتبی از سفر ارائه دهد و به‌بهترین گزارش پاداش تشویقی داده می‌شد. برای اینکه اهمیت بیشتری به‌این طرح داده باشم، اعلام کردم که شخصاً گزارشهای اولین دورهٔ این آموزش را مطالعه خواهم کرد. گزارش ستوان‌یکم عاطف عبدالباقی سید بهترین گزارشی بود که به‌من ارائه شد. از این رو، در ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۲ او را به‌همراه فرماندهٔ لشکرش در دفترم پذیرفتم، و از وی قدردانی و جایزه‌ای به‌خاطر گزارشش به‌او اهدا کردم.

فصل دهم

بالا بردن روحیهٔ نیروهای مسلح

بالابردن روحیهٔ یك ارتش مغلوب کاری بس طاقت فرساست، بویژه اگر دلایل شکست هم مجهول باشند. دلایل شکست ژوئن ۱۹۶۷ برای ملت مصر نامعلوم بود. ملت از سخنان ضد و نقیضی که می‌شنید، سردرگم شده بود. دولت گناه را بر گردن سرفرماندهی نیروهای مسلح می‌انداخت، در حالی که سرفرماندهی نیروهای مسلح با این استدلال که از وارد آوردن اولین ضربه منع شده و اسرائیل با وارد آوردن ضربهٔ اول نیروی هوایی ما را نابود کرده بود، تلویحاً چنین القا می‌کرد که رهبری سیاسی مسؤول شکست بوده است. من بر این باورم که حتی اگر نیروهای مسلح ما در سال ۱۹۶۷ اولین ضربه را وارد می‌آوردند، باز چیزی جز شکست نصیبشان نمی‌شد؛ هم رهبری سیاسی و هم سرفرماندهی نیروهای مسلح ـ هر دو ـ در محاسبات خود اشتباه می‌کردند.

ملت مصر از آنجا که میان دیدگاههای متفاوت در مورد دلایل شکست بلاتکلیف مانده بود، وسیله‌ای برای بیان نارضایتی خود ندید مگر مقصر دانستن همهٔ نظامیان. مردم در کوچه و بازار هر نظامی را که می‌دیدند، سرزنش و تمسخر می‌کردند. افزون بر شکست ژوئن که بر روحیهٔ نظامیان تأثیر فراوانی گذارده بود، تمسخر مردم نیز باعث تزلزل هر چه

بیشتر روحیهٔ آنان می‌شد. در چنین شرایط سختی، کادر جدید سرفرماندهی نیروهای مسلح مسؤولیت بالابردن روحیهٔ نظامیان را از ژوئن ۱۹۶۷ تا اکتبر ۱۹۷۳ بر دوش گرفت. درگیری رأس العش که در اول ژوئیه ۱۹۶۷ روی داد، اولین اقدام نظامی بود که توانست اعتماد به نفس را چه به نیروهای مسلح و چه به ملت باز گرداند. در این نبرد، کماندوهای مصری با یك یگان اسرائیلی که به سمت پورت فؤاد (در شمال) پیشروی می کرد، درگیر شدند و اسرائیلی‌ها را پس از شکست، ناگزیر به فرار کردند. حدود سه ماه پس از این نبرد، نیروی دریایی مصر در ۲۱ اکتبر ۱۹۶۷ رزمناو اسرائیلی ایلات را که مشغول گشتزنی در برابر ساحل پورت سعید بود، غرق ساخت. بعدها، با آغاز جنگ فرسایشی در سپتامبر ۱۹۶۸، عملیات جسورانهٔ عبور کماندوها نیز که با کمین گذاری موجب ترس و وحشت نیروهای دشمن می‌شدند، صورت گرفت. هنگامی که نیروهای پدافند هوایی موفق به سرنگونی ۱۰ فروند هواپیمای اسرائیلی در نخستین هفتهٔ ژوئیه ۱۹۷۰ شدند، نیروهای مسلح اعتماد به نفس خود را کاملاً باز یافتند.

عناصر اصلی تقویت روحیه

هنگامی که در مه ۱۹۷۱ عهده‌دار مقام ریاست ستاد مشترك ارتش شدم، اگرچه روحیهٔ نیروهای مسلح مطلوب بود، امّا کارهای بسیاری در این زمینه وجود داشت که می بایست انجام می‌شد. شیوهٔ من در بالا بردن روحیهٔ سربازان بر سه عنصر اصلی متکی بود که عبارت بودند از: دانش و شناخت، ارزیابی توانایی های واقعی افراد و ایجاد اعتماد میان سرباز و فرمانده.

دانش و شناخت

دانش و شناخت حد و مرز ندارد. هرچه شناخت فرد بیشتر شود، کنجکاوی او نسبت به رویدادها افزایش می‌یابد. برای نمونه، هر سلاحی ـ هرچند تازه‌ساز ـ امکان ندارد بدون نقطه ضعف باشد. اگر فرد بتواند نقاط ضعف و قوت هر سلاح دشمن را دریابد، خواهد توانست از نقاط قوت بپرهیزد، نقاط ضعف را هدف قرار دهد. به این ترتیب، می توان مؤثرترین نتایج را کسب کرد. این موضوع دربارهٔ شیوهٔ عمل دشمن به هنگام رزم و

دیگر موارد نیز مصداق دارد. برای تحقق این هدف اقدامات زیر را انجام دادم:

۱. برگزاری ۲۶ جلسهٔ ماهیانه با فرماندهان تا سطح فرماندهٔ لشکر؛

۲. انجام ۱۸ عملیات مانور آزادی به منظور آموزش فرماندهان برای رویارویی با مشکلاتی که انتظار می‌رفت به هنگام عملیات با آن مواجه شوند؛

۳. نگارش و نشر ۵۳ رهنمود که بیشتر آنها تا سطح گروهان توزیع شد؛

۴. نگارش و نشر ۸ جزوه که در سطح سربازان توزیع شد؛

۵. انجام صدها مانور عملیاتی که شیوهٔ برطرف کردن مشکلات ویژه را به فرماندهان و سربازان آموزش می‌داد؛

۶. سازمان پژوهشهای نظامی نیروهای مسلح را مأمور کردم ماهنامه‌ای در زمینهٔ جدیدترین اختراعات جنگی منتشر کند و این نشریه تا سطح یگان توزیع شود.

ارزیابی توانایی‌های واقعی

دومین عنصر از عناصر روحیهٔ والا این است که رحمت خداوند بر آن کسی باد که ارزش خود را می‌شناسد. بدیهی است که هیچکس بر همهٔ کارها توانا نیست. هر فرد توانایی‌های محدودی دارد که اگر پای خود را از آنها فراتر نهد، ناتوان خواهد شد. وادار کردن فرد به انجام آنچه در توانش نیست، اشتباهی محض است، زیرا در تحقق آنچه از وی خواسته شده ناکام خواهد ماند و این شکست بر روحیه‌اش تأثیر نامطلوبی خواهد گذاشت. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «لایکلف الله نفساً الا وسعها»؛ هرگز نباید این سخن الهی را از یاد ببریم. از سویی، مبالغه در قدرت، غروری مرگ‌آور است، و از سوی دیگر، نادیده انگاشتن توان واقعی نیز رفتاری ناپسند می‌باشد. اگر خواهان موفقیت در کارها باشیم، باید ارزیابی درستی از خود، سربازان و همهٔ نیروها داشته باشیم. از این رو، همواره صراحت، رقابت سالم و انتقاد از خود را تشویق می‌کردم تا امکان دستیابی به واقعیت‌ها و توانایی‌هایمان فراهم شود. گفتگوها و دیدگاههای متفاوت در جلسه‌های ماهانه بخوبی نشان دهندهٔ پیگیری واقعیتها و شناخت توانایی‌های موجود، چه در مورد خودمان و چه در مورد دشمن بود. گرچه در ایجاد این احساس مسؤولیت، در همهٔ فرماندهان نیروهای

مسلح کامیاب شدم، در مورد رهبری سیاسی نتوانستم آنچه را در نظرم بود به تحقق برسانم. این موضوع از عمده علل اختلاف میان من از یك سو، و رئیس جمهور و وزیر جنگ از سوی دیگر، بود که مشروح آن در بخش ششم کتاب حاضر خواهد آمد.

اعتماد میان بالادست و پایین دست

فرمانده نمی تواند تنها با شعارهای فریبنده یا با صدور دستور و پیام، اعتماد سرباز را به خود جلب کند. این اعتماد را فقط می توان با رفتار درست و ایجاد روابط متقابل مثبت بر پایهٔ صراحت و احترام به دست آورد. فرمانده هنگامی می تواند اعتماد سربازان را به خود جلب کند که صفات مهمی مانند آگاهی، شجاعت، جدیت، راستگویی، رعایت عدالت در میان زیردستان و پرهیز از برتری دادن افراد بر اساس دوستی و خویشاوندی دارا باشد. سرباز اهمیت چندانی به گفته‌ها نمی‌دهد، زیرا به حکم غریزه و تجربه می‌داند هر چه بر زبان آید، لزوماً حقیقت ندارد. برای سرباز واقعیات مهم است، یعنی آنچه در پیرامونش روی می‌دهد و او آنها را می‌بیند و لمس می کند. ساده‌لوحانه است اگر فرمانده در مورد صرفه‌جویی داد سخن سر دهد و خود به اسراف بپردازد. گرچه سربازان به سخنان چنین فرمانده‌ای گوش می‌دهند و از روی ادب سکوت می کنند، اما در میان خود به تمسخر و انتقاد خواهند پرداخت. در طول مدت خدمتم در نیروهای مسلح کوشیدم در این مورد سرمشقی برای افسران و سربازان باشم. هنگامی که در سال ۷۱ ـ ۱۹۷۰ فرماندهٔ منطقهٔ نظامی دریای سرخ بودم، در پناهگاهی به طول و عرض ۴×۲ متر زندگی می کردم؛ می توانستم در ویلای زیبایی زندگی کنم، اما بهتر دانستم در همان محیطی به سر برم که یك ستوان یا سروان به آن عادت کرده است. هرگز اتفاق نیفتاد که افسر یا سربازی از شرایط طاقت‌فرسای زندگی‌اش زبان به شکایت بگشاید، زیرا خود می دیدند که من نیز مانند آنان در همان شرایط زندگی می کنم.

هنگامی که رئیس ستاد ارتش شدم، کوشیدم در جهت ایجاد اعتماد میان سربازان و فرماندهان، الگوهای رفتاری که به آنها اعتقاد داشتم، در همهٔ سطوح نیروهای مسلح رواج دهم. در این باره، چندان به خود نمی‌پرداختم، چون پیشینهٔ خدمت سی ساله‌ام در نیروهای

مسلح کافی بود تا افسران و سربازان بااخلاق و اصول اعتقادی من آشنا باشند. بسیاری از آنان یا تحت امر من بودند یا از برخی همکارانشان که تحت امر من خدمت کرده، مطالبی شنیده بودند. خواستهٔ من ایجاد اعتماد میان فرماندهان و سربازان در سطوح گوناگون و به‌طور کلی میان هزاران افسر جزء و سربازانشان بود. از جمله اقداماتی که در این زمینه انجام شد، می‌توانم از آموزش ماجراجویانه که پیشتر گفته آمد، نام ببرم. همچنین ورزش و رقابتهای سالم ورزشی نیروهای مسلح را که پس از ژوئن ۱۹۶۷ متوقف شده بود، دوباره به راه انداختم. از ژانویه ۱۹۷۲ رقابتهای ورزشی چهارده رستهٔ نظامی در هفت رشته آغاز شد. به بیان دیگر، هر سال ۱۳۷ مسابقهٔ ورزشی انجام می‌شد. فرماندهان و سربازان با علاقهٔ شدیدی از این مسابقات استقبال می‌کردند. این امر بیش از یك هدف را به تحقق رساند: از یك طرف، موجب از میان رفتن سوء تفاهم میان افسران و سربازان و ایجاد روحیهٔ گروهی (L'esprit de corps) میان آنان شد، و از طرف دیگر، موقعیتی تفریحی برای هزاران افسر و سربازی فراهم گردید که برای تشویق تیمهای ورزشی خود به تماشای این مسابقات می‌آمدند. در سال ۱۹۷۳، نه تنها رقابت‌های ورزشی متوقف نشد، بلکه تعداد رشته‌های ورزشی افزایش یافت و پیوند افسران و سربازان محکمتر شد.

بانک خون

تأمین خون برای نیروهای مسلح بر میزان خون گرفته شده از دهندگان نظامی و غیرنظامی در ازای پرداخت وجه مشخصی برای هر شیشه استوار بود. بدیهی است که هیچکس داوطلب این کار نمی‌شد، مگر سربازی درمانده که ناچار به فروش خون خود در قبال دریافت پول بود. هنگامی که به طور اتفاقی از این موضوع آگاه شدم، احساس شرمساری کردم. در سال ۱۹۷۳ در حالی که موضوع ذخیرهٔ خون را پیش از آغاز جنگ بررسی می‌نمودم، دستور لغو فوری این نظام را صادر کردم و دستور دادم همهٔ سربازان و افسرانی که سن آنان کمتر از چهل سال باشد، طی مدت خدمتشان در نیروهای مسلح، فقط برای یك بار، در صورتی که وضعیت سلامتی‌شان اجازه دهد، دو شیشه خون اهدا کنند. محاسباتی که پیش از ابلاغ این دستور انجام شده بود، نشان داد که این میزان نه تنها برای تأمین

نیازهای معمولی ارتش، بلکه برای ایجاد ذخیرهٔ کافی خون، حتی بیش از میزان مورد نیاز در جنگ کافی است. از آنجا که خون تازه پس از گذشت ۳۰ روز به پلاسما تبدیل می‌شود، می‌بایست خون را روزانه و طبق جدول زمان‌بندی شدهٔ دقیق در طول سال دریافت می کردیم و این چنین نیز شد. در این زمینه، رهنمود شمارهٔ ۳۹ را تحت عنوان «نیروهای مسلح خون خود را نمی‌فروشند، بلکه آن را در راه میهن فدا می کنند» صادر کردم. هر چند بر اساس این رهنمود افراد زیر ۴۰ سال ملزم به اهدای خون بودند و من ۵۰ سال سن داشتم، به منظور احترام به اصول و همراهی با افرادم، تصمیم گرفتم که در ۳۱ مارس ۱۹۷۳، این طرح را با اهدای دو شیشه از خون خود افتتاح کنم. به این ترتیب، قبل از آغاز عملیات ۶ اکتبر ۲۰ هزار شیشه خون ذخیره شده در اختیار داشتیم.

روحیهٔ سرباز، برایندی از صدها عامل است که در اینجا فرصت یادآوری آنها نیست، اما می‌خواهم به طور اخص دوباره بر عناصر شناخت، بررسی توانایی‌ها و الگوی مناسب تأکید کنم. هر سرباز باید از توانایی‌های واقعی خود نه کمتر و نه بیشتر، بلکه به همان اندازه که هست، آگاه باشد. سرباز باید به توانایی‌های واقعی خود افتخار کند، نه به قدرت نیاکانش. افتخار به نیاکانی که اهرام را بیش از ۵ هزار سال پیش ساخته‌اند، در صورتی ارزشمند است که بتوانیم به توانایی‌های کنونی خود نیز افتخار کنیم. سرافرازی ما به عبور از آبراه سوئز در سال ۱۹۷۳ هنگامی ارزشمند است که توانایی نظامی امروز ما [در سال ۱۹۷۸] کمتر از پنج سال پیش نباشد. کسانی که چشم بر امروز خود می‌بندند و از گذشته داد سخن سر می‌دهند، افراد سُست اراده‌ای هستند که در رؤیاهای گذشته زندگی می کنند و از دگرگون نمودن وضعیت حال و آیندهٔ خود ناتوانند. الگوی مناسب، اساس موفقیت است. سرباز در صورتی که الگوی مناسب خود را بیابد، می‌تواند غیرممکن را ممکن سازد. به منظور آفرینش این الگوی بحق، تلاشهای بسیار را پیش از جنگ اکتبر در همهٔ سطوح به خرج دادیم. جنگ ثابت کرد که تلاشهایمان در این زمینه به بار نشسته، زیرا سرباز مصری چنان جنگید که در تاریخ نوین بی‌سابقه بود. او با شجاعت و روحیه‌ای والا رزمید و حدیث شریف پیامبر (ص) را به یادها آورد که فرمودند: «اذا فَتحَ اللّه علیکم بمصر فاتخذوا منها جُنداً کَثیفاً فان بها خیر أجناد الارض.»

بخش سوم

سادات، صادق و من

فصل اول

مه ۱۹۷۱ ـ اکتبر ۱۹۷۰

جلسهٔ ۳۰ دسامبر ۱۹۷۰ با حضور سادات

پس از آنکه سادات در ۱۴ اکتبر ۱۹۷۰ به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد، در ۱۹ اکتبر با فرماندهان نیروهای مسلح جلسه‌ای تشکیل داد. در این جلسه، وی ضمن ستودن جمال عبدالناصر، وعده داد که راه او را دنبال کند. در ۳۰ دسامبر همان سال، وی در جلسهٔ دیگری با حضور فرماندهان شرکت کرد. در این جلسه، سخنران سپهبد محمدفوزی وزیر جنگ و فرماندهٔ کل نیروهای مسلح بود که در گزارش خود، اوضاع و توان رزمی نیروهای مسلح را تشریح کرد. سپس سادات رشتهٔ سخن را به دست گرفت و تأکید کرد که آتش‌بس با پایان زمان آن در ۴ فوریه ۱۹۷۱ دیگر تمدید نخواهد شد، و از ما خواست برای از سرگیری عملیات نظامی با تسلیحات موجود، آمادگی کامل داشته باشیم.[۱] از جمله گفته‌های سادات در آن جلسه این بود: «تبلیغات آمریکا و اسرائیل

---

۱. سادات بعدها با تمدید زمان آتش‌بس موافقت کرد. در آن پنج هفته چه اتفاقی افتاد که سادات سیاست خود را تغییر داد؟

مبنی‌بر تیرگی روابط ما با اتحاد شوروی را باور نکنید. آنان می‌خواهند چنین باشد، اما چنین نیست.»

جلسهٔ ۲۳ مارس ۱۹۷۱ با حضور سادات

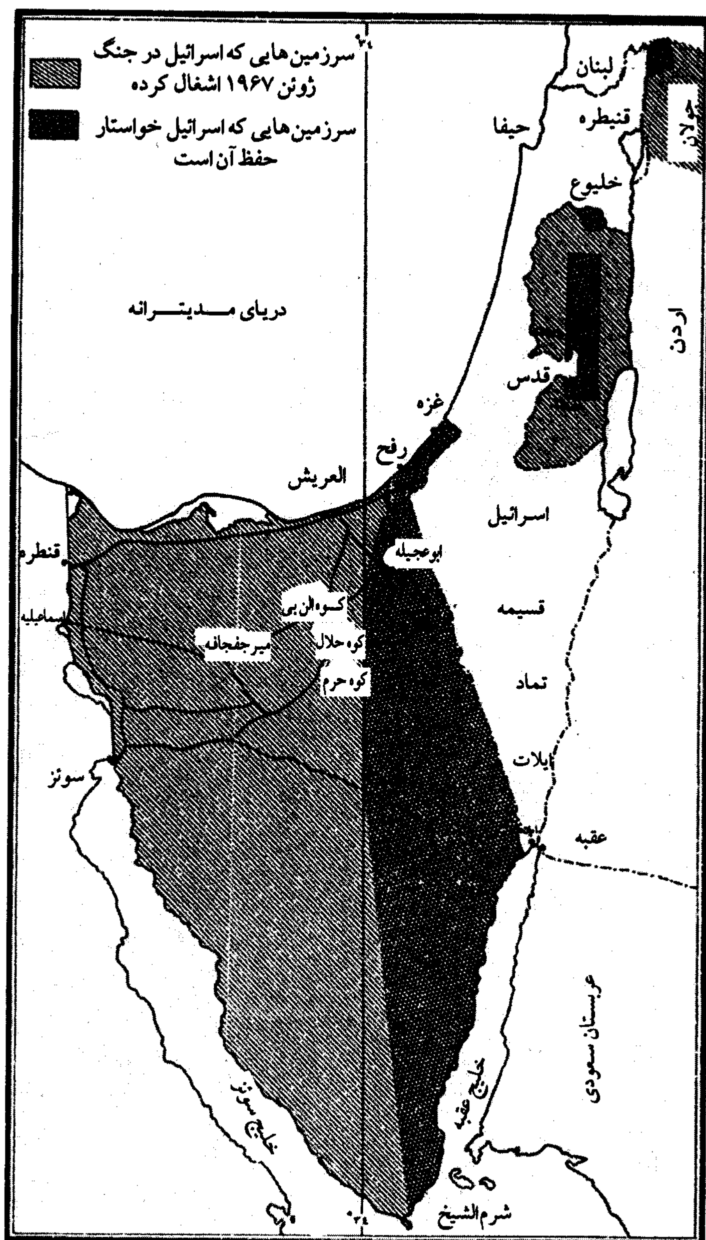
در روز ۲۳ مارس ۱۹۷۱، سادات تصمیم گرفت جلسه‌ای عمومی برای افسران تشکیل دهد، و از من خواسته شد که چهار افسر با درجه‌های مختلف جمعی منطقهٔ نظامی دریای سرخ را به منظور شرکت در این جلسه به همراه بیاورم. سادات سخنانش را با تشریح دلایل تمدید آتش‌بس که در ۴ فوریه پایان یافته بود، آغاز کرد و گفت: «تلاشهای دیپلماتیك موفقیت آمیز مصر سبب انزوای اسرائیل شده است که این موضوع در روابط اسرائیل با آمریکا، انگلیس، اروپای غربی، اسپانیا و ایران مشهود است.» وی در مورد موضع‌گیری تل‌آویو گفت: «اسرائیل در سندی رسمی که در ۲۱ فوریه ۱۹۷۱ برای دبیرکل سازمان ملل متحد فرستاد، برای اولین بار اعتراف کرد که به خطوط ۴ ژوئن ۱۹۶۷ عقب نشینی نمی‌کند و با این حرکت نیات خود را برای تمام جهان آشکار ساخت.» سادات در زمینهٔ روابط با آمریکا گفت: «ما به آمریکا اعتماد نداریم، زیرا وعده‌های زیادی به ما داده، اما به آنها وفا نکرده است. به نیکسون گفتم که به وعده‌های آمریکا اعتماد نداریم، اما آماده هستیم به کارها اعتماد کنیم.» دربارهٔ جنگ با اسرائیل، سادات چنین گفت: «جنگ آینده، جنگ ملت است، نه جنگ نیروهای مسلح. باید مقایسهٔ دقیقی میان امتیازات آغاز جنگ و امتیازات انتظار انجام دهیم. به شما قول می‌دهم که زمان جنگ را یك روز جلو یا عقب نمی‌اندازیم.» وی در هنگام سخنرانی خود نقشه‌ای را میان حضار توزیع کرد. این نقشه سرزمینهایی را که اسرائیل آمادهٔ بازپس دادن آنها به اعراب بود، مشخص می‌کرد.[1]

سادات به منظور تحریك افسران، پرسید: «آیا این خفت و خواری را می‌پذیرید؟» همگان دلیرانه پاسخ دادند: «نه، نه، هرگز.»

---

۱. این نقشه با نقشهٔ پیمان کمپ دیوید مقایسه شود.

نقشهٔ شمارهٔ ۱: نقشهٔ اسرائیل طبق ارزیابی اسرائیلی‌ها



از خواننده تقاضا می‌شود، که این نقشه را با نقشه‌ای که سادات در ۲۶ مارس ۱۹۷۹ پیمان صلح با اسرائیل را براساس آن امضا کرد، مقایسه کند.

سادات به هنگام بررسی روابط مصر با کشورهای عرب، بشدت به سران عرب و بویژه هواری بومدین حمله کرد و در مورد وی گفت: «هواری بومدین نه تنها از نظر سیاسی، بلکه از نظر اقتصادی نیز خود را به آمریکا فروخته است، وی به تازگی قراردادی با شرکتهای آمریکایی امضا کرده که تحویل نفت و گاز مایع به آمریکا را برای دهها سال تضمین می کند و در نتیجه، اقتصاد کشورش به طور کلی متکی به آمریکا خواهد بود.»

جلسهٔ ۱۸ آوریل ۱۹۷۱ با حضور وزیر جنگ

در ۱۸ آوریل ۱۹۷۱، شورای عالی نیروهای مسلح به ریاست سپهبد فوزی تشکیل جلسه داد. مقام من به عنوان فرماندهٔ منطقهٔ نظامی دریای سرخ مرا شایستهٔ عضویت در این شورا نمی کرد، اما برای شرکت در این جلسه دعوت شده بودم. موضوع اصلی این جلسه، بررسی موضوع اتحاد جمهوری‌های عرب بود. سپهبد فوزی سخنان خود را با این مقدمه آغاز کرد که از این موضوع اطلاع نداشته و حدود ساعت يك بامداد، یعنی تنها پنج ساعت پیش از انتشار آن در روزنامه‌ها، به طور رسمی مطلع شده است. او آنگاه پرسید: «رابطهٔ کنونی ما با سوریه بسیار خوب است، امّا چه سودی ممکن است از این اتحاد عایدمان شود؟» وی سپس ما را از توافق محرمانه‌ای که میان مصر و سوریه در نوامبر ۱۹۷۰ حاصل شده است و به موجب آن وزیر جنگ مصر فرماندهی نیروهای مسلح سوریه را نیز به عهده دارد، آگاه کرد. فوزی همچنین گفت که راه حل پیشنهادی در مورد عقب نشینی محدود اسرائیل از کرانهٔ شرقی را نمی‌پذیرد.[1] سپهبد فوزی سخن خود را با این گفته پایان داد: «سرلشکر صادق با من هم‌عقیده است. من خواستار شرکت شما در این جلسه شده‌ام تا از دیدگاههای شما آگاه شوم.»

این جلسه شانزده افسر را در بر می گرفت که دبیر جلسه نیز برای تدوین صورت‌جلسه حضور داشت، اما حق اظهار نظر نداشت. از نظر سلسله مراتب ارشدیت

۱. در این سخن اشاره‌ای نهفته است و آن اینکه سادات در تماسهای پنهانی خود با راجرز وزیر امور خارجهٔ آمریکا، با عقب نشینی محدود اسرائیل از کرانهٔ شرقی آبراه موافقت کرده بود.

شرکت کنندگان، من در ردهٔ دوازدهم بودم. بر اساس سنتی نظامی، افسر ردهٔ پایین‌تر باید نظر خود را پیش از افسر ردهٔ بالاتر بیان کند تا تحت تأثیر آنکه درجهٔ بالاتر از وی دارد و ممکن است رئیس او باشد قرار نگیرد، اما سپهبد فوزی سه بار این سنت را زیر پا گذاشت: بار اول، هنگامی که نظرش را پیش از شنیدن دیدگاه ما بیان کرد، بار دوم، هنگامی که نظر افسر ارشدتر را پیش از نظر افسر پایین‌تر خواست، و بار سوم، زمانی که سرلشکر صادق را نادیده گرفت و نظر افسر ردهٔ پایین‌تر را خواست تا ما را متقاعد کند که صادق نیز با وی هم‌نظر است.

همهٔ سخنرانان پیش از من، پیوستن مصر به این اتحاد را بشدت مورد حمله قرار دادند. به این ترتیب، نتیجهٔ رأی گیری مشخص شده بود و حتی اگر من و چهار نفر بعدی نیز با این نظر مخالفت می کردیم، نتیجه تغییر نمی‌یافت. هنگامی که نوبت سخنرانی من شد، اتحاد را تأیید کردم و دلایلی را که دیگران در مخالفت خود بر آنها تکیه داشتند، مردود شمردم. سپس بندهای اتحاد را تشریح کردم و نتیجه گرفتم: «اگر سودی از این اتحاد برای مصر وجود نداشته باشد، زیانی هم در میان نیست و به همین خاطر، من آن را تأیید می کنم.»

برخورد دو دیدگاه من نشأت گرفته از اصول و باورها بود، هرچند به عقیدهٔ برخی‌ها نوعی ناآگاهی نسبت به اصول بازی سیاسی شمرده می‌شد. همه ـ چه در داخل مصر و چه در خارج از آن ـ می‌دانستند که سادات رئیس جمهوری بی‌قدرت است و قدرت واقعی در دست کمیتهٔ اجرایی حزب اتحادیهٔ سوسیالیست قرار دارد. سپهبد فوزی در سخنرانی‌اش به‌طور تلویحی اشاره کرد که مسؤولان بلندپایهٔ سیاسی این موافقت‌نامه را نمی‌پذیرند و او پس از پایان این جلسه، در جلسه‌ای سیاسی در سطح بالاتری شرکت خواهد کرد و این مسؤولان سیاسی را از موضع نیروهای مسلح آگاه خواهد کرد. باوجود این اظهارات و موضع گیری بیشتر فرماندهان نیروهای مسلح در مخالفت با برپایی اتحاد با سوریه، ترجیح دادم به رغم مشکلاتی که امکان داشت برایم به وجود آید، بر آنچه معتقدم حق است، بایستم.

هنگامی که مشغول تبیین نظرم بودم، یکی از افسران ارشد مرا مورد انتقاد قرار داد،

اما وزیر جنگ دخالت کرد و از وی خواست سخنم را قطع نکند. باوجود حرکت پسندیدهٔ وزیر جنگ، همچنان از چیزی که عقیده داشتم به سود مصر است، دفاع کردم. پس از من، چهار نفر دیگر سخن گفتند و مخالفت خود را با اتحاد ابراز داشتند. سپهبد فوزی از این نتیجه خوشحال بود و گفت: «حالا می توانم بگویم که همهٔ شما، جز سرتیپ شاذلی، مخالف این اتحاد هستید. خلاصهٔ نظرتان را به جلسهٔ سیاسی مهمی که عازم شرکت در آن هستم، منتقل خواهم کرد.» در این لحظه، همان عضوی که از من انتقاد کرده بود، دخالت کرد و گفت: «ما نظر آقای رئیس ستاد را نشنیدیم، می خواهیم پیش از ترك جلسه نظر ایشان را بدانیم.» وزیر رو به صادق کرد و از وی خواست نظرش را بیان کند. سرلشکر صادق محتاطانه شروع به صحبت کرد؛ بدگمانی در سرلشکر صادق از زمانی که رئیس دایرهٔ اطلاعات نظامی بود، به وجود آمده و هنگامی که رئیس ستاد ارتش شد ـ و حتی در زمان تصدی وزارت جنگ ـ نیز این بدگمانی را به همراه داشت. سرلشکر صادق گفت: «من از دو مسأله نگرانم: اول، حمایت شوروی از تشکیل این اتحاد که این غیر منطقی و شك برانگیز است؛ دوم، پیوستن سوریه به این اتحاد است، پس از تجربهٔ ناگواری که در سال ۱۹۵۸ داشتیم و منجر به فروپاشی آن در سال ۱۹۶۱ شده بود. اگر این دو مسأله نبود، از این اتحاد طرفداری می کردم.» آنگاه همان عضوی که خواستار نظر صادق شده بود، گفت: «ما پاسخ روشن آری یا نه را به اتحاد در شکل ارائه شده می خواهیم.» سرلشکر صادق نیز مخالفت آشکار خود را با اتحاد ابراز داشت. به این ترتیب، بحث با این نتیجه پایان یافت که پانزده عضو شورای عالی نیروهای مسلح مخالف اتحاد بودند و تنها یك عضو، یعنی من، آن را تأیید می کرد. لازم به تذکر است که من عضو دایمی شورا نبودم.

بامداد روز بعد در حالی به محل خدمتم در دریای سرخ بازگشتم که خود را برای بدترین احتمالات آماده می کردم. چندی بعد، جنگ قدرت در مصر شدت گرفت. در ۲ مه، سادات، علی صبری را از معاونت رئیس جمهور و دیگر پستها بر کنار کرد. در ۱۰ مه برای شرکت در جلسه‌ای که قرار بود صبح روز بعد به ریاست وزیر جنگ تشکیل شود، به قاهره فراخوانده شدم. هنگامی که وارد محل تشکیل جلسه شدیم، معلوم شد که سادات ریاست جلسه را بر عهده خواهد داشت. این چهارمین جلسه‌ای بود که سادات از هنگام انتخابش به

ریاست جمهوری در اکتبر گذشته، با فرماندهان نیروهای مسلح تشکیل می‌داد.

جلسهٔ ۱۱ مه ۱۹۷۱ با حضور سادات

جلسهٔ ۱۱ مه ۱۹۷۱ سادات با جلسه‌های قبلی او متفاوت بود. لحن کلام وی، مبارزه‌جویی آشکار با رقبای سیاسی را نشان می‌داد و با اعتماد به نفس بیشتری صحبت می‌کرد. در جلسه‌های پیشین از واژهٔ «ما»، در اشاره به رهبری گروهی، استفاده می‌کرد، اما در این جلسه واژهٔ «من» را بسیار به کار می‌برد.

سادات در جلسهٔ ۲۳ مارس به ما گفته بود که تمدید آتش بس، در ۵ فوریه ۱۹۷۱، مقارن با ارائهٔ طرح مصر بوده است، ولی جزئیات این طرح را توضیح نداده بود.[۱] در این جلسه، سادات جزئیات طرح مصر را چنین تشریح کرد:

۱. بازگشایی آبراه سوئز و عقب نشینی اسرائیل به شرق العریش که این مرحله در مدت شش ماه انجام می‌گیرد؛

۲. در مرحلهٔ دوم که بلافاصله آغاز می‌شود، اسرائیل به طور کامل عقب نشینی خواهد کرد.[۲]

سادات اشاره کرد که به هنگام دیدار اخیرش با ویلیام راجرز گفته است شرایطش برای بازگشایی آبراه قابل تعدیل و مذاکره نیست و به منظور تأمین آزادی کشتیرانی در آبراه، نیروهای ما باید از آن بگذرند و خطی دفاعی در شرق آبراه ایجاد کنند؛ همچنین مدت

---

۱. سادات در صفحهٔ ۳۰۰ خاطراتش مدعی است که با هیچیك از اعضای رهبری سیاسی مشورت نکرده است و هنگامی که ابتکار خود را روز ۴ فوریه ۱۹۷۱ در مجلس مطرح کرد، آنان را غافلگیر ساخت. علی صبری در خاطراتش که در مجلهٔ ۲۳ ژوئیه (شمارهٔ ۱۴، ۴ ژوئن ۱۹۷۹) انتشار یافت، می‌گوید: «سادات این طرح را روز ۲ فوریه به شورای دفاع ملی ارائه داد و شورا آن را نپذیرفت، اما سادات با وجود تلاشهای فراوان اعضای شورای رهبری سیاسی، برای متقاعد ساختن او در اعلام نکردن طرح یادشده، تصمیم گرفت آن را مطرح کند. این تلاشها حتی در تالار مجلس و چند دقیقه پیش از آغاز سخنرانی سادات ادامه داشت.»

۲. سادات به هنگام بیان کلمهٔ عقب نشینی توضیح کامل نداد که منظورش تنها عقب‌نشینی از منطقهٔ سیناست یا عقب‌نشینی از همهٔ سرزمینهای عرب. طبق مفهوم رایج وقت، کلمهٔ عقب نشینی، به معنای عقب نشینی کامل از همهٔ سرزمینهای اشغالی ژوئن ۱۹۶۷ بود. اکنون و پس از گذشت بیش از شش سال از آن جلسه، این سؤال مطرح است که آیا پیمان کمپ دیوید همان اندیشه‌های سادات در مه ۱۹۷۱ نبود؟

برقراری آتش‌بس برای انجام دومین مرحله باید مشخص باشد. وی افزود که راجرز پاسخ داد: «توقع غیرمعمولی ندارید، شما تا آنجا که می‌توانستید، پیش رفتید.»[۱]

سادات یادآور شد که از راجرز پرسیده است: «آیا آمریکا اشغال سرزمینهای ما را از سوی اسرائیل تأیید می‌کند یا فقط از امنیت اسرائیل پشتیبانی می‌نماید؟» و افزود که از او پاسخ مشخصی در این باره خواسته و یادداشتی متضمن این جزئیات را به وی داده است.

سادات در زمینهٔ موضع اسرائیل گفت که جوزف سیسکو معاون وزیر امور خارجهٔ آمریکا پس از بازگشت از اسرائیل، دیدگاههای تل‌آویو را چنین ارائه کرده است:

۱. پس از بازگشایی آبراه، آیا به کشتی‌های اسرائیلی اجازهٔ عبور از آن داده خواهد شد یا این امر تنها پس از عقب‌نشینی کامل انجام می‌پذیرد؟

۲. محدودهٔ عقب‌نشینی اسرائیل در شرق آبراه به طول مدت برقراری آتش‌بس بستگی خواهد داشت، هرچه این مدت بیشتر باشد، مساحتی را که نیروهای اسرائیلی از آن عقب‌نشینی می‌کنند، افزایش خواهد یافت؛

۳. اسرائیلی‌ها هرگز با عبور نیروهای مصری به شرق آبراه موافق نیستند؛

۴. اسرائیلی‌ها خواستار کاهش تعداد نیروهای مصری در غرب آبراه هستند؛

۵. اسرائیلی‌ها از دادن هرگونه تعهد در رابطه با عقب‌نشینی به مرزهای ۴ ژوئن ۱۹۶۷ خودداری می‌کنند؛

---

۱. سفر مه ۱۹۷۱ راجرز به مصر و اسرائیل به عنوان طرح شمارهٔ ۳ صلح راجرز معروف است. اینک معلوم شده است که سادات آنچه را از وی خواسته شده بود، پذیرفت، اما گلدا مایر هیچ پاسخ مثبتی نداد و به راجرز گفت طرح را بررسی خواهد کرد!

طرح شمارهٔ ۱ صلح راجرز، دعوت از اسرائیل، مصر و اردن برای انجام مذاکره غیرمستقیم تحت نظارت آمریکا و شوروی بود. از آنجا که اتحاد شوروی به این مذاکرات نپیوست، راجرز در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۹ طرح خود را برای سه‌طرف فرستاد. جمال عبدالناصر و گلدا مایر این طرح را رد کردند. پاسخ منفی مایر بر این پایه بود که دو ابرقدرت نباید در مذاکرات شرکت یا بر آن نظارت داشته باشند و مذاکرات میان اعراب و اسرائیل باید مستقیم باشد.

طرح شمارهٔ ۲ راجرز طرحی بود که در ۱۹ ژوئن ۱۹۷۰ ارائه شد و برقراری آتش‌بس به مدت ۹۰ روز را دربرمی‌گرفت، به شرط اینکه در این مدت مذاکرات غیرمستقیم میان مصر، اسرائیل و اردن برگزار شود. جمال عبدالناصر این طرح را پذیرفت و اسرائیل که بر انجام مذاکرات مستقیم پافشاری می‌کرد، پس از آنکه هواپیماهایش در اولین هفتهٔ ژوئیه ۱۹۷۰ سرنگون شدند، ناچار به پذیرفتن طرح شد.

۶. اجرای هر توافقی منوط به تصویب پارلمان اسرائیل خواهد بود.

سادات بار دیگر به روابط ما با اتحاد شوروی اشاره کرد و گفت: «روابط ما عالی است و اتحاد شوروی اجرای طرحهایی صنعتی را به ارزش ۴۶۰ میلیون دلار در مصر پذیرفته است که با اجرای آنها خواهیم توانست استقلال اقتصادی را، که اساس استقلال سیاسی است، به دست آوریم.»

سادات نقش نیروهای مسلح را در حمایت از سیاست خارجی ستود و تأکید کرد که آمریکا اگر نمی‌دانست نیروهای نظامی ما توانایی مقابله با سرکشی اسرائیل را دارند و مصمم به احیای سیادت کشورهای عرب هستند، دست به تحرك نمی‌زد و راجرز را به قاهره اعزام نمی‌کرد. وی آنگاه به توجه خود به تقویت نیروی هوایی برای مقابله با تسلط هوایی اسرائیل پرداخت و گفت: «تا وقتی هزار خلبان نداشته باشیم، آسوده خیال نخواهم خوابید.»

تعیین من به مقام ریاست ستاد ارتش مصر

در ۱۲ مه ۱۹۷۱ به منطقهٔ دریای سرخ باز گشتم، اما حوادث بسرعت حیرت‌آوری روی می‌دادند. روز ۱۳ مه اکثریت مطلق اعضای کمیتهٔ اجرایی اتحادیهٔ سوسیالیست و همچنین چند تن از وزیران، از جمله وزیر جنگ، و سپس تعدادی از اعضای کمیتهٔ مرکزی اتحادیهٔ مزبور نیز استعفا کردند. چنین به نظر می‌رسید که گویا دچار فروپاشی سیاسی شده بودیم. در ۱۵ مه، سادات دست به کودتای نظامی علیه مخالفان سیاسی خود زد. در این کودتا، سه نفر او را یاری کردند: سرتیپ لیثی ناصف، فرماندهٔ گارد جمهوری، سرلشکر محمدصادق، رئیس ستاد ارتش و ممدوح سالم، که سالها در سازمان امنیت خدمت کرده و در آن برهه، استاندار اسکندریه بود. سرتیپ لیثی ناصف فرماندهٔ گارد جمهوری با در اختیار داشتن یك تیپ زرهی و یك تیپ پیاده نظام، نقشی عمده در کودتا ایفا کرد، در حالی که سرلشکر صادق نقش پشتیبان را داشت و مسؤولیت ممدوح سالم نیز کنترل سازمان امنیت و دستگیری مخالفان سیاسی سادات بود.

هنوز هم ابهامات زیادی دربارهٔ چگونگی انجام کودتای ۱۵ مه ۱۹۷۱ سادات وجود

دارد. چرا و چگونه چهارده فرماندهٔ نظامی که در ۱۸ آوریل ۱۹۷۱، به همراه وزیر جنگ، علیه طرح اتحاد رأی داده بودند که در حقیقت رأی گیری علیه سادات بود، سکوت کردند؟

سادات در اکتبر ۱۹۷۲ سپهبد صادق را از کار برکنار کرد (صادق اکنون در مصر است، اما نه حق خروج دارد و نه حق حرف زدن)؛ سرلشکر لیثی ناصف در ۳۰ اوت ۱۹۷۳ در جریان حادثه‌ای مشکوك در لندن کشته شد، در حالی که ممدوح سالم چندان مهم نبود، زیرا نیرویی نظامی برای تهدید سادات در اختیار نداشت. به همین علت، پس از وزیر کشور شدن و سپس رسیدن به مقام نخست وزیری در آوریل ۱۹۷۵، در اوایل اکتبر ۱۹۷۸ از کار برکنار شد. به این ترتیب، سادات تمامی کسانی را که در کودتای سال ۱۹۷۱ کمکش کرده بودند، از صحنه بیرون راند.

در ۱۶ مه باردیگر به قاهره بازگشتم تا پست تازه‌ام را به عنوان رئیس ستاد ارتش مصر به عهده بگیرم. به این ترتیب، بیش از ۳۰ افسر را که در ارشدیت، بالاتر از من بودند، پشت سر گذاشتم. شاید برخی‌ها گمان کنند که این انتصاب بر اساس موضع گیری من در جلسهٔ ۱۸ آوریل ۱۹۷۱ شورای عالی نیروهای مسلح بود. در پاسخ باید بگویم منطقی این می‌بود که سادات آن چهارده افسری را که در برابرش ایستادند، برکنار می‌کرد تا از توطئهٔ آنان در امان بماند، اما نه تنها چنین چیزی روی نداد، بلکه فقط کسی که در آن جلسه دوبار از سرلشکر صادق انتقاد کرده بود، به بخش غیرنظامی انتقال یافت و روشن بود که صادق عامل این انتقال است، نه سادات. روز ۱۷ مه، من به همراه سرلشکر صادق، سادات را در خانه‌اش ملاقات کردم. صادق از توانایی و انضباط نظامی من تعریف کرد و افزود که اعتماد زیادی به من دارد. سپس سه نفری به مدت حدود دو ساعت دربارهٔ مسائل مربوط به نیروهای مسلح گفتگو کردیم. پس از آن آماده شدم تا مرحلهٔ تلاش جدی و خستگی ناپذیر به منظور آماده سازی نیروهای مسلح برای جنگ را آغاز کنم.

فصل دوم

مارس ۱۹۷۲ ـ ژوئن ۱۹۷۱

جلسهٔ ۳ ژوئن ۱۹۷۱ با حضور سادات

در ۳ژوئن ۱۹۷۱، شورای عالی نیروهای مسلح به ریاست انور سادات تشکیل جلسه داد. سادات جلسه را با تشریح آنچه او آن را توطئه برای سرنگونی خود می‌نامید، آغاز کرد و در این رابطه بویژه از سپهبد فوزی، امین هویدی، شعراوی جمعه، سامی شرف و مجدی حسنین نام برد. او سپس به خط مشی سیاست خارجی پرداخت و گفت: «استراتژی ما که در دو نکته خلاصه می‌شود، باید برایتان روشن باشد: اولین نکته، حفظ روابط ما با روسها و پایبندی به آن است تا بتوانیم کشوری پیشرفته از نظر اقتصادی و سیاسی بنا کنیم. جنبش صهیونیسم حمله‌ای صلیبی است و دهها سال ادامه خواهد یافت و دوستی ما با اتحاد شوروی یاریمان می‌دهد تا با این تهاجم مقابله کنیم؛ دومین نکته، وحدت عربی است. ما به این دو نکته پایبند هستیم و در راستای آنها گام برمی‌داریم.» وی در مورد دیدار پادگورنی، صدر هیأت رئیسهٔ اتحاد شوروی [1] گفت:

---

۱. پادگورنی صدر هیأت رئیسهٔ اتحاد شوروی از ۲۵ تا ۲۸ مه ۱۹۷۱ به مصر سفر کرد. در این دیدار، پیمان دوستی میان دو کشور منعقد شد. سادات در مارس ۱۹۷۶ این پیمان را لغو کرد.

«هرگز اتفاق نیفتاده پادگورنی یا هیچکدام از اعضای هیأت رئیسهٔ اتحاد شوروی کوشیده باشند در امور داخلی ما دخالت کنند. اما پادگورنی در گفتگویی خصوصی دو نفره از من پرسید: چرا بخصوص این زمان را برای برکناری علی صبری انتخاب کردی؟ به او گفتم: نظرم این بود که این کار را پیش از آمدن راجرز به قاهره انجام دهم، زیرا برکناری او پس از دیدار راجرز ممکن بود به وجه‌المصالحه شدن وی در برابر آمریکا تفسیر شود. پادگورنی پاسخ داد که رهبری شوروی نیز همین تفسیر را داشتند.»

سادات در پاسخ به پرسشی دربارهٔ سازمان «پیشگام» گفت: «طرح جمال عبدالناصر در این زمینه، تشکیل سازمانی از کادرهای جوان بود. این کادرها که از میان اعضای ردهٔ پایین تا ردهٔ بالای اتحادیهٔ سوسیالیست انتخاب می‌شدند، برای در امان ماندن از حملات کینه توزانهٔ مخالفان داخلی و خارجی اتحادیهٔ سوسیالیست، می‌بایست ناشناس می‌ماندند. برخی از این افراد که می خواستند با بهره گیری از نام جمال عبدالناصر، از این سازمان به منظور تحمیل سلطهٔ خود بر ملت سود جویند، با دادن آموزش نظامی به کادرها و تهیهٔ انبار اسلحه، در پی آن بودند تا در زمان مناسب از آنها استفاده کنند. خوشبختانه توانستیم سلاحهای آنها را پیش از پخش در سازمان، ضبط و مصادره کنیم.»

سادات در پاسخ به پرسشی در مورد شایعات درخواست شوروی برای ایجاد پایگاه نظامی در مصر، گفت: «این درست نیست. من به کسی پایگاه نمی‌دهم. در اینجا می‌خواهم به شما بگویم که به هنگام دیدار اخیر راجرز، به او گفتم که من آکادمی هوایی تأسیس خواهم کرد و برای تأسیس آن از شوروی کمك خواهم گرفت و تا هزار خلبان کار آزموده نداشته باشیم آرام نخواهم شد. اینها را به او گفتم. آمریکایی‌ها خوب می‌دانند که در سرزمین خودمان صاحب اختیار هستیم. همچنین به راجرز گوشزد کردم که اگر اشغال اسرائیل بر ما تحمیل شود، من در واژهٔ ناوابستگی تجدیدنظر خواهم کرد.»

سادات در پاسخ سؤالی در مورد کمبودهای تدارکاتی که بر جنگ تهاجمی تأثیر می گذارد، گفت: «شما باید در چارچوب امکانات موجود کار کنید. در صورتی که از آبراه عبور کنید، و البته از باب مبالغه می گویم، تنها ده سانتی متر از شرق آبراه را آزاد کنید، موقعیت سیاسی ما در سطح بین‌المللی و عربی دگرگون خواهد شد.»

روزهای ۶ و ۷ ژوئیه از یگانهای دریایی در اسکندریه بازدید کردم. در این بازدید تعدادی از فرماندهان بلندپایه که در عین حال در شورای عالی نیروهای مسلح نیز عضویت داشتند، همراه من بودند. فرصت حضور در اسکندریه را مغتنم شمردم تا اندیشه‌هایم را دربارهٔ جنگ تهاجمی محدود با آنان مطرح کنم. ظهر روز ۷ ژوئیه در دانشکدهٔ نیروی دریایی جلسه‌ای تشکیل دادم و اندیشه‌ام را در خصوص جنگ محدود برایشان تشریح کردم.[۱]

شورای عالی نیروهای مسلح در ساعت ۱۹ روز ۸ ژوئیه با همهٔ اعضای خود و به ریاست وزیر جنگ، در قاهره تشکیل جلسه داد که تا نیمهٔ شب ادامه داشت. برای اولین بار اصطکاك فکری میان من و سرلشکر صادق در خصوص نقشهٔ جنگ تهاجمی آشکار شد. نظر من این بود که نقشهٔ عملیات منوط به امکانات موجود باشد، در حالی که سرلشکر صادق عقیده داشت که باید بر اساس آزادسازی همهٔ سرزمینها ـ بدون در نظر گرفتن امکانات موجود ـ طراحی و سپس تجهیزات مورد نیاز را تهیه کنیم (توضیح این موضوع در بخش اول بیان شد).

جلسهٔ ۴ نوامبر ۱۹۷۱ با حضور سادات

در ۴ نوامبر ۱۹۷۱ جلسه‌ای به ریاست سادات و با شرکت سرلشکر صادق، من، سرتیپ عبدالقادر حسن، سرتیپ بغدادی، سرتیپ محمد علی فهمی، سرتیپ لیثی ناصف و ژنرال اکینف رئیس مستشاران شوروی برگزار شد که از ساعت ۹ شب تا یك بامداد ادامه داشت. در این جلسه گفتگوهای زیر انجام شد:

سادات: دیروز با شورای امنیت ملی تشکیل جلسه دادم و قرار شد همهٔ منابع کشور در خدمت به اهداف جنگ بسیج شوند. روز پنج‌شنبه آینده، ۱۱ نوامبر، رسماً اعلام خواهم کرد که طرح بازگشایی آبراه سوئز که تحت شرایط خاصی در ۴ فوریه گذشته مطرح کرده بودم، دیگر معتبر نیست. جهت اطلاع شما (خطاب به ژنرال اکینف): «به آمریکا پیام دادم که

---

۱. جزئیات جنگ محدود که بر امکانات واقعی، و نه امکانات فرضی، متکی است، در بخش اول کتاب حاضر بیان شده است.

حتی اگر فقط با تفنگ نیز شده باشد وارد سینا خواهم شد.» از هم اکنون خود را فرماندهٔ کل نیروهای مسلح[۱] اعلام می‌کنم و برای این امر دفتر ویژه‌ای در ستاد فرماندهی اختصاص می‌یابد.[۲]

ژنرال اکینف: هواپیماهای تی. یو - ۱۶ همراه خدمهٔ لازم به منظور آموزش خلبانان و ناوبران مصری، بسرعت خواهند رسید.[۳] مارشال گریشکو وزیر دفاع اتحاد شوروی، مایل است که آموزش یگان سام - ۶ در اتحاد شوروی انجام شود، چون تسهیلات آموزشی این یگان در مصر وجود ندارد.[۴]

عکسهایی که ماهواره‌های شوروی از سینا گرفتند، به دستم رسیده است که آنها را در اختیار فرماندهی ارتش مصر قرار می‌دهم.

جلسهٔ ۱۹ نوامبر با حضور سادات

سادات در روز ۱۹ نوامبر ۱۹۷۱، جلسه‌ای در پایگاه هوایی انشاص تشکیل داد که در آن سرلشکر صادق، من، سرتیپ بغدادی، سرتیپ حسنی مبارك، سرتیپ لیثی ناصف، سفیر شوروی در مصر و ژنرال اکینف شرکت داشتند. در این جلسه گفتگوهای زیر انجام شد:

---

۱. اصل یك صد و پنجاهم قانون اساسی [مصر] تصریح می کند که رئیس جمهور فرماندهٔ عالی نیروهای مسلح است. البته این مقام تشریفاتی و منظور از آن هدایت سیاستهای دفاعی است. مسؤول راهبری و برطرف کردن مشکلات روزانهٔ نیروهای مسلح، فرماندهٔ کل نیروهای مسلح است که به طور قطع باید تمام وقت در این مقام انجام وظیفه کند. سادات با این کار که بهانهٔ آن آماده‌سازی برای جنگ بود، دست به کودتای نظامی دومی زد که منظور از آن به دست گرفتن کنترل نیروهای مسلح بود.

۲. چون سادات بیماری قلبی داشت، سوئیت مخصوص با آسانسور ویژه برای وی در طبقهٔ اول وزارت جنگ تهیه شد. پس از این همه مخارج، او هرگز از این دفتر استفاده نکرد.

۳. ژنرال اکینف فردای آن روز به من اطلاع داد که هواپیماها طبق جدول زمان‌بندی زیر تحویل خواهند شد:

تاریخ	۲۷نوامبر	۲۵ نوامبر	۲۱ نوامبر	۱۱ نوامبر	۶ نوامبر	۵نوامبر
تعداد	۲	۱	۲	۲	۱	۲

۴. طرف مصری خواستار فراهم شدن امکانات آموزشی در مصر شد، اما ژنرال اکینف مشکلات متعددی در این زمینه مطرح کرد و سرانجام گفت که به مسکو اطلاع خواهد داد. روز بعد، او به من گفت که شوروی از امکان آموزش هنگ در مصر عذرخواهی می کند.

سادات: برگس[۱] پریروز نزد من آمد. به او گفتم که تجربهٔ قبلی من با شما سبب می‌شود به شما اعتماد نکنم. شما می‌خواهید طرح مرا به معنایی که هرگز منظور من نبوده چنان جلوه دهید که به نفع اسرائیل تمام شود. آنان [آمریکایی‌ها] قبلاً از من پرسیده بودند: اگر عقب نشینی طبق طرح شما انجام شود، آیا تمدید مدت آتش‌بس امکان پذیر است؟ به آنان پاسخ دادم امکان دارد و می‌توانیم این مدت را سه ماه به سه ماه و برای حداکثر یك سال تمدید کنیم. همهٔ این مسائل را در دیدار پریروز پس گرفته‌ام. برگس از من پرسید: «آیا به واشنگتن اطلاع دهم که شما تا زمانی که اسرائیل به یادداشت یارینگ پاسخ مثبت ندهد، به ما اعتماد ندارید و با ما تفاهم نمی‌کنید.» به او پاسخ مثبت دادم. برگس همچنین گفت که وی مطلع شده است ما هواپیماهایی تحویل گرفته‌ایم که می‌توانند موشکهایی سریعتر از سرعت صوت شلیك کنند و اساساً برای حمله به ناوهای جنگی طراحی شده‌اند و این موضوع کشورش را نگران می‌کند، چون این مسأله در ارتباط با موازنهٔ قدرت میان آمریکا و اتحاد شوروی است. به او گفتم که من علیه آمریکا اعلان جنگ نمی‌کنم، اما باید بدانید که بمباران عمق خاك مصر با بمباران عمق خاك اسرائیل پاسخ داده خواهد شد. به او گفتم که شما باید از ابراز این نگرانی «احساس شرم کنید» (سادات این اصطلاح را دوباره با زبان انگلیسی تکرار کرد)[۲] به اسرائیل فانتوم می‌دهید که با آن می‌تواند به عمق خاك مصر حمله کند، اما اگر من بتوانم اسلحه‌ای را به دست آورم که به ما امکان می‌دهد به عمق خاك اسرائیل حمله کنیم، می‌گویید که احساس نگرانی می‌کنید.

سرتیپ بغدادی: از رئیس مستشاران نیروی هوایی مطلع شدم که سرعت این موشك ۱,۲۰۰ کیلومتر در ساعت است. به عقیدهٔ من، اگر سرعت آن دو برابر سرعت صوت نباشد، بی‌ارزش خواهد بود.

ژنرال اکینف: این اطلاعات درست نیست. (آنگاه وی مشخصات موشکهایی را که قرار بود تحویل بگیریم، تشریح کرد. از خواننده به خاطر عدم امکان بازگویی این اطلاعات

---

۱. معاون وزیر امور خارجهٔ آمریکا.

2. You should beashamed of yourself.

پوزش می‌طلبم.)

سادات: من تحلیل اکینف را می‌پذیرم.

ژنرال اکینف: مشکل واقعی آموزش خلبانان است. هر خلبان به ۵۰۰ ساعت آموزش نیاز دارد.

سادات: آمریکایی‌ها ژنرال دایان را برای سفر به آمریکا فرا خوانده‌اند. بی‌شك آنان اطلاعات خودشان را دربارهٔ هواپیمای تی. یو ـ ۱۶ در اختیارش قرار خواهند داد. می‌ترسم که دشمن ضربه‌ای غافلگیرانه وارد کند تا در تهاجم از ما پیشی گیرد؛ به همین علت، از شوروی می‌خواهم که سینا را با هواپیماهای ام ـ ۵۰۰[1] و خود اسرائیل را نیز به‌وسیلهٔ ماهواره شناسایی کند.

سرتیپ بغدادی: ۵۰ فروند هواپیمای میگ ـ ۲۱. ام. اف که گفته شده در سال ۱۹۷۱ به دستمان خواهند رسید، به سه ماه زمان برای مونتاژ نیاز دارند. همچنین کارگاههای تعمیر موتور هواپیما[2] که شوروی در اینجا [مصر] می‌سازد، هنوز پایان نیافته است. خواهشمندم در انجام این امور تسریع شود.

سادات: از آقای سفیر می‌خواهم به رهبران شوروی اطلاع دهد، در بارگیری آنچه در مورد آن توافق کردیم، تسریع شود و مرا از زمان رسیدن این تدارکات مطلع سازد. در راه‌اندازی کارخانهٔ هواپیماسازی و کارگاههای تعمیر نیز تسریع شود.

بازدید از جبهه

روز ۱۹ نوامبر ۱۹۷۱ مصادف با دومین روز از عید مبارك فطر بود. پس از پایان این جلسه، سادات را در بازدیدش از نیروهای مسلح همراهی کردم. در همان روز با افراد نیروی هوایی و نیروهای ویژه ملاقات کردیم و سپس عازم اسماعیلیه شدیم و شب را در آنجا با افراد ارتش دوم گذراندیم. صبح فردای آن روز عازم جنوب شدیم و با افراد ارتش سوم

---

۱. میگ ـ ۲۵.

۲. تعمیر و تنظیم کردن موتور هواپیما پس از مدت زمان معینی از راه‌اندازی آن، همان گونه که در موتور خودرو انجام می‌شود.

دیدار کردیم. در شامگاه روز ۲۰ نوامبر به قاهره باز گشتیم.

از ۲۱ تا آخر نوامبر تلاش اصلی من متوجه انجام کارم در اتحادیهٔ عرب بود، زیرا معاون نظامی دبیر کل اتحادیه بودم. در این مقام ریاست سازمان مستشاری نظامی را که از رؤسای ستاد ارتشهای عرب تشکیل می‌شد، بر عهده داشتم. همچنین رئیس دبیرخانهٔ شورای دفاع مشترك عرب، مرکب از وزیران امور خارجه و دفاع کشورهای عرب بودم. بعلاوه، رؤسای ستاد ارتشهای عرب از ۲۱ نوامبر به قاهره می‌آمدند و اجلاس آنان در ۲۶ نوامبر پایان می‌پذیرفت. پس از آن نیز اجلاس شورای دفاع مشترك در روزهای ۳۰ ـ ۲۷ نوامبر برگزار می‌شد.

جلسهٔ ۲ ژانویه ۱۹۷۲، با حضور سادات

شورای عالی نیروهای مسلح، در ۲ ژانویه ۱۹۷۲، به ریاست سادات تشکیل جلسه داد. مهمترین سخنان در این جلسه به شرح زیر بود:

سادات: آمریکا همه گونه پشتیبانی در اختیار اسرائیل قرار می‌دهد، در حالی که اتحاد شوروی آنچه را در اکتبر گذشته وعده داده، هنوز به ما تحویل نداده است. قراردادی که سرتیپ عبدالقادر حسن بتازگی در مسکو امضا کرده، شامل همهٔ سلاحهایی که رهبران شوروی به من وعده داده بودند، نیست.

آمریکا نه تنها هیچ فشاری بر اسرائیل وارد نمی‌کند، بلکه می‌گوید در این میان فقط یك «تسهیل ساز جنبی» است. (سادات واژهٔ انگلیسی Catalist را به کار برد.)

شعله‌ور شدن جنگ هند و پاکستان باعث شد که در محاسباتم تجدیدنظر کنم، چون جنگ میان آنها پایان نیافته، بلکه در حقیقت آغاز شده است.[1]

سرتیپ محمدعلی فهمی، فرماندهٔ پدافند هوایی: مشکل من این است که از من انتظار دارند با اسلحه‌ای دفاعی در جنگی تهاجمی نبرد کنم.

---

۱. جنگ ـ از نظر نظامی ـ با تصرف پاکستان شرقی توسط هند و اعلام کشور بنگلادش متوقف شد. به همین دلیل، منظور سادات این بود که مناقشه میان شوروی و آمریکا آغاز شده است و در این منطقه از جهان تشدید خواهد شد.

سرتیپ محمد فهمی، فرماندهٔ نیروی دریایی: باید بر اتحاد شوروی فشار وارد بیاوریم. باید بنادر مصر را بر روی ناوگان شوروی ببندیم. البته می‌توان این کار را بتدریج و مرحله به مرحله تا بستن کامل بنادر ادامه داد مگر آنکه آنان خواسته‌هایمان را پاسخ بدهند.

سرتیپ بغدادی، فرماندهٔ نیروی هوایی: به هواپیماهای بازدارنده‌ای که بتوانند به عمق خاك اسرائیل نفوذ کنند نیاز دارم.

سرتیپ علی عبدالخبیر، فرماندهٔ منطقهٔ مرکزی: در مورد جنگ تهاجمی، کمبودهای زیادی در نیروهای مسلح وجود دارد که مهمترین آنها، ضعف نیروی هوایی، فقدان تحرك، کمبود وسایل ترابری و ضعف شیوهٔ گشودن معابر در میادین مین است.

سرتیپ سعید ماحی، فرماندهٔ توپخانه: باید در حدود امکانات خودمان دست به اقدامی بزنیم.

من (شاذلی): باوجود همهٔ کمبودها، باز نیروهای مسلح توانایی انجام عملیات تهاجمی محدود را دارند. جناب رئیس جمهور با شوروی تماس بگیرند و موضع گیری او را در صورت اقدام به عملیات تهاجمی جویا شوند، چون نیروهای زیادی در مصر، از جمله دو تیپ هواپیماهای جنگنده و یك لشکر پدافند هوایی دارد و امکانات جنگ الکترونیکی در کنترل اوست. به عنوان فرمانده باید بدانیم آیا روسها با ما مشارکت خواهند کرد یا نه؟ اگر تمایل به مشارکت داشته باشند، باید حدود مشارکت مشخص شود تا برنامه‌ریزی درستی انجام دهیم.

سرلشکر صادق: همهٔ ما برای نبرد فوری آمادگی داریم، اما پیروزی باید تضمین شده باشد. کشور نتیجه‌ای کمتر از پیروزی را تحمل نمی کند. کمبودها را از بلوك غرب تأمین خواهیم کرد و به محض پایان آن به جناب عالی اطلاع خواهم داد.

حکایت «مه»

بی‌شك سادات وقتی خبر آغاز جنگ هند و پاکستان را در ۳ دسامبر ۱۹۷۱ شنید، بسیار خوشحال شد، زیرا از آنجا که نمی توانست به اشتباه خود اعتراف کند، همیشه فرد یا دلیلی را جستجو می کرد تا مسؤولیت اشتباه خود را بر گردنش بیندازد. او سال ۱۹۷۱ را

در حالی پشت سر گذاشت که طبل جنگ را می نواخت و می گفت که سال ۱۹۷۱ «سالی تعیین کننده» است، چه برای صلح و چه برای جنگ، اما سال ۱۹۷۱ بدون هیچ رویدادی تعیین کننده پایان یافت. ملت مصر که دموکراسی را تنها از طریق لطیفه گویی تجربه می کند، به لطیفه گویی پرداخت. از میان لطیفه‌ها، یکی این است که: «رئیس جمهور فرمانی صادر کرده که بر اساس آن سال ۱۹۷۲ ادامهٔ سال ۱۹۷۱ است، و هیچکس حق ندارد از عدد ۱۹۷۲ استفاده کند.» سادات که باید به این لطیفه‌ها پاسخ می‌داد و توجیه حمله نکردن به اسرائیل در سال ۱۹۷۱ را بیان می کرد، دلیلی جز جنگ هند و پاکستان و حکایت «مه» را نیافت.

وی که در سخنرانی خود در ژانویه ۱۹۷۲ کوشید دلایل انصراف از حمله به اسرائیل در سال ۱۹۷۱ را برای ملت مصر توجیه کند، با اشاره به حکایت «مه»، گفت: «روزی جمال عبدالناصر به نیروی هوایی دستور داد نیروهای دشمن در شرق آبراه را بمباران کنند. هنگامی که هواپیماها به منطقه رسیدند، با مه فشرده‌ای روبرو شدند که مانع از دید بود. به همین علت، بدون انجام مأموریت، به پایگاههای خودی باز گشتند. جمال عبدالناصر به نیروی هوایی دستور داد که مأموریت، یك یا دو ساعت بعد که مه برطرف شد، انجام شود. هواپیماهای ما برای دومین بار در اجرای مأموریت محوله ناکام ماندند، زیرا مه همچنان در منطقه باقی بود. جمال عبدالناصر دستور داد عملیات برای سومین بار تکرار شود. هواپیماهای ما برای سومین بار، بی آنکه توانسته باشند مأموریت خود را انجام دهند، باز گشتند. آنگاه جمال عبدالناصر گفت: کافی است؛ شاید خدا نمی خواهد این عملیات را انجام بدهیم.» به دنبال این حکایت جالب در مورد «مه»، سادات به داستان جنگ هند و پاکستان پرداخت و آن را به مثابهٔ «مه‌ای» دانست که مانع از اجرای دستور جمال عبدالناصر در بمباران هوایی مواضع اسرائیلی شده بود، و سپس چنین نتیجه گیری کرد که اگر جنگ هند و پاکستان نبود، جنگ در سال ۱۹۷۱ آغاز می‌شد و سال ۱۹۷۱ همان طور که قبلاً گفته بود، سالی تعیین کننده می‌بود.

سادات سخت در اشتباه بود که گمان می کرد ملت مصر حکایت «مه» را می‌پذیرد، زیرا مردم حکایت «مه» را دستاویز جدیدی برای تمسخر و لطیفه‌پردازی بیشتر ساختند.

جلسهٔ شورای عالی نیروهای مسلح

روز ۱۸ مارس ۱۹۷۲ شورای عالی نیروهای مسلح جلسه‌ای به ریاست سپهبد صادق تشکیل داد. صادق موارد زیر را برای ما بازگو کرد:

۱. شایعاتی وجود دارد که میان سپهبد صادق و آقای عزیز صدقی[۱] اختلاف هست که این اصلاً درست نیست؛

۲. شایعاتی وجود دارد که سپهبد صادق با اتحاد شوروی اختلاف دارد. این نیز درست نیست، زیرا آنچه هست، اختلاف در اصول است؛

۳. شایعه‌ای وجود دارد که پایگاههای دریایی مَرسی مطروح و اسکندریه تحت کنترل روسها قرار داده شده‌اند که این نیز درست نیست؛

۴. سرلشکر عبدالقادر از مسکو بازگشته است بی‌آنکه قرارداد تازه‌ای را امضا کند، چون روسها خواستار شده‌اند که قیمت هواپیماهای تی. یو - ۲۲، تانکهای تی - ۶۲ و مهمات را به ارز و با بهای کامل بپردازیم. در نتیجه، قیمت هر فروند هواپیمای تی. یو - ۲۲، ۵/۶ میلیون روبل و قیمت هر دستگاه تانک تی - ۶۲، ۲۵۰ هزار روبل می‌شود. طرف مصری از امضای قرارداد با این شرایط خودداری کرد و به همین خاطر، این تسلیحات تحویل داده نخواهند شد.[۲]

در شرایط نبود دموکراسی، تنها شیوه‌ای که ملت به وسیلهٔ آن می‌تواند نظرش را ابراز کند، شایعه است. بسیار اتفاق می‌افتد که رهبری سیاسی نیز خود اقدام به ساخت و ترویج پاره‌ای شایعات می‌نماید تا هدف مشخصی را برآورده سازد. به نظرم شایعاتی که سپهبد صادق در جلسهٔ مورخ ۱۸ مارس شورای عالی نیروهای مسلح ذکر کرد، از نوع شایعات خود ساخته بود تا میان افراد نیروهای مسلح و اتحاد شوروی دشمنی به وجود آورد، همچنین خود را کسی معرفی کند که مصر را در مقابل خطر کمونیسم حمایت می‌کند. سپهبد صادق بشدت از کمونیسم نفرت داشت و این مسأله‌ای شخصی است که

۱. عزیز صدقی نخست وزیر مصر بود و از طرفداران همکاری با اتحاد شوروی به شمار می‌آمد.

۲. شوروی از دوران عبدالناصر تنها نیمی از بهای سلاحها را از ما می‌گرفت و این مبلغ نیز با پوند مصر و به صورت اقساط با بهرهٔ ۲ درصد، پس از تحویل گرفتن سلاحها و به دنبال یك مهلت طولانی پرداخت می‌شد.

هیچکس نباید او را به خاطر آن مؤاخذه کند، اما دشمنی وی با کمونیسم چشم و بصیرت وی را کور کرده است و تفاوتی میان کمونیسم، به عنوان مکتبی فکری، و اتحاد شوروی، به عنوان ابرقدرتی که می‌توانست سلاحهای مورد نیاز ما را برای آزادسازی سرزمینهای اشغالی در اختیارمان بگذارد، قائل نبود. هر کسی که به خاطر منافع مصر، خواستار گسترش روابط با اتحاد شوروی می‌شد، نه تنها دشمن شخصی سپهبد صادق به شمار می‌آمد، بلکه شاید وی پا را فراتر می‌گذاشت و او را متهم به کمونیست بودن و مزدوری اتحاد شوروی می‌نمود. به همین علت، آنچه صادق در جلسهٔ مذکور گفته بود، حمله به عزیز صدقی بود و نه تکذیب آن شایعه. حتی اگر فرض کنیم که تحلیل من نادرست است و صادق این شایعات را نساخته، بلکه از طریق نظرخواهی که هر چند گاه در نیروهای مسلح انجام می‌شود، به دست آورده بود، باتوجه به شیوهٔ نادرست دایرهٔ اطلاعات نظامی برای دستیابی به این اطلاعات، نمی‌توان با جدیت با آنها برخورد کرد. بی‌شك دایرهٔ اطلاعات نظامی، مأمورانی مخفی در هر واحد از نیروهای مسلح دارد و این افراد آنچه را می‌بینند و می‌شنوند به دایرهٔ اطلاعات می‌رسانند. اگر فرض کنیم یك مأمور از میان هزاران مأمور چنین شایعه‌ای را شنیده باشد، باز جزو شایعات رایج ثبت می‌شود، خواه نسبت آن یك در هزار باشد و خواه ساخته و پرداخته یك نفر. چنین شیوه‌ای به هدر دادن اندیشهٔ بشری است، زیرا امکان ندارد همهٔ انسانها در همه‌چیز توافق داشته باشند. شیوهٔ علمی و درست نظرخواهی، بحث آزاد و ثبت دیدگاهها به وسیلهٔ طرح سؤالات مشخص و سپس آمارگیری سالم از این پاسخهاست. در یکی از جلسه‌های ماهیانه‌ام، به این شیوه حمله کردم و توضیح دادم چنین گزارشهایی که دایرهٔ اطلاعات نظامی برای رئیس جمهور و وزیر جنگ می‌فرستد، نشان دهندهٔ افکار عمومی واقعی نیروهای مسلح نیست. در حالی که این سخن را می‌گفتم، همهٔ فرماندهان حاضر در جلسه، با خوشحالی زیاد، تمام گفته‌های مرا تأیید کردند. با وجود این، نتوانستم این شیوهٔ نادرست نظرخواهی را اصلاح کنم، زیرا دایرهٔ اطلاعات نظامی مستقیماً زیر نظر وزیر جنگ بود و اختیارات رئیس ستاد ارتش به بخش ویژهٔ اطلاعات عملیات محدود می‌شد. بخش ضداطلاعات و گزارشهای دایرهٔ اطلاعات نظامی در خصوص امنیت نیروهای مسلح برای رئیس جمهور و وزیر جنگ ارسال می‌شد

و چنانچه رونوشتی از آن به دست رئیس ستاد ارتش می‌رسید، تنها جهت آگاهی بود. شگفت آنکه این نظام پس از برکناری سپهبد صادق و تعیین سرلشکر احمد اسماعیل به جای وی همچنان اعمال می‌شد.

دایرهٔ اطلاعات نظامی در مصر، یکی از سه دستگاهی است که زمامدار مصر با تکیه بر آنها، ملت را به زیر سلطهٔ خود می کشاند. این دستگاهها عبارتند از: سازمان اطلاعات که مستقیماً تابع رئیس جمهور است، سازمان امنیت که زیر نظر وزیر کشور است، و بالاخره دایرهٔ اطلاعات نظامی که تابع وزیر جنگ است. این دستگاهها گزارش ماهیانه‌ای ـ چنانچه نیازی به گزارش ویژه نباشد ـ برای رئیس جمهور می‌فرستند. در این مورد، رقابتی میان سه دستگاه یادشده پدید می آید، زیرا آنها معتقدند که هرچه گزارش مفصلتر باشد، گواه میزان وفاداری آنها به رژیم است. همچنین هر کدام از آنها بیم دارند که خبر یا شایعه‌ای در گزارشهای دو دستگاه دیگر باشد که در گزارش آن منعکس نباشد. این امر مشکل آفرین خواهد بود، چراکه رئیس جمهور چنین خواهد انگاشت که آن خبر یا شایعه به علتی گزارش نشده است. به‌همین دلیل، رقابت صنفی شدیدی میان این سه دستگاه شکل گرفته بود. همهٔ این مسائل نتیجهٔ تشویق رئیس جمهور بود که گمان می کرد رقابت میان این سه دستگاه تضمین کنندهٔ اقدام نکردن به کودتا علیه اوست.

صبح روز ۱۹ مارس ۱۹۷۲، با وزیر جنگ و ژنرال اکینف دیدار کردم و عکسهایی که به وسیلهٔ ماهواره‌های شوروی گرفته شده بودند، تحویل گرفتیم. عکسها به همراه یك نمایندهٔ ویژه از اتحاد شوروی ارسال می‌شد، تا با بررسی آنها بتوانیم اطلاعات مورد نیاز را استخراج کنیم، به شرط اینکه از عکسها کپی یا فیلم نگیریم. پس از مشاهدهٔ عکسها، شخص آورندهٔ آنها به همراه یك افسر مصری برای انتقال اطلاعات به دنبال کار خود رفتند.

پس از پیوستن سرلشکر عبدالقادر به جمع ما، گفتگوی زیر انجام شد:

ژنرال اکینف: من و سفیر [شوروی] دیروز با رئیس جمهور ملاقات کردیم و این عکسهای هوایی را به وی نشان دادیم. رئیس جمهور به ما اطلاع داد که به عزیز صدقی نخست وزیر گفته است پرداخت بهای سلاحها با ارز باشد.

رئیس جمهور گفت در مورد هواپیماهای میگ ـ ۲۱ و ام ـ ۵۰۰ آمادهٔ پرداخت با

ارز هستیم، اما در مورد هواپیمای تی. یو ـ ۲۲ چنین نیست، زیرا این هواپیما فقط بمب‌افکن هستند و نیاز به پشتیبانی دارند. به جای آنها، دو اسکادران لیتننگ از عربستان سعودی و یك اسکادران دیگر از کویت خواهیم گرفت و هفتهٔ آینده خلبانان مصری را برای آموزش این هواپیماها اعزام خواهیم کرد.

در خصوص تانکهای تی ـ ۶۲ رئیس جمهور گفت به این تانکها نیاز داریم، اما خیلی گران هستند و مشکلاتی با لیبی در مورد پرداخت قیمت آن وجود دارد. رئیس جمهور همچنین پذیرفت که مصر بهای مهمات را با ارز پرداخت کند.

در مورد گردانهای موشکی، رئیس جمهور به جای ۱۸ گردانی که در پیام وزیر جنگ مصر به وزیر دفاع شوروی درخواست شده بود،[۱] تنها با تحویل گرفتن ۱۲ گردان موشکی از دوستان موافقت کرد. (ژنرال اکینف تلویحاً گفت که برچیدن این گردانها در حال حاضر شاید بر مذاکرات برژنف ـ نیکسون، که در مه آینده در مسکو برگزار خواهد شد، تأثیر گذارد.)

سپهبد صادق: از این موضوع اطلاعی ندارم. با رئیس جمهور تماس خواهم گرفت و هر دستوری بدهد اجرا خواهم کرد.

پس از رفتن ژنرال اکینف، وزیر جنگ تلفنی با سادات تماس گرفت و گفته‌های اکینف را به وی اطلاع داد. سادات هرچه را ژنرال اکینف گفته بود، تأیید کرد جز موضوع مهمات را. او گفت که منظورش از پرداخت ارز برای مهمات این بوده است که در ازای گسترش خط تولید مهمات در مصر ارز پرداخت خواهد شد، نه برای مهمات آماده. وزیر پس از این گفتگوی تلفنی، دفترش را به مقصد فرودگاه قاهره ترك گفت و از آنجا با هواپیما عازم عربستان سعودی شد.

ساعت حدود ۱۰:۳۰ صبح روز یك شنبه ۱۹ مارس ۱۹۷۲ بود که وزیر جنگ از

---

۱. روسها گردانهای موشکی سام مصر را به دلیل کمبود پرسنل آموزش دیدهٔ مصری، راه اندازی می کردند. سرفرماندهی ارتش مصر به دنبال اتمام آموزش پرسنل مورد نیاز برای راه‌اندازی این گردانها، درخواست خروج خدمهٔ شوروی را مطرح کرد. به همین علت، وزیر جنگ مصر پیامی به همتای روسی خود فرستاد و در آن بی نیازی مصر را از خدمه‌ای که ۱۸ گردان موشکهای سام را راه‌اندازی می کردند، به‌وی اطلاع داد.

وزارتخانه بیرون رفت. در حالی که سرگرم انجام اقدامات و ترتیبات مربوط به تحویل گرفتن ۱۲ گردان موشکی از کارشناسان شوروی بودم، از دفتر سادات با من تماس گرفتند و اطلاع دادند که باید فوراً برای دیدار با سادات در خانه‌اش در جیزه، حرکت کنم و سرلشکر عبدالقادر حسن مسؤول قراردادهای شوروی و مصر را که روز قبل از مسکو آمده بود، نیز همراه خودم بیاورم. ساعت ۱۲:۳۰ در خانهٔ سادات بودیم. در این دیدار، حافظ اسماعیل مشاور سادات در امور امنیت ملی نیز حضور داشت.

سرلشکر عبدالقادر حسن گزارش خود را در مورد سفر اخیرش قرائت کرد و سادات که دریافته بود صادق گزارش عبدالقادر حسن را بهانه‌ای برای حمله به شوروی قرار داده است، بدون هیچگونه پرسش و اظهار نظر مستقیم به سخنان عبدالقادر گوش داد. اینك سادات بود که با اظهار نظرهای غیرمستقیم خود به دفاع از اتحاد شوروی می‌پرداخت. خلاصهٔ مهمترین سخنان سادات به قرار زیر بود:

دوستی ما با اتحاد شوروی سیاستی استراتژیك است که باید از آن محافظت کرد، زیرا تنها برگی است که با آن بازی می کنیم؛

مسائلی که دیروز در شورای عالی نیروهای مسلح مورد بحث قرار گرفت، نباید به سطوح پایین‌تر منتقل شود؛

ما به روسها پایگاه نمی‌دهیم، بلکه فقط به آنان تسهیلات ارائه خواهیم کرد.

آنگاه سادات فردی را احضار کرد و به ما گفت که او افسر پلیس و خویشاوند یك افسر نیروهای مسلح است. آن افسر نیروهای مسلح به خویشاوندش گفته که دایرهٔ اطلاعات نظامی از نیروهای مسلح در زمینهٔ درخواست روسها برای پایگاه دریایی و پرداخت بهای اسلحه به ارز نظرخواهی کرده است.[1] سپس عبدالقادر حسن رفت، و من و سادات دربارهٔ برخی مسائل دیگر گفتگو کردیم.

۱. این رویداد سرمایه‌گذاری رژیم مصر را بر رقابت میان سه دستگاه اطلاعاتی کشور نمایان می‌سازد، تا بتواند یکی را بوسیلهٔ دیگری مهار کند.

فصل سوم

سابقهٔ اختلاف من و صادق

سه ستون قدرت

ارتش ابزار اصلی انقلاب ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ بود. از آنجا که رهبری انقلاب برخورداری از وفاداری نیروهای مسلح را از ضروری ترین نیازهای خود می‌دانست، عبدالحکیم عامر را، با اولویت کنترل ارتش و اطمینان از وفاداری آن، به عنوان وزیر جنگ و فرماندهٔ کل نیروهای مسلح منصوب کرد. پست فرماندهٔ کل نیروهای مسلح تازه بود و پس از انقلاب ایجاد شد و در هیچیك از دو بلوك شرق و غرب به چشم نمی‌خورد. در این کشورها، رئیس ستاد ارتش در رأس تشکیلات نظامی قرار دارد و با وزیر جنگ که نمایندهٔ رهبری سیاسی است همکاری می کند، اما در مصر، در پی ایجاد این مقام، کشمکشی در دستگاه فرماندهی پدید آمد و مسؤولیتهای رهبری سیاسی و فرماندهی نظامی با یکدیگر تداخل پیدا کردند. مسألهٔ نظامی بودن رئیس ستاد ارتش مطرح نبود، بلکه این پرسش مطرح بود: آیا وزیر جنگ و فرماندهٔ کل نیروهای مسلح باید نظامی باشد یا غیر نظامی؟ آیا اشتباه او اشتباه رهبری سیاسی شمرده می‌شود یا نه؟ آیا وی در برابر تصمیمات یا فرامین خود، به عنوان یك فرماندهٔ نظامی مسؤول است یا به عنوان یك تصمیم گیرندهٔ سیاسی؟

در جهت ایجاد وفاداری هر چه بیشتر در نیروهای مسلح، عبدالحکیم عامر سه دایره را تحت امر خود در آورد تا رئیس ستاد ارتش نتواند در کارهای این دوایر دخالت کند. این دوایر عبارت بودند از: اطلاعات نظامی، امور افسران و امور مالی. وی از طریق دایرهٔ اطلاعات نظامی می توانست وفاداران و خائنان به انقلاب را شناسایی کند، به وسیلهٔ دایرهٔ امور افسران می توانست پستهای کلیدی را میان طرفداران خود تقسیم کند و با تسلط بر دایرهٔ امور مالی نیز اقدام به کمك مالی به دوستان و آشنایان خود نماید.

پس از ارتشبد عامر، سپهبد محمد فوزی جانشین او شد و قوانین و مقررات دورهٔ عامر را حفظ کرد. عبدالحکیم عامر به خاطر بهره‌جویی از نفوذ خود به عنوان شخص دوم شورای رهبری انقلاب، برای اجرای تصمیمات خود نه تنها نیازی به فرمان رئیس جمهور نداشت، بلکه برعکس، از اوایل دههٔ ۱۹۶۰، حتی با رئیس جمهور نیز در می‌افتاد. سپهبد محمد فوزی چنین قصدی نداشت، اما به هر چیز دیگر جز این طمع داشت. وی توانست فرمانی از عبدالناصر بگیرد که اختیارات گسترده‌ای به او می‌داد و بدیهی است که این اختیارات به بهای محدود شدن اختیارات رئیس ستاد ارتش تمام می‌شد. از آن پس سپهبد محمد فوزی قدرت خود را طبق فرمان رئیس جمهور گسترش داد. پس از سپهبد محمود فوزی، سپهبد محمدصادق نیز این اختیارات را به چنگ گرفت و راه عبدالحکیم عامر و محمد فوزی را ادامه داد. هنگامی که من به عنوان رئیس ستاد ارتش تعیین شدم، وضع به این گونه بود. به طور کامل با آن سه دایره احساس بیگانگی می کردم و تمایلی به گسترش اختیاراتم نداشتم. کارهای بسیاری داشتم که باید انجام می‌دادم، اما به مرور زمان خود را با مشکلات رودررو یافتم.

روزی در باشگاه ورزشی هلیوپولیس، بر حسب تصادف، افسری قدیمی در کنار من نشسته بود. او در اوایل دههٔ ۱۹۵۰ از نیروهای مسلح به وزارت امور خارجه منتقل شده بود و پس از رسیدن به مقام سفیر کبیری، بازنشسته گردید. وی از این موضوع شکایت داشت که بدون موافقت سرفرماندهی نیروهای مسلح نمی تواند از مصر خارج شود، زیرا زمانی افسر بود، هرچند که بیش از ۱۸ سال پیش از نیروهای مسلح کناره گیری کرده باشد. از این قانون ناعادلانه شگفت زده شدم و به او قول دادم که موضوع را پیگیری کنم. پس از مدتی،

رئیس اطلاعات نظامی را احضار کردم و مسأله را با وی مطرح نمودم. معلوم شد آنچه سفیر گفته بود درست است. از رئیس اطلاعات نظامی خواستم که این مقررات را لغو کند. وی مؤدبانه به من گفت که موضوع را با وزیر جنگ در میان بگذارم. هنگامی که موضوع را با وزیر جنگ در میان گذاشتم، دریافتم که او بر ضرورت ابقای این مقررات اصرار دارد.[۱] استدلال وزیر جنگ این بود که نام بعضی از افسران قدیمی در فهرست سیاه است و حق خروج از کشور را ندارند. به او گفتم: «چرا فهرست سیاه را به ادارهٔ گذرنامه نمی‌دهید تا هزاران افسری را که نامشان در آن نیست، از گرفتاری بوروکراسی برهانید؟» گفت: «به دلایل امنیتی نمی‌خواهم کسانی که نامشان در فهرست سیاه است از آن آگاه شوند!» جهت اطلاع خوانندگان یادآور می‌شوم که اصطلاح به «دلایل امنیتی» اصطلاحی است که با آن می‌توان به هر بحثی پایان داد. همچنین در سایهٔ این واژه‌هاست که سلطهٔ حکمران و دستیارانش در یك رژیم خودکامه افزایش می‌یابد و دموکراسی پایمال می‌شود. کدام امنیت؟ چگونه است که اسرائیل ضمن حفظ امنیت خود، به اعمال دموکراسی می‌پردازد و آزادی شهروند صهیونیست را محترم می‌شمارد!!

دایرهٔ امور افسران وضعیت متفاوتی داشت، زیرا به حکم مقام خود، ریاست کمیسیون امور افسران را که مرکب از پانزده افسر با درجهٔ سرتیپی بود، به عهده داشتم. این کمیسیون مسؤول بررسی امور افسران از قبیل ارتقای درجه، اخراج و مجازات بود، اما در انتخاب پستهای فرماندهی یا تغییر پستها اختیاری نداشت، چون این گونه امور با دستور مستقیم وزیر جنگ به دایرهٔ امور افسران انجام می‌گرفت. جلسهٔ کمیسیون را به هنگام شب تشکیل می‌دادیم و برای چندین شب متوالی تا پاسی از نیمهٔ شب ادامه می‌یافت تا آنچه رضای خداوند و اقتضای وجدان انسانی است، تحقق یابد. از این رو، پس از ارائهٔ همهٔ نظرات، رأی‌گیری می‌شد و مصوبهٔ کمیسیون همواره بر اساس رأی اکثریت بود. پس از تحمل همهٔ این سختی‌ها، لازم بود مصوبهٔ کمیسیون به وزیر جنگ ارائه شود. گمان

---

۱. اگر سپهبد صادق به این می‌اندیشید که روزی بازنشسته می‌شود و بدون اجازهٔ وزیر جنگ نمی‌تواند از مصر خارج شود، پیشنهادم را می‌پذیرفت و این مقررات را لغو می‌کرد.

می کردم تأیید وزیر تشریفاتی است، چون پذیرفتنی نبود که او در طی پنج دقیقه در مورد عملکرد پانزده افسر بلندپایه به مدت ۳۰ ساعت کار (یعنی ۴۵۰ نفر ـ ساعت) نظر بدهد! ! در اشتباه بودم، زیرا وزیر جنگ هر تصمیمی را که مورد پسندش نبود، رد و به جای آن تصمیم خود را تحمیل می کرد. اگر هم با وی در این زمینه بحث می کردم، می گفت: «من این شخص را بیشتر از شما می‌شناسم.» به او می گفتم: «پس چرا وقت خودم و پانزده ژنرال را در کاری تلف کنیم که می توان آن را با یك حرکت قلم منتفی کرد؟ چرا خودت همهٔ کارها را انجام نمی‌دهی و ما را از این گرفتاری‌ها معاف نمی‌داری؟»

صادق یکی از عناصر مهم کودتای سادات در ۱۵ مه ۱۹۷۱ بود. به همین سبب، وی علاوه بر اینکه وزارت جنگ و سرفرماندهی نیروهای مسلح را یدك می کشید، اختیارات گسترده‌ای در سطح سیاسی و نظامی داشت. همهٔ افسران ـ از جمله من ـ از قدرت صادق آگاه بودیم. با وجود این، او نیز همانند هر آدمیزاد، گاه دوست می‌داشت قدرت خود را به دیگران بنمایاند. یك روز پیش از سفرش با هواپیمای بوئینگ اختصاصی به عربستان سعودی، در دفترش حضور داشتیم و در مورد پاره‌ای موضوعات گفتگو می کردیم. در حین گفتگو، او در یك خودنمایی آشکار، نامه‌ای را به من نشان داد و گفت آن را بخوان! نامه در پاکتی درباز و به امضای سادات و خطاب به ملك فیصل بود. سادات در آن نامه نوشته بود: «سپهبد صادق مورد اعتماد کامل من است. هر چه او بگوید مانند گفته‌های من بدانید؛ می توانید براحتی با او صحبت کنید و هر نوع پذیرایی شما از او، پذیرایی از من است.»[1]

اختلاف در جلسهٔ شورای دفاع مشترک

اولین درگیری من و صادق در اواخر نوامبر ۱۹۷۱ و در جلسهٔ شورای دفاع مشترك کشورهای عرب روی داد. من که معاون نظامی دبیر کل اتحادیهٔ عرب بودم، طرح تازه‌ای به شورا ارائه کردم. او که به عنوان نمایندهٔ مصر در جلسه شرکت داشت، از طرحی که در پی تصویب آن بودم، ناخشنود بود. به همین علت، به هنگام تنفس، با گله‌مندی از من خواست

۱. یك سال بعد و دقیقاً در نوامبر ۱۹۷۲، سادات در برابر من و ممدوح سالم، صادق را مزدور ملك فیصل نامید.

طرح خود را برای همسو شدن با نظرش تغییر دهم. دستورش را نپذیرفتم و به او گفتم: «تو، به‌عنوان وزیر جنگ مصر، می‌توانی به من به عنوان رئیس ستاد ارتش مصر دستور بدهی، اما حق نداری که برای من، به عنوان معاون نظامی دبیر کل اتحادیهٔ عرب، تعیین تکلیف کنی. تو نمایندهٔ مصر هستی و می‌توانی به نام مصر هر چه را بخواهی مطرح کنی. دیگران می‌توانند سخنان تو را بپذیرند یا نپذیرند، اما من به نام همهٔ رؤسای ستاد نیروهای مسلح عرب صحبت می‌کنم». او با لحنی که خالی از تهدید نبود، گفت: «می‌دانی که پست معاون نظامی دبیر کل اتحادیهٔ عرب به خاطر ریاست ستاد ارتش مصر به تو محول شده است.» پاسخ دادم: «بله، می‌دانم، اما حاضر نیستم استقلال شغلی‌ام به عنوان معاون نظامی دبیر کل را به خاطر حفظ پست رئیس ستاد ارتش مصر، زیر پا بگذارم و این حقیقت را باید بخوبی بدانی.»

اختلاف دربارهٔ اختیارات رئیس ستاد ارتش

صادق کوشید تا اختیارات خود را در امور نیروهای مسلح گسترش دهد و رئیس ستاد ارتش را نادیده بگیرد. من تصمیم گرفتم که در برابرش بایستم. او معتقد بود که به‌عنوان وزیر جنگ و فرماندهٔ کل نیروهای مسلح، تنها کسی است که قدرت تصمیم گیری دارد و من بدون اطلاع وی نباید اختیار تصمیم گیری داشته باشم. به او گفتم: «می‌خواهی من رئیس دفترت باشم، نه رئیس ستاد ارتش، اما من چنین چیزی را نمی‌پذیرم!» او نیز بلافاصله از کشوی میز خود دستور رئیس جمهور را که به سپهبد فوزی ابلاغ شده بود، بیرون آورد و به من گفت: «این دستور را بخوان تا بدانی که من در محدودهٔ اختیاراتم عمل می‌کنم!» این دستور، که خود فرماندهٔ کل نیروهای مسلح آن را نگاشته و بدون هرگونه اظهار نظر کارشناسان فنی آن را به امضای رئیس جمهور رسانده بود، ابهامات زیادی داشت. اما به طور کلی اختیارات نامحدودی را به فرماندهٔ کل نیروهای مسلح می‌داد. از عبرتهایی که ملت مصر باید از گذشته بیاموزد این است که «هنگامی که قدرت در دست یك نفر متمرکز باشد، وی قوانینی را در خدمت به اهداف شخصی خود تصویب می‌کند.» برای آنکه آیندگان با چنین مشکلی دست به گریبان نشوند، کمیته‌ای مرکب از رئیس سازمان

تشکیلات، رئیس سازمان عملیات و چند افسر دیگر برای بررسی این موضوع تشکیل دادم. همهٔ اعضای کمیته، به منظور مشخص شدن مسؤولیتها و استقلال عمل در انجام آنها، به این نتیجه رسیدند که در تصمیم گیری برای جنگ، مسؤولیت سیاسی و استراتژیك باید با یك شخصیت سیاسی باشد و تصمیمات نظامی مانند مدیریت عملیات و کنترل امور جاری نیروهای مسلح باید در چارچوب اختیارات و وظایف یك مقام نظامی، یعنی رئیس ستاد ارتش باشد. تا کسی مرا به قدرت طلبی متهم نکند، پیشنهاد کردم که اجرای این موضوع منوط به تغییر وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش باشد. پیشنهاد را به وزیر جنگ ارائه کردم، اما او آن را نپذیرفت.

اختلاف دربارهٔ تقسیم تانکهای تی ـ ٦٢

در مذاکرات میان مصر و شوروی در فوریه ۱۹۷۲، روسها موافقت کردند که تعدادی تانك تی ـ ۶۲ را به ما تحویل دهند. در ۲۶ فوریه، کمیته‌ای به ریاست وزیر جنگ به منظور بررسی شیوهٔ سازماندهی، فراگیری و بکارگیری این تانکها تشکیل شد. نظر وزیر، رئیس سازمان عملیات و رئیس سازمان تشکیلات این بود که تانکها به دو تیپ مستقل زرهی تحویل داده شوند. همچنین تانکهای سازمانی تی ـ ۵۴ و تی ـ ۵۵ این دو تیپ، جایگزین تانکهای تی ـ ۳۴ دیگر یگانها شوند. با این نظر مخالفت کردم و خواستار شدم که به جای دو تیپ مستقل، تانکهای تی ـ ۶۲ به دو لشکر زرهی تحویل داده شوند. آنگاه دیدگاه خود را تشریح و استدلال کردم که «وجود این تانك در سازمان لشکرهای زرهی و نیروهای ذخیره این امکان را به ما می‌دهد که در صورت برخورد با مقاومت شدید دشمن، توانایی لازم را برای وارد آوردن ضربه‌ای قدرتمند و سرنوشت ساز داشته باشیم، اما تقسیم این تانکها در تیپهای مستقل زرهی موجب آن خواهد شد که این تیپها را در نخستین مراحل نبرد و در محورهایی به کار گیریم که شاید اهمیت چندانی نداشته باشند.»[1] سرلشکر عبدالقادر نظر مرا تأیید کرد.

۱. اگر این پیشنهاد عملی شده بود، چه اتفاقی ممکن بود در نبرد دفرسوار روی دهد؟

فردای آن روز، بار دیگر جهت بررسی همان موضوع تشکیل جلسه دادیم. این بار، ژنرال اکینف و برخی از مستشاران شوروی نیز شرکت کردند. وزیر جنگ به عنوان رئیس جلسه، نظر یك یك حاضران را خواست. جمسی و عمر جوهر نظر قبلی خود را تکرار کردند. عبدالقادر حسن نظرش را تغییر داد و به آنان پیوست. من نیز بر نظرم که روز پیش ابراز داشته بودم، تأکید کردم. به این ترتیب، تنها کسی بودم که با نظر وزیر مخالف بود. هنگامی که به نظرخواهی از مستشاران شوروی رسیدیم، همهٔ آنان نظر مرا تأیید کردند. آنگاه وزیر با لحنی طعنه‌آمیز، رو به رئیس مستشاران شوروی کرد و گفت: «می‌بینم که با سرلشکر شاذلی کاملاً هم‌نظر هستید.»[1]

بعدها، دریافتم که دلیل اصلی موضع گیری صادق علیه پیشنهاد من، بی‌اعتمادی وی به سرتیپ دوم عادل که ـ فرماندهٔ یکی از لشکرهای زرهی ـ بود. او گمان می‌کرد که اگر ۱۰۰ دستگاه تانك تی ـ ۶۲ در اختیار سو که قرار گیرد، موازنهٔ امنیت داخلی که همواره از نظر رژیم مصر در اولویت بود، بر هم خواهد خورد. به این سبب، وزیر جنگ تصمیم گرفت که تانکهای تی ـ ۶۲ را به دو تیپ مستقل زرهی ۱۵ و ۲۵ تحویل دهد.

موضوع سرتیپ عبدالرؤوف

روز ۲۰ آوریل ۱۹۷۲ اوج اختلاف میان من و سپهبد صادق بود. آن هم هنگامی که او تصمیمی ظالمانه علیه سرتیپ عبدالرؤوف اتخاذ کرد. سرتیپ عبدالرؤوف در تسویهٔ کارهای فرماندهی متحد عرب مشغول به کار بود. بند هشتم مصوبات شورای دفاع مشترك در دوازدهمین دورهٔ خود که در ۳۰-۲۷ نوامبر ۱۹۷۱ در قاهره برگزار شد، تصریح داشت که مبلغ ۱/۵ میلیون لیره استرلینگ از حساب ماندهٔ فرماندهی مشترك عرب به منظور خرید دو فروند کشتی نقشه‌برداری اختصاص یابد به شرط آنکه مصر کارشناسان لازم را برای راه اندازی آنها فراهم آورد و عملیات نقشه برداری هیدروگرافیك از همهٔ سواحل

---

۱. چنین موضع گیری‌هایی تنگ نظری نسبت به آزادی بیان را در مصر آشکار می‌سازد. ممکن است عقیدهٔ یك فرد آزادمنش با دیدگاه آمریکا یا شوروی یکسان باشد، آیا هر گونه همسویی با یکی از دو ابرقدرت به معنای مزدوری است؟ در این صورت، باید گفت که همهٔ مصری‌ها مزدور آمریکا یا شوروی هستند! ! و این باور مایهٔ تأسف است.

کشورهای عرب بر اساس اولویت بندی که شورای دفاع مشترك مقرر خواهد کرد، انجام گیرد. همهٔ کشورهای عرب ـ از جمله مصر ـ این تصمیمات را به اتفاق آرا تصویب کردند و من به حکم وظیفه‌ام به عنوان معاون نظامی اتحادیهٔ عرب مسؤول اجرای این مصوبه بودم. پس از انجام بررسی‌های اولیه تصمیم گرفتم که سرتیپ عبدالرؤوف را به منظور انجام اقدامات نهایی و امضای قراردادهای لازم به لندن بفرستم. در روز سفر سرتیپ عبدالرؤوف، سپهبد صادق اقدامی ظالمانه علیه او، که در حال انجام وظیفه بود، انجام داد.

صادق به مأموران سازمان اطلاعات نظامی دستور داد که عبدالرؤوف را در فرودگاه و به هنگام رفتن به سوی هواپیما بازداشت کنند. در فرودگاه چنان برخورد ناشایست با او شد که انگار یك کودك فراری است!! این کار اشتباهی بزرگ از سوی صادق بود و در شأن دولت مصر نبود. در آن برهه، من نخواستم این موضوع را در سطح کشورهای عرب مطرح کنم، مبادا بر روابط و همکاری میان مصر به عنوان کشور میزبان سازمانهای اتحادیهٔ عرب با دیگر کشورهای عرب تأثیر بگذارد. اکنون پس از گذشت سالها از این رویداد، کشورهای عرب حق دارند از حقیقت ماجرا، برای آنکه در آینده تکرار نشود، آگاه شوند. از این رو، من می‌پرسم: آیا مقامات مصری مجاز هستند اقداماتی ظالمانه علیه مصری‌های مشغول به کار در اتحادیهٔ عرب اتخاذ کنند که مانع از اجرای مصوبات اتحادیهٔ عرب و سازمانهای مختلف آن شود؟ در صورتی که پاسخ از جنبهٔ نظری منفی باشد، ضمانتهایی که اتحادیهٔ عربَ برای کارکنان خود فراهم می کند تا بتوانند کارشان را آزادانه و بدون تسلیم شدن به سرکوب احتمالی مقامات مصری علیه آنان، آن طور که برای سرتیپ عبدالرؤوف اتفاق افتاد، انجام دهند، چیست؟

روز ۲۰ آوریل ۱۹۷۲ را در ارتش سوم گذراندم، زیرا لشکر ۴ زرهی مانوری آموزشی انجام می‌داد. هنگامی که حدود ساعت ۱۷:۳۰ به دفترم رسیدم، از ماجرای غم‌انگیز سرتیپ عبدالرؤوف آگاه شدم. در ساعت ۲۰ با وزیر در دفترش ملاقات کردم. دیداری تند بود. من به او گفتم: «امکان ندارد که مسائل به این صورت پیش برود. باید با رئیس جمهور ملاقات کنیم تا میان ما قضاوت کند.» وقتی این را به او گفتم، چنان از کوره در رفت که انگار مار او را گزید و فریاد زد: «فکر خوبی است. باید پیش رئیس جمهور برویم.

من به رئیس جمهور خواهم گفت که باید از بین من یا سعد شاذلی در نیروهای مسلح یکی را انتخاب کند!» در ساعت حدود ۲۱ پنج‌شنبه شب به این امید دفتر وزیر را ترک کردم که روز شنبه با رئیس جمهور ملاقات کنیم.

صادق مرد قدرتمندی بود که حتی از رئیس جمهور هراس نداشت. وی بدون اتلاف وقت دستور برکناری سرتیپ عبدالرؤوف و تعیین سرتیپ طلعت حسن علی را به جای او صادر کرد. بر اثر اعمال روشهای مختلف سرکوب و تهدید، سرتیپ عبدالرؤوف وادار شد که تلگرامی به لندن بفرستند تا پولی را که بانك ملی مصر حواله کرده بود تا در اختیار سرتیپ عبدالرؤوف و هیأت همراه او قرار گیرد، بازگردانده شود. صادق خواستهٔ خود را در روز جمعه که تعطیل رسمی است، اجرا کرد تا رئیس جمهور به هنگام اطلاع از موضوع، در برابر عمل انجام شده قرار گیرد.

در ساعت ۱۱:۳۰ روز ۲۳ آوریل، من و صادق به خانهٔ سادات در منطقهٔ جیزه رفتیم. من در حضور صادق، همهٔ مسائل را ـ اعم از موضوع سرتیپ عبدالرؤوف، تقسیم تانکهای تی ـ ۶۲ و تکروی صادق در استفاده از اختیاراتش در اطلاعات نظامی و امور افسران ـ با سادات در میان گذاشتم و افزودم: «جناب رئیس جمهور، در این شرایط که من هیچ اختیاری در اداره‌های اطلاعات نظامی و امور افسران ندارم، امکان ندارد که مسؤول امنیت نیروهای مسلح باشم.»[۱] سخنان سپهبد صادق برای توجیه رفتارهایش لااقل از نظر من ضعیف بود. در ارتباط با ماجرای سرتیپ عبدالرؤوف گفت که مبلغ حواله شده به لندن امکان داشت با یك امضا که امضای سرتیپ عبدالرؤوف است، از بانك دریافت شود و این به او حق می‌دهد که استفادهٔ شخصی از آن پول بکند. صادق افزود: «ما در ادارهٔ اطلاعات [نظامی] چیزهای زیادی از سرتیپ عبدالرؤوف می‌دانیم که سرلشکر شاذلی از آنها بی‌اطلاع است.[۲] جناب رئیس جمهور، من دستور دادم که در این موضوع تحقیقاتی انجام شود که گزارش آن را طی چند روز آینده ارائه خواهم داد.» در زمینهٔ ادارهٔ اطلاعات

---

۱. شش ماه پس از این دیدار، کودتایی نافرجام توسط سروان علی حسنی عید انجام شد. بی‌تردید سادات در آن روز هشدار مرا در ۲۳ آوریل به یاد آورد.

۲. روش مبهم سازمانهای اطلاعاتی برای سرکوب مخالفان قدرت حاکم.

[نظامی]، او به طور مبهم صحبت کرد و گفت که با مطلع ساختن من از امور ادارهٔ اطلاعات [نظامی] موافق است، اما این لزوماً بدین معنا نیست که او باید در مورد همه چیز از من نظرخواهی کند، زیرا این به معنای محدود کردن آزادی کار اوست. سپهبد صادق در ارتباط با ادارهٔ امور افسران گفت که او اختیار دارد مصوبات کمیتهٔ امور افسران را تغییر دهد یا اصلاح کند و جز یك یا دو بار[۱] از اختیارات خود در اصلاح این مصوبات استفاده نکرده است. به او پاسخ دادم: «مسأله مسألهٔ اصول است، اگر می توانی تصمیم کمیته‌ای مرکب از ۱۵ افسر بلندپایه را نقض کنی، پس باید دلایلی قوی وجود داشته باشد. دلایلی قوی‌تر از شناخت شخصی صرف تو از این افسر. آیندهٔ افسران نباید تنها در دست یك نفر باشد.» اگرچه احساس می کردم که آنچه می گویم منطقی است، صادق کوشید آن را علیه من به کار گیرد. از این رو، او با صدایی بلند گفت: «ببین جناب رئیس جمهور، سعد شاذلی می خواهد مرا از اختیاراتم محروم کند!»[۲] در مورد ماجرای تانکهای تی - ۶۲، صادق مرا متهم کرد که همیشه در برابرش و در کنار مستشاران شوروی می ایستم. حدود سه ساعت با سادات به‌سر بردیم ولی او در خصوص مسائل مطروحه هیچ تصمیم تعیین کننده‌ای نگرفت و تمام حرفهایش نصایح کلی بود. به صادق گفت: «نه، محمد، باید همه چیز در اطلاعات [نظامی] را به سعد بگویی و با او در مورد تعیین و انتقال افسران مشورت کنی. او در مسؤولیت شریك است!» همچنین خطاب به من گفت: «ببین سعد، باید حواست را جمع کنی. روسها فریبت خواهند داد. همهٔ مردم از آنها نفرت دارند. آنها سعی خواهند کرد تو را آلت دست قرار دهند. تو بازنده خواهی بود!» از سخنان سادات آشکار بود که صادق توانسته بود این تردید را در او به وجود آورد که شاید من دوست روسها هستم. با این حال، من به تندی پاسخ دادم: «جناب رئیس جمهور، اگر به طور اتفاقی گاهی دیدگاههای من با دیدگاههای روسها یکی باشد، به این معنا نیست که من با آنها علیه کسی همکاری می کنم. من همیشه آنچه را که معتقدم حق است و به مصلحت کشورم است به صراحت می گویم قطع نظر از اینکه با دیدگاه

۱. در حقیقت، بیشتر از آن بود.

۲. سادات نیز تمایل نداشت نظرم را تأیید کند، هرچند آن را آشکارا نگفت، زیرا خود او نیز منشی خودکامه درپیش گرفته بود و می توانست هر گونه تصمیم معاونان و زیردستان خود را نقض کند.

کسی موافق یا مخالف باشد.» آنگاه سادات گفت: «من می‌دانم که تو کشورت را دوست داری و امکان ندارد کاری علیه کشورت انجام بدهی، اما می‌ترسم که آنها فریبت دهند و تو را به بیراهه بکشانند.» به این ترتیب، ما از خانهٔ سادات خارج شدیم بی آنکه هیچ مشکلی حل شود. برای چند هفته اوضاع به آرامی گذشت و سپس به رویهٔ قبلی بازگشت.[1]

سپهبد صادق برای اینکه ثابت کند که سرتیپ عبدالرؤوف شایستهٔ اعزام به مأموریت لندن نیست، دستور داد یك کمیتهٔ تحقیق برای یافتن هرگونه تخلفات مالی که سرتیپ عبدالرؤوف ممکن است به هنگام تصدی جانشینی رئیس ستاد فرماندهی متحد عرب مرتکب شده باشد، تشکیل شود. سرتیپ حسن علی طلعت که سپهبد صادق او را به‌جای سرتیپ عبدالرؤوف منصوب کرد، ریاست این کمیته را به عهده گرفت.[2] گزارش کمیتهٔ تحقیق ناامید کننده بود، زیرا سرتیپ عبدالرؤوف را به سبب ارتکاب بعضی اشتباهات مالی ناچیز، مانند استفاده از تلفن اداری برای مکالمهٔ خصوصی با دخترش در آمریکا، خرید خودنویس از حساب [اتحادیهٔ] عرب برای استفاده شخصی و دیگر تخلفات ناچیز سرزنش کرد.[3]

من شخصاً با هیچگونه تخلف، خواه بزرگ، خواه کوچك، موافق نیستم، اما می‌خواهم بگویم که مقامات بلندپایهٔ مصری هر روزه مرتکب اشتباهات بزرگی می‌شوند؛ اشتباهاتی که صدها بار بزرگتر از آنهایی بود که به سرتیپ عبدالرؤوف منتسب شد. یك مکالمهٔ تلفنی با آمریکا در مقایسه با یك تلفن مخصوص دارای خط ویژه ارتباطی با همهٔ

---

۱. در روز ۲۲ آوریل ۱۹۷۲ سادات سرتیپ حسنی مبارك را به جای سرتیپ بغدادی به عنوان فرماندهٔ نیروی هوایی منصوب کرد. من در ساعت ۱۹ همان روز، این تصمیم را به آن دو ابلاغ کردم. هرچند من حدود ساعت ۱۵ همان روز با سادات بودم، تنها قریب ساعت ۱۹ از این خبر مطلع شدم.

۲. قابل توجه است که سادات در هنگام ملاقات با من و صادق، زیاد به موضوع سرتیپ عبدالرؤوف علاقه‌ای نشان نمی‌داد. شاید صادق پیش از این ملاقات، با سادات تماس گرفته و برخی اطلاعات را در اختیارش قرار داده بود. همچنین بعید نیست که به گونه‌ای تصمیم خود را در مورد بازداشت سرتیپ عبدالرؤوف و تعیین سرتیپ طلعت حسن علی به جای او را نیز مطرح کرده باشد. با این حال، تا وقتی سپهبد صادق مطلبی در این خصوص بیان نکند، نمی‌توان از صحت گفته‌های قبلی مطمئن شد.

۳. پس از تشکیل کمیتهٔ تحقیق، باردیگر موضوع سرتیپ عبدالرؤوف را با سادات در میان گذاشتم، اما پی بردم که او نمی‌خواهد این مسأله مطرح شود.

کشورهای اروپای غربی، چه ارزشی دارد؟ یك خودنویس در مقایسه با استفاده از هواپیمای دولتی به گنجایش ۱۰۰ نفر توسط یك نفر و گاه توسط همسر و فرزندانش چه ارزشی دارد؟ چرا به هنگام مسافرت برخی مصری‌ها به خارج و بویژه به لندن برای گروهی از آنان روزانه ۱۰ لیره استرلینگ حق مأموریت پرداخت می‌شود، در حالی که گروهی دیگر بی‌حد و حصر دریافت می کنند و حتی شماری از آنان هر یك تا روزانه ۲۰۰ لیره استرلینگ خرج می کنند؟ تخلفات مالی فراوانی وجود دارد، اما زمان محاسبه هنوز فرا نرسیده است. به طور کلی منطق زور، منطق حاکم بر مصر است. هنگامی که فرد در قدرت است هر کاری را که انجام می‌دهد، درست و قانونی است و وقتی از قدرت برکنار شود، کسی که بر اریکۀ قدرت تکیه می‌زند، همواره می تواند در احوال او جستجو کند و سابقۀ بسیاری از اشتباهاتش را بیرون بکشد. سادات بسیاری از کسانی را که در دورۀ عبدالناصر مشغول به کار بودند، محاکمه کرد و آبروی آنان را برد، اما اینك افراد خودش تخلفاتی به مراتب بیش از آنچه به افراد عبدالناصر منتسب شده، مرتکب می‌شوند. مگر اینان نمی‌دانند که چرخ روزگار بدون توقف می‌چرخد و روزی خواهد رسید که مورد محاسبه قرار خواهند گرفت؟

فصل چهارم

اکتبر ۱۹۷۲ ـ آوریل ۱۹۷۲

امضای قرارداد

روز ۲۷ آوریل، سادات برای دومین بار در مدتی کمتر از سه ماه، راهی مسکو شد و در روز ۱۰ مه به مصر بازگشت.[۱] این دیدار طولانی‌ترین دیدار وی از اتحاد شوروی بود. در ۱۴ مه، یعنی تنها چهار روز پس از بازگشت سادات، مارشال گریشکو به قاهره آمد. ساعت ۱۹ همان روز، مارشال گریشکو و سفیر شوروی با سادات ملاقات کردند. در این دیدار، سپهبد صادق و وزیر امور خارجه حضور نداشتند. طبق برنامه قرار بود دیدار گریشکو با سادات یك ساعت به طول انجامد و سپس مارشال گریشکو به منظور دیدار با سپهبد صادق به خانهٔ او برود و دو وزیر برای شرکت در ضیافت شامی به افتخار گریشکو، راهی باشگاه افسران در زمالك شوند. دیدار گریشکو با سادات تا ساعت ۲۳ به درازا کشید و هنگامی که گریشکو سرانجام به خانهٔ صادق آمد، بلافاصله به او گفت: «چیزی ندارم به تو

---

۱. دیدارهای سادات از اتحاد شوروی در این تاریخ‌ها انجام شدند: اول مارس ۱۹۷۱، ۱۱ اکتبر ۱۹۷۱، ۲ فوریه ۱۹۷۲ و ۲۷ آوریل ۱۹۷۲.

بدهم؛ رئیس جمهور هر چه را در جیبم بود، خالی کرد.» صادق پاسخ داد: «امیدوارم او آنچه را می‌خواهیم، گرفته باشد.» در ضیافت شام توافق شد که سرلشکر عبدالقادر حسن صبح فردای آن روز قرارداد را امضا کند.

صبح فردا، سپهبد صادق و من منتظر مارشال گریشکو بودیم. از صادق در مورد سلاحهایی که برای خرید آنها توافق شده پرسیدم. وی در پاسخ، سوگند خورد که اطلاعی ندارد. از این رو، سرلشکر عبدالقادر حسن را که مأمور مذاکره با طرف شوروی بود، فراخواندیم و از او در این مورد جویا شدیم. عبدالقادر در پاسخ گفت که شوروی سلاحهای زیر را پیشنهاد کرده است:

- ۱۶ فروند هواپیمای سوخوی - ۱۷؛
- ۸ گردان سام - ۳؛
- یك هنگ سام - ۶ که در سال ۱۹۷۳ تحویل داده می‌شود؛
- ۲۰۰ دستگاه تانك تی - ۶۲ که نیمی از آنها امسال، و نیم دیگر در سال ۱۹۷۳ تحویل داده می‌شود؛
- قطعات یدکی مختلف.

از سرلشکر عبدالقادر حسن در مورد قیمت سلاحها پرسیدم. گفت که هنوز دربارهٔ آن صحبتی نشده است و هرگاه مطلع شود به ما خواهد گفت. پس از رفتن سرلشکر عبدالقادر حسن، به صادق گفتم: «چرا با سادات تماس نمی‌گیری تا از وی دربارهٔ آنچه توافق شده، جویا شوی و آن را به عبدالقادر حسن بگویی. اگر چنین نکنی عبدالقادر را در موقعیت بسیار دشواری قرار داده‌ای.» صادق تلفنی با سادات تماس گرفت. در خلال گفتگوی تلفنی، صادق کوشید با تکرار آنچه سادات می‌گفت، توجه مرا به سخنان سادات جلب کند: «در مورد قیمتها بحث نکن. در مورد زمان تحویل بحث نکن. در مورد تانکها توافق کردیم که ۶۰ دستگاه در ژوئن، ۶۰ دستگاه تا آخر امسال و ۸۰ دستگاه باقیمانده در سال ۱۹۷۳ تحویل داده شوند. هنگ سام - ۶ امسال تحویل داده می‌شود.» صادق پس از پایان گفتگو، رو به من کرد و گفت: «شنیدی! تو تنها شاهد در برابر خدا و تاریخ هستی. قرارداد را بدون بحث دربارهٔ قیمتها و زمان تحویل باید امضا کنم. با این حال، فشار کمی

برای دریافت همهٔ سلاحها تا اواخر امسال وارد خواهم کرد. اگر شوروی نپذیرد، قرارداد را امضا خواهم نمود». به او گفتم: «مطمئن باش که من همواره حقیقت را می گویم.» پس از خروج از اتاق صادق گفتگو را در دفتر یادداشتم نوشتم.

نمی‌دانم در دیدار سادات از مسکو چه مسائلی میان وی و رهبران شوروی مطرح شد، اما گمان می کنم که دو طرف به توافق رسیدند که صادق سد راه بهبود روابط دو کشور است. بعید نمی‌دانم که سادات به آنان قول داده باشد او را از کار بر کنار کند. به همین علت، هدف سادات از دور ساختن صادق از مذاکرات قرارداد یادشده این بود که به شوروی ثابت نماید او تنها مسؤول قدرتمند مصر است. اتحاد شوروی نیز در نظر داشت در مورد این قرارداد با مصر به توافق برسد تا بتواند در اجلاس سران برژنف ـ نیکسون که قرار بود در ۲۰ مه ۱۹۷۲ در مسکو برگزار شود، از موضع قدرت مذاکره کند.

جلسهٔ ۶ ژوئن ۱۹۷۲ در قناطر خیریه با حضور سادات

روز ۶ ژوئن ۱۹۷۲ در استراحتگاه سادات در قناطر خیریه جلسه‌ای تشکیل شد. در این جلسه فقط اعضای برگزیدهٔ شورای عالی نیروهای مسلح شرکت کردند. آنان عبارت بودند از: صادق، من، محمدعلی فهمی، محمودعلی فهمی، مسیری[1]، محرز، جمسی، علی عبدالخبیر، عمر جوهر و حسن جریدلی (منشی جلسه). به دستور صادق، جمسی گزارشی از وضعیت نیروهای مسلح قرائت کرد که طی دیدارم از عراق تنظیم شده بود. همچنین به گزارش سرتیپ احمد اسماعیل رئیس سازمان اطلاعات اشاره شد که در آن تأکید کرده بود که نیروهای مسلح توانایی انجام عملیات تهاجمی را ندارند. آنگاه بحث به قرار زیر جریان یافت:

سادات: باید شخصیت سیاسی خود را فراموش کنیم و با تکیه بر شخصیت نظامی خود به جنگ بعدی بیندیشیم. نظر من و سپهبد صادق این است که تا نیروی هوایی بازدارنده برای بمباران خاك دشمن در اختیار نداشته باشیم، نباید دست به هیچ اقدامی بزنیم.[2] سؤال

---

۱. سرتیپ مسیری به جای سرتیپ حسنی مبارك، نمایندهٔ نیروی هوایی بود.

۲. گفتگوهای این جلسه روی نوار ضبط شده است و بروشنی اثبات می کند که سادات درصدد آغاز جنگ در نوامبر ۱۹۷۲ نبود، زیرا نیروی هوایی بازدارنده را نمی توان ظرف پنج ماه تشکیل داد.

اساسی این است که اگر موقعیت سیاسی، ما را به آغاز جنگ پیش از دستیابی به نیروی هوایی بازدارنده وادارد، چه باید کرد؟

من (شاذلی): آنچه در این گزارش آمده، حقایقی است که نمی توان آنها را انکار یا در صحت آنها تردید کرد، اما سؤال این است: چه باید کرد و چه می توان کرد؟ مشروط ساختن آغاز جنگ به بازسازی نیروی هوایی، یعنی به تعویق انداختن جنگ تا سالهایی نامشخص. برتری نیروی هوایی دشمن بر نیروی هوایی ما رو به افزایش است، نه کاهش. استراتژی آشکار و اجرا شدهٔ آمریکا در منطقه، حفظ توانمندی اسرائیل به گونه‌ای است که نیروی هوایی آن قوی تر از نیروی هوایی همهٔ کشورهای عرب باشد. ما هنوز هواپیمای بازدارنده‌ای که بتواند با فانتومِ دشمن برابری کند، دریافت نکرده‌ایم. حتی اگر اکنون هواپیمای مشابهی را دریافت کنیم، باز توانایی ما برای آشنایی با این هواپیما مستلزم زمانی طولانی است و در این مدت، اسرائیل هواپیمای پیشرفته‌تر دیگری دریافت خواهد کرد. به‌همین علت، من به پُر کردن یا کم کردن شکاف موجود میان نیروی هوایی ما و اسرائیل در آیندهٔ نزدیك چندان امیدوار نیستم و معتقدم که باید برای جنگ تهاجمی محدود در سایهٔ برتری هوایی دشمن برنامه‌ریزی کنیم. در این جنگ، برای رویارویی با برتری هوایی دشمن می توانیم بر موشکهای ضدهوایی سام متکی باشیم.

مِسیری: با گفته‌های سرلشکر شاذلی کاملاً موافقم.

سادات (به شوخی): مِسیری! به خدا قسم، اگر خوب نجنگی، تو را به درختی که در باغچه است، می‌بندم و دارت هم می‌زنم.

سفر صادق به مسکو در ژوئن ۱۹۷۲

سپهبد صادق از ۸ تا ۱۳ ژوئن ۱۹۷۲ برای انجام دیداری از شوروی، راهی مسکو شد. صادق در ۲۰ ژوئن، من، فرماندهٔ نیروی هوایی، فرماندهٔ پدافند هوایی، فرماندهٔ نیروی دریایی، فرماندهٔ ارتش دوم، فرماندهٔ ارتش سوم و رئیس دایرهٔ اطلاعات نظامی را به دفترش دعوت کرد. در این جلسه، او از رئیس دایرهٔ اطلاعات نظامی خواست گزارشی را که قبلاً تهیه شده بود، بخواند. در گزارش آمده بود که هیأتی از خبرنگاران روسی در بازدید از

یگانهای عملیاتی این سؤال را مطرح کردند: «اسرائیل سلاحهای پیشرفته‌ای را در اختیار دارد و شما نیز برای مقابله با آن، سلاحهای پیشرفته‌ای را از ما تحویل می گیرید، اما ناگهان درمی‌یابید که اسرائیل به سلاح پیشرفته‌تری دست یافته است و آنگاه برای مقابله با آن سلاحهای پیشرفته‌تری را از ما درخواست می کنید و این روند همچنان ادامه می‌یابد. شاید فاصلهٔ میان شما و اسرائیل نه تنها کاهش نیابد، بلکه افزایش یابد. آیا این به آن معناست که شما برای آزادی سرزمینتان نخواهید جنگید؟ ویتنامی‌ها با همان اسلحه‌ای که در دست دارند با آمریکا می جنگند. آنان با سر مار می‌جنگند، در حالی که شما با دُم آن سر و کار دارید.» در این هنگام، سپهبد صادق گفت: «این همان گفتهٔ سعد شاذلی است!»[1]

او سپس نظرات روسها را به شرح زیر برای ما بازگو کرد:

مارشال گریشکو: باید نیروهای مسلح، کشور و دولت را برای جنگ درازمدت آماده کنید. باید هر گونه سلاح تهاجمی را با تعداد مورد نیاز برای تضمین پیروزی در جنگ به دست آورید.[2]

برژنف: اوضاع داخلی مصر بی‌ثبات است. هنوز هم افرادی از نسل قدیم هستند که می‌کوشند گذشته را بازگردانند. در مصر کسانی هستند که به شرق می‌نگرند، اما کسانی نیز هستند که دل به غرب دارند. وضعیت در خاورمیانه بسیار پیچیده است. اسرائیل راه‌حل‌هایی پیشنهاد می کند که پذیرش آنها برای مصر و اتحاد شوروی امکان‌پذیر نیست.

---

۱. پس از پایان جلسه، سرتیپ سعد مأمون فرماندهٔ ارتش دوم و سرتیپ عبدالمنعم واصل فرماندهٔ ارتش سوم به دفترم آمدند. چون هر دوی آنان در جلسهٔ ۶ ژوئن ۱۹۷۲ سادات شرکت نداشتند، از من در مورد منظور وزیر جنگ از گفتن «این همان گفتهٔ سعد شاذلی است» سؤال کردند. من گفتگوهای جلسهٔ ۶ ژوئن و نظرم را در زمینهٔ عدم ارتباط میان زمان جنگ با پر کردن فاصله میان نیروی هوایی خودی و نیروی هوایی اسرائیل برایشان بازگو کردم.
در این باره نیز توجه خوانندگان را به متن نامهٔ اوت ۱۹۷۲ سادات به رهبری شوروی (صفحهٔ ۴۳۲ کتاب سادات) جلب می کنم، زیرا او همان دیدگاه مرا در خصوص فزایندگی فاصله میان نیروی هوایی مصر و نیروی هوایی اسرائیل ذکر کرده است.

۲. ملاحظه می‌شود که این اظهارات با اظهارات پیشین آنان تفاوت دارد، اما با دیدگاه سپهبد صادق هم جهت است. همچنین رعایت امانت ایجاب می کند که آنچه را صادق گفته بنویسم. روسها همواره ما را متهم می کردند که در مورد نیاز تسلیحاتی خودمان زیاده‌روی می کنیم. من تعجب می کنم چگونه مارشال گریشکو می گوید: «باید هر گونه سلاح تهاجمی را با تعداد مورد نیاز برای تضمین پیروزی در جنگ به دست آورید.»

ما معتقدیم که آنچه به زور غصب شده تنها با زور پس گرفته می‌شود. ما با شما همدرد و در مبارزه پشتیبان شما هستیم. باید در محافل بین‌المللی، با اتکا بر قطعنامهٔ ۲۴۲ شورای امنیت، با یکدیگر همکاری کنیم.

برای آزادی سرزمینها، ابتدا باید ارتشی دفاعی به وجود آورد که از اشغال بیشتر سرزمینها از سوی دشمن جلوگیری کند، و سپس با پی‌ریزی ارتشی تهاجمی به آزادسازی سرزمینها پرداخت. پیش از ایجاد ارتش تهاجمی باید مطمئن شد که آیا این ارتش خواهد جنگید یا نه؟ شاید ارتش پس از این همه کار، از جنگیدن ناتوان باشد.[۱]

حضور مستشاران شوروی در مصر یك ضرورت بین‌المللی است.[۲] با آمریکا بر سر مصر معامله نمی کنیم. وظیفهٔ شما (خطاب به صادق) آزادسازی زمین و کمك به دوستانتان در سوریه است.

آنگاه سپهبد صادق برداشت خود را چنین بیان کرد:

روسها بشدت به مسائل داخلی مصر توجه دارند، و حتی خواستار برکناری کسانی هستند که سیاستشان با سیاست شوروی مغایرت دارد. سیاست شوروی پس از اجلاس سران، برژنف ـ نیکسون، تغییر نمی کند.

روسها می‌خواهند اوضاع خاورمیانه را آرام کنند تا نیکسون در انتخابات نوامبر آینده پیروز شود. آنان پس از پیروزی او نیز به منظور کاهش تنش و به امید دستیابی به راه‌حلی صلح آمیز، در تحویل اسلحه به ما تعلل خواهند ورزید.

تأمین اهداف حیاتی در برابر عملیات خرابکاری

به هنگام بررسی اقدامات ضدخرابکاری، پیشنهاد شد که نیروهای مسلح با

---

۱. ملاحظه می‌شود که اظهارات برژنف با سخنان منتسب به گریشکو تضاد دارد. این اظهارات می تواند نتایج اجلاس برژنف ـ نیکسون را در ۲۰ مه، که طی آن بر آرام کردن اوضاع خاورمیانه توافق شد، زیر سؤال ببرد. آیا هدف گریشکو و برژنف به تعویق انداختن جنگ بود؟ هرچند هر کدامشان بیان متفاوتی را اظهار داشتند.

۲. این سخن برژنف، آن هم یك ماه پیش از تصمیم سادات به اخراج مستشاران و یگانهای روسی از مصر، بدین معناست که روسها اقدام سادات را پیش بینی کرده بودند!!

همکاری پلیس، از اهداف غیر نظامی حفاظت کنند. توضیح دادم که فراهم آوردن نیروهای لازم برای حفاظت از همهٔ اهداف تقریباً غیر ممکن است؛ در نتیجه، در همه جا ضعیف و ضربه‌پذیر خواهیم بود. ما نمی‌توانیم همهٔ هتل‌ها، مدارس، باشگاه‌ها، سینماها، ادارات دولتی و هزاران هدف دیگر را حفاظت کنیم. برای مقابله با این تهدید، افزون بر لزوم اختصاص میزانی از خودپدافندی برای هر یك از این اهداف، می‌بایست نیروی سیاری تشکیل داد که بتوان بیدرنگ آن را به هدف مورد حمله گسیل داشت.

تحقق این طرح مستلزم تحویل برخی سلاحها به غیر نظامیان شاغل در آن اماکن بود. مسؤولان امنیتی خاطرنشان کردند که این طرح از نظر امنیتی خطرناك است و زیانهایی در پی دارد. به عنوان راه‌حلی جایگزین، پیشنهاد کردم که افسران نیروهای مسلح در بیرون از پادگانها نیز اسلحهٔ خود را همراه داشته باشند، این اقدام به طور دایم حدود ۱۰ هزار فرد مسلح را در بیرون از پادگانها و سراسر کشور پراکنده می‌سازد و در صورت حمله به هر هدف غیر نظامی، این افراد می‌توانند تا رسیدن نیروهای کمکی مقاومت کنند. هنگامی که این طرح را در ۳ ژوئن ۱۹۷۲ به وزیر جنگ ارائه کردم، گفت که آن را با رئیس‌جمهور در میان خواهد گذاشت. در ۵ ژوئیه ۱۹۷۲، پس از حدود یك ماه از صحبت من و صادق و زمانی که گمان می‌کردم طرحم پذیرفته نشده، وزیر به من گفت که سادات موافقت کرده است که افسران اجازهٔ حمل سلاح در بیرون از پادگانها داشته باشند. براستی چرا سادات این مدت زمان به نسبت طولانی سکوت کرد؟ آیا میان این مسأله و تصمیم اخراج مستشاران شوروی از مصر، رابطه‌ای وجود دارد؟[1]

---

۱. حسنین هیکل در کتاب راه رمضان می‌نویسد که سادات در روز ۶ ژوئیه، اندیشهٔ اخراج روسها از مصر را به طور سربسته با محمود فوزی معاون خود در میان گذاشته است. سادات در صفحهٔ ۳۱۲ کتابش مدعی است که تصمیم خود را در مورد اخراج روسها روز ۶ ژوئیه به سفیر شوروی اطلاع داده بود. در این زمینه درمی‌یابیم که سادات در خاطراتش دچار تناقض گویی شده است، زیرا ادعا دارد آنچه در صفحهٔ ۴۲۴ کتابش آمده، زینگ پیام وی به برژنف است. زینگ پیام نشان می‌دهد که سادات روز ۸ ژوئیه سفیر شوروی را به حضور پذیرفته است. سادات در پی پنهان ساختن چه چیزی است؟ همهٔ اسناد و مدارك رسمی نشان می‌دهند که این تصمیم روز ۸ ژوئیه اتخاذ شده است. با وجود این، سادات اصرار می‌ورزد که آن را روز ۶ ژوئیه گرفته است. آیا میان این فاصلهٔ زمانی با ملاقات یك شخصیت بلندپایه [خارجی] با سادات رابطه‌ای وجود دارد؟

ماجراجویی سروان عید

حدود ساعت ۱۸:۴۵ روز ۱۲ اکتبر ۱۹۷۲، زنگ تلفن خانه‌ام به صدا در آمد. سرلشکر سعدالدین الشریف جانشین آجودان ارشد سادات با من صحبت کرد. وی گفت که چند دستگاه تانك وارد قاهره شده، دستورات دژبانی را نادیده گرفته‌اند. الشریف افزود که این وضعیت، امنیت رئیس جمهور را تهدید می کند و برنامهٔ او را برای شرکت در جلسهٔ شبانهٔ مجلس ناامن می‌سازد. وی یادآور شد که موضوع را پیش از من، به سپهبد صادق اطلاع داده است. بیدرنگ به دفترم رفتم و در آنجا مطلع شدم که دژبانی، فرماندهٔ آن نیرو را دستگیر و به قرارگاه فرماندهی منطقهٔ مرکزی منتقل کرده است. از این رو، بلافاصله به آنجا رفتم. سپهبد صادق چند دقیقه پیش از من به آنجا رسیده بود. کمتر از نیم ساعت بعد، سرتیپ علی عبدالخبیر فرماندهٔ منطقهٔ مرکزی نظامی نیز آمد. معلوم شد که فرماندهٔ واحد دستگیر شده سروان علی حسنی عید نام دارد که فرماندهی یك گروهان پیاده مکانیزه جمعی یك تیپ زرهی مستقر در ۲۰ کیلومتری شرق قاهره را به عهده داشته است.

اظهارات سروان عید چنین بود: «گروهان تحت امر من مأمور نابودی دسته‌های هلی‌برد دشمن در منطقه است. تصمیم گرفتم افرادم را برای اجرای مأموریت محوله آموزش دهم و همچنین میزان کارایی آنان را در اجرای وظایف بیازمایم. ساعت ۱۴، مانور آموزشی آغاز شد و پس از پایان آموزش، نماز مغرب را در مسجد [امام] حسین [ع] در قاهره گزاردم. به هنگام رسیدن ما به مسجد، خودروهای خود را در کنار میدان [امام] حسین[ع] پارك کردیم. پس از نماز ناگهان دیدیم که دژبانی ما را محاصره و دستگیر کرد.»

سپهبد صادق شخصاً از وی بازجویی می کرد، در حالی که من و سرتیپ علی عبدالخبیر به اظهارات سروان مذکور و شاهدان گوش می‌دادیم و هر چند گاه برای طرح سؤال یا روشن کردن نکته‌ای مبهم دخالت می کردیم.[1]

اظهارات سروان عید منطقی نبود و پاسخهای وی به چندین سؤال نمی توانست پذیرفتنی باشد: چرا او نفرات و خودروهای دیگری را که جزو سازمان گروهان

---

۱. یك ماه پس از این رویداد، سرتیپ علی عبدالخبیر به اتهام رهبری کودتا علیه سادات دستگیر شد.

تحت‌امرش نبودند، به همراه داشت؟ چرا قبلاً فرماندهٔ گردانش را از انجام چنین مانوری مطلع نکرده بود تا بتوان اقدامات امنیت داخلی را انجام داد؟ چرا به دستور دژبانی مستقر در دروازهٔ قاهره توجه نکرد؟ آیا عادی است که فرد به وسیلهٔ تانك یا زرهپوش به مسجد برود؟

از اظهارات درجه‌داران و سربازان گروهان معلوم شد که سروان عید به افراد گروهانش گفته بود که مانوری آموزشی انجام خواهند داد. این افراد از محل استقرار با ۱۲ دستگاه زرهپوش شنی‌دار ـ شش دستگاه از گروهانش و شش دستگاه از دیگر گروهانهای گردان ـ حرکت کردند و در پی عبور از منطقهٔ پادگانهای هاکستپ به سمت جادهٔ قاهره رفتند و به زور از پست نگهبانی دروازهٔ قاهره (کیلومتر ۱۴/۵) گذشتند. در دروازهٔ شهر، هفت دستگاه زرهپوش از وی پیروی کردند و پنج دستگاه زرهپوش در دروازهٔ شهر متوقف شدند. سروان عید با آن هفت دستگاه زرهپوش در خیابانهای قاهره با سرعت زیاد پیش رفت، به وسیلهٔ بی‌سیم دستوراتی نامفهوم صادر کرد، و در همان حال برخی آیات قرآن را قرائت می‌کرد. از آنجا که برخی افراد واحد به شك افتادند، چهار دستگاه زرهپوش، بلاتکلیف، در خیابانها توقف کردند. سروان عید به همراه سه دستگاه زرهپوش به میدان [امام] حسین [ع] رسیدند. سپس او و خدمهٔ زرهپوشها برای گزاردن نماز وارد مسجد شدند.

به هنگام بازجویی از سروان عید، نشانه‌هایی از عدم تعادل روانی و تعصب مذهبی در وی آشکار بود. او جامعهٔ مصر را متهم می‌کرد که خدا و دین را فراموش کرده است. اغلب از پاسخ بازمی‌ماند تا آیاتی از قرآن کریم را زمزمه کند. پس از پایان بازجویی، صادق به من گفت که شخصاً نتیجهٔ تحقیقات را به سادات اطلاع خواهد داد. بعداً اعلام شد که سروان عید به علت دیوانگی به تیمارستان اعزام شده است، و به خاطر این ماجراجویی محاکمه نشد.

سادات، سپهبد صادق را دو هفته پس از این رویداد از کار بر کنار کرد. سادات دلایل برکناری را گفت، اما بدون شك ماجراجویی سروان عید یکی از دلایل اصلی بود. این احساس هنگامی تأیید شد که سادات بعدها به من گفت که او سخن صادق را مبنی بر دیوانه

بودن سروان عید، باور نکرده است.[۱]

جلسهٔ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۲ با حضور سادات

روز ۲۴ اکتبر ۱۹۷۲، روزی سرشار از رویدادهای ناگهانی و به هم پیوسته بود. جلسهٔ عادی ماهیانه را در ساعت ۹ صبح آن روز شروع کردم. ناگهان وزیر با من تماس تلفنی گرفت و خواست در ساعت ۱۲ با من و اعضای شورای عالی نیروهای مسلح تشکیل جلسه دهد. ناچار شدم جلسه را حدود ساعت ۱۱:۳۰ پایان دهم. منظور از جلسهٔ وزیر این بود که وی پیش از جلسهٔ شورای عالی نیروهای مسلح که قرار بود در ساعت ۲۰:۳۰ همان شب در خانهٔ سادات در جیزه برگزار شود، از دیدگاه اعضای شورا آگاهی یابد. هر یك از اعضای شورا در مورد نیروهای تحت امرشان مطالبی را بیان کردند. آنگاه وزیر گفت: «از شما می‌خواهم که امشب در حضور رئیس جمهور گزارشی واقعی از وضعیت نیروهایتان ارائه کنید. رئیس جمهور گمان می‌کند که من در بیان مشکلات موجود مبالغه می‌کنم. به همین سبب، او خواهان گفتگوی مستقیم با شماست.» همگی پاسخ دادیم که چنین خواهیم کرد و هر چه به او گفته‌ایم، به رئیس جمهور نیز خواهیم گفت.

از ساعت ۲۰:۳۰ راهی خانهٔ سادات در جیزه شدیم و جلسه در ساعت ۲۱ آغاز شد و تا نیمهٔ شب ادامه یافت. سادات سخن را با بررسی اوضاع و تحول روابط وی با روسها از زمان رسیدنش به قدرت آغاز کرد. مهمترین سخنان سادات چنین بود:

سفرهایم به اتحاد شوروی در مارس و اکتبر ۱۹۷۱ و فوریه ۱۹۷۲ به درخواست من بود، اما سفر آوریل ۱۹۷۲ به دعوت رهبری شوروی صورت گرفت.

---

۱. سادات ادعا دارد که علت اصلی برکناری صادق این بود که وی تمایلی به آغاز جنگ در سال ۱۹۷۲ نداشت. هر کس مذاکرات جلسهٔ ۶ ژوئن ۱۹۷۲ را مطالعه کند، پی می‌برد که خود سادات نیز تمایلی به آغاز جنگ در سال ۱۹۷۲ نداشت.

میان سادات و صادق درگیری پنهانی بر سر قدرت وجود داشت و سادات برای برکناری وی لحظه شماری می‌کرد. بی‌تردید، سادات در سال ۱۹۷۲ خود را برای چنین روزی آماده می‌کرد و شاید تعیین حسنی مبارك به عنوان فرماندهٔ نیروی هوایی یکی از گامهای اولیهٔ او در این زمینه بود. ماجراجویی سروان عید چراغ سبزی بود که سبب شد سادات در برکناری صادق شتاب به خرج دهد.

در آوریل ۱۹۷۲ به رهبری شوروی گفتم که مسأله از نظر سیاسی تحرك پیدا نمی کند مگر آنکه بتوان از نظر نظامی نیز کاری کرد. در آماده‌سازی هند برای جنگ با پاکستان، شش ماه وقت صرف کردید و می توانید همان کار را نیز با مصر انجام دهید.

در اینکه برای پیروزی مجدد نیکسون در انتخابات آیندهٔ آمریکا در نوامبر ۱۹۷۲ باید تا حد امکان کوشید، موافقم، چون رفتار سیاسی وی متعادلتر از رفتار سیاسی یك رئیس جمهور جدید خواهد بود.[۱]

هنگامی که مارشال گریشکو در مه ۱۹۷۲ به مصر آمد، همراه او پیامی برای رهبران شوروی فرستادم و در آن خواستار دریافت هواپیمای میگ ـ ۲۵ و تجهیزات جنگ الکترونیکی شدم و آشکارا به آنان گفتم که من هیچ یگان روسی را در خاك مصر نمی‌پذیرم مگر اینکه تحت امر فرماندهی مصر باشد.

در ۶ ژوئیه به من گفتند که سفیر شوروی خواستار ملاقات با من است، اما من برای ۸ژوئیه به او وقت دادم. به هنگام دیدارم با سفیر دریافتم که پیام روسها متضمن پاسخی به خواسته‌های من نیست. پس از آنکه سفیر قرائت پیام را پایان داد، به او گفتم که این پیام را نمی‌پذیرم. آنگاه تصمیم خود را در جهت پایان دادن به کار مستشاران و یگانهای روسی در مصر به او ابلاغ کردم.[۲] قبل از اعلام تصمیم در ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۲، نخست وزیر را به مسکو اعزام کردم تا اوضاع را برایشان تشریح کند و پیشنهاد نماید که در بارهٔ این موضوع بیانیهٔ مشترکی منتشر شود، اما آنان نپذیرفتند. روسها گفتند چون سادات یك طرفه این تصمیم را گرفته، اعلام آن نیز باید یك طرفه باشد. آنان گمان می کردند که من نمی‌دانم چه می گویم، اما عزیز صدقی برایشان تأکید کرد که ما در اجرای تصمیم خود جدی هستیم.

پس از دیدار نیکسون ـ برژنف در مه ۱۹۷۲ در مسکو، روسها و آمریکایی‌ها به چیزی فراتر از همزیستی دست یافتند و جنگ سرد پایان یافت. انتظار می‌رود این

---

۱. با توجه به برداشت سادات از مفهوم مزدوری و خیانت، نیکسون رئیس جمهور آمریکا حتماً باید مزدور و عامل اتحاد شوروی باشد، زیرا مسکو ترجیح می‌داد که او در رأس قدرت باقی بماند.

۲. مذاکرات این جلسه بار دیگر نشان می‌دهد که تصمیم سادات در مورد اخراج مستشاران روسی در روز ۸ ژوئیه اتخاذ شد و نه بر طبق ادعای خودش روز ۶ ژوئیه ۱۹۷۲.

همزیستی حداقل ۲۰ سال طول بکشد. این موضوع یکی از دلایل اصلی بود که تصمیم خود را در ژوئیه ۱۹۷۲ اعلام و بر آن پافشاری کنم. از آن تاریخ، آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و ایتالیایی‌ها با من تماس گرفته‌اند.[۱] موضوع به جریان افتاده، چون ما اختیار خود را در دست داریم.

روسها در ۳۱ ژوئیه ۱۹۷۲ کوشیدند تا بار دیگر با من تماس بگیرند، اما من عمداً تا یك ماه از دادن پاسخ خودداری کردم و در ۳۱ اوت پاسخ آنان را دادم.[۲] حافظ اسد رئیس جمهور سوریه برای بهبود روابط مصر و اتحاد شوروی مداخله کرد و سفر محرمانه‌ای به اتحاد شوروی انجام داد، و از سوی روسها آمادگی مناسبی به منظور بهبود روابط را مشاهده کرد. در پی آن عزیز صدقی راهی مسکو شد و گفتگوهای تندی میان آنان درگرفت. سپس روسها تأکید کردند که سیاستشان در قبال مصر، با وجود تصمیم رئیس جمهور مصر در پایان دادن به کار مستشاران روسی در مصر، تغییر نیافته و نمی‌یابد. ماحصل این دیدار، تحت فشار قرار گرفتن روسها برای مداخله نکردن در امور داخلی ما بود. آنان به عزیز صدقی وعده دادند این سلاحها را به ما تحویل دهند: یك اسکادران میگ ـ ۲۳، موعد تحویل چهار ماههٔ آخر سال ۱۹۷۳؛ یك اسکادران سوخوی ـ ۲۰، موعد تحویل چهار ماههٔ آخر سال ۱۹۷۳؛ یك یگان موشکهای زمین به زمین با برد ۳۰۰ کیلومتر که تاریخ تحویل آن در اوایل سال ۱۹۷۳ به اطلاع ما خواهد رسید.

با توجه به آنچه گفته شد، می توانم چنین جمع‌بندی کنم که آمریکا کوشید طرح مرا چنان تغییر دهد که تنها عقب نشینی محدود اسرائیل و عبور نیروهای ما را از آبراه شامل شود و عقب نشینی کامل اسرائیل منوط به مذاکرات دیگری باشد.

از تابستان گذشته به سپهبد صادق گفته بودم که قبل از حضور ما در دور دوم برخورد

---

۱. ماهیت این تماسها چه بود؟ آیا در زمینهٔ خرید سلاحهای غربی بود یا در جهت تلاش برای دستیابی به راه‌حلی مسالمت آمیز؟ سادات این مسأله را توضیح نداد، اما این حقیقت را آشکار می‌ساخت: او واقعاً تمایلی به آغاز جنگ در سال ۱۹۷۲ نداشت.

۲. سادات متن هیچیك از این دو پیام را ذکر نکرد، اما در صفحه‌های ۴۳۵-۴۱۹ کتابش، پیام ۳۱ اوت ۱۹۷۲ خود به روسها را که مروری بر روابط مصر و شوروی از هنگام به قدرت رسیدنش بود، چاپ کرد.

با اسرائیل بعد از انتخابات [ریاست جمهوری] آمریکا، وضعیت باید از جنبهٔ نظامی فعال شود. این تصمیمی است که آن را به شما اطلاع می‌دهم، نه اینکه نظر خواهی کنم، زیرا این وضعیت، آزمونی برای نیروهای مسلح به‌شمار می‌رود و اگر تا پیش از پایان سال جاری دست به اقدامی نظامی نزنیم، مسأله پایان یافته خواهد بود و مصری‌ها و اعراب اعتماد به نفس خود را از دست خواهند داد.

سادات سپس در مورد صنایع نظامی و ضرورت ساخت هواپیماهای جنگنده، هلیکوپتر، ناوچه، خودروهای شنی‌دار و تجهیزات جنگ الکترونیکی سخن گفت و مسؤولان پیشین را به سفاهت و نادانی متهم کرد، زیرا ارزش خودروهای شنی‌دار را در جنگ زمینی در نیافتند و خودروهای شنی‌داری را که پس از جنگ جهانی دوم خیلی ارزان فروخته می‌شدند، نخریدند.[۱]

هنگامی که سادات در مورد موضع گیری روسها در جنگ صحبت کرد، سخنان وی ضد و نقیض بود. او از یك سو، گفت که توافق دوستانهٔ آمریکا و شوروی، اساس استراتژی مسکو برای مدت ۲۰ تا ۲۵ سال خواهد بود و لذا روسها تمایلی به آغاز جنگ تازه‌ای میان ما و اسرائیل ندارند، زیرا آنان را به نوعی مداخله و مشارکت می‌کشاند و به همین علت، راه‌حلی صلح‌آمیز را ترجیح می‌دهند، و از سوی دیگر، اظهار داشت که روسها اعتمادی به ارادهٔ ما در جنگیدن ندارند و به همین خاطر در تحویل اسلحه به ما تعلل به خرج می‌دهند. سادات در این مورد گفت: «روسها که در گذشته تلویحاً می‌گفتند ما نباید آغازگر جنگ باشیم، این بار صراحتاً به عزیز صدقی گفتند که اگر ما در وضعیت شما باشیم برای آزادی سرزمین خود می‌جنگیم، حتی اگر جز تفنگ چیزی نداشته باشیم! من

---

۱. اظهاراتی که سادات تنها با هدف ضبط شدن بیان می‌کرد. واقعیت امر این است که او در زمینهٔ صنایع نظامی هیچ کاری انجام نداده، زیرا در حالی که اسرائیل هواپیمای جنگنده با سرعت ۲/۲ ماخ تولید می‌کند، مصر درصدد ساخت هواپیمای آموزشی است. اسرائیل تانك پیشرفته تولید می‌کند، اما سادات کارخانهٔ جیپ‌سازی را می‌خرد. پیش از اکتبر ۱۹۷۳، مصر حدود ۴ هزار دستگاه خودروی شنی‌دار از جمله تانك، توپ خودکششی و خودروی زرهی در اختیار داشت و در میان این همه حتی یك خودروی شنی‌دار باقیمانده‌های جنگ جهانی دوم به چشم نمی‌خورد. آیا سادات می‌تواند تعداد خودروهای شنی را که در خلال پنج سال گذشته در اختیار نیروهای مسلح مصر قرار داده است، بیان کند؟ هنگامی که آمار ارائه نشود، اتهام چه آسان است!

مطمئنم که دلشان می‌خواست بیش از این می گفتند، چون می‌دانم پادگورنی پس از شکست ۱۹۶۷ در دیدار خود از ترکیه چه گفته است». در جای دیگر سادات گفت: «روسها به عزیز صدقی گفتند که روابطشان و نیز تعهدشان به تأمین تسلیحاتی ما، تحت تأثیر پیمان با آمریکا قرار نمی گیرد.»

پس از سخنان سادات، گفتگو و پرسش و پاسخ زیر آغاز شد:

جمسی: موضع گیری لیبی و سوریه در برابر جنگ چیست؟

سادات: حافظ اسد با کمال میل با ما همکاری خواهد کرد. او بخوبی می داند که دست به کار شدن، با وجود همهٔ سختی‌ها و مشکلات، بهتر از وضعیت کنونی خواهد بود. سپهبد صادق برای هماهنگی میان نیروها، به زودی به سوریه سفر خواهد کرد.[۱] لیبی همهٔ امکانات خود را در اختیار جنگ می گذارد. آنان ۵۰ فروند هواپیمای میراژ دارند که یك اسکادران آن برای جنگ آماده است. لیبی همچنین ۲۴ قبضه توپ خودکششی ۱۵۵ میلی‌متری و ۱۰۰ دستگاه نفربر زرهی و تعدادی خمپاره‌انداز ۱۲۰ میلی‌متری نصب شده بر خودروهای شنی‌دار را به مصر تحویل خواهد داد.

عبدالمنعم واصل: آموزش و روحیهٔ نیروها در سطح بالایی است، اما باید بدانیم که اگر در این شرایط دست به تهاجم بزنیم، متحمل تلفات زیادی می‌شویم. خاکریز دشمن بر کرانهٔ شرقی یکپارچه است و ارتفاعش در برخی نقاط به بیش از ۲۰ متر می‌رسد. دشمن ما را می‌بیند و تا مسافت زیادی مواضع ما را در کنترل دارد، در حالی که ما نه او را می‌بینیم و نه می‌دانیم پشت خاکریز وی چه می گذرد. در چنین شرایطی دشمن می تواند تلفات سنگینی بر نیروی مهاجم وارد کند. باید ارتفاع خاکریز خود را چنان بالا ببریم که هم‌ارتفاع خاکریز دشمن و یا بیشتر از آن باشد تا زمینهٔ دید مواضع دشمن برای ما فراهم شود.

من (شاذلی): آقای رئیس جمهور! آیا جناب‌عالی به بسیج عربی برای اعزام نیروهای عرب دست خواهید زد یا اینکه جنگ به کشورهای اتحاد [جمهوری‌های عرب] محدود خواهد شد؟

۱. سادات کمتر از ۴۸ ساعت پس از این جلسه، صادق را از کار بر کنار کرد.

سادات: جنگ اساساً ملی خواهد بود و دولتهای عرب در آغاز کار تماشاچی خواهند بود، اما چون آنها خود را در موقعیت دشواری در برابر ملتهای خود خواهند یافت، ناچار خواهند شد موضع گیری خود را تغییر دهند.[۱]

صادق: باید امکان بمباران عمق خاك مصر توسط دشمن را نیز در نظر داشته باشیم. احتمال بسیار دارد که اسرائیل به تشویق آمریکا و دیگران که نمی‌خواهم از آنها نام ببرم، به طور غافلگیرانه به مصر حمله کند. همگی آنها علیه نیروهای مسلح ما که تهدید خطرناکی برای اسرائیل است، توطئه می کنند.

سادات: من کاملاً موافق هستم. اسرائیل شاید ضربهٔ خود را پیش از ۷ نوامبر آینده وارد کند. در این صورت، جهان مشکل اصلی را فراموش خواهد کرد و از آتش‌بس سخن خواهد گفت.

علی عبدالخبیر: نیروهای مسلح نه تنها به هیچ اسلحهٔ تازه‌ای که توان تهاجم را افزایش دهد، مجهز نشده‌اند، بلکه استهلاك طبیعی سلاحها سبب می‌شود که توان ما رو به کاهش بگذارد. نیروی هوایی نیز همچنان ضعیف است. آیا همهٔ این عوامل مهم کافی نیست تا پیش از آنکه جنگی پر تلفات را آغاز کنیم، خوب بیندیشیم؟

سادات: اگر من محاسباتم را بر این اساس انجام می‌دادم، تصمیم ۸ ژوئیه را در مورد اخراج روسها نمی گرفتم. اکنون موضوع این است: بودن یا نبودن.[۲] نباید تمام تقصیر را به گردن روسها انداخت. روسها، صرف نظر از اینکه ما خود سلاحها را انتخاب نمی کردیم، سلاحهایی به ما دادند که توانستیم دو ارتش عملیاتی را مجهز کنیم.

---

۱. در دیدارم با سران کشورهای عرب، در مورد مشارکت برخی از یگانهای این کشورها در جنگ توافق شد و جز سادات و صادق، هیچکدام از حاضران در جلسه از این توافق اطلاع نداشتند. پس هنگامی که این سؤال را از سادات کردم، منظورم این بود که به وی یادآوری کنم زمان آن فرارسیده از کشورهای یادشده درخواست اعزام نیرو شود. هنگامی که سادات آن پاسخ را داد، نخواستم در این باره در آن جلسهٔ شلوغ با وی بحث کنم و ترجیح دادم بحث این موضوع را تا زمانی دیگر به تعویق بیندازم.

۲. سادات این اصطلاح را به زبان انگلیسی گفت: «to be or not to be».

علی عبدالخبیر : اگر سخن بر سر بودن یا نبودن است، پس باید مانند دیگر کشورها که در هنگام جنگ همهٔ منابع خود را بسیج می کنند، ما نیز چنین کنیم.

سادات : بسیج منابع کشور برای جنگ، مسؤولیت من است نه تو. بسیاری از مردم باور نمی کنند که جنگی درخواهد گرفت اگر در وضعیت کنونی بمانیم، جبههٔ داخلی فروخواهد پاشید. باید مخاطرهٔ حساب شده‌ای را بپذیریم.

علی عبدالخبیر : مخاطرهٔ حساب شده؟! چرا از خطر پرهیز نکنیم؟

نوال سعید : آیا منظور آزادسازی زمین است یا فعال کردن راه‌حل‌های سیاسی؟

سادات : قبلاً از ماه اوت به سپهبد صادق گفته‌ام؛ هدف، شکستن آتش‌بس است.

عبدالقادر حسن: شاید در نخستین مرحله با جنگی محدود آغاز کنیم، اما احتمال تبدیل درگیری به جنگی تمام عیار، بسیار است. شاید در مراحل نخستین موفق شویم، ولی سرانجام در وضعیتی دفاعی قرار خواهیم گرفت. اسرائیل در شرم الشیخ و بیشتر صحرای سینا خواهد ماند و موقعیتی بهتر از ما خواهد داشت و احتمال دارد در سرزمینهای اشغالی ادعای ارضی کند. باید در محاسبات خود توان دشمن در بمباران عمق خاکمان و در مورد سوریه حتی بیشتر از آن را در نظر گرفت، زیرا سوریه هنوز پدافند هوایی خود را تکمیل نکرده است. درست نیست خود را در موقعیتی قرار دهیم که شاید ناچار شویم التماس کنان از روسها بخواهیم که به فریادمان برسند.

سادات، با حالتی خشمناك، گفت: عبدالقادر! این دومین بار است که جسارت می کنی. من مسؤول استقلال کشور هستم و می‌دانم چه می کنم. در چیزی که تخصص تو نیست، نباید دخالت بکنی. تو یك نظامی هستی، نه سیاستمدار.

محمود فهمی، در تلاش برای رفع تشنج، گفت: همهٔ ما عقیده داریم که مسأله از طریق صلح آمیز حل نمی‌شود و جنگ تنها شیوهٔ حل مسأله است. هدف از هر نظر یا سؤال علاقه‌مندی به مصر و منافع آن است.

سادات : از عبدالقادر دفاع می کنی؟ هر کس باید در حد خود صحبت کند. من از هیچکس نمی‌پذیرم که وظیفه‌ام را به من بفهماند.

سادات پس از سکوتی طولانی، با صدایی آرام گفت: مشکل ما امروز «بودن یا نبودن» است. راه‌حلی جزیی به من پیشنهاد شده است و می‌خواهند آن را بپذیرم، اما من آن را نمی‌پذیرم.[1] شما باید با برنامه‌ریزی مناسب، کمبودهای نیروهای مسلح را برطرف کنید. خداوند یاورتان باشد.

به این ترتیب، جلسه اندکی پس از نیمه شب پایان یافت.

خانهٔ سادات را پس از پایان جلسه ترك گفتم. هنگامی که می‌خواستم سوار خودروی خود شوم، یکی از دستیاران سادات به دنبالم آمد و گفت رئیس جمهور با من کار دارد. سادات را در دفترش در طبقهٔ همکف منتظر خود یافتم. گفت: «به من اطلاع دادند که یکی از دخترانت ازدواج خواهد کرد و می‌خواهی مرا به جشن عروسی دعوت کنی.» به او گفتم: «درست است جناب رئیس جمهور، اما موقعیت را برای مطرح کردن این موضوع مناسب نیافتم.» گفت: «نه، نه، مهم نیست. تاریخ عروسی چه زمانی است؟» گفتم: «هنوز مشخص نیست، منتظر زمان مناسب هستم.» پس از یك مشورت کوتاه، روز ۹ نوامبر برای عروسی مشخص شد.[2]

---

۱. اگر کسی تاریخ منطقه را به طور اعم و تاریخ مصر را به طور اخص مطالعه کند و سخنان سادات را در جلسه‌های رسمی از اکتبر ۱۹۷۰ تا اکتبر ۱۹۷۲ بخواند، سپس رفتار وی از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۸ و امضای پیمان کمپ دیوید را بررسی کند دچار پریشانی می‌شود.

۲. این داستان را به این علت نوشتم که زمان برگزاری جشن عروسی دخترم، از سوی سرتیپ علی عبدالخبیر به عنوان زمان انجام کودتا علیه سادات انتخاب شده بود.

بخش چهارم

سادات، احمد اسماعیل و من

فصل اول

انتصاب احمد اسماعیل به وزارت جنگ

سابقهٔ اختلاف احمد اسماعیل و من

رابطهٔ من با احمد اسماعیل هرگز خوب نبود. ما دو انسان کاملاً متفاوت بودیم که نمی‌توانستیم با یکدیگر سازگاری داشته باشیم. اولین اختلاف ما به سال ۱۹۶۰ برمی‌گردد که من فرماندهٔ گردان عربی عضو نیروهای سازمان ملل متحد در کنگو بودم. در آن هنگام، دولت مصر تصمیم گرفت سرتیپ دوم احمد اسماعیل را در رأس یك هیأت نظامی، برای بررسی امکان ارائهٔ کمك به ارتش کنگو، به آن کشور اعزام کند. چند روز پیش از رسیدن هیأت، دولت لومومبا که مورد تأیید و حمایت مصر بود، با کودتایی نظامی به رهبری سرهنگ موبوتو، رئیس ستاد ارتش، سرنگون شد. از آنجا که سیاست دولت موبوتو با قاهره در تضاد کامل بود، هیأت یادشده از همان ابتدای ورودش دیگر زمینه‌ای برای کار نداشت. با وجود این، احمد اسماعیل به بهانهٔ تهیهٔ گزارشی از اوضاع کنگو، در لئوپولدویل ماند. او به این بهانه بیش از دو ماه با هیأت همراه در لئوپولدویل به سر برد. در این مدت، او به اعتبار آنکه درجهٔ سرتیپ دومی داشت، کوشید سلطهٔ خود را بر من که در آن زمان سرهنگ بودم، تحمیل کند. من در برابر سلطهٔ او ایستادگی کردم و به او یادآور شدم که این سلطه را

بر خود و نیروهای تحت امرم به رسمیت نمی‌شناسم. به‌این ترتیب، بحث و مجادلهٔ تندی میان ما در گرفت که نزدیك بود به درگیری منجر شود. پس از آنکه قاهره از موضوع اطلاع پیدا کرد، هیأت را فراخواند. هرچند برخورد لئوپولدویل پایان یافت، اما اثرات آن در هر دوی ما ماند. در برخی مناسبتها به طور گذرا با یکدیگر دیدار می کردیم، اما هر کدام می کوشیدیم تا حد ممکن از دیگری دور شویم. وضع به همین منوال ادامه یافت تا اینکه سرتیپ احمد اسماعیل در مارس ۱۹۶۹ به عنوان رئیس ستاد ارتش مصر تعیین شد.

با تعیین سرتیپ احمد اسماعیل به ریاست ستاد ارتش، وضع بکلی دگرگون شد. دیگر امکان نداشت از او دوری گزینم و هیچ تماس مستقیمی با وی نداشته باشم، زیرا مقامش او را بر همهٔ نیروهای مسلح مسلط می‌ساخت؛ از این رو، تصمیم گرفتم استعفا کنم. به محض شنیدن خبر تعیین احمد اسماعیل به ریاست ستاد ارتش، قرارگاه فرماندهیم در انشاص را ترك گفتم و به دفتر وزیر جنگ رفتم. استعفایم را به وزیر نوشتم و دلایل آن را توضیح دادم. سه روز در خانه ماندم. در این مدت، افراد بسیاری کوشیدند مرا از این کار منصرف کنند، اما من بر تصمیم خود پای می‌فشردم. روز سوم، اشرف مروان، داماد جمال عبدالناصر، با پیامی از سوی وی به نزدم آمد. اشرف مروان گفت چون تعیین احمد اسماعیل به ریاست ستاد ارتش به انتخاب عبدالناصر بوده است، رئیس جمهور استعفای مرا، به عنوان انتقاد از خودش تلقی می کند. نظرم را در مورد احمد اسماعیل مطرح کردم و گفتم که منظور من به هیچوجه انتقاد از رئیس جمهور نبوده و تنها به این سبب است که اعتمادی میان ما وجود ندارد و نمی توانم زیردست احمد اسماعیل کار کنم. اشرف مروان پاسخم را به جمال عبدالناصر رساند و بار دیگر بازگشت و گفت: «رئیس جمهور به نحوی نظرات تو را درك کرده، اما از تو می خواهد به سر کار بازگردی و تأکید می کند که احمداسماعیل با تو اصطکاك پیدا نخواهد کرد.» بر پایهٔ این وعده، در چهارمین روز به کار بازگشتم. باید بگویم که جمال عبدالناصر به وعدهٔ خود وفا کرده و شش ماهی که سرتیپ احمد اسماعیل در ریاست ستاد ارتش بود، هرگز به پایگاه انشاص که محل استقرار نیروهای تحت امرم بود، پا نگذاشت و هرگز نکوشید با من اصطکاك پیدا کند.

از هنگامی که جمال عبدالناصر، در سپتامبر ۱۹۶۹، احمد اسماعیل را از ریاست

ستاد ارتش برکنار کرد، او را هرگز ندیدم تا اینکه سادات، در ۱۵ مه ۱۹۷۱، او را از بازنشستگی فراخواند و به ریاست سازمان اطلاعات گمارد. به این ترتیب، من ناگزیر در برخی مناسبتهای رسمی و اجتماعی با او مواجه می‌شدم و گرچه هر دو موازین آداب معاشرت اجتماعی را رعایت می کردیم، روابطمان همچنان سرد بود.

تعیین احمد اسماعیل به وزارت جنگ

ظهر روز ۲۶ اکتبر ۱۹۷۲، یکی از مسؤولان دفتر سادات به من اطلاع داد که در ساعت ۱۵:۳۰ به خانهٔ سادات در منطقهٔ جیزه بروم. در این ملاقات، سادات گفت که تصمیم گرفته وزیر جنگ را از کار برکنار و مرا به جانشینی فرماندهٔ کل نیروهای مسلح تعیین کند. سپس به ساعتش نگاه کرد. از او پرسیدم آیا این تصمیم را به آگاهی صادق رسانده است. پاسخ وی منفی بود. پرسیدم آیا در نظر دارد که خود مسأله را حل کند یا این موضوع را به من واگذار نماید؟ گفت که به منظور ایجاد فرصت کافی برای اتخاذ پاره‌ای اقدامات امنیتی، منشی مخصوصش دو ساعت بعد نزد صادق خواهد رفت و موضوع را به وی ابلاغ خواهد کرد. سپس سادات تصمیم خود را در مورد برکناری سرلشکر عبدالقادر حسن و سرتیپ علی عبدالخبیر با من در میان گذاشت. نمی توانستم در این مورد با وی بحث کنم، چون مشخص بود که این تصمیم را به منظور دفاع از موجودیت خودش گرفته است؛ بهانه این کار هم طرفداری این دو از سپهبد صادق بود. هنگامی که تصمیم او را در مورد برکناری سرتیپ محمود فهمی فرماندهٔ نیروی دریایی و سرتیپ عبدالمنعم واصل شنیدم، به امید نجات آنان پادرمیانی کردم. سادات با شگفتی گفت: «چه می گویی؟ مگر نشنیدی در جلسهٔ پریروز چه گفتند؟ گمان می کردم که عبدالمنعم واصل یك افسر برجسته و مرد است! اما شنیدی که نظرش چه بود؟» گفتم: «عبدالمنعم واصل هم مرد است و هم يك افسر وظیفه‌شناس. آنچه گفت اظهار نگرانی از تلفات بیهوده است؛ آنچه در مورد خاکریز هم مطرح کرد، حقیقتی است که باید در نظر گرفت. از شما خواهش می کنم که به وی فرصت بدهید تا وفاداری خود را به اثبات برساند؛ در مورد سرتیپ محمود علی فهمی می توانم مدعی شوم که او از لایق‌ترین افسران نیروی دریایی است و اخراجش ضربهٔ

مهلکی بر نیروی دریایی خواهد بود.» سادات با تُندی گفت: «ممکن است عبدالمنعم واصل را بهتر از من بشناسی، چون او هم مثل تو افسر ارتش است، ولی شخصیت محمود فهمی را من بیشتر از تو دریافته‌ام؛ او مانند صادق، تملق و چاپلوسی را دوست دارد. آنان این صفات را در یکدیگر دریافته‌اند و به همین دلیل از یکدیگر ستایش می کنند و سخنان یکدیگر را می‌پذیرند. من آنان را بیشتر از تو می‌شناسم.» پس از مدتی سکوت، سادات گفت: «حالا، باید به انتخاب وزیر جنگ اندیشید.» من اظهار نظری نکردم. وی سپس گفت: «من به احمد اسماعیل می‌اندیشم!» از شنیدن نام احمد اسماعیل غافلگیر شدم و بیدرنگ گفتم: «جناب رئیس جمهور! سابقهٔ طولانی اختلافات میان من و احمد اسماعیل به سال ۱۹۶۰ در کنگو بازمی گردد. روابط ما حالا نیز تیره است و گمان می کنم همکاری ما با هم دشوار باشد.» سادات گفت: «من کاملاً از تاریخچه و جزئیات این اختلاف آگاهی دارم، اما به تو قول می‌دهم که رابطهٔ احمد اسماعیل با تو به مراتب بهتر از رابطه‌ات با صادق خواهد بود.» سخن قبلی‌ام را دوباره تکرار کردم و ترس خود را برایش توضیح دادم و گفتم: «ممکن است این روابط بر طرحهای جنگی که تعیین کنندهٔ سرنوشت کشور در چند سال آینده است، تأثیر بگذارد.» با این حال، سادات ضمن تکرار حرف خود، تأکید کرد که «چنین نخواهد شد.» موقعیت ایجاب می کرد تصمیم فوری بگیرم: پذیرش یا استعفا.

می‌بایست با ارزیابی سریع وضعیت، در این مورد تصمیم می گرفتم. ما خود را برای جنگ سرنوشت‌سازی مهیا می کردیم، و در این یك سال و نیم که رئیس ستاد ارتش بودم، تلاشهای فراوانی انجام شده بود. سختی‌ها را پشت سر گذاشته بودیم و مشکلات چندانی در پیش رو نداشتیم. استعفا، که‌رها کردن تلاشها و شرکت نداشتن در پیروزی آتی نیروهای مسلح را در پی داشت، برایم مشکل بود. با خود اندیشیدم که وعدهٔ سادات در روی‌ندادن اختلاف میان من و احمد اسماعیل ممکن است درست باشد، همان گونه که وعدهٔ جمال عبدالناصر در سال ۱۹۶۹ تحقق یافت؛ در غیر این صورت، استعفا خواهم کرد. بعلاوه، استعفای من در این شرایط می تواند به عنوان همبستگی با صادق و شاید هم خودداری از شرکت در جنگ تفسیر شود، در حالی که حقیقت جز این است. به این ترتیب، خود را قانع کردم و حدود یك ساعت بعد که دیدار پایان یافت، از خانهٔ سادات خارج شدم.

در دفتر کارم بود که حدود ساعت ۲۲:۳۰، احمد اسماعیل برای اولین بار تلفنی با من تماس گرفت و اطلاع داد که سادات او را به عنوان وزیر جنگ و فرماندهٔ کل نیروهای مسلح تعیین کرده است. در همین تماس تلفنی، از تصمیم سادات مبنی بر برکناری سرتیپ محمود فهمی فرماندهٔ نیروی دریایی و تعیین سرتیپ زکری به جای وی آگاه شدم.

انگیزهٔ سادات در تعیین احمد اسماعیل

همان گونه که گفتم، برکناری صادق و تعیین احمد اسماعیل به جای وی، یکی از گامهای اساسی بود که سادات برای تحکیم موقعیت خویش برداشت. از آنجا که صادق یکی از سه مسؤولی بود که سادات را در کودتای ۱۵ مه ۱۹۷۱ یاری کرده بودند، انتظار داشت سهم بیشتری در حکومت داشته باشد. از این رو، او هرچند دیدگاههایش مخالف سادات بود، آنها را آشکارا ابراز می کرد. وی همچنین با محبت کردن به افسران و سربازان، و اقداماتی از قبیل افزایش حقوق، اعطای مدال، اعزام به خارج از کشور و دادن پاداش و امتیاز، در نزد نیروهای مسلح و اطرافیان خود، شخصیتی محبوب بود. بدیهی بود که چنین شخصیتی، با سادات و تلاشهایش برای به انحصار درآوردن قدرت درگیر می‌شد.

سادات همهٔ آن ویژگی‌هایی را که برای وزیر جنگ و فرماندهٔ کل نیروهای مسلح لازم داشت، در احمد اسماعیل یافت:

۱. نفرت شدید از جمال عبدالناصر: احمد اسماعیل بشدت از جمال عبدالناصر نفرت داشت، چون ناصر دوبار او را از نیروهای مسلح اخراج کرده بود: بار اول، به دنبال شکست ژوئن ۱۹۶۷ که رئیس ستاد فرماندهی جبههٔ سینا بود و ناصر او را فقط پس از پادرمیانی برخی از دوستان عفو کرد و به خدمت بازگرداند، و بار دوم، در سپتامبر ۱۹۶۹ و پس از گذشت شش ماه از ریاست وی بر ستاد ارتش. اخراج دوم به دنبال عملیات تهاجمی موفقیت‌آمیز دشمن در منطقهٔ دریای سرخ بود. در این عملیات که صبح روز ۹ سپتامبر ۱۹۶۹ انجام شد، دشمن نیرویی آبی - خاکی به استعداد ۱۰ دستگاه تانک و تعدادی خودرو را در منطقهٔ زعفرانه بر کرانهٔ غربی خلیج سوئز پیاده کرد. این نیرو، پس از حدود ۱۰ ساعت

حضور در منطقه و نابودی اهداف مورد نظرش، از منطقه عقب‌نشینی کرد، بی آنکه سرفرماندهی نیروهای مسلح یا رئیس ستاد ارتش مصر کوچکترین اطلاعی داشته باشند. دشمن، شب پیش از این عملیات دست به شبیخون زده، دو فروند ناو اژدرافکن مستقر در منطقه را نابود ساخته بود و به این ترتیب، توانست بدون هیچ خطری از سوی نیروهای هوایی و دریایی ما، عملیات یادشده را با موفقیت انجام دهد؛

۲. **وفاداری مطلق به سادات:** سادات احمد اسماعیل را پس از ۲۰ ماه بازنشستگی به خدمت فراخواند و به ریاست سازمان اطلاعات گمارد. ۱۸ ماه پس از آن نیز به سمت وزیر جنگ و فرماندهٔ کل نیروهای مسلح منصوب شد. این چیزی فراتر از تصور وی بود. وی زندگی خود را در سپتامبر ۱۹۶۹ پایان یافته می‌دانست، اما سادات زندگی تازه‌ای به او بخشید. احمد اسماعیل، سادات را به دیدهٔ یك ارباب و ولی نعمت می‌نگریست، و بدون تردید نمی‌توانست با وی مخالفت یا از دستورش سرپیچی کند؛

۳. **ضعف شخصیت:** دوبار اخراج از نیروهای مسلح در زمان جمال عبدالناصر، تأثیر منفی فراوانی بر شخصیت احمد اسماعیل به جای گذاشته بود، به طوری که از پذیرش مسؤولیت و تصمیم گیری پرهیز داشت و ترجیح می‌داد دستورگیرنده و مجری باشد تا دستوردهنده و هدایت کننده. حادثهٔ سرقت رادار از منطقهٔ دریای سرخ در دسامبر ۱۹۶۹ توسط دشمن نیز این خصیصه را در وی تشدید کرده بود. هرچند این حادثه سه ماه پس از برکناری وی از مقام ریاست ستاد ارتش رخ داد، هنگام تحقیق پیرامون این رویداد، نام وی نیز به علت تصمیماتش که فرصت چنین کاری را برای دشمن فراهم آورده، به میان آمده بود.

سرقت این رادار در طی جنگ فرسایشی روی داد. دشمن در نیمهٔ دوم سال ۱۹۶۹ نیروی هوایی خود را برای بمباران و نابودی اهداف حیاتی مصر، بویژه پایگاهها و مواضع پدافند هوایی به کار می‌برد. به منظور بی‌اثر کردن پاره‌ای از حملات هوایی دشمن ماکتهایی از مواضع رادار و پدافند هوایی ساختیم، اما این ماکتها دشمن را فریب نمی‌داد. در حالی که بمباران مواضع اصلی راداری ما ادامه داشت، این ماکتها هیچگاه مورد حمله واقع نمی‌شدند. آنچه این ماکتها کم داشتند، وجود نشانه‌های حیات در محیط بود که آن هم تنها با نفرات

جبران می‌شد.[۱] حدود ۳۰۰ نفر خدمه (شامل تکنسین، خدمهٔ تیربارها، توپهای ضدهوایی، کارمندان اداری و . . .) در موضع رادار اصلی مستقر بودند، در حالی که حتی یك نفر هم در موضع ماکتها فعالیت نمی کرد. یکی از فرماندهان محلی منطقهٔ دریای سرخ به این فکر افتاد که چرا رادار اصلی را به همراه تنها ۱۰ نفر ـ مأمور راه اندازی ـ به موضع ماکت و رادار ماکت را به موضع اصلی انتقال ندهد. دشمن به کمك وسایل الکترونیکی، مواضع راداری ما را از روی بسامدها شناسایی می کرد. به همین خاطر، از آنجا که فاصلهٔ رادارهای اصلی و ماکت، به نسبت کوتاه و در حدود یك کیلومتر بود، آن افسر گمان کرد که با این جابجایی می توان دشمن را فریب داد، بویژه آنکه نشانه‌های بیشتری از حیات در محیط رادار ماکت، که دشمن آنها را از طریق عکسبرداری هوایی درمی‌یافت، می تواند به این امر کمك کند. این طرح مانند هر طرح دیگر، برای تأیید رئیس ستاد ارتش ارسال شد که مورد موافقت قرار گرفت. دشمن فریب این نیرنگ را نخورد و شبانه به رادار دورافتاده‌ای که هدفی آرمانی برای یك شبیخون بود، حمله کرد. بر اساس برنامهٔ زمانبندی شده، دو تن از خدمهٔ رادار، نگهبانی می دادند و هشت تن دیگر در خواب بودند. دشمن در حمله‌ای محدود با شرکت ۶۰ نفر، پس از کشتن چند تن از خدمه و به اسارت گرفتن دیگران، رادار را تفکیك و به اسرائیل منتقل کرد. این عملیات، در چنان سکوت و آرامشی انجام شد که موضع اصلی ـ که در یك کیلومتری قرار داشت ـ آگاه نشد؛

۴. بیماری احمد اسماعیل: سادات از بیماری احمد اسماعیل خبر داشت. احمداسماعیل در دسامبر ۱۹۷۴ بر اثر سرطان در بیمارستان ولینگتن لندن درگذشت. در گزارش پزشکی آمده بود که وی حداقل سه سال پیش به این بیماری دچار شده است. سادات در یکی از سخنرانی‌های خود در سال ۱۹۷۷ اعتراف کرد که پیش از جنگ اکتبر

---

۱. تجربه‌ای که از این مسأله به دست آوردیم و به هنگام استفاده از پلهای ماکت در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ به مرحلهٔ اجرا درآوردیم این بود که پلهای ماکت مورد استفاده در جنگ اکتبر، کاملاً مشابه پلهای واقعی بودند، با این تفاوت که کشش بار آنها به جای ۸۰ تن، ۴ تن بود. به منظور ایجاد نشانه‌های فعالیت بر روی این پلها، از آنها در عملیات عبور خودروهای سبکی که وزنشان کمتر از ۴ تن بود، استفاده شد. در نتیجه، ماکتهای مذکور وظیفهٔ خود را به نحو احسن انجام داده، دشمن با همان میزانی که به پلهای واقعی حمله می کرد، به پلهای ماکت نیز یورش می‌برد.

۱۹۷۳ از بیماری احمد اسماعیل اطلاع داشته و پزشکان به وی گفته بودند که وضعیت سلامت احمد اسماعیل، قدرت تصمیم گیری را از وی سلب نموده است.

این موضوعی است که نباید بسادگی از آن گذشت. تندرستی نعمتی والاست که دارندگانش بایست این بخشش خداوندی را سپاسگزار باشند و به دلیل برخورداری از آن، به بیماران فخر نفروشند. به بیان دیگر، نباید بیمار را به آنچه توانایی انجام آن را ندارد، مکلف ساخت، بویژه اینکه ممکن است اشتباه وی به دلیل بیماری، جان دیگران را به خطر اندازد. به عنوان مثال، برای به خطر نیفتادن جان عابران، متقاضیان گواهینامهٔ رانندگی به منظور اطمینان از سلامت چشم و توانایی در رانندگی، باید آزمایشهای پزشکی را پشت سر بگذارند. اگر در مورد سادهای مانند گرفتن گواهینامهٔ رانندگی، تندرستی شرط لازم است، چگونه می توان فرد بیماری را که قدرت تصمیم گیری ندارد، به سرفرماندهی نیروهای مسلح گمارد؟ هر اشتباهی که چنین فردی مرتکب شود، ممکن است نه تنها به زندگی هزاران شهروند، بلکه بر تاریخ و آیندهٔ یك ملت تأثیر منفی بگذارد. انتصاب احمد اسماعیل به سرفرماندهی نیروهای مسلح، با آگاهی از بیماری وی، جنایت بزرگی از سوی سادات در حق ملت و میهن خود به شمار می‌رود که تنها در جهت منافع شخصی و گرایشهای انحصار طلبانه‌اش بوده است؛

۵. **عدم محبوبیت احمد اسماعیل:** احمد اسماعیل شخصیتی نامحبوب در میان نیروهای مسلح بود که در گفتگویش با افسران و سربازان، تندی و خشونت آشکار بود. او به عوامل روانی و مشکلات خانوادگی افراد توجهی نداشت و در همان حال، مشکلات خانوادگی خود را مهم می‌دانست. سفارشهای وزیران و دولتمردان را می‌پذیرفت و در مقابل به آنان سفارش می کرد. همین مسأله او را از چشم افسران و سربازان انداخته بود؛

۶. **اختلاف سلیقه با رئیس ستاد ارتش:** اختلاف میان احمد اسماعیل و من، ویژگی دیگری بود که باعث شد سادات، احمد اسماعیل را به وزارت جنگ و سرفرماندهی نیروهای مسلح منصوب کند. سادات نیز مانند دیگر زمامداران خودکامهٔ تاریخ، مشی «تفرقه بینداز و حکومت کن» را دنبال می کرد.

باتوجه به همهٔ دلایل سابق الذکر آشکارا می گویم که انتصاب احمد اسماعیل به

وزارت جنگ و سرفرماندهی نیروهای مسلح، تصمیمی نادرست بوده است. تصمیمی که نه تنها به خاطر منافع مصر نبود، بلکه تنها در خدمت به منافع و جاه طلبی سادات بود. اگر در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ فرماندهٔ کل قوی‌تر، با شخصیت‌تر و جذابتر از سپهبد احمد اسماعیل داشتیم، رسیدن به چیزی فراتر از آنچه بدان دست یافتیم، امکان پذیر بود. اگر فرماندهٔ کل شایسته‌ای داشتیم، می‌توانستیم از دخالت سادات در امور تخصصی نظامی جلوگیری کنیم و نه تنها نفوذ دشمن به منطقهٔ دفرسوار را، به محض وقوع، سرکوب نماییم، بلکه حتی می‌توانستیم امکان نفوذ را نیز از او سلب کنیم. چنین فرمانده‌ای می‌توانست در برابر دخالتهای سادات بایستد و در نتیجه، ما شیوهٔ جنگ را تعیین می‌کردیم، نه دشمن.

انتقاد از یك مرده، برای من مایهٔ تأسف است، اما سادات مرا به این کار واداشته است. او برای پنهان ساختن حقایق از ملت مصر، ادعا کرده که علت ایجاد نفوذ در جبههٔ خودی، ازدست رفتن زمان، آن هم در شبی حساس، بر اثر بحثهای بیهودهٔ من با رقیبم، احمد اسماعیل، بوده است. این چیزی بیش از یك ادعای پوچ و نادرست نیست.[۱] آنچه من گفتم حقیقتی است که بخشی از تاریخ مصر و امت عرب را رقم زده است. از خداوند متعال می‌خواهم که نسلهای آیندهٔ مصر از اشتباهات نیاکانشان پند بیاموزند.

احمد اسماعیل و رابطه گرایی

من به ضرورت وجود فرصت برای همه و نیز ارتقای مقام و درجه بر اساس لیاقت و توانایی‌های فرد، بدون در نظر گرفتن روابط خویشاوندی، عقیده دارم. در اجرای این اصل هیچگاه نشد که برای پست یا ارتقای درجهٔ یکی از اعضای خانواده‌ام وساطت کرده باشم. چنین شیوه‌ای در مصر کاملاً غیر طبیعی می‌نماید، زیرا با وجود ادعاهایی که می‌شود، وساطت برای یکی از اعضای فامیل، از مسائل عادی در برخورد میان افراد است. برای سرپوش گذاشتن بر چنین کردارهایی، دولتمردان خدمات را میان خود مبادله می‌کنند؛ به‌این نحو که هر یك برای فامیل دیگری خدمت یا کمکی انجام می‌دهد. در نتیجه همه

---

۱. ر.ك. کتاب حاضر، بخش ششم.

منکر می‌شوند که مستقیماً کاری برای فامیل خود انجام داده‌اند. به عنوان شاهدی بر این گفته، کافی است بدانیم بندرت می‌توان فردی از این گروه را یافت که منصبی عالی در اشغال نداشته باشد.

پس از تعیین من به عنوان رئیس ستاد ارتش، خود را با این موضوع رودررو یافتم، اما از آنجا که خود توقع هیچ خوش خدمتی از جانب کسی را نداشتم، هر وساطت غیرقانونی را رد می‌کردم. هر موضوعی را در جای خود بررسی می‌کردم و بر اساس وجدان، عدالت و روح قانون تصمیم می‌گرفتم. به همین علت، از آنجا که وساطتهای بسیاری را نپذیرفتم، خشم عده‌ای از مقامات بلندپایه علیه من برانگیخته شد. از جمله مواردی که رد کردم، مورد پسر اسماعیل فهمی وزیر جهانگردی[1] بود.

پسر اسماعیل فهمی سرباز نیروهای مسلح بود، یك روز یادداشتی از سازمان تشکیلات به من ارائه شد و در آن پیشنهاد پایان دادن به خدمت وی، به این دلیل که برای کار در سازمان اطلاعات مورد نیاز است، مطرح شده بود. من آن را رد کردم. به من گفتند او پسر اسماعیل فهمی است. گفتم: «حتی اگر پسر انور سادات هم باشد، خلاف قانون عمل نمی‌کنم.» رئیس سازمان تشکیلات، در تلاش برای متقاعد ساختن من، گفت: «این مورد در چارچوب قانون است، چون ماده‌ای در قانون نظام وظیفه وجود دارد که در آن به وزیر جنگ اختیار داده شده کسانی را که می‌توانند در امور غیرنظامی به بالا بردن توان جنگی کشور کمك کنند، از خدمت سربازی معاف کند. چون سازمان اطلاعات جزو دستگاههای مهم کشور و در ارتباط با جنگ است، مورد این سرباز در چارچوب اختیارات قانونی شماست.» این استدلال مرا متقاعد نساخت و به او گفتم: «این گفته‌ها تفسیری دلخواهانه است که با روح قانون سازگاری ندارد. نقش مهمی که پسر اسماعیل فهمی در توان جنگی ایفا می‌کند، چیست؟! چرا با تقاضای وزیر نیرو در مورد معاف کردن مهندسان برق موافقت نشد، هر چند فردی مشخص در نامهٔ وی مطرح نشده بود و همهٔ آنان برای راه اندازی شبکهٔ برق

---

۱. از نوامبر ۱۹۷۳ تا نوامبر ۱۹۷۷ به عنوان وزیر امور خارجه تعیین شد.

که بخش مهمی از توان جنگی ما است، مورد نیاز هستند؟ چرا با آنکه می‌دانستیم معاف کردن معلمان تأثیر فراوانی بر افزایش کلاسهای آموزشی در سال جاری خواهد داشت، با تقاضای وزیر آموزش و پرورش در این مورد موافقت نشد؟» چون به هیچ عنوان اعتقاد نداشتم معاف کردن پسر اسماعیل فهمی می‌تواند در افزایش توان جنگی کشور مؤثر باشد، در پایین یادداشت نوشتم: «موافقت نمی‌کنم» و آن را امضا کردم.

دو روز بعد، سرتیپ احمد زکی معاون وزیر جهانگردی با من تماس گرفت. او دو سال قبل، از نیروهای مسلح جدا شده بود. در گذشته با هم همکار بودیم و در آن زمان ریاست سازمان تشکیلات نیروهای مسلح را بر عهده داشت و از قانون نظام وظیفه بخوبی مطلع بود. احمد زکی موضوع پسر اسماعیل فهمی را به میان کشید و من نیز نظر پیشین خود را تکرار کردم. او نیز اختیارات وزیر جنگ را در این مورد گوشزد کرد. آنگاه به او گفتم: «خوب، وزیر می‌تواند او را معاف کند.» پاسخ داد: «اما وزیر را با نظریه‌ای که نوشته‌ای به دردسر انداخته‌ای.» سپس پیشنهاد کرد که یادداشت جدیدی به من ارائه شود و در صورتی که باز هم مخالف باشم، آن را به وزیر ارجاع دهم و دست او را در این مورد باز بگذارم. با این پیشنهاد نیز مخالفت کردم.[۱]

بعدها آگاه شدم که یادداشت دیگری در این باره - بی آنکه به من ارائه شود - مستقیماً برای وزیر فرستاده شد و احمد اسماعیل نیز با آگاهی کامل، به بهانهٔ آنکه عدم انتقال پسر اسماعیل فهمی به سازمان اطلاعات بر توان جنگی کشور تأثیر می‌گذارد، او را معاف کرد. مدت کوتاهی پس از انتقال پسر اسماعیل فهمی به سازمان اطلاعات خدمت او را پایان دادند و پدرش توانست پستی راحت‌تر و با درآمد مالی بیشتر در نیویورك برای وی دست و پا کند. در حالی که فرزندان مصر در اکتبر ۱۹۷۳ به آبراه سوئز یورش می‌بردند و با سر دادن شعار «اللّه اکبر» به شهادت می‌رسیدند، پسر اسماعیل فهمی و فرزندان اعضای طبقهٔ مرفه مصر در خیابانهای نیویورك و دیگر شهرهای آمریکا پرسه می‌زدند. احمد اسماعیل این خدمت

---

۱. چون اسماعیل فهمی هرگز به طور مستقیم با من تماس نگرفت، از نظر قانونی، کار خلافی انجام نداده بود. این داستان نشان می‌دهد که چگونه پارتی‌بازی به شیوه‌ای غیر مستقیم انجام می‌گیرد.

را بی‌چشمداشت برای اسماعیل فهمی انجام نداد، بلکه معامله‌ای پایاپای بود که در نتیجهٔ آن پسر احمد اسماعیل نیز جزو اعضای هیأت مصر در سازمان ملل متحد، به نیویورك اعزام شد.

مسألهٔ پسر اسماعیل فهمی اختلافی میان من و احمد اسماعیل به وجود نیاورد. آماده‌سازی نیروهای مسلح برای جنگ، موضوعی بود که مهمتر و حساستر می‌نمود و فکر و تلاشم را به خود معطوف می‌کرد. افزون بر این، در پاره‌ای موارد می‌توان به طور موقت چشم‌پوشی و اغماض کرد.

رابطه‌ام با احمد اسماعیل در هنگام جنگ و پس از آن

در طی یازده ماهی که احمد اسماعیل پیش از جنگ اکتبر ۱۹۷۳، عهده‌دار وزارت جنگ بود، میان ما اختلافات شایان توجهی وجود نداشت. هریك از ما می‌کوشید تا حد ممکن از درگیر شدن با دیگری بپرهیزد. وی مانند همهٔ کسانی که پیش از وی عهده‌دار مقام وزارت جنگ بودند، به اعمال نفوذ مستقیم بر دایرهٔ اطلاعات نظامی و دایرهٔ امور افسران رغبت نشان می‌داد. در خصوص عملیات نظامی، تنها در مورد مسائلی جزئی، مانند اصلاحات ناچیز در نقشه‌ها، بر اساس جابجایی نیروهای دشمن و نیروهای خودی، با یکدیگر گفتگو می‌کردیم.[۱] در هنگام جنگ، وضعیت متفاوت بود. رفتار سادات و سپهبد احمد اسماعیل رنجش بسیاری را در من برمی‌انگیخت.[۲] آنان با هر پیشنهاد من مخالفت می‌کردند و پس از دو سه روز که دیگر زمان از دست رفته بود، درستی نظراتم را درمی‌یافتند. اوضاع از ۱۲ اکتبر ۱۹۷۳ تا برقراری آتش‌بس و حتی پس از آن نیز بر این منوال گذشت. شکی نیست که سادات بخوبی از اشتباهات خود و وزیر جنگ در زمینهٔ عملیات رزمی و درستی نظرات من آگاه بود و می‌دانست که با فاش شدن این حقایق، به‌عنوان شخصیتی مردمی مطرح می‌شوم، قدرت و استبدادش را به خطر خواهم انداخت.

---

۱. ر.ك. کتاب حاضر، بخش اول.

۲. ر.ك. کتاب حاضر، بخش ششم.

به همین علت، او پس از جنگ، تهمتهای ناروا و خودساخته‌ای به من زد که بخوبی از دروغ بودن آنها آگاه بود. در برابر تمام این تهمتها سکوت کردم و پاسخی ندادم. حقایق از آن تاریخ است و پنهان ساختن آنها از امانت به دور. سکوت من به علت ترس از حقیقت نبود، بلکه زمان را برای سخن گفتن مناسب نمی‌دیدم. از سویی، زمان برای گفتن اینکه چگونه سادات برادران سوری را فریب داده، مناسب نبود، و از سوی دیگر، از آنجا که وی تبلیغات وسیعی دربارهٔ عقب نشینی کامل از تمام سرزمینهای اشغالی و تشکیل کشور فلسطینی به‌راه انداخته بود، نمی‌خواستم دستاویزی برایش فراهم کنم که مرا به کارشکنی در تلاشهایش متهم سازد. اکنون که چهرهٔ اصلی وی از پس نقابها آشکار شده، زمان آن رسیده است تا حرف حق را برای این ملت شریف بازگو کنم.

پلیدی در احمد اسماعیل کمتر از سادات بود. گرچه او در دیدارهای خصوصی، هرگز کینه‌اش را نسبت به من پنهان نمی‌ساخت، اما هیچگاه آشکارا به من حمله نمی‌کرد. زمانی که سفیر مصر در لندن بودم، یکی از صاحب‌نظران نظامی انگلیسی، داستان جالبی را در این باره برایم بازگو کرد. وی - که نمی‌خواهم اکنون نامش را فاش کنم - با احمداسماعیل به منظور گفتگو دربارهٔ برخی مسائل مربوط به جنگ [اکتبر ۱۹۷۳] دیدار کرد. مصری‌هایی که این دیدار را ترتیب داده بودند، به وی گوشزد کردند که در طی دیدار، هرگز نام سعدالدین شاذلی را به میان نیاورد. آن گونه که این کارشناس انگلیسی به من گفت، می‌کوشید از ذکر نام من پرهیز کند، اما کار به جایی کشید که این امر ممکن نبود. از این رو، او به جای آوردن نامم، کلمهٔ رئیس ستاد ارتش مصر را به کار برد، در این حالت نیز بازهم چهرهٔ احمد اسماعیل برافروخته شد و تا توانست به من حمله کرد. با این همه، خداوند متعال قادر و مقتدری است که هرچند مهلت می‌دهد، اما اهمال نمی‌کند، و هرچند طولانی مدت، اما بالاخره حقیقت از میان تاریکی آشکار می‌شود. داستان زیر را که نشان دهندهٔ قدرت و عظمت آفریدگار است، نقل می‌کنم تا گواه گفته‌ام باشد:

هنگامی که سفیر مصر در لندن بودم، احمد اسماعیل، در سال ۱۹۷۴، برای معالجه به لندن آمد و در بیمارستانی بستری شد. من چند بار از او در بیمارستان عیادت کردم. در آخرین ملاقات، وضعش رو به وخامت گذاشته بود و به حتم می‌دانست که اجلش نزدیک

شده است. برای سبك کردن بار وجدان خود از تهمتهایی که به من زده بود، گفت: «من می‌دانم که تو هدف حملهٔ ناجوانمردانه‌ای بوده‌ای، اما قسم می‌خورم که عامل آن، نه من، بلکه سادات بوده است و بس. حتی در مورد فیلم مستندی که از جنگ اکتبر تهیه شد، سادات دستور داد نام و عکسهایت از آن پاك شود، ولی من به او گفتم که سعدالدین شاذلی بخشی از تاریخ این جنگ است و نمی‌توان او را کنار زد. به سختی توانستم متقاعدش سازم که در چند تا عکس ظاهر شوی.»

با شنیدن سخنان مردی که در بستر مرگ خفته بود، پوچی زندگی را دریافتم و این پرسش برایم مطرح شد که چرا انسانها زندگی را به درگیری و نزاع می‌گذرانند. مصلحت بشر در رقابت شرافتمندانه است، اما کشمکشی این چنین و تهمت ناروا به حریفان زدن، اموری غیراخلاقی هستند که چه در این دنیا و چه در آن دنیا، مورد پرسش خواهند بود. ای خدایی که قادری و مقتدر! توفیقم ده تا بدون سرزنش کردن دیگران، سخن حق را بر زبان جاری سازم و هرگز به احدی ستم روا ندارم.

نگاهی به بیمار خفته در بستر مرگ افکندم و به او گفتم: «خداوند از همهٔ حقایق و اسرار آگاه است، چه آنهایی که بر زبان می‌آوریم و چه آنهایی که کتمان می‌کنیم. از خدا می‌خواهم که هر کس را به اندازهٔ اعمالش مجازات کند.»

آیا سادات که خود را «رئیس جمهور مؤمن» می‌نامد، فراموش کرده روزی بر بستر مرگ خواهد افتاد و در برابر دیدگانش صحنه‌های اشتباهات و ستمهایی که در زندگی مرتکب شده، به نمایش درخواهد آمد و توبهٔ او بر بستر مرگ پذیرفته نیست. ایمان، پیوندی است میان انسان و آفریدگار که افزودن لقبهای فرمایشی به نام خود، نمی‌تواند انعکاس آن باشد. از ایمان واقعی ما کسی جز خداوند عزوجل آگاه نیست، زیرا او بر آنچه در ژرفای دلهایمان نهفته، آگاهی دارد.

فصل دوم

پس از برکناری صادق

ساخت ۳۰ سکوی تازه

چند روز پس از تعیین احمد اسماعیل به مقام وزارت جنگ، مبلغ ۲۳ میلیون پوند [مصر] لیره از بودجهٔ فوق‌العاده به منظور اتمام استحکامات اختصاص یافت. از حق نباید گذشت که سپهبد صادق قبلاً این اعتبار را برای همین منظور درخواست کرده، اما موافقت آن را به دست نیاورده بود. این مبلغ را برای ساخت سکوهایی بر کرانهٔ غربی و همچنین بالا بردن خاکریز خودی درخواست کرده بودیم. سرتیپ عبدالمنعم واصل فرماندهٔ ارتش سوم این موضوع را در جلسهٔ شورای عالی نیروهای مسلح در روز ۲۴ اکتبر ۱۹۷۲ مطرح کرد که خشم سادات را برانگیخت. پس از دریافت این مبلغ، بیدرنگ شروع به ایجاد این استحکامات نمودیم. تا اواخر سال ۱۹۷۲، ۳۰ سکو ساختیم که هر کدامشان با ارتفاع ۲۲ متر بود. این سکوها یکی از تجهیزات مهم مهندسی به منظور اجرای نقشهٔ تهاجمی به شمار می‌آمدند، زیرا در نظر داشتیم تانکها و موشکهای هدایت شونده ضدتانك را برروی این سکوها مستقر کنیم تا از نیروهای پیادهٔ خودی به هنگام عملیات پشتیبانی کنند و همچنین تانکهای دشمن را به هنگام انجام ضدحمله منهدم سازند. افزون بر این، سکوها موضع دید

مطلوبی برای مشاهدهٔ تحرکات در سوی دیگر کرانه را فراهم می‌آوردند.

انتقاد یک افسر از سادات

پس از برکناری صادق، دو رویداد مهم رخ داد که گویای وجود هم‌نظری برخی از افسران با دیدگاههای صادق در رابطه با جنگ بود. رویداد اول در روز ۲۹ اکتبر، یعنی دوروز پس از برکناری صادق، اتفاق افتاد. در ساعت ۱۷ آن روز، سرتیپ سعید ماحی فرماندهٔ توپخانه به من اطلاع داد که یکی از افسران توپخانه آشکارا از رئیس جمهور انتقاد کرده است. این موضوع در دانشکدهٔ توپخانه و هنگامی که فرماندهٔ دانشکده در حال توجیه افسران از رویدادهای اخیر بود،[1] رخ داد. پس از پایان توجیه، افسر مذکور گفت: «خب، مگر رئیس جمهور چیزی سرش می‌شود.» یك کمیتهٔ تحقیق برای بازجویی از این افسر در مورد آنچه به وی نسبت داده شده بود، تشکیل گردید، اما وی انکار کرد - یا صحیح‌تر اینکه به او تلویحاً گفته شد که انکار کند - تا بتوان موضوع را فیصله داد. انکار افسر پذیرفته شد و کمیته برای یافتن حقیقت اظهارات وی پافشاری نکرد و به این گونه پرونده بایگانی گردید.

کودتای نافرجام سرتیپ علی عبدالخبیر

کمتر از دو هفته بعد، رویداد دیگری، اما خطرناکتر و مؤثرتر از رویداد اول، رخ داد. این رویداد، تلاش برای انجام کودتایی تمام عیار بود که برخی از افسران بلندپایه و تعدادی از افسران اطلاعات نظامی در آن شرکت داشتند. کشف کودتا به این صورت بود که سروانی

---

۱. رویهٔ معمول در نیروهای مسلح مصر این بود که افسران در مورد رویدادهای مهم توجیه می‌شدند و این توجیه از بالا به پایین ابلاغ می‌شد. به عبارت دیگر، فرماندهان پس از توجیه شدن و آگاهی از نکات اصلی، به توجیه افسران زیردست خود می‌پرداختند. محور اصلی توجیه در آن روز عبارت بود از:

الف. روسها در برکناری سپهبد صادق نقشی نداشته‌اند؛

ب. تصمیم اخراج مستشاران روسی، تصمیم شخص سادات بوده است؛

ج. دلیل برکناری صادق این بوده که سادات، در پی جلسهٔ شورای عالی نیروهای مسلح در ۲۴ اکتبر، پی برد که صادق مأموریت محوله را انجام نداده است.

در دایرهٔ اطلاعات نظامی به اطلاعاتی دست یافت که باعث شد به تعدادی از افسران اطلاعات نظامی که با توطئه‌گران همکاری داشتند، مشکوك شود. افسر مزبور تردید خود را با یکی از دوستانش در میان گذاشت، و این یك نیز اطلاعات یادشده را به آگاهی سادات رساند. آنگاه سادات به دایرهٔ اطلاعات نظامی بدگمان شد و بیش از پیش بر سازمان اطلاعات و سازمان امنیت اتکا نمود. تعقیب و مراقبت نشان داد برخی از افسران مشهور به هواداری از صادق، با رعایت اقدامات شدید امنیتی، جلساتی برگزار می کنند که سازمانهای اطلاعات یا امنیت نتوانسته بودند از چند و چون آنها آگاه شوند. این اطلاعات، چنان تردید سادات را افزایش داد که تصمیم گرفت بیش از این منتظر دلایل کافی مبنی بر وجود توطئه نماند و پیش از آنکه کار از کار بگذرد، تشکیلات مزبور را سرکوب کند. ساعت ۱۷:۴۵ روز ۱۱ نوامبر ۱۹۷۲، بنا به دعوت سادات، برای دیدار با وی به خانه‌اش در جیزه رفتم. حدود نیم ساعت بعد، ممدوح سالم، وزیر کشور[۱] و حدود نیم ساعت بعد از وی، عزت سلیمان، جانشین رئیس سازمان اطلاعات[۲] به ما پیوستند. در این جلسه، عزت سلیمان اطلاعاتی دربارهٔ وجود یك تشکیلات مخفی در نیروهای مسلح با نام «نجات مصر» را در اختیارمان گذاشت.

پیش از پرداختن به ماجرای این کودتای نافرجام، باردیگر باید تأکید کنم دیدگاههایی که صادق در جلسهٔ ۲۴ اکتبر بیان داشت و سرلشکر عبدالقادر حسن و سرتیپ علی عبدالخبیر آنها را تأیید کردند، مورد پذیرش بسیاری از افسران نیروهای مسلح بود. آنان معتقد بودند که یك نیروی سیاسی پنهان در پی آن است که به منظور نابودی نیروهای مسلح مصر، آنها را پیش از کسب آمادگی به سوی جنگ سوق دهد و چنانچه نیروهای مسلح نابود شوند، نظام حاکم سرنگون می‌شود، هرج و مرج بر کشور حاکم خواهد شد و زمینه برای اشاعهٔ کمونیسم در مصر و از آنجا در جهان عرب فراهم می‌شود. این دیدگاه را پیش از جلسهٔ ۲۴ اکتبر چندین بار از صادق شنیده بودم، اما هرگز آن را نپذیرفتم و یکی از موارد

---

۱. ممدوح سالم در آوریل ۱۹۷۵ به نخست‌وزیری تعیین شد و تا اکتبر ۱۹۷۸ عهده‌دار این منصب بود.

۲. به دنبال تعیین احمد اسماعیل به وزارت جنگ پست رئیس سازمان اطلاعات به مدت چندین ماه خالی بود. عزت سلیمان مسؤول بخش امنیت داخلی سازمان اطلاعات بود و در آوریل ۱۹۷۳ به وزارت امور خارجه انتقال یافت.

اختلاف من با وی بر سر همین دیدگاه بود. با وجود این، هیچگاه در شجاعت، میهن‌دوستی، استقلال و عدم وابستگی‌اش به یکی از دو ابرقدرت تردید به خود راه ندادم. به همین علت، هنگامی که سادات، صادق را مزدور و بازیچهٔ دست ملك فیصل نامید، ناراحت شدم. سادات حتی فراتر از این رفت و افزود که صادق در برابر دریافت پول، طلا و هدایای گرانبها از فیصل، عامل اجرایی سیاستهای او شده است. ممدوح سالم نیز در تأیید گفته‌های سادات، گفت: «جناب رئیس جمهور، مگر این را از خیلی وقت پیش به شما نگفته بودم...» در وضعیتی نبودم که بتوانم گفته‌های آنان را تصدیق یا تکذیب کنم. از این رو، گرچه احساس غم و اندوه می کردم، با سکوت به گفته‌هایشان گوش می‌دادم. صادق را از زمانی که هر دو بیست ساله بودیم، می‌شناختم و با وجود اختلاف نظرمان در پنجاه سالگی، هرگز نمی‌توانستم تصور کنم که او مزدور است. در حالی که به تهمتهای سادات گوش می‌دادم، به یاد نامهٔ یك‌سال پیش وی به ملك فیصل افتادم که در آن صادق را مورد اعتماد کامل خود خوانده بود. سادات نمی‌دانست که صادق مرا از آن نامه مطلع کرده است، و من نیز در آن شرایط پیچیده نمی‌خواستم آن را مطرح کنم. از این شیوهٔ ناجوانمردانه در حمله به مخالفان، احساس اندوه و بیزاری می کردم.

با توجه به اطلاعات ابتدایی که سازمان اطلاعات در اختیار داشت و بر اساس این باور که دایرهٔ اطلاعات نظامی در توطئه شریك است، در ساعت ۲۲، من، ممدوح سالم و عزت سلیمان، پس از دریافت دستور سادات مبنی بر دستگیری و بازجویی افراد مظنون، به ساختمان سازمان اطلاعات رفتیم. تمام شب را در سازمان اطلاعات به سر بردیم و در آن مدت، دادستان نظامی را فراخواندم و احکام دستگیری افراد مظنون را صادر کردم. ساعت پنج بامداد، از ساختمان سازمان اطلاعات به دفترم رفتم تا بتوانم پیش از شروع کار روزانه، دوساعتی بخوابم. همان روز، سادات دستور برکناری سرتیپ محرز رئیس دایرهٔ اطلاعات نظامی را صادر کرد. در ۱۲ نوامبر، باادامهٔ تحقیقات، نامهای جدیدی به میان آمد و در نتیجه، احکام دیگری برای دستگیری تعدادی از افسران صادر شد.

بعد از ظهر روز ۱۳ نوامبر برای شرکت در نشست کمیته‌ای متشکل از تعدادی از اعضای شورای دفاع مشترك، ناچار به کویت رفتم. بعد از ظهر روز ۱۵ نوامبر، بدون اینکه

منتظر پایان یافتن کار کمیته شوم، مراجعت کردم. بازجویی از اعضای تشکیلات نجات مصر همچنان ادامه داشت. شامگاه ۱۵ نوامبر، دادستان نظامی از من خواست حکم دستگیری سرتیپ علی عبدالخبیر فرماندهٔ پیشین منطقهٔ نظامی مرکزی را صادر کنم، زیرا تحقیقات نشان داد که او با توطئه مرتبط است. همان شب، سرتیپ علی عبدالخبیر و تعدادی از فرماندهان، از جمله سرهنگ عمران فرماندهٔ یك لشکر پیاده مکانیزه، سرهنگ احمد عبدالوهاب رئیس ستاد یك لشکر مکانیزه، سرهنگ دوم عادل جمعی وزارت جنگ و سرهنگ دوم عصام فرماندهٔ یك یگان رنجرز دستگیر شدند. با گسترش تحقیقات آشکار شد که کودتا، چه از نظر تعداد افسران بلندپایه و چه از نظر پستهای کلیدی رهبران کودتا، بسیار خطرناك بوده است.

پس از برکناری سرتیپ محرز از دایرهٔ اطلاعات نظامی در روز ۱۲ نوامبر، از آنجا که همهٔ دستگیر شدگان و همچنین بازپرس، نظامی بودند، کار تحقیقات از ساختمان سازمان اطلاعات به ساختمان دایرهٔ اطلاعات نظامی انتقال یافت. بعد از ظهر روز ۱۶ نوامبر، برای آگاهی از آخرین جزئیات، به محل بازپرسی رفتم. در آنجا از اعترافات کامل سرتیپ علی عبدالخبیر و سرهنگ دوم عادل آگاه شدم. نمی‌توانستم اعترافات علی عبدالخبیر را که خود امضا کرده بود (و امضای او را خوب می‌شناختم) باور کنم. از این رو، خواستار ملاقات با او شدم. وقتی آمد، برادرانه از او پرسیدم: «علی! آیا این اعترافات به ارادهٔ خودت و بدون هیچ فشار یا تهدیدی بوده است؟» پاسخ مثبت داد. علی عبدالخبیر با اعترافات خود، جوانمردانه در پی آن بود که تمام مسؤولیت را به گردن بگیرد و دیگران را نجات دهد. با وجود اختلاف دیدگاههایمان، او را به چشم یك دوست و همکار نگاه می‌کردم. موضع‌گیری دلاورانه‌اش در بازجویی، احترام او را در نظرم افزایش داد. دادستان نظامی را به کنار کشیدم و به او گفتم که خود شخصاً عبدالخبیر را دیده‌ام و ظاهرش نشان نمی‌دهد که فشار فیزیکی بر وی وارد شده باشد، اما می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که نباید با تهدید و وعده و وعید با آنان رفتار شود، باید با علی و دوستانش با احترام برخورد شود. وی پاسخ داد که خود نیز به چنین برخوردی اعتقاد دارد و آماده است هر فرد دیگری را احضار کند تا شخصاً مطمئن شوم که فشاری بر هیچکس وارد نشده است. من به گفته‌هایش بسنده کردم. اقرار روشن

بود و نشان دهندهٔ کودتایی تمام عیار بود. آنان شامگاه ۹ نوامبر را برای کودتا تعیین کرده بودند. انتخاب این تاریخ به دلیل عروسی دختر من در همان شب بود. طبق نقشه، قرار بود گروهی از آنان با یورش به محل عروسی، همهٔ شرکت کنندگان، از جمله رئیس جمهور، وزیر جنگ، رئیس ستاد ارتش و بسیاری از وزیران و افسران بلندپایه را دستگیر کنند، اما بر اثر اقدامات شدید امنیتی، ناگزیر شدند عملیات خود را به تعویق بیندازند.

شامگاه روز ۱۶ نوامبر، برای شرکت در جشن عروسی عبدالمنعم الهوتی ـ عضو شورای رهبری انقلاب لیبی ـ دعوت شده بودم. محل جشن، باشگاه تیراندازی در منطقهٔ الهرم بود. سادات نیز در جشن شرکت داشت. سادات را به کناری کشیدم و آخرین جزئیات را در خصوص کودتای نافرجام به وی گفتم. حدود دو ساعت بعد، سادات تصمیم به رفتن گرفت و میزبان تا جلوی اتومبیل همراهی‌اش کرد. در طبقهٔ بالا، در انتظار بازگشت میزبان برای خداحافظی و ترک مجلس، با چند تن از مدعوین سرگرم گفتگو بودم که افرادی اطلاع دادند رئیس جمهور با من کار دارد. هنگامی که خود را به درخروجی رساندم، دریافتم که سادات رفته است و فردی از سوی او به من پیام داد که در پی سادات به سوی خانه‌اش در القُبّه حرکت کنم. با یکی از خودروهای حفاظت به خانهٔ وی رفتم.

سادات گفت: «سعد! با حرفهایت فکرم را خیلی مشغول کرده‌ای.»

ابعاد توطئه را احساس می کرد، اما به او اطمینان دادم که طراحان کودتا دستگیر شده‌اند. هرچند نام سپهبد صادق هرگز از زبان متهمان شنیده نشد، اما آشکار بود که همهٔ دستگیرشدگان به پیروی از افکار وی، در پی انجام کودتا بودند و چنین می اندیشیدند که عمل آنان خدمتی در راه میهن است.

سادات افزود: «صادق در مورد افراد فریبم می‌داد و افراد خود را در پستهای حساس جای می‌داد و هر کس را که با وی اختلاف نظر پیدا می کرد، برکنار می‌ساخت. نظرت در مورد عادل سوکه چیست؟» گفتم: «افسر خوبی است.» گفت: «پیغام بده و از ترکیه احضارش کن؛ فردا در پی اش بفرست.»[۱]

---

۱. عادل سوکه در آن هنگام وابستهٔ نظامی مصر در ترکیه بود و پیش از آن فرماندهی لشکر ۲۱ زرهی را برعهده داشت.

به او گفتم: «جناب رئیس جمهور! پیشنهاد می کنم که این موضوع به تعویق بیفتد.» سادات علت آن را پرسید. گفتم: «متأسفانه سپهبد صادق همهٔ مخالفان خود را متهم به کمونیست بودن می کرد؛ من خود نیز از این کنایه‌ها رنج کشیده‌ام. اگر در چنین شرایطی عادل سو که را احضار کنیم، نیروهای مسلح تفسیر نادرستی از آن خواهند داشت.» سادات سرش را به علامت تأیید تکان داد و گفت: «گمان می کنم درست می گویی، بهتر است موضوع به تعویق بیفتد.» سپس به مدت نیم ساعت، دربارهٔ برخی مسائل تأمینی نیروهای مسلح گفتگو کردیم. پس از آن باردیگر به باشگاه تیراندازی بازگشتم تا همراه همسرم به‌خانه برویم.

بخش پنجم

روابط مصر و شوروی در دوران سادات

فصل اول

همکاری محتاطانه

درخواست تسهیلات برای ناوگان شوروی در بنادر مصر

ساعت ۲۰ روز ۱۹ مه ۱۹۷۱، یك هیأت نظامی شوروی با هیأتی نظامی از مصر، به‌منظور بررسی تسهیلات دریایی مورد درخواست در بنادر مصر تشکیل جلسه داد. هیأت شوروی به ریاست ژنرال یفیمف و عضویت آدمیرال واسیلی و ژنرال اکینف و هیأت مصری به ریاست سرلشکر صادق، و عضویت من (شاذلی) و سرتیپ دوم امیر ناظر بود. طرف شوروی خواهان افزایش تسهیلات دریایی مورد استفاده‌اش بود، به طوری که درخواستهای جدید آنان موارد زیر را شامل می‌شد:

بندر مرسی مطروح:

۱. افزایش عمق بندر به میزان ۸ متر؛

۲. ساخت یا اجارهٔ اماکنی نزدیك بندر برای سکونت ۲ هزار نفر و ۱۶۰ خانواده؛

۳. ساخت یك فرودگاه در ۴۰ـ۳۵ کیلومتری غرب بندر؛

۴. افزایش کارایی فرودگاه فعلی مَرسی مطروح برای اینکه توانایی جذب یك تیپ هوایی را که از اتحاد شوروی برای تأمین بندر اعزام خواهد شد، داشته باشد؛

۵. احداث یك ایستگاه رادار در ۱۰۰ کیلومتری شرق بندر و دیگری در ۱۰۰ کیلومتری غرب آن.

اسکندریه:

شوروی برای اسکان افراد نیروی دریایی خود که در شهر اسکندریه پراکنده بودند، خواستار ساختمانی بزرگ یا مجموعه‌ای از ساختمانهای همجوار شد. طرف شوروی برای این مجموعهٔ مسکونی، با گنجایش ۲۰۰ خانوار، هتل سن استفانو را پیشنهاد کرد.

سرلشکر صادق پاسخ داد این خواسته‌ها جنبهٔ سیاسی دارد و پیش از مطرح کردن آنها با رئیس جمهور، نمی‌تواند اظهار نظری بکند و برای پاسخگویی به این خواسته‌ها، به یك هفته زمان نیاز دارد. پس از پایان جلسه، وزیر از من خواست که کمیته‌ای به ریاست خودم به‌منظور بررسی این خواسته‌ها تشکیل دهم. از جملهٔ اعضای این کمیته، سرتیپ بغدادی فرماندهٔ نیروی هوایی و سرتیپ محمود فهمی فرماندهٔ نیروی دریایی بودند. پس از چند جلسه، پیشنهادهای زیر را ارائه کردیم:

۱. تسهیلات مورد درخواست شوروی در بندر مَرسی مطروح مشابه تسهیلات واگذار شده در اسکندریه و پورت سعید باشد؛

۲. اختصاص ندادن منطقه‌ای ویژه برای یگانهای شوروی تا موضوع به صورت پایگاه نظامی جلوه‌گر نشود؛

۳. استقرار تیپ هوایی شوروی در مَرسی مطروح مشروط به این باشد که مأموریت این تیپ به دفاع از پایگاه دریایی محدود نشده، دامنهٔ فعالیت دفاعی آن تا دفاع از خاك مصر در حد فاصل غرب اسکندریه تا مرز مشترك مصر و لیبی گسترش یابد. همچنین تیپ هوایی شوروی باید تحت امر فرماندهی مصر باشد؛

۴. استقرار تیپ هوایی شوروی در مَرسی مطروح به طور موقت و تا زمانی باشد که نیروی هوایی ما، توانایی پذیرش مسؤولیت پدافند هوایی منطقهٔ غرب اسکندریه را کسب کند و یك تیپ هوایی خود را جایگزین تیپ هوایی شوروی نماید.

پیشنهادهای کمیته را به وزیر جنگ ارائه کردم و او نیز آنها را برای سادات فرستاد. چندی بعد، وزیر گفت که سادات پیشنهادها را پذیرفته و دستور داده است که قرارداد

به‌مدت ۱۰ـ۵ سال باشد.

هیأتهای نظامی شوروی و مصری، روز ۲۷ مه بار دیگر تشکیل جلسه دادند، و این بار ریاست هیأت نظامی شوروی را ژنرال پاولووسکی بر عهده داشت. وی یکی از اعضای هیأت همراه پادگورنی صدر هیأت رئیسهٔ اتحاد شوروی در سفرش به مصر از ۲۵ تا ۲۸ مه ۱۹۷۱ بود.

طرف شوروی گفت که سادات در دیدار اخیرش از مسکو، شخصاً خواسته است که از بندر مَرسی مطروح استفاده کنیم و سپهبد فوزی وزیر سابق جنگ که در این دیدار همراه او بوده، بر این خواسته تأکید کرده است و آنچه اکنون می‌خواهیم، تنظیم شیوهٔ تأمین آذوقه و نیز تأمین آسایش افرادی است که از این بندر استفاده می‌کنند. پدافند ناوها به هنگام حضورشان در بندر، مستلزم استقرار یك تیپ هوایی است. همچنین ایجاد پدافند ضدهوایی با استقرار یك تیپ موشکهای ضدهوایی میسر است. طرف شوروی پیشنهادهایش را مطرح کرد و ما نیز پیشنهادهای خودمان را ارائه کردیم. مذاکرات روزهای ۲۷ و ۲۸ مه، بدون دستیابی به توافقی، ادامه یافت. روز ۲۹ مه هیأت نظامی شوروی، بدون امضای هیچگونه موافقت‌نامه‌ای به کشورش بازگشت.

دستگیری یک شبکهٔ جاسوسی آمریکایی

در اولین هفتهٔ سپتامبر ۱۹۷۱، سازمان اطلاعات مصر توانست یك شبکهٔ جاسوسی آمریکایی را دستگیر کند. متهم اصلی این شبکه، طناشی پاپاندوپولو، یك مصری یونانی تبار بود. فرد آمریکایی شبکه هم خانم سوآن هاریس تبعهٔ آمریکا و کارمند دفتر حفاظت منافع آمریکا در قاهره[1] بود. پس از دستگیری طناشی، از اعترافات او مشخص شد که وی پس از بدست آوردن اطلاعات از دوستان روسی‌اش در پایگاه هوایی جاناکلیس، آنها را به خانم سوآن تحویل می‌داد. همچنین مشخص شد که رابطهٔ وی ابتدا با بیلیکف که در سالهای ۱۹۷۱ ـ ۱۹۶۹ در این پایگاه خدمت می‌کرد، آغاز شده بود و بیلیکف در پی بازگشت به

۱. در آن برهه، مصر و آمریکا روابط دیپلماتیك نداشتند و در قاهره دفتر حفاظت منافع آمریکا فعالیت می‌کرد.

شوروی، در نامه‌ای که برای طناشی فرستاد، ویکتور را به عنوان جانشین خود معرفی کرد. طناشی تاهنگام دستگیری، دوستی صمیمانه‌ای با ویکتور داشت. طناشی از طریق ویکتور با یوری (معاون ویکتور) آشنا می‌شود و چند بار آنان را برای شام به منزل خود دعوت کرده و همچنین به دعوت آنان برای صرف شام به پایگاه رفته و از اتاقهای شخصی آنان بازدید به عمل آورده بود.

طناشی اعتراف کرد که:

۱. از یکی از آشیانه‌های بتونی هواپیماها[1] بازدید کرده بود؛

۲. به همراه همهٔ افراد پایگاه، فیلمی در مورد جاسوسی تماشا کرده بود؛

۳. دوستانش به وی گفتند که در روسیه رادارهایی بسیار بهتر از رادارهای روسی موجود در مصر وجود دارند. مصری‌ها در حال حاضر برای جنگ آماده نیستند و شاید زمانی طولانی لازم باشد تا برای از سرگیری جنگ آماده شوند. شوروی، بجز اسکادرانهای مستقر در پایگاه جاناکلیس که با موشکهای سام ـ ۲ و سام ـ ۳ پدافند می‌شوند، اسکادرانهای هوایی دیگری نیز در مصر دارد که پدافند از آنها با موشکهای سام ـ۴ و سام ـ ۶ است.

سادات تصمیم گرفت که این موضوع را چندان بزرگ نکند و تنها به روسها ابلاغ شود. روز ۱۲ سپتامبر، رئیس مستشاران شوروی در مصر را فراخواندم و موضوع را با او در میان گذاشتم و از وی خواستم که توجه افسران و سربازان شوروی را به ضرورت رعایت مسائل امنیتی و تلاش برای پرهیز از وقوع چنین حوادثی در آینده جلب کند. همچنین یادآور شدم: «یقین داریم همهٔ اطلاعاتی که طناشی پاپاندوپولو به خانم سوآن هاریس تحویل داده، به اسرائیل راه خواهد یافت. برای حفظ روابط حسنه میان کشورهای ما، رئیس جمهور دستور بایگانی کردن موضوع را صادر کرده است و اتخاذ اقدامات مناسب علیه اتباع شوروی مسبب درز اطلاعات را به خودتان واگذاشتیم. همچنین امیدواریم اقدامات مناسب

---

۱. مصر به دنبال دوبار نابودی نیروی هوایی بر روی زمین: بار اول به وسیلهٔ انگلیس در سال ۱۹۵۶ و بار دوم در سال ۱۹۶۷ به وسیلهٔ اسرائیل، اولین کشور جهان بود که برای حفاظت از هواپیماها، آشیانهٔ بتونی ساخت.

به منظور تکرار نشدن چنین مواردی در آینده، اتخاذ شود.»

وی قول داد که اقدامات مناسب اتخاذ شود. او صبح فردای آن روز به من اطلاع داد افرادی که نامشان در تحقیقات آمده است، به اتحاد شوروی بازگشت داده شده‌اند و اقدامات شدید امنیتی برای تکرار نشدن چنین حوادثی در آینده، اتخاذ گردیده است.

در ارتباط با خانم سوآن، سادات چند روز بعد، دستور آزادی وی را صادر کرد. به این ترتیب، تنها طناشی باقی ماند تا تاوان خیانت خود را بپردازد.

قرارداد تسلیحاتی اکتبر ۱۹۷۱

سرلشکر صادق از من خواست فهرست سلاحهای مورد نیاز برای اجرای نقشهٔ ۴۱ را تهیه کنم. روز ۶ سپتامبر ۱۹۷۱ جلسه‌ای به این منظور تشکیل دادم که در آن فرماندهٔ نیروی هوایی، فرماندهٔ پدافند هوایی، رئیس سازمان عملیات و رئیس سازمان تشکیلات شرکت داشتند و چندین روز به درازا کشید. پس از آنکه در مورد نیازها به توافق رسیدیم، فهرست درخواستی را تنظیم و به سرلشکر صادق ارائه کردم.

روز ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۱، سرتیپ عبدالقادر حسن و سرتیپ عمر جوهر برای انجام مذاکرات مقدماتی با شوروی در خصوص تنظیم قرارداد خرید تسلیحات به میزان حدود ۱۳۰ میلیون روبل، به مسکو سفر کردند. روز ۸ اکتبر سرلشکر صادق در رأس یك هیأت نظامی برای انجام مذاکرات نهایی و امضای قرارداد به مسکو رفت و روز ۱۶ اکتبر به قاهره بازگشت.[۱]

روز ۱۷ اکتبر، سرلشکر صادق جلسه‌ای تشکیل داد و اعلام کرد که اتحاد شوروی سلاحهای زیر را به ما تحویل خواهد داد:

- ۱۰ فروند هواپیمای تی. یو - ۱۶ مجهز به موشکهای هوا به زمین با بُرد ۱۵۰ کیلومتر؛
- ۱۰۰ فروند هواپیمای میگ - ۲۱ که نیمی از آنها امسال و نیم دیگر در سال ۱۹۷۲

---

۱. سادات دو روز پس از سفر صادق، به مسکو رفت و دو روز قبل از مراجعت صادق، به قاهره بازگشت.

تحویل خواهد شد؛

ـ ۲۰ فروند هواپیمای میگ ـ ۲۳ تحویلی در سال ۱۹۷۲، و خلبانان شوروی آنها را تا پایان آموزش خلبان مصری هدایت می کنند؛

ـ یك هنگ سام ـ ۶؛

ـ یك گردان توپخانهٔ ۱۸۰ میلی‌متری؛

ـ یك گردان خمپاره‌انداز ۲۴۰ میلی‌متری؛

ـ سه پل پی. ام. پی.

در زمینهٔ ساخت سلاح، وزیر گفت که اتحاد شوروی کمك خواهد کرد تا توانایی تولید سلاحهای زیر را داشته باشیم:

ـ توپ ۱۲۲ میلی‌متری دی ـ ۳۰؛

ـ تیربار ۲۳ میلی‌متری دولول؛

ـ تفنگ خودکار ای. کا. ام؛

ـ راکت انداز آر. پی. جی.

در مورد تولید مهمات، اتحاد شوروی به ما کمك خواهد کرد تا توانایی تولید مهمات زیر را داشته باشیم:

ـ گلولهٔ ۲۳ میلی‌متری تیربار ضدهوایی؛

ـ گلولهٔ ۸۲ میلی‌متری برای توپ بی ـ ۱۰؛

ـ گلولهٔ ۱۲۲ میلی‌متری برای توپهای ام ـ ۳۰ و دی ـ ۳۰؛

ـ گلولهٔ ۱۳۰ میلی‌متری برای توپ دی ـ ۴۶؛

ـ گلولهٔ ۱۵۲ میلی‌متری برای توپ هویتزر؛

ـ گلولهٔ ۱۲۰ میلی‌متری برای خمپاره‌انداز؛

ـ راکت آر. پی. جی؛

ـ نارنجك دستی آر. کا. جی.

در زمینهٔ دستگاهها و قطعات یدکی، اتحاد شوروی کارخانجات زیر را تأسیس خواهد کرد:

- کارخانهٔ ساخت قطعات یدکی هواپیماهای میگ - ۲۱، میگ - ۱۷ و سوخوی - ۷؛
- کارخانهٔ ساخت مخزن سوخت خارجی هواپیما[1]؛
- کارخانهٔ ساخت رادار بی - ۱۰۵؛
- کارخانهٔ ساخت دستگاههای بی‌سیم آر - ۱۲۳ و آر - ۱۲۴ که در تانکها مورد استفاده قرار می‌گیرند.

در زمینهٔ سازماندهی همکاری نظامی دو طرف، شوروی موافقت کرد که دامنهٔ فعالیت دو تیپ هوایی شوروی مستقر در مصر را تا خط فرضی که در ۲۰ کیلومتری غرب آبراه قرار داشت، گسترش دهد تا در پدافند هوایی مشارکت کند (فرماندهٔ محلی شوروی می‌خواست به دفاع تا خط طول جغرافیایی ۳۲ درجه که در فاصلهٔ زیادی از غرب آبراه قرار داشت، پایبند شود).

صادق همچنین یادآور شد که شوروی خواهد کوشید، در اسرع وقت، کارگاههای اصلی و کارگاه تعمیراتی را که درصدد ساخت آنها برای نیروی هوایی ماست، به اتمام برساند؛ با این حال، شوروی از موافقت با درخواست وی در مورد ساخت کارخانهٔ تولید هلیکوپتر ام. ای - ۲۴ خودداری کرد و وعده داد این موضوع را در آینده بررسی خواهد کرد.

شوروی و سال تعیین کننده

در ۲۵ دسامبر ۱۹۷۱، مارشال گریشکو وارد قاهره شد و روز بعد به مسکو رفت. سفر گریشکو رسمی نبود، بلکه وی پس از انجام دیداری رسمی از سومالی، در راه بازگشت به مسکو، در قاهره توقف کرد. این دیدار به دنبال شروع جنگ میان هند و پاکستان بر سر پاکستان شرقی بود که به پیروزی هند و جدایی پاکستان شرقی و تشکیل کشور بنگلادش انجامید. البته دیدار از سومالی در آن زمان، در عرف بازیهای سیاسی، معنای خاصی داشت؛

---

۱. (Drop Tanks) این مخازن به بدنهٔ خارجی هواپیما متصل می‌شوند و هواپیما می‌تواند به هنگام نیاز - سرعت گرفتن یا فرار از دست دشمن - آنها را رها سازد. م

شوروی‌ها در آن برهه، از سویی به هندوستان در جنگ علیه پاکستان کمك می کردند، و از سوی دیگر، روابطی حسنه با سومالی داشتند. به این ترتیب، مسکو در دو کرانهٔ شرقی و غربی اقیانوس هند از موقعیتی عالی برخوردار بود. مارشال گریشکو در ضیافت شامی که سفیر شوروی آن شب به افتخار وی ترتیب داد، در اوج خوشحالی بود. او از ته دل می‌خندید، مزاح می کرد و به من گفت: «فکرش را بکن! من و هیأت همراهم دیروز در اقیانوس هند شنا کردیم؛ آب، گرم و هوا، زیبا بود.» بی‌شك برای روسها مسرت‌انگیز است که در آبهای گرم اقیانوس هند که از روزگار تزارها رؤیای آن را در سر دارند، شنا کنند! !

پس از امضای قرارداد اکتبر ۱۹۷۱، روابط مصر و شوروی اندکی بهبود یافت، اما آشکار بود که روسها ما را به هجوم پیش از پایان سال ۱۹۷۱ ـ آن طور که سادات همیشه اعلام می کرد ـ تشویق نمی کنند. همچنین سفیر شوروی در ۲۰ دسامبر با سادات دیدار کرد و به او گفت که کشورش اطلاعات زیر را به دست آورده است:

۱. اسرائیل نیروهای تازه‌ای را وارد سینا کرده است؛

۲. اسرائیل ضمانتهای تازه‌ای برای برخورداری از پشتیبانی آمریکا، در صورت آغاز درگیری، دریافت کرده است؛

۳. احتمال دارد اسرائیل همزمان به بیش از یك کشور عرب حمله کند.

حملهٔ وزیر جنگ به شوروی

سپهبد صادق در همهٔ گفتگوهایش از شوروی انتقاد می کرد. همهٔ این گفتگوها و نظرها همیشه در سطوح عالی بود، اما وی از ژانویه ۱۹۷۲ این قاعده را کنار گذاشت. روز ۲۴ ژانویه ۱۹۷۲، صادق در اجتماعی که در منطقهٔ مرکزی برگزار شد و چند هزار افسر از تمامی رده‌ها در آن شرکت داشتند در سخنرانی خود بشدت به اتحاد شوروی تاخت و گفت: «روسها سلاحهای مورد نیاز ما را تحویل نداده‌اند. به همین علت، آنها مانع تحقق تمایل ما به هجوم هستند؛

اگر سادات در دیدارش با آنها در پایان ژانویه و اوایل فوریه، به توافق نرسد، ما سلاح مورد نیاز خود را از هر کشور دیگری خریداری خواهم کرد؛

روسها شایعات خودساخته و نادرستی را مبنی بر وجود سلاحهای کافی و عدم تمایل افسران بلندپایه به جنگیدن، در میان افسران جزء، سربازان و دانشجویان می‌پراکنند که به هیچوجه حقیقت ندارد.»

فصل دوم

اخراج یگانهای شوروی

سفر سادات به مسکو در فوریه ۱۹۷۲

سادات در ۲ فوریه به اتحاد شوروی رفت. من در ۶ فوریه سفر خودم به الجزایر، مراکش و لیبی را آغاز کردم و در ۱۴ فوریه ۱۹۷۲ بازگشتم. در ۱۵ فوریه مطلع شدم که اتحاد شوروی بر پایبندی خود به قرارداد اکتبر ۱۹۷۱ در مورد تحویل اسلحه و ساخت صنایع نظامی تأکید کرده و همچنین وعده داده است که سلاحهای زیر را به ما تحویل دهد:

- ۲۰۰ دستگاه تانك تی ـ ۶۲ که ۱۰ دستگاه از آنها به منظور آموزش خدمه، در مارس تحویل داده می‌شوند و باقیمانده در سال ۱۹۷۲ تحویل خواهند شد؛
- ۲۰ فروند هواپیمای تی. یو ـ ۲۲ که دو فروند از آنها جهت آموزش خدمه در مارس تحویل می‌شوند و باقیمانده در سال ۱۹۷۲ تحویل داده خواهند شد؛
- ۲۵ فروند میگ ـ ۱۷، به عنوان هدیه فوراً تحویل داده می‌شوند؛
- تقویت و افزایش توانایی‌های ما در جنگ الکترونیکی.

طرف شوروی از تحویل هواپیماهای میگ ـ ۲۱ بر طبق برنامهٔ زمان‌بندی شدهٔ قرارداد اکتبر، عذرخواهی کرد و وعده داد برای جبران آن ۷۰ فروند از آنها را در نیمهٔ اول

سال ۱۹۷۲ و ۳۰ فروند دیگر را در نیمهٔ دوم سال ۱۹۷۲ به ما تحویل دهد. همچنین وعده داد که ساخت کامل هواپیمای میگ ـ ۲۱ ام. اف ممکن است در سال ۱۹۷۹ در مصر انجام شود.

مارشال گریشکو در روز ۱۸ فوریه، به منظور انجام دیداری رسمی سه روزه وارد قاهره شد. دیدار وی مضمونی سیاسی داشت و هدف از آن نرم کردن سپهبد صادق برای کاستن حملاتش علیه شوروی بود. در چند جلسهٔ مشترك که دو وزیر داشتند، شرکت کردم، اما این جلسه‌ها شدت بدگمانی متقابل را، اگرچه افزایش نداد، کاهش هم نداد. در این جلسه‌ها، برخی جملات و دیدگاههای تند رد و بدل شد. در آخرین شب دیدار مارشال گریشکو، سپهبد صادق ضیافت شام خصوصی برای وی ترتیب داد و از من خواست تا در ضیافت شرکت کنم، اما عذرخواهی کردم تا به آنان فرصت داده باشم مسائل خودشان را به‌طور خصوصی حل و فصل کنند. پس از سفر گریشکو، احساس صادق را پس از آن دیدار پرسیدم و پی بردم که موضع وی تغییر نیافته است و همچنان بر عقیده‌اش، مبنی بر جدی نبودن روسها در همکاری با ما، پابرجاست.

قرارداد مه ۱۹۷۲

سرلشکر عبدالقادر حسن در مارس به مسکو رفت تا قرارداد سلاحهایی که سادات و رهبران شوروی در فوریه بر سر آن به توافق رسیده بودند، امضا کند. وی در ۱۸ مارس بی آنکه دو بند مربوط به تانك تی ـ ۶۲ و هواپیمای تی. یو ـ ۲۲ را امضا کند، به قاهره بازگشت. سپهبد صادق در همان روز شورای عالی نیروهای مسلح را به جلسهٔ فوق‌العاده فراخواند و در آن اتحاد شوروی را بشدت مورد حمله قرار داد، زیرا مسکو خواستار پرداخت بهای این دو نوع سلاح به طور کامل و با ارز معتبر شده بود.

برای روشن شدن معنی پرداخت کامل قیمت و با ارز معتبر، بهتر است شیوهٔ پرداخت قیمت سلاحها و تجهیزات نظامی میان مصر و اتحاد شوروی را توضیح دهم. جمال عبدالناصر با شوروی به توافق رسیده بود که قیمت اسلحه و تجهیزاتی که مصر از اتحاد شوروی خریداری می کند، طبق قرارداد زیر پرداخت شود:

۱. اتحاد شوروی ۵۰ درصد بهای سلاحها را تخفیف می‌دهد و سلاحها با نصف بها فروخته می‌شود.

۲. مسکو به منظور تأمین بهای سلاحهایی که می‌خریم (یعنی ۵۰ درصدی که مصر باید بپردازد) وام در اختیار قاهره قرار می‌دهد؛ این وام با بهرهٔ ۲ درصد و به مدت ۱۰ تا ۱۵ سال پرداخت می‌گردد و پرداخت اولین قسط پس از بخشودگی طولانی آغاز می‌شود.

سلاحهای شوروی، حتی بدون تخفیف، از سلاحهای غربی ارزانتر است و در صورت برابری کیفی نیز بهای آنها ۵۰ درصد پایین‌تر از بهای سلاحهای غربی می‌باشد. با توجه به ۵۰ درصد تخفیفی که ما از شوروی می‌گرفتیم، سلاحهای روسی برای ما معادل ۲۵ درصد قیمت واقعی آنها در بازار جهانی تمام می‌شد.

پرداخت بهای سلاحها نیز به پوند مصر و با قسط بندی معقول بود. به این ترتیب، هواپیمای میگ ـ ۲۱ را به مبلغ ۲۵۰ هزار و تانک تی ـ ۵۵ را به مبلغ ۲۵ هزار پوند مصر می‌خریدیم. هیأت مأمور انعقاد قرارداد، در حالی که حتی یك دلار هم در جیب نداشت، با این هدف به مسکو سفر می‌کرد که قراردادی تسلیحاتی به ارزش یك میلیارد دلار، بر اساس نرخهای جهانی، امضا کند و سپس با وامی ۲۵۰ میلیون دلاری، با بهرهٔ ۲ درصد و سررسید طولانی مدت، طی ۱۵ـ ۱۰ سال بهای سلاحها را با پوند مصر یا هر کالای صادراتی پرداخت نماید. به همین علت، هنگامی که اتحاد شوروی در مارس ۱۹۷۲ به عبدالقادر حسن گفت که قیمت، باید کامل و با ارز پرداخت شود، معنایی نداشت جز حذف ۵۰ درصد تخفیف و پرداخت بهای سلاحها با ارز معتبر و قابل تبدیل!! به این ترتیب، بهای تانک تی ـ ۶۲ حدود ۲۵۰ هزار دلار و هواپیمای تی. یو ـ ۲۲، ۵/۶ میلیون دلار تمام می‌شد. گرچه در این صورت نیز این سلاحها ۵۰ درصد ارزانتر از مشابه غربی خود بودند، برای ما نه تنها پذیرفتنی نبود، بلکه عملی خصمانه شمرده می‌شد.[۱] در آوریل و مه ۱۹۷۲، چند دور مذاکره صورت گرفت و همان طور که در بخش سوم، فصل چهارم کتاب حاضر گفته

---

۱. همان گونه که در بخش سوم، فصل چهارم کتاب حاضر آمد، مصر بعدها از خرید هواپیمای تی. یو ـ ۲۲ خودداری کرد و روسها از درخواست دریافت قیمت کامل و با ارز معتبر برای تانک تی ـ ۶۲ چشم پوشیدند. در نتیجه، این قرارداد با همان شرایط قبلی منعقد شد.

شد، در ۱۵ مه ۱۹۷۲ به امضای قراردادی شامل سلاحهای زیر انجامید:

ـ ۱۶ فروند هواپیمای سوخوی ـ ۱۷ که چهار فروند از آنها در ژوئن و بقیه تا اواخر سال ۱۹۷۲ تحویل داده می‌شد؛

ـ ۸ گردان موشکهای سام ـ ۳ که در سال ۱۹۷۳ تحویل می‌شد؛

ـ ۲ هنگ موشکهای سام ـ ۶ که در سال ۱۹۷۳ تحویل داده می‌شد؛

ـ ۲۰۰ دستگاه تانك تی ـ ۶۲ که در سال ۱۹۷۲ تحویل داده می‌شد.

اعلام در اختیار داشتن هواپیمای میگ ـ ۲۵ از سوی مصر

در روز ۱۵ مه در حضور سادات، مارشال گریشکو و مارشال کوتاکف فرماندهٔ نیروی هوایی شوروی عملیات نمایش هوایی در فرودگاه غرب قاهره انجام شد که در آن هواپیماهای میگ ـ ۲۵ و سوخوی ـ ۱۷ شرکت کردند. پس از پایان مانور هوایی، سادات به مارشال گریشکو نشان اعطا کرد. شامگاه همان روز، سادات دستور داد در بیانیه‌ای مطبوعاتی اعلام شود که مصر هواپیماهایی با سرعت ۳ هزار کیلومتر در ساعت و سقف پرواز ۲۴ کیلومتر، و همچنین هواپیماهای جنگنده بمب‌افکن دوربرد در اختیار دارد. این بیانیه دروغ محض بود و مصر چنین هواپیماهایی در اختیار نداشت. روسها چهار فروند هواپیمای میگ ـ ۲۵ در مصر داشتند و از آنجا که این هواپیما بهترین تولید صنایع نظامی شوروی شمرده می‌شد، بسیار سری بود و خلبانان روسی آنها را راه اندازی و هدایت می‌کردند و هرگز برای فروش نبودند. هواپیمای سوخوی ـ ۱۷ را نیز نمی‌توان جنگنده بمب‌افکن دوربرد به شمار آورد. این بیانیه یکی از بیانیه‌های دروغین سادات است که فریبکاری او را با ملت مصر و برخی از اعراب آشکار می‌سازد. این اقدام سادات به طور قطع نمی‌توانست آمریکا یا اسرائیل را فریب دهد، زیرا آنها ابزار و امکانات لازم را برای شناخت واقعیت در اختیار داشتند. این عمل شاید تنها به سود اسرائیل تمام می‌شد، زیرا با تظاهر به ضعف و تبلیغ اینکه گرگهای عرب برای دریدنش خیز برداشته‌اند، می‌توانست همدردی افکار عمومی جهان را به نفع خود برانگیزد و درخواستهای خود را برای دریافت سلاح بیشتر توجیه نماید.

به منظور هر چه بهتر جلوه دادن نمایش سادات، دو فروند هواپیمای میگ ـ ۲۵ شوروی پروازی شناسایی از پورت فؤاد، در شمال، تا رأس محمد، در جنوب، در عمق ۱۰ تا ۳۰ کیلومتری داخل سینا انجام دادند. دشمن نیز دو فروند فانتوم را از فرودگاه ملز ـ در میانهٔ سینا ـ و دو فروند هواپیمای دیگر را از فرودگاه رأس النصرانی ـ در جنوب سینا ـ به مقابله با آنها فرستاد. از آنجا که هواپیمای میگ ـ ۲۵ از نظر سرعت و توانایی اوج گیری برتری بسیاری بر هواپیمای فانتوم داشت، مقابلهٔ دشمن و موشکهای هوا به هوایی که به‌سوی میگها شلیك کرد، هیچگونه تأثیری نداشت و یکی از آن موشکها در منطقهٔ غرب آبراه، سالم به دست ما افتاد. بررسی نشان داد که این غنیمت جنگی موشکی آمریکایی از نوع هوا به هوا به نام اسپارو است. این موضوع در گزارشهای روزانه‌ای که از رویدادهای مهم نیروهای مسلح تهیه می‌شود، برای رئیس جمهور ارسال شد. سادات پس از مطالعهٔ گزارش در روز ۱۷ مه، دستور داد موشك یادشده را به کارشناسان شوروی تحویل دهیم. شوروی‌ها نیز از این غنیمت بسیار خوشحال شدند.

وخامت روابط

در نیمهٔ اول سال ۱۹۷۲ به نظر می‌رسید سپهبد صادق دشمن شمارهٔ یك روسها در مصر است، در حالی که سادات می کوشید به عنوان دوست آنان ظاهر شود. هنگامی که سادات از ۲۷ آوریل تا ۱۰ مه ۱۹۷۲ سرگرم انجام طولانی ترین دیدار خود از اتحاد شوروی بود، دو رویداد مهم رخ داد که نقش اول را در هر دو سپهبد صادق داشت:

اوایل ماه مه، شوروی به ما اطلاع داد که نیروی دریایی مستقر در دریای مدیترانه، مانوری آموزشی خواهد داشت و از ما خواست که به عنوان بخشی از مانور، به برخی از نیروها اجازه داده شود در ۸ مه، فقط برای ۲۴ ساعت، در منطقهٔ مَرسی مطروح پیاده شوند؛ صادق این درخواست را نپذیرفت.

رویداد دوم، متهم شدن برخی از اتباع شوروی به قاچاق طلا بود. ساعت ۱۷ روز ۸مه ۱۹۷۲، رئیس مستشاران شوروی در مصر به قرارگاه فرماندهی منطقهٔ مرکزی آمد. من در آن هنگام، مانور آموزشی فرماندهان منطقه را مدیریت می کردم. ژنرال اکینف با

لحنی آکنده از ناراحتی گفت: «دو تن از سربازانی که پس از پایان دورهٔ خدمتشان در مصر به شوروی بازمی گشتند، به شکلی تحریك آمیز در فرودگاه قاهره بازرسی شده‌اند که این برخورد، خشم دیگر همسفران آنان را برانگیخته است و اجازهٔ بازرسی بدنی‌شان را نمی‌دهند و اکنون در سالن گمرك هستند. شاید برخی از آنان انگشتر یا النگویی برای نامزدشان خریده باشند، اما اتهام قاچاق از سوی مسؤولان فرودگاه نارواست.» تلفنی با رئیس اطلاعات نظامی تماس گرفتم و جویای ماجرا شدم. بر اساس گفتهٔ وی، نظامیان شوروی میزان زیادی طلای قاچاق به همراه دارند و مراقبتهای انجام شده در طی چند هفته، خرید طلاها را به وسیلهٔ آنان تأیید می کند. از آنجا که گفته‌های دو طرف متناقض بود، برای بررسی بهتر موضوع، راهی دفترم شدم تا بتوانم با همهٔ ادارات مربوطه تماس بگیرم.

اندکی پس از رسیدن به دفترم، وزیر جنگ و به دنبال وی سرتیپ حسن جریدلی دبیر کل وزارت جنگ وارد شدند. آشکار بود که آمدن وزیر به دفتر من تصادفی نیست. او می خواست مطمئن شود آیا موضوع قاچاق بر طبق یك برنامهٔ از پیش طراحی شده پیش می‌رود یا نه؟ دخالتی در موضوع نکردم و نظاره گر گفتگوی وزیر و ژنرال اکینف شدم. صادق به ژنرال اکینف گفت: «من هیچ اختیاراتی در گمرك ندارم. مأموران گمرك تابع وزیر اقتصاد هستند و حتی وزرا را هم تفتیش می کنند.» سپس آهسته به من و سرتیپ حسن جریدلی گفت: «اطلاعات ما نشان می‌دهد آنان ۸۰ کیلوگرم طلا با خود حمل می کنند.» آنگاه صادق به اکینف پیشنهاد کرد که افراد، صورت طلاها و اموال خود را در پرسشنامه‌ای که به آنان داده می‌شود، ثبت کنند و به گمرك تحویل دهند؛ اکینف نیز تعهد کتبی می‌دهد که هر کدام از این افراد را که از سوی دادگاه احضار شود، تحویل نماید. صادق افزود که پس از فروکش شدن حساسیت مأموران گمرك، برای بایگانی کردن پرونده دخالت خواهد کرد و اجازه نخواهد داد کسی به دادگاه احضار شود. اکینف این پیشنهاد را رد کرد و گفت: «افراد چیزی برای ثبت کردن ندارند و اگر از آنان بخواهم انگشتری را که پس از یك سال یا بیشتر خدمت در مصر به رسم یادبود خریده‌اند، در پرسشنامه‌ای ثبت کنند، بشدت خشمگین خواهند شد.»

گفتگوی بیهوده میان صادق و اکینف ادامه داشت که تلفن دفتر به صدا در آمد و وزیر

با کسی که محمد[1] خطابش می کرد، مشغول گفتگو شد. پس از پایان گفتگو، وزیر انعطاف‌پذیری بیشتری نشان داد، اما هیچگونه اقدام مثبتی اتخاذ نکرد. کمتر از نیم ساعت بعد، زنگ تلفن دوباره به صدا در آمد و این بار نیز تماس گیرنده محمد بود. پس از دومین تماس تلفنی موضع گیری صادق کاملاً تغییر یافت و از من خواست به فرودگاه بروم تا مسأله را حل کنم. از این کار عذرخواهی کردم؛ اکنون که کار به اینجا کشیده بود، چرا حل مشکل را از من می‌خواست؟ او خود مسبب به وجود آمدن و پیچیده شدن این مشکل بود و خود نیز باید آن را حل می کرد. سرتیپ حسن جریدلی به نمایندگی از سوی وزیر برای حل مسأله به فرودگاه رفت.

مستشاران و کارشناسان روسی در شامگاه آن روز جشنی به مناسبت سالگرد پیروزی در جنگ جهانی دوم برپا داشتند و از من نیز برای شرکت در این جشن که ساعت ۲۰ آغاز می‌شد، دعوت کردند، اما احساس کردم بهتر است بار دیگر به منطقهٔ مرکزی برگردم و پس از دو ساعت درگیری با رویدادهای جالب، مانور آموزشی را پی گیرم. بخوبی می‌دانستم که شرکت من در جشن دوستان روسی، در چنین شرایطی، صرفاً یك دعوت معمولی نیست و چون مایل نبودم نقشی را بازی کنم که به آن اعتقاد نداشتم، از شرکت در جشن عذرخواهی کردم.

صبح فردای آن روز، در مورد مسألهٔ قاچاق و چگونگی حل شدن آن پرسیدم. معلوم شد که ۷۱ روسی با همراه بردن هدایایی که خریده‌اند، از مصر خارج شدند. هدایایی که آنان از مصر بردند، در مجموع شامل ۲۶ زنجیر طلا، ۴۵ انگشتر، ۷۵ حلقهٔ ازدواج، ۴۱ جفت گوشواره، ۷ النگو و ۳ سنجاق سینه بود که در حدود ۱,۲۰۰ گرم وزن داشت، یعنی معادل ۱۷ گرم طلا برای هر نفر.

تصمیم اخراج یگانهای شوروی

روز یکشنبه ۹ ژوئیه ۱۹۷۲ برای شرکت در ضیافت شامی دعوت شدم که سفیر

---

۱. از صادق در مورد نام آن فرد نپرسیدم، اما گمان می کنم محمد حافظ اسماعیل، مشاور سادات در امور امنیت ملی بود.

عربستان سعودی به افتخار شاهزاده سلطان وزیر دفاع عربستان در سفارتخانه ترتیب داده بود. سپهبد صادق، من و سرلشکر عبدالقادر حسن در گوشه‌ای مشغول گفتگو بودیم. سپهبد صادق تصمیم سادات برای اخراج مستشاران و یگانهای روسی را به ما خبر داد و افزود که چون سادات این خبر را به طور خصوصی به او گفته، بهتر است محرمانه بماند. سپس جریان کامل این موضوع را این چنین برای ما بازگو کرد: «صبح روز جمعه، سادات به خانه‌ام تلفن زد و پرسید امروز چه کار خواهم کرد. به او گفتم کاری جز انجام نماز جمعه در مسجد ندارم. به من گفت: چرا به استراحتگاه قناطر نمی‌آیی و نماز را در اینجا نمی‌خوانی. من پذیرفتم در آنجا سادات به من گفت تصمیم گرفته است همهٔ مستشاران و یگانهای شوروی را اخراج کند و از من خواست به کسی نگویم تا اینکه خودش آن را در چند روز آینده اعلام کند. در دو روز گذشته با خود جدال داشتم که آیا این خبر را برای کسی بازگو کنم یا نه؟ امروز تصمیم گرفتم به شما بگویم، بویژه آنکه احساس کردم سادات این خبر را به کسانی دیگر هم گفته است.» به او گفتم: «می‌دانی این تصمیم بسیار مهمی است و تأثیر فراوانی بر توانایی رزمی ما می‌گذارد. بخشی از مسؤولیت پدافند هوایی بر عهده روسهاست. آنها دو تیپ هوایی، یك لشکر موشکهای زمین به هوا و چند واحد جنگ الکترونیکی دارند.» صادق پاسخ داد: «این را می‌دانم و کوشیدم تصمیم سادات را تغییر دهم، اما او گفت: من ترا دعوت کردم تا تصمیم را به تو بگویم، نه اینکه با من بحث کنی.» صادق افزود: «همیشه طرفدار اعمال فشار بر شوروی به منظور دستیابی به نیازهایمان بوده‌ام، اما هرگز گمان نمی‌کردم کار به اینجا کشیده شود.» این گفته نشان دهندهٔ نگرانی صادق از تصمیم سادات و بی‌اعتمادی وی به درستی این تصمیم بود. سرلشکر عبدالقادر نیز از این تصمیم نگران و دلتنگ شد.

«حضور مستشاران شوروی در مصر یك ضرورت بین‌المللی است» این بخشی از سخنان برژنف به سپهبد صادق در طی دیدارش از مسکو در ژوئن ۱۹۷۲ بود. گمان نمی‌کنم برژنف این جمله را بی‌منظور گفته باشد. بدون شك، شوروی مطلع بود تمایل به اخراج نیروهایش از مصر وجود دارد، و گفتهٔ برژنف توضیحی بر لزوم تداوم حضور این نیروها در مصر بود. اگر چنین فرضی درست باشد، باید دانست که چه کسانی این اندیشه را

در ذهن سادات متبلور ساخته و در تشویق وی به عملی کردن آن مؤثر بودند. در این میان، نکتهٔ سؤال برانگیز دیگر این است که سادات که تصمیم خود را در مورد اخراج روسها، در ۸ژوئیه به سفیر شوروی اطلاع داده بود، چرا ادعا می کند این کار در ۶ ژوئیه انجام شده است؟ اشاره به تاریخ ۶ ژوئیه در کتاب سادات نمی تواند اشتباه چاپی باشد، زیرا اطلاعات دیگر در کنار آن بر عمدی بودن این مسأله تأکید دارند. برای نمونه، سادات به سفیر گفته است: «این موضوع را فردا به وزیر جنگ خواهم گفت»[1]؛ در حالی که سادات این موضوع را روز جمعه ۷ ژوئیه، یعنی پیش از آنکه به سفیر بگوید، به وزیر جنگ گفته بود. بی شك مطلب یادشده معنایی ندارد جز اینکه تصمیم سادات در مورد اخراج مستشاران و یگانهای شوروی نه تنها بی غرض نبوده است، بلکه عناصری در داخل و خارج ـ که سادات سعی در پنهان کردنشان دارد ـ در آن مشارکت داشته‌اند.

بعد از ظهر روز ۱۶ ژوئیه به همهٔ یگانها ابلاغ کردیم که تصمیم سادات از ۱۷ ژوئیه اجرا می‌شود. صبح روز ۱۷ ژوئیه، سپهبد صادق، من و ژنرال اکینف به منظور بررسی محورهای کلی اجرای تصمیم سادات تشکیل جلسه دادیم.

پیشنهادهای مصر در این زمینه چنین بود:

۱. قرارداد همهٔ مستشاران[2] لغو می‌شود؛

۲. قرارداد کارشناسان[3] بجز افرادی که طرف مصری باقی ماندن آنان را درخواست کند، لغو می‌شود؛

---

۱. ر. ك. انور سادات، جستجوی خویشتن، ص ۱۹۹ و ۲۰۵.

۲. مستشار روسی به افسری اطلاق می شد که به منظور ارائهٔ مشورت در موارد تاکتیکی، لجستیکی و آموزشی به فرماندهان و ستادهای فرماندهی رسته‌های مختلف اعزام می گردید. تعداد مستشاران در حدود ۸۷۰ نفر بود و اخراج آنان تأثیری بر توانایی‌های ما نداشت.

۳. کارشناس روسی به متخصصی اطلاق می شد که همراه دستگاه فنی پیشرفته اعزام می گردید تا نیروهای مصری را جهت استفاده از آن دستگاه آموزش دهد و مأموریتش به محض پایان آموزش خدمهٔ راه‌اندازی دستگاه پایان می‌یافت. کسانی که خلبانان ما را به شیوهٔ شلیك موشکهای هوا به زمین هواپیمای تی. یو ـ ۱۶ آشنا می کردند، و همچنین کسانی که به نیروهای مصری طرز استفاده از تانك تی ـ ۶۲ و . . . را آموزش می‌دادند جزو این گروه بودند و اخراج آنان پیش از آشنایی کامل نیروهای خودی با آن دستگاهها به طور قطع بر تلاشهای ما به منظور آماده سازی نیروها برای جنگ تأثیر می گذاشت.

۳. آن گروه از یگانهای دوست[1] که سلاح و تجهیزات مصری را راه‌اندازی می کنند، سلاح و تجهیزات را ظرف یك هفته که از امروز آغاز می‌شود، به طرف مصری تحویل می‌دهند؛

۴. آن دسته از یگانهای دوست که سلاح و تجهیزات شوروی را راه‌اندازی می کنند، با توجه به اینکه فاقد افراد متخصص برای راه‌اندازی آنها هستیم، پیشنهاد می‌شود این یگانها در مصر بمانند، به شرط اینکه تحت فرماندهی مستقیم مصر باشند. این پیشنهاد بویژه یگانهای جنگ الکترونیکی، هواپیماهای میگ ـ ۲۵، اسکادران رهگیری و شناسایی الکترونیکی و هنگ سام ـ ۶ را دربر می گیرد؛

۵. همه افرادی که مشمول رفتن هستند، باید تا پیش از اول اوت خاك مصر را، در صورت فراهم شدن وسایل نقلیه، ترك کنند. افرادی که به خاطر فراهم نشدن وسایل نقلیه نتوانند تا پیش از این تاریخ خاك مصر را ترك کنند، از این تاریخ نباید هیچگونه فعالیت نظامی داشته باشند.

ژنرال اکینف، بجز بند چهارم، دیگر موارد را پذیرفت و در بارهٔ ماندن برخی از یگانهای شوروی یادآور شد که دستورات ابلاغ شده به وی این است که همهٔ افراد، سلاحها و تجهیزات را انتقال دهد. او قول داد که این پیشنهاد را به مسکو اطلاع دهد و پس از دریافت پاسخ، آن را به اطلاع ما برساند.

روزها و هفته‌های بعد، روزهای سخت، دشوار و سرشار از کارهای خاص انتقال یگانهای روسی بود. هر روز دهها گزارش تلفنی از نیروی هوایی و پدافند هوایی در مورد حوادث گوناگون دریافت می کردیم: «روسها مشغول تفکیك رادار بنی‌سویف هستند»، «روسها رادار بیر العریضه را پیاده می کنند و شکافی در پوشش راداری ایجاد شده است»، «روسها در حال انتقال قطعات یدکی آن یگانهای دوست هستند که قرار است به ما تحویل شوند» و... حوادثی نیز روی می‌دادند. یك بار، ژنرال اکینف به من گفت که در جریان

۱. یگانهای دوست به یگانهای شوروی در مصر اطلاق می‌شد که به دو گروه تقسیم می‌شدند: یك دسته همهٔ دستگاههای آنها متعلق به مصر بود و دستهٔ دیگر سلاحها و دستگاههای متعلق به اتحاد شوروی را راه‌اندازی می کردند.

نقل‌وانتقال نیروها، یکی از موشکهای پیشرفته و به کار گرفته نشده در نیروی هوایی مصر ناپدید شده است. او این پرسش را مطرح کرد که چه کسی آن را دزدیده است و به نفع که کار می کند؟

دستورات ما صریح و آشکار بود: روسها در انتقال تجهیزات خودشان کاملاً آزادند و چیزی از آنان خواسته نشود، مگر تحویل دادن سلاحها و تجهیزاتی که طبق قراردادهای منعقده میان دو طرف، جزو اموال مصر هستند. هنگامی که به گذشته می نگرم، درمی‌یابم چگونه این عملیات بدون هیچ حوادث خطرناکی انجام گرفت. لازم می‌بینم از سرفرماندهی نیروهای مسلح مصر و رئیس مستشاران شوروی به خاطر همکاریشان در جهت حل مشکلاتی که افسران جزء و سربازان دوطرف بر می‌انگیختند، سپاسگزاری کنم. به روسها پیشنهاد کردیم هواپیما و دیگر وسایل لازم را در اختیارشان قرار بدهیم تا افراد خود را منتقل کنند، اما آنان نپذیرفتند. فعالیتهای آموزشی دانشکدهٔ افسری را از ۲۸ژوئیه تا ۱۱ اوت متوقف کردیم تا بتوانیم آن گروه از اتباع شوروی را که تا اول اوت از مصر خارج نشده بودند در آنجا مستقر کنیم.

مجموع افراد انتقال داده شده ۷,۷۵۲ نفر[۱] و تفکیك آنان به قرار زیر بود:

- ۱,۰۰۰ مستشار و کارشناس؛
- ۶,۰۱۴ تن جمعی یگانهای دوست؛
- ۷۳۸ تن از اعضای خانواده‌های مستشاران.

تا پایان ژوئیه، ۲,۵۹۰ نفر (۱,۹۷۳ نفر با هواپیما و ۶۱۷ نفر با کشتی) منتقل شده بودند. به این ترتیب، ۵,۱۶۲ نفر (۵۲۹ مستشار و خانواده‌هایشان+ ۴,۶۳۳ نفر جمعی یگانهای دوست) ماندند که همهٔ آنهادر نیمهٔ اول اوت ۱۹۷۲ انتقال یافتند، بجز هنگ سام ـ ۶ که در اواخر اوت انتقال یافت. یگانهای دوستی که با تجهیزات متعلق به خودشان کار می کردند، شامل واحدهای زیر بودند:

۱. سادات در سخنرانی‌های خودش ادعا می کند که تعداد روسهای اخراج شده به ۱۷ هزار تن می‌رسید. دستگاههای تبلیغاتی غرب نیز این آمار را ذکر کردند. اصرار سادات بر بازگویی این آمار از دو احتمال خارج نیست: یا از روی بی‌اطلاعی از حقایق است و یا مبالغه است تا خود را مردی قدرتمند نشان بدهد.

- چهار فروند هواپیمای میگ - ۲۵؛
- یك اسکادران رهگیری و شناسایی الکترونیکی؛
- یك واحد سمالتا که واحدی الکترونیکی برای مختل ساختن دستگاه هدایت موشکهای هاوك بود.
- یك واحد تاکان که واحدی الکترونیکی برای مختل ساختن دستگاههای هدایت هواپیماهای مهاجم بود.

از آنجا که شوروی این دستگاهها و تجهیزات را بسیار سرّی می‌دانست، با ماندن آنها در مصر مخالفت کرد و همهٔ آنها را منتقل ساخت.

در خصوص سام - ۶ وضع متفاوت بود. قرارداد خرید دو هنگ سام - ۶ امضا شده بود، اما آموزش افراد مورد نیاز جهت راه‌اندازی این موشکها تا هنگام اخراج یگانهای شوروی پایان نیافت. روسها پیشنهاد کردند که هنگ را به عنوان یکی از دو هنگ مورد قرارداد به ما تحویل بدهند، که نپذیرفتیم.[1] سادات پیشنهاد کرد که نفرات هنگ تا پایان سال ۱۹۷۲ در مصر بمانند، به شرط اینکه هیچ مأموریت رزمی نداشته باشند؛ روسها این پیشنهاد را نپذیرفتند. بحثهای طولانی در این مورد ادامه داشت تا اینکه فرماندهٔ منطقهٔ جنوبی، در ۲۹ اوت، با من تماس گرفت و گفت که روسها شروع به انتقال هنگ نموده‌اند. با ژنرال اکینف تماس گرفتم و جویای موضوع شدم. او تأکید کرد که دستور انتقال و بازگرداندن هنگ به اتحاد شوروی را دریافت داشته است. روز ۳۰ اوت با سادات تماس گرفتم و تصمیم شوروی در خصوص هنگ را به وی گفتم. سادات گفت: «به سلامت». به این ترتیب، هنگ یادشده به همراه ۱۸ فروند سام - ۳ و ۴۸ فروند استرلا (سام - ۷) انتقال یافت.

---

۱. در سال ۱۹۷۲ از تحویل گرفتن هنگ موشکهای سام - ۶ دست دوم خودداری کرده بودیم، اما سادات، در سال ۱۹۷۹، یك اسکادران فانتوم دست دوم را خرید.

فصل سوم

نزدیکی و بدگمانی

سفر عزیز صدقی به مسکو

در پی اخراج مستشاران روسی از مصر، روابط قاهره با مسکو با وجود اقدامات ظاهری دو طرف رو به وخامت گرایید. در ۴ اکتبر، شوروی درخواست کرد، به سه ناو نیروبر که دو ماه قبل بندر پورت سعید را ترك گفته بودند، اجازهٔ پهلوگیری مجدد داده شود. با سادات تماس گرفتم و پیشنهاد کردم برای بهبود روابط و آماده سازی زمینهٔ موفقیت سفر نخست وزیر به مسکو، به درخواست شوروی پاسخ مثبت بدهیم. سادات گفت: «اشکالی ندارد، قرارداد مربوط به تسهیلات تا مارس ۱۹۷۳ اعتبار دارد، اگر نتیجهٔ سفر عزیز صدقی موفقیت آمیز نباشد، این تسهیلات را پایان می‌دهم و دستور اخراج آنها را صادر خواهم کرد.» در ۵ اکتبر، سه ناو شوروی وارد بندر پورت سعید شدند؛ این نخستین نشانهٔ عملی آغاز مرحلهٔ بهبود روابط میان دو کشور به شمار می‌رفت.

سفر دکتر عزیز صدقی موفقیت زیادی به همراه داشت. مسؤولان شوروی وعده دادند سلاحهای پیشرفته‌ای را که تا آن زمان به ما نداده بودند، در اختیارمان بگذارند. این سلاحها عبارت بودند از:

- یك اسکادران میگ - ۲۳، موعد تحویل سه ماههٔ سوم سال ۱۹۷۳؛
- یك اسکادران سوخوی - ۲۰، موعد تحویل سه ماههٔ سوم سال ۱۹۷۳؛
- یك تیپ موشکهای سطح به سطح با برد ۳۰۰ کیلومتر، موعد تحویل اوایل سال ۱۹۷۳

قرارداد سلاحهای جدید در مارس ۱۹۷۳

در ۵ فوریه ۱۹۷۳، یك هیأت نظامی شوروی به ریاست ژنرال لاشنکف به قاهره آمد و در ۱۲ فوریه، به دنبال بررسی نیازهای ما، به مسکو بازگشت. در مارس ۱۹۷۳، وزیر جنگ قرارداد جدیدی شامل انواع سلاحهای زیر را امضا کرد:

- یك اسکادران میگ - ۲۳ (قرار شد که خلبانان مصری در مه و ژوئن همان سال، به‌منظور آموزش به اتحاد شوروی اعزام شوند)؛
- یك تیپ موشکهای آر - ۱۷. ای (اسکاد)، موعد تحویل سه ماههٔ سوم سال ۱۹۷۳؛
- یك هنگ سام - ۶؛
- ۲۰۰ دستگاه نفربر زرهی بی. ام. پی که تعدادی از آنها برای آموزش فوراً تحویل داده می‌شد و باقیماندهٔ آنها در سه ماههٔ سوم ۱۹۷۳ تحویل داده می‌شدند؛
- ۵۰ فروند موشك مالوتکا که فوراً تحویل داده می‌شدند؛
- انواعی از توپخانه‌های عملیاتی، از جمله توپ ۱۸۰ میلی متری.

سپهبد احمد اسماعیل پس از بازگشت از سفر مارس ۱۹۷۳ خود از مسکو به من گفت که اتحاد شوروی به وی وعده داده است چهار فروند هواپیمای میگ - ۲۵ و اسکادران شناسایی و جنگ الکترونیکی را مجدداً در مصر مستقر کند، اما قراردادی در این مورد امضا نشد.

قرارداد مارس ۱۹۷۳ ثمرهٔ سفر اکتبر ۱۹۷۲ دکتر عزیز صدقی بود، زیرا روسها نه‌تنها به وعده‌های خود جز در مورد تبدیل اسکادران سوخوی - ۲۰ به هنگ سام - ۶ عمل کردند، بلکه وعده‌های بیشتری نیز دادند. این قرارداد شامل سه نوع سلاح جدید: هواپیمای میگ - ۲۳، موشك اسکاد و نفربر زرهی بی. ام. پی می‌شد که پیش از آن در

نیروهای مسلح ما وجود نداشتند.

در ۹ ژوئیه، حافظ اسماعیل مشاور سادات در امور امنیتی ملی به من گفت که به اتحاد شوروی سفر خواهد کرد، و نیازهای نیروهای مسلح را از من پرسید تا با رهبران شوروی مطرح کند. من نیز خواستار تسریع در ارسال سلاحهای زیر شدم:

- تیپ موشکهای اسکاد که جزو قرارداد مارس ۱۹۷۳ بود؛
- اسکادران شناسایی الکترونیکی؛
- چهار فروند هواپیمای میگ ـ ۲۵.

در ۱۲ ژوئیه، ژنرال ساماخدسکی افسر ارشد ارتباط در سفارت شوروی در تماسی با من، گفت که ژنرال ساپکف، به همراه پنج افسر دیگر، صبح فردای آن روز جهت انجام ترتیبات لازم برای تحویل دستگاههای تیپ اسکاد به قاهره خواهد رسید و در طی ۸ تا ۱۰ روز دیگر ۶۳ کارشناس شوروی به مصر خواهند آمد که تعداد ۲۶ تن از آنها پس از تحویل دادن دستگاههای تیپ به شوروی مراجعت خواهند کرد و ۳۷ کارشناس دیگر، به منظور آموزش نیروهای مصری باقی خواهند ماند. در ۱۴ ژوئیه، با ژنرال ساپکف به منظور بررسی کلیات تشکیلات و آموزش تیپ جدید جلسه داشتم. ابتدا می‌بایست سازمان تیپ را مشخص می کردیم و سپس مناطق لازم برای استقرار تیپ و همچنین غارهای مورد نیاز برای محافظت از موشکها و نیروهای تیپ را آماده می‌ساختیم. در طی ۴۸ ساعت، ساختار تشکیلات ویژهٔ تیپ بر روی کاغذ تنظیم شد. سپس مشکل واقعی که سازماندهی بود، آغاز شد.

در ۲۷ ژوئیه، جلسهٔ گسترده‌ای را با شرکت همهٔ رسته‌های ذی‌ربط در دفتر کارم تشکیل دادم. در این جلسه برای حاضران توضیح دادم که به علت نداشتن هیچگونه تجربه‌ای در سازماندهی این رسته، تلاش ما در این زمینه باید به مثابهٔ چالش باشد. حاضران پشتیبانی خود را از گفته‌های من اعلام کردند. در طی دو هفته، تیپ مذکور سازماندهی و برای آموزش آماده شد. در همان حالی که سازماندهی تیپ جریان داشت، کارشناسان شوروی دستگاهها را تحویل می گرفتند و در غارهایی که به این منظور اختصاص یافته بودند، انبار می کردند. در اول اوت، تیپ آموزش فنی خود را تحت نظارت کارشناسان

شوروی آغاز کرد. روز ۲۲ اکتبر ۱۹۷۳ و چند دقیقه پیش از برقراری آتش بس، این تیپ با شلیك سه فروند موشك به سوی دشمن در منطقهٔ دفرسوار، پایان دورهٔ آموزشی خود را جشن گرفت. سازماندهی این تیپ در دو هفته و اتمام آموزش آن در کمتر از سه ماه، یك افتخار شمرده می‌شود.

اسکادران میگ - ۲۳ که جزو قرارداد مارس ۱۹۷۳ بود، در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ شرکت نکرد، زیرا خلبانان این هواپیماها به هنگام آغاز جنگ مشغول گذراندن دورهٔ آموزشی در اتحاد شوروی بودند. انواع دیگر سلاحها، از جمله نفربر زرهی بی. ام. پی که برای نخستین بار وارد تشکیلات نیروهای مسلح شد و توانستیم دو گردان از آنها را قبل از ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۳ و سه گردان دیگر را قبل از اول اکتبر ۱۹۷۳ آماده کنیم، در عملیات رزمی شرکت کردند.

مخفی کردن نیات از شوروی‌ها

برنامه‌ریزی و آمادگی‌های ما برای تهاجم با رازداری کامل و بدون هیچگونه اطلاعی به شوروی انجام می‌شد. یك هفته پیش از جنگ، سادات دستور داد که مسؤولان نظامی شوروی مقیم مصر را از احتمال انجام عملیات آگاه کنیم، اما این آگاهی به صورتی کلی و به گونه‌ای باشد که نیت ما را برای تهاجم آشکار نسازد. در این زمینه، رئیس اطلاعات نظامی مأمور شد تا طبق برنامهٔ از پیش تعیین شده، در ۲ اکتبر به ژنرال ساماخدسکی[۱] اطلاع دهد که بر اساس گزارشهای واصله، اسرائیل دست به حمله‌ای هوایی علیه خاك مصر خواهد زد، اما زمان و مکان آن برای ما نامشخص است. سپس وی از ساماخدسکی می‌خواست که شوروی در مورد این موضوع تحقیق کند.

رئیس اطلاعات نظامی همچنین می‌بایست در روزهای ۳ و ۴ اکتبر با دامن زدن به حالت تشنج، چنین به روسها القا می‌کرد که اطلاعات موجود نشان دهندهٔ آن است که

۱. به دنبال اخراج مستشاران روسی از مصر در ژوئیه ۱۹۷۲، ژنرال ساماخدسکی به همراه چند افسر برای انجام کارهای ارتباط میان سرفرماندهی نیروهای مسلح شوروی و سرفرماندهی نیروهای مسلح مصر تعیین شد و محل استقرارش سفارت شوروی در قاهره بود.

اسرائیل دست به حملهٔ هوایی گسترده‌ای خواهد زد و ضربهٔ هوایی سنگینی بر ما وارد خواهد آورد. این مسائل به اضافهٔ نشانه‌های آمادگی برای تهاجم، بی‌شك توجه کارشناسان شوروی را که برخی از آنان همراه یگانهای نظامی ما بودند، برمی‌انگیخت. نقشه آن گونه که برنامه‌ریزی شده بود، جریان یافت.

به طور قطع کارشناسان شوروی آمادگی‌های فوق‌العاده‌ای را که در یگانها می‌دیدند به فرماندهی خودشان گزارش داده بودند. به علاوه، شکی نیست که اتحاد شوروی با اطلاعات ماهواره‌ای خود در مورد آمادگی‌های فوق‌العاده در طول جبههٔ مصر و سوریه، از گزارشهای کارشناسان خود اطمینان می‌یافت. همچنین این احتمال نیز بعید نیست که سادات یا حافظ اسد تصمیم ما را برای آغاز جنگ، به رهبران شوروی اطلاع داده باشند.[۱] رفتار اتحاد شوروی در شب ۵ اکتبر، نمایانگر آن است که شوروی یا از شروع جنگ مطلع بوده، یا احتمال آن را بسیار زیاد می‌دانسته است. در آن شب، شوروی با اعزام چهار فروند هواپیمای ترابری غول پیکر، انتقال بیشتر کارشناسان خود را از مصر آغاز کرد و تا پیش از نیمروز جمعه ۵ اکتبر، همهٔ کارشناسان و خانواده‌هایشان که مشمول برنامهٔ تخلیه می‌شدند، مصر را ترك گفته بودند. معنای این اقدام شوروی چه بود؟ این تحلیل که شوروی تصمیم گرفت خود را از هرگونه مسؤولیت در این جنگ تبرئه کند، به چند دلیل قانع کننده نیست: اول، این انتقال فراگیر نبود و تعدادی نه چندان کم از کارشناسان شوروی در مصر باقی ماندند، از جمله کارشناسان اسکاد؛ اگر شوروی کارشناسان اسکاد را شب ۵ اکتبر تخلیه می‌کرد، تیپ اسکاد نمی‌توانست دورهٔ آموزشی خود را به پایان برساند و در روز ۲۲ اکتبر موشکهای خود را شلیك کند. دوم، استراتژی جهانی شوروی ایجاب می‌کرد که با جنگ و نتایج آن در ارتباط باشد، چه افرادش در مصر مستقر باشند یا نه، زیرا مسکو به طور حتم از نتیجهٔ جنگ، صرف نظر از شکست یا پیروزی و اعلان شدن یا نشدن آن، تأثیر می‌پذیرفت. سوم، چرا شوروی فقط کارشناسان خود را از مصر منتقل کرد، اما در سوریه دست به چنین اقدامی نزد؟

---

۱. سادات در صفحه‌های ۲۳۲-۲۳۱ کتابش می‌نویسد که او در ۳ اکتبر و حافظ اسد رئیس جمهور سوریه در ۴ اکتبر به شوروی اطلاع داد.

من گمان می کنم شوروی برای اعزام چهار فروند هواپیمای ترابری آنتونوف-۲۲ در شب ۵ اکتبر ۱۹۷۳، به منظور انتقال نیروهایش، دلایل دیگری داشته است.

ما همان گونه که نیات خود را برای تهاجم، از روسها مخفی می کردیم، در هنگام جنگ نیز همهٔ اطلاعات را به آنان نمی گفتیم. هیچگاه به آنان نگفتیم که روزهای آینده چه قصدی داریم و آنان را از نتایج نبردهای گذشته آگاه نمی ساختیم. ژنرال ساماخدسکی اجازه نداشت وارد اتاق عملیات شود. وی اطلاعات را از طریق یك افسر اطلاعاتی، آن هم نه به میزانی فراتر از اطلاعات مندرج در اطلاعیه‌های رسمی، به دست می آورد. از ۱۶ تا ۲۲ اکتبر که موقعیت دشمن در غرب آبراه روز به روز مستحکمتر می‌شد، اطلاعات نادرستی که به ژنرال ساماخدسکی می‌دادیم، اشتباهی فاحش و عملی خجالت آور بود. شیوهٔ رفتار ما با روسها، به عنوان متحد اصلی، کاملاً با شیوهٔ رفتار اسرائیل با هم‌پیمانش (آمریکا) متفاوت بود. ژنرال الیعازر، رئیس ستاد ارتش اسرائیل در جنگ اکتبر، در خاطراتش می‌نویسد: «به محض آغاز جنگ، تماس مستقیمی با وزارت دفاع آمریکا برقرار شد، نقشه‌های خود را به آمریکایی‌ها اطلاع می‌دادیم و از آنان رهنمود می‌خواستیم و می کوشیدیم در طول جنگ این تماس پایدار باشد». بدون شك، همکاری اسرائیل و آمریکا در سطح فرماندهی نظامی، شیوهٔ صحیح همکاری میان متحدان است، زیرا اگر کشوری وضعیت متحدش را نداند، چگونه می تواند به او کمك کند؟ با وجود این، متأسفانه دستور سادات این بود که متحد ما (شوروی)، از چیزی فراتر از آنچه در مطبوعات و اطلاعیه‌های رسمی منتشر می‌شد، آگاه نشود.

رهبران سیاسی دو کشور، همانند فرماندهان نظامی، هیچگونه همکاری با یکدیگر نداشتند. سادات همهٔ پیشنهادهایی را که روسها برای برقراری آتش‌بس ارائه کردند، مردود شمرد. سادات می گوید که او درخواستهای مکرر روسها برای برقراری آتش‌بس را رد کرده و به آنان گفته است که با برقراری آتش‌بس موافقت نخواهد کرد، مگر پس از دستیابی به اهداف نقشهٔ عملیات. آنچه سادات نگفته این است که شوروی به عنوان متحد و شریك ما در این مسأله، روز ۹ اکتبر سفیرش را مأمور کرد تا از هدف مورد نظر نیروهای مسلح ما آگاه شود. اکنون ببینیم سادات چه پاسخی داد؟ نگاهی به سفیر انداخت و گفت: «تو با فرماندهٔ

کل نیروهای مسلح صحبت می کنی! سؤال تو یك سؤال سیاسی است که از فرماندهٔ کل پرسیده نمی‌شود. با این حال، آن را نشنیده می گیرم. اگر سؤالی سیاسی داری می توانی از دکتر محمود فوزی بپرسی!!»[۱] اگر رهبری سیاسی شوروی نداند که رهبری سیاسی مصر چه می خواهد، آیا همکاری میان رهبران سیاسی دو کشور ممکن خواهد بود؟ مقصود سادات از این پاسخ به سفیر شوروی چه بود؟ آیا سادات تا این حد در تمسخر انسانها نزول کرده بود؟ آیا دکتر فوزی واقعاً می توانست به این سؤال پاسخ دهد؟ پس از پایان جنگ و به دنبال دومین جداسازی نیروها در سپتامبر ۱۹۷۵، سادات برای اولین بار گفت که هدف نیروهای مسلح در جنگ اکتبر، تصرف نواری از زمین به عمق حدود ۱۰ کیلومتر در شرق آبراه بوده است.

آقای سادات! اگر هدف این بود، چرا در ۱۴ اکتبر با وجود مخالفت همهٔ فرماندهان، دستور گسترش تهاجم را به سوی شرق صادر کردی؟ چرا در حالی که نیروهای مسلح در روز ۷ اکتبر به این هدف دست یافتند و موفق به دفع همهٔ ضدحمله‌های دشمن در روزهای ۸ و ۹ اکتبر شدند، برقراری آتش‌بس را رد کردی؟ پرسشهای بسیاری هست که سادات باید به آنها پاسخ دهد. اگر هدف نیروهای مسلح این بود، چرا هنگامی که نیروهای مسلح ما در وضعیتی آرمانی بودند، سادات رهبری سیاسی شوروی را گمراه و توصیه‌های رهبران شوروی را رد می کرد؟ پس از رخنهٔ دفرسوار، چرا سادات از اهمیت آن می کاست و راه‌حلهای عملی برای نابودی آن را رد می کرد، و سپس در حالی که از موضع ضعف، برقراری آتش‌بس را خواهان شد، به نیروهای مسلح دستور داد بدون اطلاع وی هیچگونه اقدامی برای پیشگیری از محاصرهٔ ارتش سوم به عمل نیاید؟ این جنایت بزرگی است که نباید بدون انجام یك تحقیق بی طرفانه واگذاشته شود. حقیقت این موارد مبهم باید روشن شود.

---

۱. محمدحسنین هیکل، راه رمضان، نسخهٔ انگلیسی، ص ۲۱۹.

فصل چهارم

ارزیابی کمکهای نظامی شوروی

میزان سلاحهای شوروی

کاستن از اهمیت کمکهای - کیفی و کمّی - نظامی شوروی کار درستی نیست. آمار و ارقام به تنهایی می تواند درستی این ادعا را به اثبات رساند. در این فصل از کتاب، انواع سلاحهای اصلی را که مصر از اکتبر ۱۹۷۱ تا اکتبر ۱۹۷۳ دریافت کرده، یادآور می‌شوم (ر.ك. قراردادهای اکتبر ۱۹۷۱، مه ۱۹۷۲ و مارس ۱۹۷۳). به منظور پرهیز از پرگویی، از ذکر همهٔ سلاحهایی که مصر از سال ۱۹۵۵ از اتحاد شوروی و بلوك شرق دریافت کرده خودداری می نمایم و تنها به ذکر سلاحهای تحویل گرفته شده تا اکتبر ۱۹۷۳، بدون در نظر گرفتن خسارات در جنگهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷، بسنده می کنم.

میزان نیروهای مسلح خودی در صبح روز ۶ اکتبر ۱۹۷۳ به شرح زیر بود:

نیروی زمینی

- ۱۹ تیپ پیاده موتوریزه (خودروهای چرخدار)؛
- ۸ تیپ پیاده مکانیزه (خودروهای شنی دار)؛

- ۱۰ تیپ زرهی؛
- ۳ تیپ هوابرد؛
- ۱ تیپ آبی ـ خاکی؛
- ۱ تیپ موشکهای اسکاد.

این نیروها حدود ۱,۷۰۰ دستگاه تانك، ۲,۰۰۰ دستگاه زرهپوش، ۲,۵۰۰ قبضه توپ و خمپاره‌انداز، ۷۰۰ قبضه موشك‌انداز هدایت شونده، ۱,۹۰۰ قبضه توپ ضدتانك، ۵,۰۰۰ قبضه آر. پی. جی و چند هزار نارنجك دستی ضدتانك آر. پی. جی ـ ۴۳ در اختیار داشتند.

نیروی هوایی

- ۳۰۵ فروند هواپیمای جنگنده (اگر هواپیماهای آموزشی به این تعداد افزوده شود، به بیش از ۴۰۰ فروند می‌رسید)؛
- ۷۰ فروند هواپیمای ترابری؛
- ۱۴۰ فروند هلیکوپتر.

نیروی پدافند هوایی

- ۱۵۰ گردان موشکهای سام؛
- ۲,۵۰۰ توپ ضدهوایی ۲۰ میلی‌متری و بیشتر.

نیروی دریایی

- ۱۲ فروند زیردریایی؛
- ۵ فروند ناوشکن؛
- ۳۰ فروند رزمناو؛
- ۱۲ فروند ناوچه؛
- ۱۷ فروند ناو موشك‌انداز؛

- ۳۰ فروند ناو اژدرافکن؛
- ۱۴ فروند ناو مین جمع کن؛
- ۱۴ فروند ناو نیروبر.

پیش از جنگ اکتبر ۱۹۷۳، میزان سلاحهای در دست ما بیشتر از بسیاری از کشورهای پیمان ورشو یا پیمان ناتو بود. شاید هم بسیاری شگفت زده شوند اگر بدانند شمار نفرات نیروی زمینی ما - نه نیروهای هوایی و دریایی - بیش از نیروهای زمینی هر یك از کشورهای انگلیس و فرانسه بود!

در عین حال، فراموش نکنیم که آمریکا آن قدر سلاحهای پیشرفته را به اسرائیل تحویل می‌داد که به زرادخانه‌ای تبدیل شده بود. سیاست آمریکا این بوده و هست که برتری نظامی اسرائیل را بر همهٔ همسایگانش تضمین کند. نیروی هوایی اسرائیل برتری چشمگیری بر نیروهای هوایی هر دو کشور مصر و سوریه داشت. در ضمن، برتری هوایی اسرائیل نقشی مهم و مؤثر در محدود ساختن کارایی و کنترل نیروهای زمینی و دریایی ما ایفا کرد. اگر کمك شوروی به مصر و کمك آمریکا به اسرائیل را به عنوان اساس مقایسهٔ میزان دوستی هر کدام را با متحدش در نظر بگیریم، بروشنی آشکار می‌شود که دوستی آمریکا با اسرائیل بیشتر از دوستی شوروی با مصر بود. این حقیقتی است که نمی‌توان انکارش کرد. این مسأله ممکن است سؤال دیگری را برانگیزد و آن اینکه آیا کشور دیگری در سراسر جهان وجود دارد که بتواند اسلحهٔ مورد نیاز مصر را با همان کمّیت، کیفیت و روش پرداختی که اتحاد شوروی ارائه می‌کرد، پاسخ دهد؟ گمان می‌کنم پاسخ منفی این سؤال امری بدیهی باشد. پس می‌توان گفت: «اتحاد شوروی تنها یك دوست خوب نبود، بلکه بهترین دوست ما در صحنهٔ جهانی بود.»

اگر سلاحهایی را که اتحاد شوروی در طی ۱۸ سال پیش از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ به کشورهای عرب تحویل داده در نظر بگیریم، ارقامی تقریباً باورنکردنی خواهیم داشت: حدود ۷هزار دستگاه تانك، قریب ۱,۸۰۰ فروند هواپیما، نزدیك به ۱۸هزار قبضه توپ با کالیبرهای مختلف، حدود ۱۵۰ فروند شناور دریایی و بیش از ۲ میلیون قطعه سلاح سبك از قبیل مسلسل، تیربار، آر. پی. جی و جز اینها. این میزان سلاح، توانایی اتحاد شوروی را

به عنوان یك ابرقدرت و تأثیر او را در رویدادهای خاورمیانه روشن می‌سازد.

تدارکات شوروی در جنگ اکتبر ۱۹۷۳

به هنگام جنگ اکتبر، اتحاد شوروی بزرگترین پل هوایی تاریخ نظامی خود را با مصر و سوریه برقرار کرد. در این پل، خلبانان شوروی ۹۰۰ سورتی پرواز با هواپیماهای آنتونوف ـ ۱۲ و آنتونوف ـ ۲۲ انجام دادند و ۱۵ هزار تن تجهیزات جنگی منتقل ساختند.[۱] در صورتی که بدانیم این پل هوایی، بدون برنامه‌ریزی قبلی و تنها سه روز پس از آغاز جنگ برقرار شد، درخواهیم یافت که ایجاد آن به دور از مشکلات و کمبودها نبود. برای نمونه، میانگین مصرف مهمات در جنگ اکتبر با میانگین مصرف مهمات در جنگهای قبلی که مبنای حجم و وزن مهمات ارسالی به وسیلهٔ پل هوایی به شمار می‌رفت، کاملاً تفاوت داشت. مصرف برخی مهمات کمتر از مقدار پیش‌بینی شده بود و برخی دیگر، بیش از مقدار پیش‌بینی شده مصرف می‌شد. از این رو، برای برآورده شدن نیازهای عملی، می‌بایست اطلاعات لازم را در اختیار شوروی می گذاشتیم تا اصلاحات لازم را در حمل و نقل هوایی تجهیزات انجام دهد. با وجود این، گاه نوعی سلاح یا مهمات به دستمان می‌رسید که چندان نیازی به آن نداشتیم، در حالی که مهمات یا سلاح دیگری را کمبود داشتیم. این اشتباهات نباید موجب کاهش قدردانی ما از کارایی و سرعت این پل هوایی شود. این پل از نظر حجم، سرعت، برنامه‌ریزی و اجرا افتخاری برای اتحاد شوروی محسوب می‌شود. همچنین مصر و سوریه نیز از نظر سرعت تخلیهٔ بار و تفکیك و انتقال به جبهه باید به خود ببالند.

بدون شك، پل هوایی شوروی در مقایسه با پل هوایی آمریکا ـ اسرائیل ناچیز بود، زیرا آمریکا در طی ۵۶۶ سورتی پرواز با هواپیماهای سی ـ ۵ و سی ـ ۱۴۱، ۲۲,۳۹۵ تن تدارکات را انتقال داد.[۲] شرکت هواپیمایی اسرائیل، ال‌عال نیز ۵,۵۰۰ تن دیگر را انتقال داد

۱. ظرفیت بار هواپیمای «آنتونوف ـ ۱۲» ۲۰ تن و مشابه هواپیمای سی ـ ۱۳۰ آمریکاست، در حالی که ظرفیت بار هواپیمای «آنتونوف ـ ۲۲» ۸۰ تن است.

۲. ظرفیت بار هواپیمای «سی ـ ۱۴۱» ۴۰ تن و ظرفیت بار هواپیمای «سی ـ ۵» ۱۰۰ تن است.

و به این ترتیب، جمع کلی بار حمل شده از طریق پل هوایی به اسرائیل ۲۷,۸۹۵ تن بود.[۱] اگر فاصلهٔ ۷ هزار مایلی آمریکا تا اسرائیل و فاصلهٔ ۲ هزار مایلی اتحاد شوروی با مصر و سوریه را در نظر بگیریم، با توجه به محاسبات زیر، مشخص می‌شود که پل هوایی آمریکا - اسرائیل، بر اساس واحد تن / مایل، ۶/۵ برابر پل هوایی شوروی بود:

تن/مایل ۳۸,۵۰۰,۰۰۰ = مایل ۷,۰۰۰ × تن ۵,۵۰۰	پل هوایی شرکت ال‌عال
تن/مایل ۱۵۶,۷۶۵,۰۰۰ = مایل ۷,۰۰۰ × تن ۲۲,۳۹۵	پل هوایی آمریکا
تن/مایل ۱۹۵,۲۶۵,۰۰۰ = مایل ۷,۰۰۰ × تن ۲۷,۸۹۵	پل هوایی آمریکا و اسرائیل
تن/مایل ۳۰,۰۰۰,۰۰۰ = مایل ۲,۰۰۰ × تن ۱۵,۰۰۰	پل هوایی شوروی

برابر ۶/۵ = ۳۰,۰۰۰,۰۰۰ ÷ ۱۹۵,۲۶۵,۰۰۰ نسبت عملیات شوروی / عملیات آمریکا

پل هوایی آمریکا شامل هواپیماهای فانتوم، هلیکوپترهای سی. اچ - ۵۳، تانکهای ام - ۶۰ و پیشرفته‌ترین دستگاههای جنگ الکترونیکی بود،[۲] در حالی که پل هوایی شوروی شامل تانك (فقط برای جبههٔ سوریه)، وسایل پدافند هوایی و مهمات بود. در ضمن بیش از نیمی از بار پل هوایی شوروی برای سوریه ارسال شد.

افزون بر پل هوایی، شوروی عملیات ترابری دریایی را نیز به طور گسترده انجام داد که - تا زمان برقراری آتش‌بس - به ۶۳ هزار تن رسید که بطور عمده به جبههٔ سوریه هدایت شد.[۳]

فعالیت ناوگان شوروی در دریای مدیترانه

ناوگان شوروی در دریای مدیترانه تا بیشترین میزان مجاز در پیمان سال ۱۹۳۶ مونترو افزایش یافت. این پیمان، تعداد شناورهای جنگی را که همزمان از تنگه‌ها عبور

---

۱. محمولهٔ پل دریایی آمریکا به اسرائیل به ۳۳,۲۱۰ تن رسید. به این ترتیب، جمع کلی بار پلهای هوایی و دریایی آمریکا - اسرائیل بالغ بر ۶۱,۱۰۵ تن شد.

۲. به همراه این پل هوایی، ۳۸ فروند هواپیمای فانتوم، پیشرفته‌ترین دستگاههای جنگ الکترونیکی و موشکهای هوا به زمین در اختیار اسرائیل قرار داده شد.

۳. جمع بار پلهای هوایی و دریایی به ۷۸ هزار تن رسید.

می کنند، محدود می کند و همچنین کشورها را ملزم می سازد که حداقل ۸ روز پیش از عبور هر شناور دریایی، به دولت ترکیه اطلاع دهند. به این ترتیب، زمانی که جنگ شروع شد شورویها ۲۰ فروند ناو جنگی در دریای مدیترانه داشتند. در اواخر اکتبر، این تعداد به ۴۰ فروند ناو جنگی رسید، در حالی که مجموع کلی شناورها به ۸۵ فروند بالغ می شد.

اولتیماتوم شوروی

اتحاد شوروی افزون بر کمك کردن به مصر، با موضع گیری محکم خود در روز ۲۳ اکتبر، گستاخی اسرائیل را مهار کرد و او را ناگزیر ساخت به آتش بس پایبند شود.[۱] اسرائیل آتش بسی را که شامگاه ۲۲ اکتبر پذیرفته بود، نادیده گرفت و عملیات خود را از صبح روز ۲۳ اکتبر آغاز و محاصرهٔ ارتش سوم را تکمیل کرد. حملهٔ روز ۲۳ اکتبر اسرائیل در هماهنگی کامل با کیسینجر انجام شد. وی با نادیده گرفتن عملیات اسرائیل، در پی تحمیل شرایط صلح بر مصر بود. در زمینهٔ نظامی، اتحاد شوروی با آماده باش دادن به شش لشکر هوابرد به استعداد ۴۵ هزار تن و گردآوری هواپیماهای ترابری برای انتقال این نیروها، موضعی کاملاً متفاوت با آمریکا گرفت. در زمینهٔ سیاسی، برژنف در ۲۴ اکتبر، پیامی برای نیکسون فرستاد که در بخشی از آن آمده بود: «آشکارا می گویم اگر نمی توانید در این زمینه با ما همکاری کنید، ناگزیریم گامهای ضروری و فوری را برداریم. امکان ندارد بیش از این به اسرائیل اجازه دهیم آتش بس را نادیده بگیرد.»

روز ۲۴ اکتبر، جهان بر لبهٔ پرتگاه جنگ قرار گرفت. آمریکا با اعلام آماده باش به همهٔ نیروهای مسلح خود در سراسر جهان، به اولتیماتوم شوروی پاسخ داد. این تصمیم واشنگتن بیشتر باعث خشم و هراس متحدان آمریکا شد تا نگرانی اتحاد شوروی و بلوك شرق. اعضای پیمان ناتو احساس کردند که آمریکا صلح جهانی را به خاطر تأمین منافع منطقه‌ای برای اسرائیل، به خطر می اندازد و در این راه حتی از قربانی کردن منافع متحدان غربی خود در پیمان ناتو نیز واهمه‌ای ندارد. آماده باش یگانهای اتمی آمریکایی در

---

۱. ر. ك. کتاب حاضر، بخش ششم، فصل پنجم.

کشورهای پیمان ناتو بدون اطلاع این کشورها، شکاف عمیقی در روابط آمریکا و اروپا به‌وجود آورد که یك سال طول کشید تا برطرف شود. آمریکا، با وجود موضع گیری سرسختانه‌اش در برابر اولتیماتوم شوروی، متقاعد شد که تجاوز اسرائیل از خط قرمزی که مسکو تخطی از آن را تحمل نمی کند فراتر رفته است؛ به همین خاطر، بر تل‌آویو فشار آورد تا آتش‌بس را بپذیرد.

سادات و ادعاهای بیهوده

از عادتهای نکوهیدهٔ سادات این است که به هنگام خشم گرفتن بر کسی، خوبی‌های او را از یاد برده، بدی‌هایی را که خود جعل کرده است به او نسبت می‌دهد. سادات این اصل را نه تنها در روابط فردی، بلکه در روابطش با دولتها نیز به کار می‌بندد. سادات در سالهای ۱۹۷۱، ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ اتحاد شوروی را می‌ستود، اما از سال ۱۹۷۴ از آن کشور دوری جسته است. او در ستایش یا هجو هر کس که بخواهد آزاد است، اما حق ندارد برای ارضای هوسهایش دست به جعل تاریخ بزند. وی ادعا می کند که ۶۰ درصد پلها و کرجی‌هایی که در عبور از آبراه سوئز مورد استفاده قرار گرفته، ساخت مصر و ۴۰ درصد باقی مانده ساخت شوروی و پلهای تحویلی آنها کهنه و از دوران جنگ جهانی دوم بوده‌اند.[۱] امانتداری تاریخی ایجاب می کند که آمار واقعی وسایل عبور را ارائه بدهم. ما پیش از اکتبر ۱۹۷۳، ۱۲ پل سنگین[۲] داشتیم که تنها دو پل از آنها ساخت غرب یا مونتاژ داخلی از نوع بیلی بوده و ۱۰ پل دیگر ساخت شوروی بودند: ۳ پل از نوع پی. ام. پی و ۷ پل از نوع تی. پی. پی بودند. نوع تی. پی. پی کارایی کمتری از نوع پی. ام. پی دارد، اما از نوع بیلی یا نوع داخلی به مراتب بهتر است. ما همچنین پنج پل ماکت به منظور جذب بمباران هوایی دشمن، و در نتیجه کاهش فشار حملات هوایی به پلهای اصلی ساختیم. برای فعال نشان دادن پلهای ماکت، آنها را به گونه‌ای ساختیم که ظرفیت عبور خودروهایی با وزن تا ۴ تن را داشته باشند. همچنین

---

۱. «مصاحبه با سادات»، روزنامهٔ الاهرام، ۱ اکتبر ۱۹۷۶.
۲. پل سنگین، پلی است که تانك و زرهپوش از روی آن عبور می کند و عنصر اصلی عملیات عبور است.

برای عبور تعدادی خودروی جیپ از آن پلها استفاده شد، اما این پلهای نمادین در عملیات عبور هرگز جزو محاسبات ما قرار نگرفت. در هنگام جنگ اکتبر، شوروی همراه پل هوایی که سه روز پس از آغاز جنگ برقرار کرد، یك پل پی. ام. پی نیز به ما تحویل داد. برای ما افتخار است که با مونتاژ برخی وسایل عبور توانستیم پاره‌ای از کمبودها را برطرف سازیم، اما این افتخار نباید به غرور کاذب تبدیل شود. احساس سرفرازی صفتی پسندیده و لاف زدن به همان اندازه نکوهیده است. واقعیت این است که ۹۰ درصد تانکها و خودروهای ما از روی پلهای ساخت شوروی عبور کردند و این امر ارزش کار ما را کاهش نمی‌دهد، چون ما از روی آن پلها عبور کردیم. ما برای گشودن معابر در خاکریز از پمپ‌های آب ساخت انگلیس و آلمان استفاده کردیم. آیا افتخار این کار نصیب سازندگان پمپ می‌شود یا کسانی که از آنها استفاده کردند؟ اقرار به اینکه پلها ساخت شوروی و پمپ‌های آب ساخت انگلیس و آلمان بودند، هیچ اشکالی ندارد، این ما بودیم که شیوهٔ استفاده از آنها را طراحی کردیم و پیروزمندانه عملیات عبور را به انجام رساندیم.

همچنین ادعای سادات مبنی بر اینکه اتحاد شوروی عکسهای هوایی گرفته شده به وسیلهٔ هواپیماهای میگ ـ ۲۵ و ماهواره‌ها را در اختیار ما نمی گذاشت، دروغی بیش نیست. اتحاد شوروی این عکسها را به طور دوره‌ای و منظم در اختیار ما می گذاشت. عکسهای ماهواره‌ای به همراه یك افسر مخصوص از مسکو می‌رسید تا به ما نشان داده شوند و اطلاعات مورد نیاز را از آنها برداریم، به شرط اینکه از عکسها کپی گرفته نشود. پیش از جنگ، این عکسها دست کم دو بار به سادات ارائه شدند. در هنگام جنگ نیز زمانی که کاسیگین روزهای ۱۶ تا ۱۹ اکتبر به مصر آمد، خود به سادات عکسهایی ارائه کرد که نشان‌دهندهٔ حجم رخنهٔ اسرائیل در غرب آبراه بود. پس از برقراری آتش‌بس در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۳، عکسهای ماهواره‌ای شوروی منبع اصلی اطلاعات ما در مورد دشمن بودند.

اشتباهات روسها

کمکهای عظیم نظامی اتحاد شوروی به مصر به این معنا نیست که روسها منزه و بدون اشتباه هستند. آنان نیز اشتباهاتی داشتند که معمولاً موجب اختلاف و درگیری

می‌شد. در این زمینه بر دو مشکل اصلی که اساس همهٔ مشکلات دیگر هستند، تأکید می کنم: محدودیت تسلیحات؛ اخلاق و رفتار روسها.

محدودیت تسلیحات

روسها خود نوع، میزان و تاریخ تحویل اسلحه را مشخص می کردند. با وجود درخواستها، مانورها و کوششهای ما که گاه نتیجه بخش بود، نوع و میزان سلاحهای مورد نیاز ما به تصمیم طرف شوروی بستگی داشت و حرف آخر در رد یا پذیرش خواسته‌های ما با او بود. این موضوع می تواند زمینهٔ بحثی طولانی باشد که توجه به حقایق زیر در آن ضروری است:

۱. سیاست اتحاد شوروی در تأیید و حمایت از اعراب کاملاً روشن و مبتنی است بر کمك به کشورهای عرب برای بازپس گیری سرزمینهای اشغالی در سال ۱۹۶۷ و نیز ایجاد کشوری فلسطینی، بدون نابودی اسرائیل. مسکو همچنین از طریق کنترل ارسال اسلحه به کشورهای عرب می تواند روند رویدادها را در مسیر مورد نظرش نگه دارد؛

۲. اختلاف اعراب و اسرائیل، فقط یك مشکل محلی و منطقه‌ای نیست، بلکه بخشی از استراتژی جهانی و موازنهٔ نیروها میان شرق و غرب است که بر سر آن، یك بار در سال ۱۹۵۶، به دنبال اولتیماتوم معروف شوروی به انگلیس و فرانسه برای تجاوزشان به مصر، و بار دوم در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۳، در پی اولتیماتوم شوروی به آمریکا برای وادار ساختن اسرائیل به رعایت آتش بس، جهان در آستانهٔ جنگ جهانی قرار گرفت. افزون بر اینها، پیام تند کاسیگین به آمریکا، در ژانویه ۱۹۷۰، برای بازداشتن اسرائیل از حملات هوایی به عمق خاك مصر، در این رویارویی جهانی بی تأثیر نبود. از این رو، مسکو به عنوان عنصری اصلی در این مناقشه، به خود حق می دهد بر رویدادهای منطقه کنترل داشته باشد؛

۳. اتحاد شوروی را در مقایسه با آمریکا نمی توان کشوری ثروتمند به شمار آورد. به همین خاطر، کمکهای وی به مصر قابل مقایسه با کمکهای آمریکا به اسرائیل نیست. آمریکا پیش از سال ۱۹۷۳ سالیانه ۱/۵ میلیارد دلار به اسرائیل کمك می کرد که پس از سال ۱۹۷۳ این مبلغ را به سالی ۲ میلیارد دلار افزایش داد. این مبالغ بیش از توان اتحاد شوروی

برای کمك به مصر و همچنین توان مصر در پرداخت قیمت سلاحهای مورد نیازش است؛

۴. سلاحهای پیشرفته، دستگاههای بسیار پیچیده‌ای هستند که فراگیری شیوهٔ استفاده از آنها نیازمند سطح آموزشی بالا و زمان طولانی است. مصر از سال ۱۹۶۷ برای افزایش کارایی نیروهای مسلح خویش با حداکثر توان فعالیت می‌کرد، اما در فراگیری شیوهٔ استفاده از سلاحهای پیشرفته با دشواری زیادی روبرو بود. به همین علت، ناچار بودیم برای راه‌اندازی برخی دستگاهها از شوروی کمك بگیریم. در سال ۱۹۷۰، بیش از ۶ هزار روسی برخی دستگاههای فنی پیچیده‌ای که خود توانایی استفاده از آنها را نداشتیم، راه‌اندازی می‌کردند. این امر بویژه در مورد نیروی هوایی و یگانهای جنگ الکترونیکی بسیار مشهود بود و به دنبال اخراج یگانهای روسی، تعداد هواپیماهای میگ ـ ۲۱ بیش از تعداد خلبانانی بود که در اختیار داشتیم؛

۵. عقب ماندگی تکنولوژی روسها از آمریکایی‌ها در زمینهٔ سلاحهای متعارف به‌طور عام و هوانوردی به طور خاص بود. در اوایل دههٔ ۱۹۶۰، آمریکا حدود یك نسل کامل[۱] از اتحاد شوروی پیش بود. این شکاف بتدریج کاهش یافت تا اینکه در اوایل دههٔ ۱۹۷۰ بسته شد. از آنجا که اتحاد شوروی برای حفظ اسرار سلاحهای خود، از دادن بهترین جنگ‌افزارهای خود به دیگر کشورها خودداری می‌کند، نزدیکترین دوستانش فقط می‌توانند به دریافت سلاحهای نسل دوم امیدوار باشند و دوستان معمولی نیز حداکثر به سلاحهای نسل سوم یا چهارم ـ بسته به میزان دوستی‌شان با اتحاد شوروی ـ دست می‌یابند. در مقابل، آمریکا بهترین سلاحهای خود را در اختیار اسرائیل می‌گذارد، به گونه‌ای که سلاحهای پیشرفته به طور همزمان وارد ارتشهای آمریکا و اسرائیل می‌شوند. در این زمینه، در دههٔ ۱۹۶۰، سلاحهای اسرائیل در مقایسه با سلاحهای اعراب، دو نسل پیش بود. این شکاف بتدریج کاهش یافت تا اینکه در دههٔ ۱۹۷۰ به یك نسل رسید، و چنانچه تکنولوژی شوروی با این روند پیش برود، احتمال دارد سلاحهای اعراب و اسرائیل

---

۱. نسل، جنگ‌افزار پیشرفته‌ای است که ویژگی‌هایش آن را از سلاح قبلی خود متمایز می‌کند و تا زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که جنگ‌افزار دیگری با ویژگی‌های بهتر جایگزین آن شود، آنگاه نسل تازه‌ای به‌وجود می‌آید.

در دهۀ ۱۹۸۰ همتراز شوند.

تندی در رفتار

اخلاق و رفتار روسها برانگیزانندۀ بسیاری از اختلافات بود. سخنانشان لحنی تند و خشن داشت و گاه انتقادات خود را به شکلی تحریک‌آمیز مطرح می‌کردند: «شما از اتحاد شوروی درخواست سلاح می‌کنید و اگر زمان تحویل اسلحه به تأخیر افتد، از ما گله می‌کنید. اتحاد شوروی نصف قیمت سلاحها را تخفیف می‌دهد و برای تأمین اعتبار نیمۀ دیگر، وام در اختیارتان می‌گذارد، اما آن طور که به هنگام جنگ معمول است و ما نیز در جنگ بزرگ میهنی[1] انجام دادیم، همۀ منابعتان را برای جنگ بسیج نمی‌کنید. هر کس در خیابانهای قاهره راه برود، امکان ندارد احساس کند که مصر در حال جنگ است، خیابانها مملو از خودروهای لوکس و مغازه‌ها پر از کالا و طلا و جواهر است.» مستشاران و کارشناسان روسی مستقر در یگانهای مصری، این دیدگاهها یا مانند آن را با همتایان مصری‌شان مطرح می‌کردند و گاه با هم‌نظری و پذیرش برخی از مصری‌ها مواجه می‌شدند. این مطالب موجب ناخشنودی بسیار رهبران سیاسی می‌شد، زیرا این سخنان را اقداماتی تحریک‌آمیز به منظور انتقاد از رژیم و اشاعۀ کمونیسم تلقی می‌کردند.

در مواردی، روسها نظرشان را چنان مطرح می‌کردند که گویی تنها دیدگاه آنان درست است و جای هیچگونه بحثی در آن نیست. خود با تعدادی از این گونه موارد برخورد داشتم که داستان مربوط به ژنرال لاشنکف در طی دیدارش از مصر در نوامبر ۱۹۷۳ یکی از آنهاست.

ژنرال لاشنکف در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ رئیس مستشاران شوروی در مصر بود و در این مدت هیچ تماس مستقیم میان من و او وجود نداشت. در آن سالها، فرماندۀ نیروهای ویژه بودم و گاه در مانورهای آموزشی یا عملیاتی با وی ملاقات می‌کردم و تنها سلام و چند کلمه‌ای میان ما رد و بدل می‌شد. پس از آنکه در مه ۱۹۷۱ رئیس ستاد ارتش شدم، سه بار با

۱. نامی است که روسها بر جنگ جهانی دوم نهاده‌اند.

ژنرال لاشنکف ملاقات کردم: بار اول، همراه مارشال گریشکو آمد و یك ملاقات معمولی بود، بار دوم، در فوریه ۱۹۷۳ و به عنوان رئیس هیأت نظامی شوروی به مصر آمد، و سومین ملاقات در نیمهٔ دوم نوامبر ۱۹۷۳ بود که وی برای بررسی اوضاع و تجربیات جنگ آمد.

در ۱۹ نوامبر ۱۹۷۳، جلسهٔ محدودی در اتاق عملیات مرکز ۱۰ تشکیل شد که وزیر جنگ، رئیس ستاد ارتش، فرماندهٔ ارتش دوم و ژنرال لاشنکف در آن شرکت داشتند. به هنگام بازگویی تجربیات ما از پدافند ضدتانك، مالوتکا و آر. پی. جی - ۷ را ستودم و از توپهای بی - ۱۰ و بی - ۱۱ انتقاد کردم.[1] سنگین بودن وزن این توپها برای افراد پیاده، موجب کاهش کارایی آنان می‌شد. برد مؤثر این توپها ۶۰۰ تا ۸۰۰ متر بود و اساساً برای پوشاندن منطقهٔ بی اثر موشکهای هدایت شوندهٔ ضدتانك (مالوتکا) که در حدود ۵۰۰ متر است ساخته شده‌اند.[2] در این مورد، پیشنهاد کردم: «اگر دانشمندان شوروی بتوانند منطقهٔ بی‌اثر مالوتکا را به ۳۰۰ متر کاهش دهند یا برد مؤثر آر. پی. جی-۷ را تا ۶۰۰ متر افزایش دهند، از توپهای بی - ۱۰ و بی - ۱۱ بی نیاز می‌شویم و می توانیم اساس مقابلهٔ نیروهای پیاده با تانکها را بر موشکهای هدایت شوندهٔ ضدتانك (مالوتکا یا هر نسلی که از آن به وجود آید) و همچنین راکت‌انداز آر. پی. جی-۷ قرار دهیم.» روسها این اسلحه را ساخته بودند، اما تجربهٔ جنگی با آن نداشتند و ما نخستین کسانی بودیم که این سلاحها را علیه دشمنی برخوردار از سازماندهی و تجهیزات پیشرفته به کار بردیم. از این رو، می‌پنداشتم که پیشنهادهای من کمکی است به دوستانی که سلاح در اختیار ما گذاشته‌اند. با این حال، ژنرال لاشنکف گفت: «سلاح روسی بهترین سلاح دنیاست. دانشمندان ما حساب همه چیز را می کنند و گمان نمی کنم در انتظار شنیدن چنین پیشنهادهایی باشند.» پاسخ من به او فوری بود: «من نگفتم سلاح روسی کارآمد نیست. ما با سلاح روسی جنگیدیم، عبور

---

۱. بی - ۱۰ توپ ضدتانك و کالیبر آن ۸۲ میلی‌متر است. بی - ۱۱ نیز توپ ضدتانك و کالیبر آن ۱۰۷ میلی‌متر است.

۲. حداقل برد مؤثر مالوتکا ۴۰۰ تا ۵۰۰ متر است. به بیان دیگر، اگر تانك در فاصلهٔ کمتر از ۵۰۰ متری موشك‌انداز قرار گیرد، مالوتکا به آن اصابت نمی کند. در ضمن، مقصود از منطقهٔ بی‌اثر برای یك جنگ‌افزار مشخص، منطقه‌ای است که جنگ‌افزار در صورت ورود هدف به داخل آن، نمی تواند آن را هدف قرار دهد. به همین علت، باید این منطقه را با آتش جنگ‌افزار دیگری پوشش داد.

کردیم و پیروز شدیم. منظور من بر طرف کردن نواقصی است که به هنگام نبرد باآنها روبرو شده‌ایم. شما این سلاحها را ساخته‌اید، اما از آن استفاده رزمی نکرده‌اید، در حالی که ما با این سلاحها جنگیده‌ایم و تجربیاتی عملی از آنها داریم. از اینها گذشته، اگر همه چیز را می‌دانید، چرا به اینجا آمده‌اید تا در مورد تجربیات رزمی ما در این جنگ سؤال کنید؟» در این هنگام، سپهبد احمد اسماعیل برای حفظ آرامش وارد بحث شد و به توجیه‌های آرام کننده پرداخت. سپس به موضوع دیگر پرداختیم.

هنگامی که نوبت به ژنرال لاشنکف رسید تا در مورد روند عملیات اظهار نظر کند، در مورد نقش نیروی هوایی مصر گفت: «برخلاف سوریه، مصر از نیروی هوایی خود به‌نحو مطلوبی استفاده نکرده و تعداد پروازها در طی جنگ، در مقایسه با تعداد هواپیماها، بسیار کم بود. به همین علت، خسارات شما در هواپیماها، در مقایسه با خسارات سوریه، ناچیز است. این امر نشان می‌دهد که رئیس ستاد ارتش مأموریتهای کافی برای نیروی هوایی در نظر نگرفته بود.» به او پاسخ دادم: «از گفتهٔ شما بسیار خوشحالم. آنچه را شما اشتباه می‌نامید، من صحیحش می‌خوانم. سالم ماندن نیروی هوایی را پس از جنگ، افتخاری برای خود می‌دانم. پس از پایان جلسه، سرتیپ سعد مأمون از من پرسید: «آیا اختلافی قبلی میان شما و ژنرال لاشنکف وجود دارد؟» گفتم: «نه، این اولین باری است که با وی برخورد می‌کنم.» با شگفتی گفت: «وقتی با هم بحث می‌کردید، گمان کردم حتماً شما دو نفر با هم اختلافی قبلی دارید!»

مورد دیگری نیز وجود دارد که مبین روش روسها در انتقاد است. من در این مورد طرف صحبت نبودم، اما از شاهدان آن بودم: سادات در یکی از سفرهایش به مسکو فهرست مهمات مورد نیازمان را به طرف شوروی ارائه کرد. مارشال گریشکو در مورد فهرست مزبور به سادات گفت: «چرا این همه مهمات را درخواست می‌کنید؟ شما میلیونها گلوله در اختیار دارید، بیش از هزار گلوله برای هر سرباز اسرائیلی!» این رقم در نظر سادات بسیار زیاد جلوه کرد و نتوانست دربارهٔ آن بحث کند و چون می‌پنداشت به آمار مهمی دست یافته است، آن را در دفتر یادداشتش نوشت. در یکی از جلسات سادات با شورای عالی نیروهای مسلح، بی آنکه از این موضوع اطلاع داشته باشم، در سمت چپ سادات نشسته بودم.

سادات رو به من کرد و پرسید: «تعداد فشنگ‌های نیروهای مسلح چقدر است؟» چون پنداشتم سادات شوخی می کند، لبخندی زدم و اظهار بی‌اطلاعی کردم. وی در حالی که مشخص بود کاملاً جدی است، گفت: «چطور تو که رئیس ستاد ارتش هستی، از تعداد فشنگ‌های نیروهای مسلح اطلاع نداری؟» گفتم: «جناب رئیس جمهور، در ردهٔ بالای فرماندهی نیروهای مسلح، میزان مهمات با تعداد فشنگ به حساب نمی آید، بلکه با سهمیهٔ آتش[۱] و تعدادروزهای درگیری محاسبه می‌شود.» سادات با خشم گفت: «مارشال گریشکو از رقم میلیونی تعداد فشنگ‌های ما اطلاع دارد، در حالی که تو جواب سربالا می‌دهی؟!» گفتم: «جناب رئیس جمهور، این آمار را هر وقت بخواهید از رایانه به دست می‌آوریم». سادات همچنان با خشم گفت: «تو به عنوان رئیس ستاد ارتش باید از این آمار اطلاع داشته باشی». من به منظور آرام کردن او، گفتم: «این آمار تهیه و خدمتتان تقدیم خواهد شد».

بی‌شك، سادات پی برد که مارشال گریشکو هنگامی که تعداد فشنگ‌های نیروهای مسلح مصر را به وی گفته، او را دست انداخته بود، زیرا پس از آن جلسه، هرگز برای بدست آوردن آن آمار پیگیری ننمود.

---

۱. سهمیهٔ آتش یك جنگ‌افزار عبارت است از میزان مهمات لازم برای این جنگ‌افزار در طی نبردی معمولی (نه سنگین و نه سبك) یا میزان مهماتی که جنگ‌افزار در طی یك‌روز کامل به مصرف می‌رساند. سهمیهٔ آتش هر جنگ‌افزار به‌تبع ویژگی‌های آن متفاوت است.

بخش ششم

مدیریت عملیات جنگی

فصل اول

آرامش پیش از طوفان

جلسهٔ مصر ـ سوریه در اسکندریه، اوت ۱۹۷۳

یك فروند کشتی مسافربری شوروی که در ساعت ۱۴ روز ۲۱ اوت ۱۹۷۳ در بندر اسکندریه پهلو گرفت، حامل شش مسؤول سوری بود که سرنوشت جنگ و صلح در منطقهٔ خاورمیانه بستگی به تصمیم آنان و همتایان مصریشان داشت. این شش مسؤول سوری عبارت بودند از: سرتیپ مصطفی طلاس وزیر دفاع، سرتیپ یوسف شکور رئیس ستاد ارتش، سرتیپ ناجی جمیل فرماندهٔ نیروی هوایی و پدافند هوایی، سرتیپ حکمت شهابی رئیس اطلاعات ارتش، سرتیپ عبدالرزاق الدردری رئیس سازمان عملیات و سرتیپ دوم فضل حسین فرماندهٔ نیروی دریایی. همهٔ آنان لباس شخصی بر تن داشتند و دیدارشان چه پیش از سفر و چه پس از آن، در هیچیك از رسانه‌های گروهی مصر و سوریه انعکاس نیافت. در اسکلهٔ بندر از آنان استقبال و آنان را، بدون هیچگونه مراسم رسمی، تا محل اقامتشان در باشگاه افسران همراهی کردم.

در ساعت ۱۸ همان روز هیأت مصری در قرارگاه فرماندهی نیروی دریایی مصر در کاخ تین اسکندریه با هیأت سوری دیدار کرد. هیأت مصری متشکل بود از سپهبد

احمد اسماعیل وزیر جنگ، من(شاذلی)، سر تیپ محمدعلی فهمی فرماندهٔ پدافند هوایی، سر تیپ حسنی مبارك فرماندهٔ نیروی هوایی، سر تیپ فؤاد ذکری فرماندهٔ نیروی دریایی، سر تیپ عبدالغنی جمسی رئیس سازمان عملیات و سر تیپ فؤاد نصار رئیس اطلاعات نظامی. این سیزده تن، شورای عالی نیروهای مشترك مصر و سوریه را تشکیل می‌دادند و امور دبیری شورا را سر تیپ بهی‌الدین نوفل بر عهده داشت.

هدف از این جلسه، دستیابی به توافق بر سر زمان آغاز جنگ بود. از آنجا که آغاز جنگ در نهایت یك تصمیم سیاسی است نه نظامی، مسؤولیت ما محدود به نشان دادن چراغ سبز به رهبران سیاسی مصر و سوریه در چارچوب طرحهای مورد توافق بود. وظیفهٔ دیگر ما ارائهٔ مناسبترین زمان، از دیدگاه خودمان، به رهبران سیاسی بود. جلسه را طی روز ۲۲ اوت ادامه دادیم و پس از آنکه در صبح روز ۲۳ اوت در مورد همه چیز به توافق رسیدیم، اسناد رسمی این جلسهٔ تاریخی را تنظیم کردیم. تصمیم ما حاکی از آمادگی ما برای جنگ بود. در ارتباط با زمان آغاز جنگ، دو تاریخ را پیشنهاد کردیم: یکی، ۱۱ ـ ۷ سپتامبر، و دیگری، ۱۱ ـ ۵ اکتبر ۱۹۷۳. افزون بر این، مناسبترین روزها در هر فاصلهٔ زمانی را نیز پیشنهاد کردیم. همچنین از رهبری سیاسی خواستیم تصمیم به آغاز جنگ را پانزده روز زودتر به ما ابلاغ کنند. صورتجلسه در دو نسخه تنظیم و توسط رؤسای ستاد ارتشهای سوریه و مصر (سر تیپ یوسف شکور از سوی سوریه، و من از سوی مصر) امضا شد. انتخاب سپتامبر به این معنا بود که رهبری سیاسی می‌بایست تصمیم را روز ۲۷ اوت، یعنی حداکثر چهار روز پس از تاریخ پایان جلسهٔ مشترك، به ما ابلاغ کند. هنگامی که روز ۲۸ اوت اطلاعی به ما داده نشد، بدیهی بود که جنگ در روز ۵ اکتبر یا اندکی پس از آن آغاز خواهد شد.

تشدید پنهان کاری

در جلسهٔ اسکندریه، طرحهای مصر و سوریه برای پرده‌پوشی، حفاظت، فریب تدارکاتی، استراتژیکی و سیاسی هماهنگ شد. لحظه‌ای را به یاد می‌آورم که سر تیپ یوسف شکور مرا به کناری کشید و در گوشم گفت: «باید اقدامات حفاظتی شدیدی در مورد

چهارده افسر حاضر در جلسهٔ اسکندریه به عمل آوریم. هیچیك از آنان نباید به خارج از کشور سفر کند. هیچکدام از آنان، حتی برای مسافرت در داخل کشور، نباید سوار هواپیما شود. ربودن هر یك از آنان ممکن است مشکلات بزرگی را برایمان به وجود آورد!!»
نکته‌ای که سرتیپ یوسف شکور یادآوری کرد، تنها بخشی از سلسله اقداماتی بود که برای پرده‌پوشی، فریب دشمن، حفاظت نیروها و پنهان کردن نیات خویش از دشمن انجام شدند.

اعضای هیأت سوری از روز ۲۴ اوت به شیوه‌ای کاملاً متفاوت با آمدنشان، به کشورشان باز گشتند. برخی با هواپیما از طریق عربستان سعودی و برخی از طریق دریا باز گشتند، عده‌ای نیز چند روز دیگر در مصر باقی ماندند. شمارش معکوس جنگ اکتبر از روز ۲۱ سپتامبر آغاز شد. تا زمانی که آرایش حمله به خود می گرفتیم، کارهای فراوانی می‌بایست در طی ۱۵ روز انجام می‌شد. واحدهای توپخانه و مهندسی می‌بایست در مواضع مشخص شده استقرار می‌یافتند، نیروهای احتیاط می‌بایست فراخوانده و بسیج می‌شدند و زیردریایی‌ها به سوی کمینگاه حرکت می کردند. قبلاً جدول مشخصی را آماده کرده بودیم که همهٔ اقدامات و آنچه را که می‌بایست هر شب و در طول مدت شمارش معکوس انجام می گرفت، شامل می‌شد. در اول اکتبر ۱۹۷۳، به فرماندهان ارتشهای دوم و سوم اطلاع دادیم که به حالت آماده‌باش کامل برای اجرای نقشهٔ بدر به تاریخ ۶ اکتبر در آیند و آنان را مکلف کردیم آماده‌باش صددرصد برای حمله، در ۳ اکتبر به فرماندهان لشکرها، در ۴ اکتبر به فرماندهان تیپها، در ۵ اکتبر به فرماندهان گردانها و گروهانها، و فقط شش ساعت قبل از آغاز حمله، به فرماندهان دسته‌ها، درجه‌داران و سربازان ابلاغ شود. کار مخفی کردن اخبار مربوط به جنگ از نیروهای خودی براستی طاقت فرسا بود. سرباز حرفه‌ای، حتی بدون داشتن پیش آگاهی، بخوبی می تواند اعمال و رفتارهایی را که نمودهای آغاز جنگ هستند، تشخیص دهد. برای نمونه، می توان از اقدامات و رفتارها در طی شمارش معکوس، حرکت نیروها و اتخاذ آرایش هجومی به جای آرایش دفاعی و جز این یاد کرد. از این رو، لازم بود این گونه رفتارها را به گونه‌ای دیگر تفسیر کنیم. طرحی برای این موضوع آماده کردیم که گمان می کنم تا حدود زیادی در پنهان ساختن برنامه حمله و زمان آغاز جنگ از نیروهای خودی، بجز در موارد مشخص که پیشتر یادآوری شد، موفق بود.

ماجرای زیر نمونه‌ای است از وسعت مخفی کاری که در نیروهای خودی بعمل آوردیم:

روز جمعه ۵ اکتبر به جبهه رفتم و از ارتشهای دوم و سوم جداگانه بازدید کردم تا از آمادگی کامل آنها و پیشرفت برنامه‌ها بر طبق جدول زمانبندی شده، مطمئن شوم. هنگامی که در ارتش دوم بودم، تصمیم گرفتم برای آخرین بار نگاهی به مواضع دشمن در شرق آبراه بیندازم. به همراه سرتیپ سعد مأمون به موضع دیده‌بانی خودی که کمتر از ۲۰۰ متر با مواضع دشمن فاصله داشت، رفتیم. همه چیز کاملاً آرام بود و هیچگونه نشانه‌ای دال بر پی‌بردن دشمن به آمادگی ما و انجام اقدامات بازدارنده وجود نداشت. رو به سعد مأمون کردم و گفتم: «به نظر می‌رسد دشمن از آنچه در این طرف روی می‌دهد، بویی نبرده است، اما گمان می کنی افراد خودی چگونه می‌اندیشند؟ آیا کارهای ما را مقدمهٔ آغاز جنگ می‌دانند، یا توجیه‌های ما را پذیرفته‌اند؟» سعد مأمون پاسخ داد: «بسیاری می‌پندارند که جنگ نزدیك است، اما این گمانها هنوز به مرحلهٔ یقین نرسیده است. حتی کسانی نیز که آماده‌باش صددرصد به آنان ابلاغ شده هنوز هم تردید دارند. دیروز یکی از فرماندهان تیپهای پیاده نزد من آمد و آهسته گفت: آیا واقعاً جنگ است یا آن گونه که به ما گفته شده، یك مانور آموزشی است؟ پاسخم این بود که آمادگی‌اش باید در اوقات مشخص حفظ شود، درست مانند هنگامی که عملاً جنگ در پیش است.»

برای گمراه کردن دشمن نیز طرح کاملی شامل فریب تاکتیکی، تدارکاتی، استراتژیکی و سیاسی در اختیار داشتیم. در جلسهٔ اوت ۱۹۷۳ در اسکندریه، طرحهای خود را برای فریب دشمن، با طرحهای طرف سوری هماهنگ کرده بودیم. این طرحها شامل زنجیره‌ای از رویدادهای سیاسی و نظامی بود که در تاریخهای مشخص رخ می‌نمودند و چنین القا می کردند که ما تصمیم آغاز جنگ را نداریم. در اینجا لازم است به دو اقدام اساسی که در فریب دشمن نقشی اساسی داشتند، اشاره کنم: اولین اقدام، که سابقه‌ای چند ساله داشت، بر شیوهٔ دفاع ما از آبراه سوئز متکی بود. برای این منظور هفت لشکر (پنج لشکر پیاده و دو لشکر زرهی) اختصاص داده بودیم. پنج لشکر پیاده، خط مقدم دفاع را تشکیل می‌دادند که مواضع توپخانهٔ آنها از کرانهٔ غربی آبراه آغاز می‌شد و تا چندین کیلومتر

به سوی غرب ادامه می‌یافت. دو لشکر زرهی، خط دوم دفاع بودند که پشت سر لشکرهای پیاده و در ۲۰ تا ۲۵ کیلومتری غرب استقرار داشتند. نقشهٔ تهاجمی ما بر این اساس استوار بود که هر یك از لشکرهای پیاده می‌بایست در همان حوزهٔ استحفاظی خود دست به تهاجم بزند و خطوط آبراه سوئز را درهم شکند. این آرایش ما را از بسیاری جابجایی‌های لازم نیروها برای گرفتن آرایش تهاجمی بی‌نیاز کرد.[۱] اقدام دوم، اصلاح نظام بسیج در نیروهای مسلح مصر از ژوئیه ۱۹۷۲ بود. اولین فراخوانی بر اساس نظام نوین از تاریخ ۵ تا ۱۰ اکتبر ۱۹۷۲ انجام شد. تا پیش از جنگ اکتبر، ۲۲ فراخوانی بتدریج و به صورتهای گوناگون انجام شد و به همین دلیل، فراخوانی بیست و سوم که در حقیقت برای جنگ بود، از نظر دشمن کاملاً طبیعی می‌نمود. به این ترتیب، تحقق غافلگیری در ۶ اکتبر ۱۹۷۳، نتیجهٔ رشته‌ای از اقدامات مرحله‌ای سازمان یافته در یك برنامهٔ فراگیر بود که مدتها پیش از آغاز جنگ پایه‌های آن استوار شده بود.

در ساعت ۱:۳۰ بامداد ۲۲ سپتامبر، از سفر محرمانه خود به الجزایر و مراکش به مصر بازگشتم. در ساعت ۹ صبح در جلسهٔ ماهیانهٔ فرماندهان شرکت کردم. این بیست‌وششمین بار بود که در این جلسات شرکت می‌کردم. در جریان بحثهای این جلسه، احساس عجیبی داشتم. بیش از ۱۴ روز به آغاز جنگ نمانده بود و من با همهٔ فرماندهان عملیاتی و افسران ارشد سرفرماندهی نیروهای مسلح جلسه داشتم. مردانی که ملت مصر به آنان اعتماد دارد و باید مشکلترین عملیات عبور در تاریخ جنگها را رهبری کنند. مطمئن بودم که پیروز خواهیم شد. از هر نظر آمادگی داشتیم و همهٔ احتمالات را ارزیابی کرده بودیم. علتی برای شکست نبود. همهٔ فرماندهان، و حتی رده‌های پایین تر از آنان، بخوبی از نقش خود در عملیات تهاجمی و مأموریتهای محوله آگاه بودند و از آغاز حمله تا ۲۴ ساعت پس از آن، تمامی جزئیات، شامل دقیق ترین نکته‌ها، ساعتها، دقیقه‌ها و مکانها را بخوبی می‌دانستند. آنان همچنین از جزئیات اقداماتی که پیش از آغاز حمله می‌بایست انجام

---

۱. آرایش نیروهای ما به این شکل بود. همچنین نقشه‌های تهاجمی ما، از گلدسته‌های بلند در سال ۱۹۷۱ گرفته تا گرانیت ۲ در سال ۷۲ ـ ۱۹۷۱ و بدر در سال ۱۹۷۳، اساساً بر تهاجم پنج لشکر پیاده از مواضع دفاعی‌شان، بدون هیچگونه تجمع مجدد نیروها متکی بود.

می‌دادند، آگاه بودند. آنچه برای آنان مجهول بود، روز و ساعت حمله، یعنی آن لحظه‌ای بود که آسیاب هولناك جنگ به گردش درمی‌آمد و ۴۰۰ هزار تن از فرزندان مصر (نیروهای زمینی، هوایی، پدافند هوایی و دریایی) به طور مستقیم، و حدود ۸۰۰ هزار پشتیبانی کنندهٔ دیگر در خطوط ارتباطی، پایگاهها و تأسیسات در آن شرکت می‌کردند، و در پشت سر اینان ۳۵ میلیون مصری ایستاده بودند. این واقعیات در حالی به ذهنم خطور می‌کرد که مردانی در برابرم بودند که اعمالشان بخشی از تاریخ مصر می‌شد. در برخی جلسات به آنان گفته بودم که موفقیت ما در عبور از آبراه و شکستن خط بارلو به عنوان بزرگترین شگرد نظامی در تاریخ جنگها ثبت خواهد شد و افتخار هر نظامی این خواهد بود که با کمال سرافرازی به فرزندان و نوادگانش بگوید آن هنگام در نیروهای مسلح مصر خدمت می‌کرده است. با این حال، در آن روز (۲۲ سپتامبر) هیچ سخنی دربارهٔ جنگ و احتمال وقوع آن بر زبان نیاوردم و آن را مخفی کردم تا اینکه جلسه در ساعت ۱۶:۳۰ همان روز پایان یافت.

از ساعت ۱۹ تا ۲۲ همان روز در جلسه‌ای به ریاست وزیر جنگ شرکت کردم. در این جلسه، سرتیپ حسنی مبارك، سرتیپ محمدعلی فهمی، سرتیپ جمسی، سرتیپ نوفل، سرتیپ حسن جریدلی نیز شرکت داشتند. در این جلسه به آخرین بازنگری انجام شده در طرح نیروی هوایی سوریه گوش فرادادیم.

در روزهای بعد و تا آغاز نبرد، وقتم را میان وظایف عملیاتی و کار روزمره تقسیم کردم. اصرار داشتم که هیچ وظیفهٔ اجتماعی یا کار روتین را لغو نکنم تا کسی نتیجه گیری خاصی نکند. همسرم نیز جزو طرح فریب بود و مدت زمان طولانی پیش از آغاز جنگ او را آماده کرده بودم. در مدتی که پست ریاست ستاد ارتش مصر را بر عهده داشتم، او را به تلفن‌هایی که خبر از مسافرتهای من برای بازدید از واحدها و غیبت‌های یك هفته‌ای بدون تماس آگاه می‌ساخت، عادت داده بودم. از این رو، توانستم از ۱۶ تا ۲۲ سپتامبر به طور محرمانه به الجزایر و مراکش سفر کنم، بی آنکه همسرم بداند من در سفر خارج از کشور هستم. هنگامی که از روز اول اکتبر به مرکز ۱۰ رفتم و ارتباطم با خانه قطع شد، مسأله‌ای غیرعادی برای همسرم نبود، زیرا به این چیزها عادت کرده بود تا اینکه همانند هر شهروند مصری به وسیلهٔ رادیو و تلویزیون از اخبار جنگ مطلع شد.

مسائل به روال عادی خویش جریان می‌یافت. روز ۲۷ سپتامبر وزیر جنگ، وزیران همکارش را به بازدید از سرفرماندهی نیروهای مسلح دعوت کرد و شیوهٔ فرماندهی نظام اجرایی آن را برایشان تشریح کرد. ماشینهای اداری را که چند ماه قبل تحویل گرفته بودیم، مهمترین چیزی بود که توجه‌شان را جلب کرد.[۱] صبح روز ۲۸ سپتامبر، همراه وزیر و تعدادی از فرماندهان نیروهای مسلح بر آرامگاه جمال عبدالناصر حضور یافتیم و سپس در مراسمی که به یادبود وی در سرفرماندهی ترتیب یافته بود و صدها تن از افسران رسته‌های گوناگون نیروهای مسلح در آن حضور داشتند، شرکت کردیم. شامگاه در مراسمی که اتحادیهٔ سوسیالیست به یادبود جمال عبدالناصر ترتیب داده بود، شرکت کردم. سادات در این مراسم سخنرانی کرد، اما برعکس همهٔ نطق‌های قبلی خود که آوای جنگ را در آنها سر می‌داد، این یکی از میانه‌روی برخوردار بود. در حد فاصل آن برنامه‌های غیرنظامی با فرمانده‌ای دیدار می‌کردم یا در جلسه‌ای عملیاتی برای بررسی طرحی و یا برطرف کردن مشکل فوق‌العاده‌ای حضور می‌یافتم.

آخرین قسمت از سلسله اقدامات انحرافی، اعلام قبلی انجام مانور استراتژیك سالیانه از اول تا هفتم اکتبر بود. با این پوشش، نیروهای احتیاط را فراخواندیم و همچنین از قرارگاههای عادی فرماندهی به قرارگاههای عملیاتی فرماندهی نقل مکان کردیم.[۲] در آن مدت، تلاشهایم را بر سه محور اصلی متمرکز کردم: نخست، فراخوانی طبق طرح‌ریزی قبلی، دوم ادامهٔ آرایش نیروها و بویژه یگانهای توپخانه و وسایل عبور از آبراه که تا آخرین زمان ممکن به تعویق افتاده بود و سوم، بررسی میزان موفقیت طرح گمراه کردن دشمن و ارزیابی رفتار او برای اینکه بتوانیم نتیجه‌گیری لازم را بکنیم. اینکه آیا دشمن به نیت ما برای حمله پی برده است یا نه، و دهها موضوع کم اهمیت‌تر مانند آزمایش برنامهٔ تدارکات، تنظیم و آزمایش طرح دفاع از مرکز ۱۰، بازنگری اطلاعیه‌های شمارهٔ ۱ و ۲ که قرار بود سرفرماندهی نیروهای مسلح پس از آغاز عملیات منتشر کند و جز این فکر ما را به خود مشغول کرده بود.

۱. دو سال پیش از آن، دگرگونی ریشه‌ای در دایرهٔ مطبوعات و انتشارات انجام دادیم و به دنبال آن تعدادی دستگاههای پیشرفتهٔ دفتری را، که به افزایش کارایی مدیریت در فرماندهی همهٔ رسته‌ها و در همهٔ سطوح کمك می‌کرد، خریدیم.
۲. سرفرماندهی نیروهای مسلح به هنگام مانورهای استراتژیك و همچنین جنگ، به مرکز ۱۰ انتقال می‌یافت.

آخرین بازنگری‌ها پیش از آغاز جنگ

روز اول اکتبر، شورای عالی نیروهای مسلح به ریاست انور سادات تشکیل جلسه داد. هر کدام از فرماندهان در برابر رئیس جمهور آمادگی خود را برای انجام مأموریت محوله اعلام کرد. به دنبال آن موجی از سخنان تشویق آمیز از سوی سادات ابراز شد و این جلسه دو ساعت طول کشید.[۱] روز ۳ اکتبر، وزیر جنگ به همراه سرتیپ نوفل راهی سوریه شدند. وی پس از بازگشت، به من گفت: «سوری‌ها می‌خواستند روز "ر" (روز آغاز حمله) را ۴۸ ساعت به تعویق بیندازند، اما من به آنان گفتم این مسأله امکان ندارد. چنین تعویقی شاید عامل غافلگیری را بر باد دهد. به برنامهٔ سرلشکر شاذلی در جبههٔ مصر و امکان ایجاد مشکل برای او بیندیشید. گمان نمی کنم او موافق این تعویق باشد. بالاخره، موافقت کردند که حمله در روز "ر" همان گونه که طرح‌ریزی شده بود و در همان ساعت "س" یا ساعت ۱۴ روز ۶ اکتبر ۱۹۷۳ آغاز شود» متوقف کردن یا به تعویق انداختن حمله امکان نداشت. جنگ برای برخی واحدها عملاً آغاز شده بود، زیرا تعدادی از زیردریایی‌های ما، روز اول اکتبر، به منظور آرایش رزمی و اجرای مأموریتهای محوله در زمانهای مشخص به سوی دریا حرکت کرده بودند. به علت مسائل حفاظتی و رازداری، سکوت رادیویی برقرار کردیم و هیچ وسیله‌ای برای ارتباط با این زیردریایی‌ها، جز پس از آغاز عملی نبرد، وجود نداشت. در آن لحظه، سرتیپ زکری، فرماندهٔ نیروی دریایی، به یادم آمد که پیش از حرکت زیردریایی‌ها با من تماس گرفت و گفت: «زیردریایی‌ها آمادهٔ حرکت به سوی دریا هستند. باردیگر تأکید می کنم که هیچ وسیله‌ای ارتباطی با آنها برای انجام هرگونه تغییری در زمان آغاز جنگ وجود ندارد. آیا دستور حرکت صادر شود؟» به او گفتم: «بله؛ هیچ تغییری در میان نیست.»

روز ۴ اکتبر حادثهٔ مهمی روی داد که ممکن بود نیت ما را برای حمله فاش سازد. در این روز، شرکت هواپیمایی مصر همهٔ پروازهای خود را لغو و شروع به انتقال هواپیماهایش کرد. هنگامی که در سرفرماندهی از این رفتار غیرعادی آگاه شدیم، در جستجوی علت آن

۱. مدت جلسه‌های شورای عالی نیروهای مسلح به طور متوسط چهار ساعت به طول می کشید.

برآمدیم. به ما گفتند که این طرح به دستور وزیر هوانوردی اجرا شده است. آنگاه وزیر جنگ با وزیر هوانوردی تماس گرفت و از وی خواست این دستور را لغو کند و اوضاع را به حالت عادی بازگرداند. صبح روز جمعه ۵ اکتبر، پروازهای شرکت هواپیمایی مصر به حالت عادی بازگشت.[۱]

الله اکبر، الله اکبر

صبح روز جمعه به جبهه رفتم تا مطمئن شوم همه چیز به دلخواه پیش می‌رود. به دیدار سرتیپ عبدالمنعم واصل فرماندهٔ ارتش سوم در قرارگاه فرماندهی‌اش رفتم و او را مشغول مرور سخنرانی خود برای سربازان یافتم. متن سخنرانی را به من نشان داد و نظرم را خواست. واقعاً نطق شورانگیزی بود. به او گفتم: «خیلی جالب است، اما گمان نمی کنم کسی به آن گوش دهد. غرش توپها، صفیر گلوله‌ها و زمین افتادن کشته‌ها و زخمی‌ها مجالی برای شنیدن حتی سخنان عادی باقی نمی گذارد، چه رسد به این سخنرانی مفصل و طولانی؟» ناگاه رحمت خداوندی فکری را به ذهنم انداخت. گفتم: «شاید ندای اللّه اکبر بهترین برانگیزانندهٔ حماسه در دلها باشد. چرا بلندگو در تمام جبهه نصب نکنیم و در آن ندای اللّه اکبر، اللّه اکبر سر ندهیم؟ مطمئنم سربازان، ناخودآگاه، این ندا را تکرار خواهند کرد و با آن ندا سراسر جبهه یکپارچه آتش خواهد شد. این کوتاهترین و محکمترین نطق است.» او بدون هیچگونه تردیدی موافقت کرد، اما گفت آن تعداد بلندگو که بتواند حوزهٔ ارتش سوم را پوشش دهد، در اختیار ندارد. از دفتر سرتیپ عبدالمنعم واصل با رئیس دایرهٔ روابط عمومی تماس گرفتم و به وی گفتم: «می‌خواهم ۵۰ بلندگوی ترانزیستوری تهیه کنی، ۲۰ تای آنها را به ارتش سوم و ۳۰ تای دیگر را به ارتش دوم تحویل بده؛ این کار باید تا پیش از ساعت ۱۰ صبح فردا انجام شود، حتی اگر مجبور شوی همهٔ بلندگوهای یگانهایی را که جزو تشکیلات ارتشهای دوم و سوم نیستند، از آنها بگیری.» در ضمن، از او خواستم

---

۱. این اقدام چندین سؤال را مطرح می کند. به یقین، وزیر هوانوردی از زمان آغاز جنگ مطلع شده، اما چه کسی او را از این امر آگاه ساخته بود؟

حدود دو ساعت بعد در قرارگاه فرماندهی ارتش دوم با من تماس بگیرد.

پس از آنکه از وضعیت ارتش سوم اطمینان یافتم، عازم قرارگاه فرماندهی ارتش دوم شدم و در آنجا با سرتیپ سعد مأمون ملاقات کردم. سعد مأمون از عدم انتقال واحدهای مهندسی به خط مقدم که می‌بایست شب گذشته انجام می‌شد، شکایت داشت و مسؤول مهندسی ارتش سوم را احضار کرد تا جزئیات را بگوید. فوراً با رئیس دایرهٔ مهندسی نیروهای مسلح تماس گرفتم و این موضوع حل شد. در حالی که با سعد مأمون بودم، رئیس دایرهٔ روابط عمومی تماس گرفت و اطلاع داد می‌تواند بلندگوها را تهیه کند و در موعد تعیین شده تحویل دهد. به خاطر این کار از وی تشکر کردم. موضوع بلندگوها و شعار الله اکبر سربازان به هنگام نبرد برای درهم شکستن خطوط دفاعی آبراه را به سرتیپ سعد مأمون گفتم.

در حالی به مرکز ۱۰ بازگشتم که بیش از هر زمان به پیروزیمان مطمئن بودم. تنها کمتر از ۲۴ ساعت به آغاز جنگ باقی مانده بود و تمام علایم نشان می‌داد که دشمن به آماده‌باش ما پی نبرده است و این خود امتیازی عمده محسوب می‌شد. اسرائیل برای انجام اولین مرحلهٔ بسیج نیروهای مسلح خود به ۷۲ ساعت وقت نیاز داشت و انجام دومین مرحله که شامل بسیج همهٔ امکانات کشور برای جنگ می‌شد، مستلزم ۹۶ ساعت دیگر وقت بود. پس حتی اگر اسرائیل در آن زمان از مقاصد ما اطلاع می‌یافت، زمان کافی برای بسیج مؤثر نیروهایش در اختیار نداشت.[1]

اندیشه‌هایم پیش از آغاز جنگ

در پایان روز جمعه تصمیم گرفتم زودتر بخوابم تا پیش از آغاز عملیات حداکثر استراحت را داشته باشم، زیرا دیگر یافتن فرصت برای خواب یا آسایش مشکل خواهد بود. شام سبکی خوردم و به رختخوابم در اتاق مجاور اتاق عملیات رفتم. کوشیدم بخوابم، اما بیهوده بود. سناریوی عملیات عبور از آبراه سوئز و محاصره و نابودی خط بارلو مانند

---

۱. اسرائیل پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳، نظام بسیج خود را اصلاح کرد و امروزه ادعا دارد که می‌تواند همهٔ نیروهایش را ظرف ۲۴ ساعت بسیج کند.

فیلمی در ذهنم جریان داشت و با پایان فیلم، نوار دوباره برمی گشت و از آغاز همه چیز تکرار می‌شد. در آن لحظه دربارهٔ فیلمبرداری از نبرد اندیشیدم. در ذهنم دو اندیشه، یکی در تأیید فیلمبرداری از عملیات عبور و دیگری مخالف فیلمبرداری با یکدیگر بحث داشتند. از آنجا که هر یك از این اندیشه‌ها دلایلی بر درستی خود داشتند، به ذکر آنها می‌پردازم تا خواننده خود دربارهٔ آن داوری کند:

□ اگر فیلمی مستند از عملیات عبور بسازیم ارزش تجارتی آن ممکن است به بیش از ۱۰۰ میلیون دلار برسد؛ ارزش تاریخی آن نیز در قیمت نخواهد گنجید.

● اگر کارگردان فیلم از سناریو و آرایش نیروها و زمان عملیات اطلاع نداشته باشد، چگونه می‌تواند آن را بسازد؟ این به معنای بازگویی اسرار عملیات به کارگردان فیلم است، در حالی که این اطلاعات را از بسیاری از فرماندهان مخفی ساخته‌ایم و آنان تنها از مسائل مربوط به نیروهای تحت امرشان آگاه هستند و از مأموریت دیگر نیروها جز به اندازه‌ای که برای همکاری با آنها لازم است، اطلاعی ندارند، اما این کارگردان باید از همه چیز مطلع باشد تا بتواند وظیفه‌اش را به بهترین نحو ممکن انجام دهد.

□ صبح فردا دهها هزار افسر و سرباز از خبر جنگ آگاه خواهند شد. چه اشکالی دارد کارگردان فیلم نیز مطلع باشد؟ می‌توانی کارگردانی را فردا صبح دعوت کنی و این مأموریت را بر عهده‌اش بگذاری.

● چه می‌گویی؟ فردا؟ این غیر ممکن است. او زمان کافی برای اجرای مأموریت خویش نخواهد داشت. کارگردان برای درك سناریو به یك روز تمام وقت نیاز دارد. افزون بر این، آماده شدن برای فیلمبرداری نیز سه تا چهار روز وقت می‌برد.

□ چه کسی این را می‌گوید؟

● هیچکس، اما گمان می‌کنم چنین است. طرز تفکر منطقی این چنین حکم می‌کند.

□ آن طور که گمان می‌کنی نیست. صبح فردا کارگردان را احضار کن و به حرفهایش گوش بده.

● شاید وی برای فیلمبرداری دست کم دو فروند هلیکوپتر را درخواست کند. ممکن است نیروهای خودی آنها را به تصور اینکه هلیکوپترهای دشمن است، سرنگون

سازند. حتی اگر اوامر مؤکدی در مورد تیراندازی نکردن به این دو هلیکوپتر صادر کنیم، باز هیچکس نمی‌تواند ضمانت کند همهٔ افراد این دستور را گرفته‌اند. به علاوه، ابلاغ چنین دستوری به سربازان به منظور تأمین هلیکوپترهای فیلمبرداری ممکن است نوعی تردید در تیراندازی به هلیکوپترهای دشمن، به گمان اینکه هلیکوپترهای خودی هستند، پدید آورد.

□ امتیازات فیلمبرداری این فیلم بیش از خطرات احتمال سرنگون شدن دو فروند هلیکوپتر است. در بسیاری از موارد عادت کرده‌ام از تو اصطلاح «مخاطره حساب شده» را بشنوم، چرا این کار را یك مخاطره حساب شده ندانیم؟

● این فرق می‌کند. این کار هیچ تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم بر نتیجهٔ جنگ نخواهد داشت، بلکه فقط برای ثبت وقایع تاریخ است و بس.

□ ثبت تاریخ کاری مهم است. فرزندان و نوادگان ما برای افتخار به پدران و نیاکان خود باید از اعمال آنان آگاه باشند و از آن بهره و آموخته‌ای برچینند.

● درست است، اما باید در نظر داشت که پیش از آغاز عملیات جنگی، بازگویی سناریوی عبور برای کارگردان فیلم مخاطره‌ای است که توجیه‌پذیر نیست.

در این باره لازم است یادآوری کنم عکسهای چاپ شده در مطبوعات داخلی و خارجی که نشان‌دهندهٔ عبور تانکهای خودی از پلها، سوار شدن سربازان به قایقها برای عبور از آبراه و قایقهای در حال عبور با پرچم مصر می‌باشند، عکسهایی جعلی هستند که به هنگام نبرد گرفته نشده‌اند. این تصاویر پس از جنگ توسط دستگاه تبلیغاتی مصر تهیه شده است. سربازانی که در این تصاویر دیده می‌شوند، همه سیاهی لشکر هستند و عکسها به دور از غرش توپخانه‌ها و صفیر گلوله‌ها گرفته شده‌اند. در اینجا لازم است تأکید کنم که تا بعد از ظهر روز ۸ اکتبر، یعنی حدود ۴۸ ساعت پس از آغاز جنگ، هیچ عکاسی وارد منطقهٔ نبرد نشده بود. این سخن به معنی گله گذاری از عکاسان نیست، زیرا از هیچ عکاسی خواسته نشد به جبهه برود، بلکه فقط بیان یك واقعیت است. هنگامی که روز ۸ اکتبر از جبهه بازدید کردم، این موضوع را دریافتم. به همین سبب، دستور پیوستن تعدادی از عکاسان را به واحدها صادر کردم و این دستور، از بعد از ظهر روز ۸ اکتبر به مرحلهٔ اجرا درآمد. اگر

عکسهای گرفته شده حقیقتاً نشان دهندهٔ سرباز قهرمان مصری در حال درهم شکستن خطوط آبراه می‌بود، بازگویی این حقیقت چندان ضرورتی نداشت، اما هنگامی که در برخی نشریات خارجی عکسهای سربازانی را دیدم که آشفته و به دور از نظم و انضباط در حال عملیات و عبور هستند، بشدت ناراحت شدم. این تصاویر به هیچوجه نشان دهندهٔ کارایی سرباز مصری که از آبراه عبور کرد، نیست؛ اکنون از اینکه به خاطر مخفی کاری تسلیم اندیشهٔ فیلمبرداری از عملیات عبور نشدم، احساس عذاب وجدان می کنم.

منظور روسها از انتقال کارشناسان خود

به دنبال درگیری ذهنی بر سر فیلمبرداری از عبور نیروهای خودی از آبراه سوئز، کمی خوابیدم، اما خوابی کوتاه. هرچند چشمانم به خواب می‌رفت، فکرم بیدار و حواسم جمع بود. صدای گام سربازان نگهبانی که در برابر اتاقم رفت و آمد می کردند، اجازهٔ خواب عمیق را نمی‌داد. پس از خوابی کوتاه، بیدار شدم؛ بیداریی که به دلیل هجوم افکار گوناگون و پیچیده بسیار طولانی به نظر می‌رسید. در رابطه با تصمیم روسها در انتقال کارشناسان خود از مصر، افکار گوناگونی در ذهنم جریان داشت:

□ اقدام روسها به انتقال کارشناسان و خانواده‌هایشان، آن هم تنها نزدیك به ۲۴ ساعت پیش از آغاز جنگ، چه معنایی می تواند داشته باشد؟

● حتماً آنان نمی‌خواهند در این جنگ مداخله کنند و بر آن هستند به جهانیان نشان دهند در این جنگ دستی ندارند. شاید هم به این معنا باشد که آنان با تصمیم ما موافق نیستند و این اقدام اعتراضی توأم با سکوت باشد، بویژه که سه فروند ناو آنان نیز بندر پورت سعید را ترك گفته است.

□ درست است که ما به حمایت نظامی‌شان نیازی نداریم، اما حمایت سیاسی آنان برای ما لازم است. شاید اقدام آنان انور سادات را بسیار نگران کرده است. راستی او اکنون به چه می اندیشد؟

● شاید تصمیم به توقف جنگ بگیرد.

□ ممکن نیست.

● چرا ممکن نیست؟ آیا به این علت است که زیردریایی‌های ما در دریا هستند و نمی‌توان آنها را از اجرای مأموریتهای محوله بازداشت؟ او برای مقابله نکردن با افکار عمومی جهان حاضر است یك یا دو ناو را، به عنوان تاوان پرهیز از جنگ، قربانی کند.

□ اگر هم این کار در سطح جهان پذیرفتنی باشد، چگونه در سطح مردم مصر پذیرفته خواهد شد؟ روحیهٔ نبرد و تمایل به انتقامجویی از دشمنی که آنان را در ژوئن ۱۹۶۷ شکست داد، در افراد خودی سر برافراشته است و پس از شکستهایی که موجب از دست رفتن اعتماد به نفس آنان شد، اکنون فرصت بزرگی برای برآوردن آرزوهای خود به دست آورده‌اند. اگر آنان را از این فرصت محروم کنیم، شاید تا چندین نسل روحیهٔ جنگاوری از میان آنان رخت بربندد.

●تو مانند یك سرباز حرفه‌ای حرف می‌زنی، اما سیاستمداران به شیوه‌ای دیگر می‌اندیشند. آیا یادت رفته که سادات به تو گفت سیاست را درك نمی‌کنی؟

□ بله، به یاد دارم. این به آن معنا نیست که سادات حق داشته باشد. سیاست سادات، سیاست‌ماکیاول است. من از چنین سیاستی بیزارم. من به صداقت، صراحت و امانت ایمان دارم، نه به دروغ و فریب. من مطمئنم که سیاستمدار عاقل در تصمیم گیری خود همهٔ عوامل را، هرچند متضاد با یکدیگر، در نظر می‌گیرد. آنگاه تصمیم منطقی عبارت خواهد بود از برآیند همهٔ این عوامل که بی‌شك روحیهٔ مردم، عزت، کرامت، احساس افتخار و سرافرازی نیز از جملهٔ آنهاست. هر شهروند گرانبهاترین عنصر تشکیل دهندهٔ ثروت انسانی کشور است. فرد شکست خورده‌ای که اعتماد به نفس را از دست داده است، قادر نیست در هیچ زمینه‌ای به میهنش خدمت کند.

●تو هنوز هم مانند یك سرباز حرفه‌ای فکر می‌کنی. سؤالی دارم که باید خود به آن بیندیشی. اگر سادات دستور توقف و لغو عملیات تهاجمی را صادر کند چه کار خواهی کرد؟

□ این سؤال بیهوده‌ای است که ارزش پاسخ دادن ندارد.

●تو می‌ترسی به این سؤال جواب بدهی.

□ بله. می‌خواهم بخوابم. فردا کار بزرگی در پیش خواهیم داشت و باید کمی

استراحت کنم.

آن شب، خواب من چیزی جز رشته‌ای از خواب و بیداری نبود. هربار که بیدار می‌شدم مشکلی را بررسی می کردم شاید در آن شب همهٔ مشکلات نیروهای مسلح را بررسی کرده باشم. صبح در حالی بیدار شدم که احساس نشاط فوق‌العاده‌ای می کردم.

خودداری یک درجه‌دار از جنگیدن

ساعت ۱۰ صبح روز شنبه ۶ اکتبر، یکی از فرماندهان تلفنی به من اطلاع داد که یکی از درجه‌داران تحت امرش هنگامی که مأموریتش را به وی ابلاغ کرده‌اند، از جنگیدن خودداری کرده و به فرماندهٔ خود گفته است: «کشتن و خشونت در ذات من نیست و مخالف عقاید من است. من توانایی اجرای این مأموریت را ندارم.» همقطاران و فرماندهانش کوشیدند که او را به دست برداشتن از این اندیشه متقاعد کنند، اما وی بر عقیدهٔ خود پافشاری کرد. این فرماندهٔ ارتش به هنگام گفتن این خبر بشدت خشمگین بود و افزود که دستور تشکیل دادگاه نظامی برای محاکمهٔ آن درجه‌دار را صادر خواهد کرد. من با سادگی تمام باموقعیت برخورد کردم و به فرمانده گفتم: «اهمیت نده، او فقط یك نفر از ۱۰۰هزار رزمنده‌ای است که تا چند ساعت دیگر به آبراه حمله‌ور خواهند شد. می‌دانم که در دیگر ارتشهای جهان نسبت افرادی که از جنگیدن خودداری می کنند بسیار بیشتر از این است. خودت را به خاطر این موضوع ناراحت نکن. او را تحت‌الحفظ به زندان نظامی بفرست. بعداً علتش را بررسی خواهیم کرد.» می‌دانستم که محاکمهٔ آن درجه‌دار در دادگاه نظامی و صدور رأی دادگاه بیشتر از نیم ساعت به طول نخواهد کشید. متهم از جنگیدن خودداری می کند و به این معترف نیز هست، و طبیعتاً کیفر او اعدام است و شاید حکم اعدام وی در برابر دیدگان افراد واحدش اجرا شود. با در نظر گرفتن همهٔ این مسائل نمی توانستم چنین چیزی را بپذیرم. نمی‌خواستم عملیات تهاجمی ما با اعدام یك نفر از نیروهای خودی آغاز شود. ممکن بود بعدها گفته شود مصری‌ها پس از آنکه همرزمشان را به دار آویخته دیده بودند، از آبراه عبور کردند. در این صورت، دشمنان ما می توانستند حیثیت سرباز مصری را لکه‌دار کنند. نه! نمی توانستم فرصت چنین کاری را به آنها بدهم. بهتر این بود محاکمهٔ

او را به آینده وامی گذاشتیم؛ تا آن هنگام می توانستیم روان او را بکاویم و دریابیم که این اندیشه چگونه در او رشد کرده و مهار آن چگونه امکان پذیر است.[۱]

شاید برخی هموطنان از شنیدن این موضوع در خود احساس شرم کنند، اما به ایشان اطمینان می‌دهم که این موارد در ارتشهای خارجی به نسبت بسیار بیشتری روی می‌دهد. در جنگی که به طور مستقیم نزدیك به ۴۰۰ هزار تن در آن شرکت داشتند و ۱۰۰ هزار تن از آنان در عملیات عبور از آبراه شرکت جستند، آیا سرپیچی یك نفر می توانست شرافت نظامی مصر را خدشه‌دار کند؟

۱. رویدادهای جنگ مرا مشغول داشت و تاکنون نیز از سرنوشت آن درجه دار بینوا اطلاعی ندارم، اما معتقدم که مورد وی سزاوار تحقیق علمی و روان‌شناختی است.

فصل دوم

نبرد عبور

آغاز عملیات جنگی

در ساعت ۱۳ روز ۶ اکتبر، انور سادات به همراه وزیر جنگ به مرکز ۱۰ آمد و به اتاق عملیات که از صبح همهٔ افراد در آن حضور داشتند، رفت. زمان تعیین شده برای عبور اولین موج نیروهای پیاده ساعت ۱۴:۳۰ بود، اما مأموریتهای زیاد دیگری باید پیش از آن انجام می‌شد. مهمترین این مأموریتها، عملیات نیروی هوایی برای وارد آوردن ضربه‌ای سهمگین به فرودگاهها، قرارگاههای فرماندهی و مناطق استقرار توپخانهٔ دشمن در صحرای سینا بود. در این مأموریت هوایی بیش از ۲۰۰ فروند هواپیما که در ساعت ۱۴ در ارتفاع بسیار پایین از فراز آبراه عبور کردند، شرکت داشتند. به محض عبور هواپیماهای خودی بر فراز آبراه، توپخانه آتش تهیهٔ سنگینی را بر مواضع دشمن در شرق آبراه اجرا کرد. در همان حال، پیشقراولان نیروهای مهندسی و افرادی از نیروهای کماندویی، به منظور اطمینان از بسته بودن لوله‌های ناقل مایع آتشزا به سطح آبراه، به کرانهٔ شرقی آبراه نفوذ کردند.

هنگامی که این عملیات با موفقیت انجام می‌شدند، همه منتظر خبر عبور نیروهای

پیاده بودیم، زیرا این امر سرنوشت نبرد را تعیین می کرد.[۱] در حالی که همگی بی صبرانه منتظر بودیم، خبر عبور اولین موج رسید و بلندگوی داخلی مرکز ۱۰ این خبر خوشحال کننده و آرامش‌بخش را پخش کرد. خبر عبور امواج بعدی نیروهای پیاده، در همان زمانهای پیش بینی شده، به طور مرتب می‌رسید.[۲] سادات پس از اطمینان از صحت این اخبار مسرت بخش، به همراه وزیر جنگ، برای استراحت از اتاق عملیات بیرون رفت و حدود ساعت ۱۹، مرکز ۱۰ را به مقصد کاخ قاهره ترك کرد.

در ساعت ۱۷:۳۰ روز ۶ اکتبر، ۲ هزار افسر و ۳۰ هزار سرباز از پنج لشکر پیاده به کرانهٔ مقابل رسیدند و پنج سر پل هر یك به قاعدهٔ شش تا هشت و عمق سه تا پنج کیلومتر را به دست آوردند. نیروهای مهندسی همچنان با جدیت سرگرم گشودن معبر در خاکریز بودند، اما هنوز این کار پایان نیافته بود. به همین علت، هیچ تانك یا خودرویی در آن سو نداشتیم، بجز تیپ آبی - خاکی در حوزهٔ ارتش سوم که بین ساعت ۱۴ تا ۱۵ توانسته بود از دریاچهٔ المُرّه عبور کند و با ۲۰ دستگاه تانك آبی - خاکی و ۸۰ دستگاه خودروی توپاز مشغول عملیات در عقبهٔ دشمن بود. چند دستگاه خودروی آبی - خاکی نیز از دریاچهٔ تمساح عبور کرده بودند تا در حوزهٔ عمل ارتش دوم فعالیت کنند. تانکهای تیپ ۱۳۰ آبی - خاکی، از نوع تی - ۷۶ بود. در صورتی که این تانك علیه نیروها، قرارگاههای فرماندهی دشمن و مواضع غیر مستحکم به کار گرفته شود، سطح آتش گسترده‌ای را به وجود می‌آورد، اما نازکی زره و ضعف کالیبر توپ آن باعث شده بود که نتواند با هیچیك از انواع گوناگون تانکهای متوسط دشمن که به توپ ۱۰۵ میلی‌متری مجهز بودند، رویارویی کند. به همین خاطر، با بی صبری در انتظار پایان عملیات گشودن معابر در خاکریز دشمن بودیم. گشودن این معابر به ما امکان می‌داد عملیات انتقال تانکهای خودی به کرانهٔ شرقی، چه با کرجی‌ها و چه از روی پلها، را آغاز کنیم.

در ساعت ۱۸:۳۰، خبر گشودن اولین معبر و راه‌اندازی اولین کرجی در حوزهٔ

۱. ر. ك. کتاب حاضر، بخشهای اول و دوم.

۲. نیروهای پیاده در ۱۲ موج از آبراه عبور می کردند و مدت زمان حرکت هر موج با موج بعدی ۱۵ دقیقه بود که مدت زمان رفت و برگشت قایق و همچنین زمان بارگیری و تخلیهٔ بار را شامل می‌شد.

عملیات ارتش دوم دریافت شد. در طی ساعتهای بعد، اخبار گشودن معابر بیشتری رسید. در نتیجه، حرکت کرجی‌هایی که تانکهای خودی را به تعداد محدود به کرانهٔ مقابل منتقل می کردند، آغاز شد. در ساعت ۲۰:۳۰، نصب اولین پل سنگین بر روی آبراه به اتمام رسید. در ساعت ۲۲:۳۰، نصب هفت پل سنگین دیگر پایان یافت و تانکها و سلاحهای سنگین خودی از طریق هفت پل سنگین و ۳۱ کرجی به سوی شرق آبراه سرازیر شدند.

طرح شوفاخ یونیم(Shovach Younim)

طرح شوفاخ یونیم موارد زیر را دربرداشت:

۱. جبههٔ آبراه سوئز به سه حوزهٔ عملیاتی، نشان دهندهٔ سه محور اصلی، تقسیم شده بود. حوزهٔ شمالی مأمور دفاع از محور قنطره ـ العریش، حوزهٔ میانی مأمور دفاع از محور اسماعیلیه ـ ابوعجلیه، و حوزهٔ جنوبی مأمور دفاع از محور سوئز ـ گذرگاهها بود؛

۲. دفاع به شکل دو خط و یك نیروی ذخیره انجام می‌شد: خط مقدم، خط بارلو بود که یك تیپ پیاده در ۳۵ دژ و موضع مستحکم که در فاصلهٔ میان آنها در هر ۱۰۰ متر یك سکوی آتش تانك وجود داشت، استقرار داشتند.[۱] خط دوم در ۸ ـ ۵ کیلومتری قرار داشت و سه گردان تانك با مجموع ۱۲۰ دستگاه تانك در آن مستقر بودند. نیروی ذخیره به استعداد سه تیپ، منهای سه گردان، در ۳۰ـ۲۵ کیلومتری شرق آبراه و با مجموع ۲۴۰ دستگاه تانك استقرار داشت؛

۳. در حالت آماده‌باش، خط دوم برای پشتیبانی از خط اول پیش می‌راند و نیروی ذخیره نیز در مناطق تخلیه شدهٔ خط دوم استقرار می‌یافت. به این ترتیب، ۱۲۰ دستگاه تانك به خط بارلو افزوده می‌شد که برخی از آنها در مواضعی مستحکم استقرار می‌یافتند و برخی دیگر در فاصلهٔ میان این مواضع.

پیش بینی می کردیم دشمن در حدود ۳۰ـ۱۵ دقیقه پس از آغاز عملیات عبور، با

۱. ر.ك. کتاب حاضر، بخش دوم، فصل سوم.

نیرویی در حد گروهان یا گردان تانك، و پس از دو ساعت با نیرویی در حد تیپ زرهی دست به ضدحمله‌هایی بزنند.

رویارویی لحظه به لحظه نقشهٔ بدر و طرح شوفاخ یونیم چگونه بود و نقشهٔ بدر چگونه به پیروزی رسید؟ این مسأله‌ای است که در آینده بازگو خواهد شد. عملیات عبور نیروهای مسلح مصر از آبراه سوئز در ۶ اکتبر ۱۹۷۳، جلوهٔ پرشکوهی بود که دهها هزار تن در آن شرکت کردند و عمل هر یك از آنان اهمیت به سزایی در به ثمر رسیدنش داشت. بی آنکه بخواهم از اهمیت رویدادهای عملیات عبور بکاهم، تنها از این رو که ثبت همهٔ آنها امکان پذیر نیست، به شرح برخی از این رویدادها می‌پردازم:

شب ۶ اکتبر

افرادی از یگان مهندسی ما به کرانهٔ مقابل نفوذ کردند و دریچهٔ لوله‌های انتقال مایع آتشزا به سطح آبراه را بستند. همچنین تعدادی از گشتی‌های ما به عقبهٔ دشمن نفوذ کردند.

ساعت ۱۴ روز ۶ اکتبر

حدود ۲۰۰ فروند هواپیمای خودی در ارتفاع بسیار پایین که نزدیك بود با خاکریز دشمن در کرانهٔ شرقی آبراه برخورد کنند، از فراز آبراه سوئز عبور کردند و ضربهٔ هوایی سنگینی را بر فرودگاهها، قرارگاههای فرماندهی، ایستگاههای رادار، مواضع الکترونیك، مواضع موشکهای هاوك و تعدادی از مواضع توپخانهٔ دشمن در سینا وارد آوردند.

حدود پنج دقیقه پس از عبور هواپیماهای ما از فراز آبراه، توپخانهٔ خودی شروع به اجرای آتش بر دژهای خط بارلو نمودند. در این آتش تهیهٔ سنگین قریب ۲ هزار قبضه توپ و خمپاره‌انداز شرکت داشتند که هر یك از آنها با تعداد گلوله‌های مشخصی، مأموریت انهدام هدفی خاص را بر عهده داشتند.

با پشتیبانی آتش توپخانه، افرادی از یگان مهندسی به منظور اطمینان از بسته بودن لوله‌های انتقال مایع آتشزا، که روز قبل بسته شده بود، به کرانهٔ مقابل نفوذ کردند.

زیر پوشش آتش توپخانه، چند دسته از نیروهای کماندویی از آبراه عبور کردند تا پیش از دشمن، مواضع و سکوهای واقع در حدود یك تا دو کیلومتری پشت خط بارلو را تصرف کنند.

تیپ ۱۳۰ آبی ـ خاکی، با ۲۰ دستگاه تانك تی ـ ۷۶ و ۸۰ دستگاه خودروی توپاز عبور خودرا از سمت جنوبی دریاچهٔ المُرّه آغاز کرد.

یك گروهان پیاده با استفاده از ۱۰ دستگاه خودروی آبی ـ خاکی، عبور از دریاچهٔ تمساح را آغاز کرد.

ساعت ۱۴:۲۰ روز ۶ اکتبر

توپخانهٔ دوربرد، گلوله‌باران مواضع مقدم خط بارلو را متوقف کرد و آتش خود را بر مواضع عقبهٔ دشمن متمرکز ساخت.

توپخانهٔ مستقیم زن، به منظور خاموش کردن هرگونه آتش دشمن علیه نیروهای پیاده خودی به هنگام عبور از آبراه، مواضع دشمن را در خط بارلو، زیر آتش گرفت.

اولین موج افراد پیاده، سوار بر قایقها، با شعار اللّه اکبر، پاروزنان به سوی کرانهٔ شرقی آبراه روانه شدند. این موج، ۴ هزار نفر سوار بر ۷۲۰ قایق پلاستیکی را شامل شد.

در انجام اصل غافلگیری تاکتیکی نیز موفق شده بودیم. پیش از آغاز حملهٔ ما، دشمن نتوانست به حداکثر آمادگی نیروهایش در منطقهٔ آبراه دست یابد. در حدود ساعت ۱۴:۲۰ دشمن شروع به پیش آوردن تانکهایش از خط دوم کرد، اما کماندوهای خودی که پیش از دشمن تعدادی از سکوها را تصرف کرده بودند، به رویارویی با آنها پرداختند و تعدادی از تانکهایی را که به سمت غرب پیش می‌رفتند، منهدم کردند. همچنین تانکها و موشکهای ضدزره خودی که در کرانهٔ غربی مستقر بودند، به انهدام تانکهای متحرك دشمن پرداختند.

افراد گروهان پیاده، بااستفاده از خودروهای توپاز توانستند از دریاچهٔ تمساح عبور کنند.

ساعت ۱۴:۳۰ روز ۶ اکتبر

اولین موج نیروهای پیاده با رسیدن به شرق آبراه، برخی از بخشهای خاکریز، در میان دژهای خط بارلو را به تصرف خود درآوردند. هر قایق با خود دو نردبان طنابی و یك علامت بزرگ، نشان‌دهندهٔ شمارهٔ قایق، حمل می‌کرد. افراد این مجموعه اقدام به نصب نردبانهای طنابی (در مجموع ۱,۴۴۰ نردبان) بر روی خاکریز کرده، علایم راهنما را که نشان دهندهٔ

شمارهٔ قایقها بودند، نیز نصب کردند (شمارهٔ ردیف ۱ تا ۷۲۰). این شمارهها مشخص کنندهٔ مقصد قایقها بود و تصمیم گرفته شد که فواصل میان آنها به قرار زیر باشد:

- ۲۵ متر فاصلهٔ هر قایق در داخل گروهان پیاده؛
- ۲۰۰ متر فاصلهٔ هر گروهان با دیگری؛
- ۴۰۰ متر فاصلهٔ هر گردان با دیگری؛
- ۸۰۰ متر فاصلهٔ هر تیپ با دیگری؛

فاصلهٔ هر لشکر پیاده با دیگری حدود ۱۵ کیلومتر بود.

افراد مهندسی با استفاده از فشار آب، دست به کار گشودن معابر در خاکریز دشمن شدند. در این کار، ۷۰ دستهٔ مهندسی با داشتن ۳۵۰ دستگاه پمپ آب مشارکت داشتند. افراد مهندسی رزمی، این معابر را در فاصلهٔ میان واحدهای اصلی و فرعی (تیپها، گردانها و گروهانها) که قبلاً یادآوری شد، می گشودند.

قایقهایی که اولین موج پیاده را جابجا کردند، به کرانهٔ غربی باز گشتند تا دیگر امواج را منتقل کنند. در ضمن، در هر قایق دو تن از افراد واحدهای مهندسی رزمی جای گرفته بودند.

در حالی که تبادل آتش میان ما و دشمن همچنان ادامه داشت، نبرد اصلی میان تانکها و سلاحهای ضدزره خودی که در مواضع خویش در غرب آبراه مستقر بودند با تانکهای دشمن که می کوشیدند راه خود را به سوی آبراه باز کنند، جریان داشت. در همان حال، نبرد به وسیلهٔ سلاحهای خودکار و همهٔ سلاحهای نیمهسنگین خودی، به منظور خاموش کردن آتش مواضع باقیمانده در خط بارلو ادامه یافت.

هواپیماهای ما که ضربهٔ هوایی را وارد آورده بودند، از مسیرهای مشخص که زمان و ارتفاع آن با هماهنگی فرماندهی نیروی هوایی و پدافند هوایی معین شده بود، به پایگاههای خویش باز گشتند. در این حمله، پنج فروند هواپیما را از دست دادیم که این رقم، کل تلفات ما در طی نبرد عبور از آبراه - تا صبح روز ۷ اکتبر - بود.

ساعت ۱۴:۴۵ تا ۱۵:۳۰ روز ۶ اکتبر

دومین موج پیاده، در حدود ساعت ۱۴:۴۵ از آبراه عبور کرد و امواج دیگر (هر ۱۵ دقیقه یك موج) به دنبال آن روانه شدند. در پایان چهارمین موج، ۲۰ گردان

پیاده با مجموع ۸۰۰ افسر و ۱۳,۵۰۰ سرباز به همراه سلاحهایی که توان برداشتن یا کشیدن آنها را داشتند، از آبراه عبور کرده بودند. نیروهای پیاده خودی در آن سوی آبراه، نقش مهمی در شکست ضدحمله‌های دشمن را بر عهده داشتند. افراد اولین موج پیاده که در ساعت ۱۴:۳۰ بر کرانهٔ مقابل پای گذاشتند،بلافاصله نبرد علیه تانکهای دشمن را آغاز کردند اما نقش اصلی نبرد در آن هنگام، بر عهدهٔ سلاحهای ضدزره و تانکهایی بود که در کرانهٔ غربی استقرار داشتند. با ادامهٔ ورود امواج متوالی، بار اصلی نبرد را بتدریج نیروهای پیادهٔ تازه نفسی که عبور کرده بودند، بر دوش می‌گرفتند. تا ساعت ۱۵:۳۰، نیروهای پیاده خودی فقط تا ۲۰۰ متری از خاکریز به سوی شرق پیشروی کرده بودند.

توپخانه به گلوله باران اهداف در عقبهٔ دشمن ادامه می‌داد، اکنون هدایت آتش با دقت بیشتری امکان‌پذیر گردیده بود. این کار توسط افسران توپخانه که به همراه نیروهای پیاده در شرق آبراه حضور داشتند و تصحیح مختصات آتش و اهداف را انجام می‌دادند، امکان‌پذیر شده بود.

مهندسی رزمی به تلاش خود جهت گشودن معابر در خاکریز ادامه می‌داد. در همان حال، واحدهای مهندسی مأمور راه‌اندازی کرجی‌ها و نصب پلها، آماده شدند تا عازم مواضع از پیش تعیین شده شوند.

دشمن در حدود ساعت ۱۵، نیروی هوایی خود را وارد نبرد کرد. پدافند هوایی خودی نیز در صحنه بود و توانست هفت فروند هواپیمای دشمن را سرنگون سازد.

ساعت ۱۵:۳۰ تا ۱۶:۳۰ روز ۶ اکتبر

امواج پیاده، عملیات عبور را ادامه می‌دادند. تا این زمان، هشت موج عبور کرده بودند. با فرا رسیدن ساعت ۱۶:۳۰، پنج سرپل در سوی دیگر آبراه به دست آمد که قاعدهٔ هر یک از آنها شش تا هشت و عمق آن دو کیلومتر بود. در این سرپلها، ۳۰ گردان با مجموع ۱,۵۰۰ افسر و ۲۲ هزار سرباز مستقر بودند.

در طی این مدت، فشار نیروهای پیاده خودی بر دژهای خط بارلو و مواضع مستحکم آن به طور مرتب افزایش یافت و برخی مواضع دشمن به تصرف نیروهای خودی درآمد.

همچنین آتش دشمن در برخی از دیگر مواضع خاموش شد.

نیروهای پیاده خودی همچنان مشغول دفع ضدحمله‌های دشمن بودند زیرا به علت اینکه سلاحهای ضدزره هنوز در کرانهٔ غربی بودند، بار سنگین دفع ضدحمله‌ها بر دوش سربازان پیاده بود.

واحدهای مهندسی رزمی با جدیت سرگرم گشودن معابر بودند. واحدهای نصب پلها به محلهای از پیش تعیین شده رسیدند و تجهیزات خود را به آب انداختند. به این ترتیب، اولین مرحله از نصب پلها آغاز شد.

واحدهای مأمور راه‌اندازی کرجی‌ها، به سوی مواضع تعیین شده حرکت کرده و ضمن شروع به آماده سازی وسایل، به انتظار اتمام گشودن معابر نشسته بودند.

توپخانه به گلوله‌باران هدفهایی که از سوی نیروهای پیاده مشخص می‌شدند، ادامه می‌داد.

پدافند هوایی همچنان با هواپیماهای مهاجم درگیر بود.

ساعت ۱۶:۳۰ تا ۱۷:۳۰ روز ۶ اکتبر

دوازدهمین موج پیاده، عبور خود را به اتمام رساند و با فرارسیدن ساعت ۱۷:۳۰، در کرانهٔ مقابل، ۴۵ گردان پیاده با مجموع ۲ هزار افسر و ۳۰ هزار سرباز در اختیار داشتیم. عمق هر یك از سرپلهای لشکرها در این مرحله تا فاصلهٔ سه تا چهار کیلومتری گسترش یافته بود.

نیروهای پیاده خودی به خط بارلو حمله کردند و برخی مواضع را متصرف شدند.

واحدهای دژبانی که به همراه نیروهای پیاده با قایق عبور کرده بودند، اقدامات ویژهٔ خود را در تشخیص و شماره گذاری راهها شروع کردند تا به تانکها و خودروهایی که قرار بود با کرجی‌ها یا از روی پلها عبور کنند، کمك نمایند تا هنگام حرکت به منظور پیوستن به واحدهای اصلی راه خود را گم نکنند.

آتش برخاسته از خط بارلو، در نتیجهٔ تصرف برخی مواضع و خاموش نمودن آتش مواضع آتش، رو به کاهش و ضعف می‌نهاد، اما هنوز هم مواضع بسیاری باقی مانده بود که هرچند قدرت اجرای آتش مؤثر را نداشتند، امّا توان هدایت آتش توپخانه و راهنمایی

هواپیماهای دشمن را داشتند.

واحدهای مهندسی همچنان سرگرم گشودن معابر بودند.

واحدهای مأمور نصب پلها، اجرای اولین مرحله از نصب پلها را ادامه می‌دادند.

واحدهای راه‌اندازی کرجی‌ها، مرحلهٔ تجهیز و آماده‌سازی را ادامه می‌دادند.

نبرد توپخانه همچنین ادامه داشت.

واحدهای پدافند هوایی به درگیری با جنگنده‌های مهاجم دشمن ادامه می‌دادند.

ساعت ۱۷:۳۰ تا ۱۸:۳۰ روز ۶ اکتبر

سرپل لشکرها به عمق حدود پنج کیلومتر گسترش یافته بود. بیشتر بخشهای خط بارلو به محاصرهٔ نیروهای خودی در آمده بود.

واحدهای مهندسی به گشودن معابر و تجهیز جایگاههای کرانهٔ مقابل ادامه می‌دادند. حدود ساعت ۱۸:۳۰، یعنی چهار ساعت پس از آغاز عبور نیروی پیاده، اولین معبر در خاکریز گشوده شد.

واحدهای راه‌اندازی کرجی‌ها آماده‌سازی خود را باتمام رسانده و به انتظار گشودن معبر در خاکریز توسط واحدهای مهندسی بودند.

واحدهای نصب پل، اولین مرحلهٔ عملیات را به پایان رساندند و منتظر پایان یافتن گشودن معابر شدند تا بتوانند دومین و آخرین مرحلهٔ نصب پلها را آغاز کنند.

تانکها و خودروهای پیشقراول که مأمور عبور به وسیلهٔ کرجی‌ها بودند، به سوی مسیرهای تعیین شده به پیش می‌راندند.

حدود ساعت ۱۷:۳۰، چهار گردان کماندویی با هلیکوپتر به مناطق مختلفی در داخل سینا، در عقبهٔ دشمن، هلی‌برد شدند.

ساعت ۱۸:۳۰ تا ۲۰:۳۰ روز ۶ اکتبر

نیروهای پیاده مواضع خود را در کرانهٔ شرقی تحکیم می‌کردند و همچنان به اعزام افسران ارتباط به اسکلهٔ پهلوگیری کرجی‌ها و پلها، برای استقبال از تانکها و خودروها و روشن نمودن وظایفشان بر اساس آخرین وضعیت عملیات، ادامه می‌دادند.

در طی این مدت، بیشتر معابر در خاکریز گشوده شده بود.

به محض پایان یافتن احداث معابر، عبور تانکها و تجهیزات سنگین به وسیلهٔ کرجی‌ها آغاز شد. با فرارسیدن ساعت ۲۰:۳۰، ۳۱ کرجی در اختیار داشتیم که میان دو کرانهٔ غربی و شرقی آبراه، در رفت و آمد بودند.

در ساعت ۲۰:۳۰، اولین پل سنگین بر روی آبراه نصب شد.

تانکها و افراد پیشقراولی که طبق طرح می‌بایست از روی پلها عبور کنند،[۱] همگام با پیشرفت کار واحدهای مهندسی در نصب پلها، به سمت پلها پیش می‌راندند.

تبادل آتش توپخانه به طور ناپیوسته ادامه داشت.

پدافند هوایی در برابر هواپیماهای متجاوز ادامه داشت.

ساعت ۲۰:۳۰ تا ۲۲:۳۰ روز ۶ اکتبر

نیروهای پیاده به تحکیم مواضع خویش در سرپلهای شرق آبراه ادامه می‌دادند.

واحدهای مهندسی، گشودن معبر و راه‌اندازی بیشتر کرجی‌ها و پلها را با موفقیت به پایان رساندند.[۲]

با فرارسیدن ساعت ۲۲:۳۰ واحدهای مهندسی نتایج زیر را کسب نمودند:

۱. گشودن ۶۰ معبر در خاکریز با جابجایی ۹۰ هزار متر مکعب خاك؛
۲. تکمیل نصب هشت پل سنگین؛
۳. تکمیل نصب چهار پل سبك ماکت؛
۴. راه‌اندازی ۳۱ کرجی.

تانکها و خودروها به محض آماده شدن پلها و کرجی‌ها، عبور خود را آغاز کردند. در ساعت ۲۲:۳۰، حجم عبور به اوج خود رسید. همهٔ وسایل نقلیه سنگین، با حداکثر توان فعالیت داشتند. به جز در حوزهٔ لشکر ۱۹ پیاده که مشکلات پیش بینی نشده‌ای که مربوط به نوع خاك بود مانع کار می‌شد.

تبادل آتش توپخانه ادامه داشت.

---

۱. تعدادی از تانکها و سلاحهای سنگین که در اولویت قرار داشتند، مأمور بودند با کرجی‌ها عبور کنند. راه‌اندازی کرجی‌ها نیز حدود یك تا دو ساعت پیش از نصب پلها انجام می‌شد.

۲. نصب دو پل و راه‌اندازی چهار کرجی در جبههٔ جنوبی آبراه به تأخیر افتاد.

دشمن حملاتی هوایی علیه پلها انجام داد که پدافند هوایی خودی با آنها درگیر شد و تعداد بیشتری از هواپیماها را سرنگون ساخت بطوری که با فرارسیدن ساعت ۳۰: ۲۲، جمع هواپیماهای سرنگون شده دشمن از آغاز نبرد به ۲۷ فروند رسید.

ساعت ۲۲:۳۰ روز ۶ اکتبر تا ساعت ۸ صبح روز ۷ اکتبر

تانکها و سلاحهای سنگین در فاصلهٔ ساعت ۳۰: ۲۲ روز ۶ اکتبر تا ساعت ۱ بامداد روز ۷ اکتبر به نیروهای پیاده در سرپلها ملحق شدند.

نیروهای پیاده با برخورداری از پشتیبانی تانکها و دیگر سلاحها، به گسترش سرپلها تا عمق حدود هشت کیلومتری پرداختند.

دشمن در طی شب ضدحملههایی انجام داد که نیروهای خودی موفق به دفع همهٔ آنها شدند، اما او در دو مورد توانست به ساحل آبراه برسد و با تانکهایش دو پل و برخی تجهیزات عبور را نابود کند. درگیری میان نیروهای پیاده خودی و تانکهای دشمن که موفق به نفوذ در مواضع خودی شده بودند، در تمام مدت شب ادامه یافت. در این درگیری‌ها از راکت‌انداز آر. پی. جی -۷ و نارنجکهای ضدتانك استفاده شد. پیش از سپیده‌دم، تانکهای متجاوز منهدم شدند و تعداد بسیار کمی از آنها صبح هنگام با حداکثر سرعت به سمت مشرق فرار کردند.

واحدهای مهندسی پس از مدتی کوتاه، پلهایی را که بر اثر گلوله‌باران توپخانه و بمباران هواپیماهای دشمن تخریب شده بودند، تعمیر و بازسازی کردند و به راهشان انداختند.

نبرد آبراه

با فرارسیدن ساعت ۸ صبح روز یکشنبه ۷ اکتبر ۱۹۷۳، نیروهای خودی موفقیت سرنوشت‌سازی را در نبرد آبراه به دست آوردند. آنان پس از عبور از نفوذ ناپذیرترین مانع آبی جهان، خط بارلو را در ۱۸ ساعت تسخیر کردند. این رکوردی است که در هیچ عملیات عبوری در تاریخ بشر به دست نیامده است. این مهم با حداقل خسارات ممکن انجام شد، زیرا خسارات نیروهای خودی تنها عبارت بود از: ۵ فروند هواپیما، ۲۰ دستگاه

تانك، و ۲۸۰ تن شهید.[۱] به این ترتیب، ما ۲/۵ درصد از هواپیماها، ۲ درصد از تانکها، و ۰/۳ درصد از نفرات خودرا از دست دادیم، در حالی که دشمن ۳۰ فروند هواپیما، ۳۰۰دستگاه تانك، چندین هزار تن از افرادش و خط بارلو را از دست داد. در نبرد آبراه، سه تیپ زرهی و یك تیپ پیادهٔ دشمن که مأمور دفاع از آبراه بودند، تارومار شدند و پروندهٔ خط بارلو که اسرائیلی‌ها به آن افتخار می کردند، بسته شد.

۱. در عملیات عبور ۱۰۰ هزار تن شرکت داشتند که به طور تقریب به شرح زیر عبور کردند:
۳۲ هزار نفر به‌وسیلهٔ قایقهای پلاستیکی؛ هزار نفر به‌وسیلهٔ تانکها و خودروهای آبی - خاکی از روی دریاچه‌های المُرّه و تمساح؛ ۴,۵۰۰ نفر به‌وسیلهٔ کرجی‌ها؛ ۱,۵۰۰ نفر از روی پلهای سبك؛ ۶۱ هزار نفر از روی پلهای سنگین.
همچنین ۱,۰۲۰ دستگاه تانك و ۱۳,۵۰۰ خودرو، به شرح زیر از آبراه عبور کردند

	جمع	از روی پلهای سبك	از روی پلهای سنگین	با کرجی	عبور از عرض آبراه
تانك	۱,۰۲۰	-	۸۰۰	۲۰۰	۲۰
خودرو	۱۳,۵۰۰	۵۰۰	۱۲,۱۵۰	۷۵۰	۱۰۰

فصل سوم

ضدحملهٔ اصلی دشمن

وضعیت در ۷ اکتبر

۷ اکتبر برای ما روز خوشحالی و سرور بود. در نبرد عبور پیروز شده بودیم و پنج لشکر پیاده با سلاحهای سنگین خود و حدود هزار دستگاه تانک در کرانهٔ شرقی آبراه داشتیم، در حالی که دشمن در آن منطقه حالت سردرگمی عجیبی داشت و نیروهایش کاملاً نابود شده بودند. این مناظر زیبای صبح روز ۷ اکتبر، باعث نشد حقایق را فراموش کنیم. موفقیت ما در تحقق غافلگیری استراتژیکی باعث شد دشمن نتواند به بسیج همه جانبه دست بزند، و نبرد با نیروهای اصلی دشمن هنوز در پیش بود.

رئیس اطلاعات نظامی پیش بینی کرده بود ضدحملهٔ اصلی دشمن ـ با فرض اتمام بسیج نیروهایش پیش از آغاز حمله ـ شش تا هشت ساعت پس از آغاز حملهٔ نیروهای خودی انجام شود. تا صبح روز یکشنبه، یعنی ۱۸ ساعت پس از آغاز نبرد، هیچ نشانه‌ای از ورود نیروهای احتیاط دشمن به جبههٔ مصر وجود نداشت. پرسش مطرح شده در آن هنگام این بود: دشمن چه زمانی دست به ضدحمله خواهد زد، ۸ اکتبر یا ۹ اکتبر؟

۷ اکتبر روز رقابت میان ما و دشمن جهت آماده شدن برای نبرد بعدی بود. دشمن

پنج تیپ زرهی تازه نفس را به جبههٔ سینا گسیل کرد. همچنین ۳۰۰ دستگاه تانك دیگر، برای جبران تلفات سه تیپ زرهی که اساس دفاع بودند، به منطقه اعزام شدند. با فرارسیدن صبح روز ۸ اکتبر، دشمن هشت تیپ زرهی، متشکل در سه لشکر زرهی را وارد صحنهٔ کارزار کرد: يك لشکر مرکب از سه تیپ زرهی تحت امر ژنرال برن آدن در حوزهٔ شمالی، يك لشکر مرکب از سه تیپ زرهی تحت امر ژنرال ارئیل شارون در حوزهٔ میانی و يك لشکر مرکب از دو تیپ زرهی تحت امر ژنرال البرت ماندلر در حوزهٔ جنوبی.

اقدامات ما در روز ۷ اکتبر موارد زیر را دربرمی‌گرفت:

۱. تانکها و تجهیزات سنگین لشکر ۱۹ پیاده از پلهای لشکر عبور کردند؛

۲. لشکرهای پیاده به گسترش سرپلها و پرکردن شکاف میان خود و لشکرهای مجاور در هر ارتش پرداختند. با فرارسیدن صبح روز دوشنبه ۸ اکتبر، سرپلهای پنج لشکر در سر دو پل ارتشها ادغام شدند. سرپل ارتش دوم از قنطره در شمال تا دفرسوار در جنوب[1]، و سرپل ارتش سوم از دریاچه‌های المُرّه در شمال تا پورت توفیق در جنوب امتداد می‌یافت. عمق سرپل هر ارتش نزدیك به ۱۰ کیلومتر بود. هنوز هم شکافی به طول ۳۰ تا ۴۰ کیلومتر در حد فاصل پلهای دو ارتش وجود داشت که فاقد چتر پدافند هوایی موشکهای زمین به هوا بود. به همین علت، توانایی ما برای حرکت در این منطقه بسیار محدود بود. با وجود این، همهٔ دژها و مواضع خط بارلو جز دو موضع یکی در منتهاالیه شمال و دیگری در منتهاالیه جنوب، فتح شده بودند. لازم به تذکر است که موضع جنوبی کاملاً در محاصره و سقوط آن قطعی بود؛

۳. روز ۷ اکتبر، نیروهای کماندویی ما که در عقبهٔ دشمن فعالیت می‌کردند، چند عملیات مؤثر انجام دادند که تأثیر به سزایی در دستپاچه کردن فرماندهی دشمن و متوقف کردن حرکت نیروهای احتیاط به سوی جبهه داشت. به این ترتیب، واحدهایی از تیپ ۱۳۰ آبی ـ خاکی از طریق گذرگاههای جدی و متلا پیشروی کردند و به قرارگاه فرماندهی جبههٔ جنوبی، مواضع رادار و مراکز استقرار نیروهای دشمن یورش بردند و یکی از گروهانهای تیپ که از گذرگاه جدی گذشته بود، موفق شد تا فرودگاه تماده که در

---

۱. دفرسوار جزو حوزهٔ استحفاظی ارتش دوم بود.

۸۰ کیلومتری شرق آبراه قرار داشت، پیشروی کند. در همان حال، واحدهای کماندویی که نیمهٔ شب روز ۶ اکتبر هلی‌برد شده بودند، عقبهٔ دشمن را درهم ریختند، به نیروهایی که به‌سوی جبهه حرکت می‌کردند، حمله‌ور شدند و با ایجاد وحشت، آنان را ناگزیر به حرکت آهسته و محتاطانه کردند. به همین خاطر، رسیدن این نیروها به جبهه به تأخیر افتاد؛

۴. از روز ۷ اکتبر برای بهبود وضعیت پشتیبانی که نیاز به شتاب داشت، نهایت استفاده را کردیم. موفقیت ما در نبرد عبور، به زیان وضعیت اداری تمام شد. هر سرباز برای مدت یك روز آذوقه و میزان کمی آب حمل می‌کرد[1] و همچنین حداکثر میزان مهمات قابل حمل را با خود داشت. همان گونه که یادآور شدم، شعار ما «حداکثر سلاح و مهمات و حداقل لوازم فردی» بود. گرچه بیشتر خودروها و یگانهای لجستیکی پیش از صبح روز ۷ اکتبر عبور کرده بودند، به دلیل میزان خسارات ناشی از ضربات دشمن بر خودروها و نیز تأخیر پیش بینی نشده در وسایل نقلیهٔ عبور در حوزهٔ لشکر ۱۹، نتوانستیم ذخیرهٔ مطلوبی از ملزومات را در شرق آبراه فراهم کنیم. از این رو، ضروری می‌نمود تلاش لجستیکی عظیمی برای جبران آنچه در نبرد عبور مستهلك شده بود و تهیهٔ ذخیرهٔ تدارکاتی به منظور آمادگی برای نبرد بعدی به خرج دهیم.

مقایسهٔ نیروهای خودی با دشمن در روز ۸ اکتبر

اگر نیروی زمینی مصر را با نیروهای زمینی اسرائیل در جبههٔ آبراه در صبح روز ۸اکتبر بسنجیم، آنها را تقریباً همتراز یکدیگر می‌یابیم. دشمن هشت تیپ زرهی با مجموع ۹۶۰ دستگاه تانك، شامل سنتوریون، ام ـ ۴۸ و ام ـ ۶۰ را در اختیار داشت. در مقابل، ما حدود هزار دستگاه تانك، شامل تی ـ ۶۲، تی ـ ۵۵، تی ـ ۳۴ و تی ـ ۷۶ را در اختیار داشتیم. با توجه به اینکه تعداد تانکهای دو طرف تقریباً برابر بود، در صورت وقوع نبرد تانك

۱. سربازی که در هوای گرم می‌جنگد، روزانه حداقل به ۵ لیتر آب نیاز دارد و ما فقط ۲/۵ لیتر آب را برای هر سرباز اختصاص داده بودیم.

- بدون مداخلهٔ دیگر سلاحها - دو عامل نتیجهٔ نبرد را مشخص می کردند: تجهیزات تانك؛ آرایش زرهی.

همهٔ تانکهای دشمن به توپ ۱۰۵ میلی‌متری و ابزارهای مناسبی برای اندازه گیری فاصله و هدفگیری مجهز بودند، اما تجهیزات تانکهای ما به قرار زیر بود:

- ۲۰۰ دستگاه تی - ۶۲	مجهز به توپ ۱۱۵ میلی‌متری
- ۵۰۰ دستگاه تی - ۵۴ و تی - ۵۵	مجهز به توپ ۱۰۰ میلی‌متری
- ۲۸۰ دستگاه تی - ۳۴	مجهز به توپ ۸۵ میلی‌متری
- ۲۰ دستگاه تی - ۷۶	مجهز به توپ ۷۶ میلی‌متری

از این رو، می توان گفت تجهیزات تانکهای دشمن بر تر از تجهیزات تانکهای خودی بود و در صورتی می توانستیم بر این بر تری کیفی چیره شویم که ضمن بهره‌جویی مناسب از زمین، از درگیری تانکهایمان با تانکهای دشمن در زمینی باز که ویژگی توپ در آن تعیین کننده است، پرهیز کنیم.

عامل دوم، شیوهٔ دوطرف در آرایش و بکارگیری تانکها بود. تانکهای ما به نوعی به زمین میخکوب شده بودند. نیمی از آنها به صورت گردانهای تانك در سازمان تیپهای پیاده قرار داشتند و به جای فراگیری آموزش درگیری با تانکهای دشمن که عنصر اصلی در رزم تانك با تانك است، از آموزش پشتیبانی از نیروهای پیاده در هجوم و دفاع برخوردار شده بودند، و نیم دیگر آنها، به معدل یك تیپ برای هر لشکر تقسیم شده بودند تا توان رزمی لشکرها را در دفع ضدحمله‌های دشمن افزایش دهند. از این رو، امکان مانور برای تانکهای ما به منظور جابجایی در جبهه چندان زیاد نبود. دشمن شرایط بسیار مناسبتری از ما داشت و تانکهایش برای دفاع از نیروهای پیاده - آن گونه که وضعیت ما ایجاب می کرد - زمین گیر نبودند. دشمن همچنین از عمق کافی برای مانور و جابجایی آزاد و سریع تیپهای زرهی خود از جبهه‌ای به جبههٔ دیگر برخوردار بود.

می توان گفت دشمن از تانکهایش استفادهٔ صحیح می کرد. به عبارت دیگر، دشمن از تانك واقعاً به عنوان نیرویی زرهی استفاده می کرد، در حالی که ما از تانك بیشتر به عنوان توپ خودکششی ضدتانك استفاده می کردیم. این به خاطر بی اطلاعی ما از اصول استفاده از

تانك نبود، بلكه به دليل برخی شرايط تحميلی بود. ضعف تجهيزات تانكها و نيز ضعف نيروی هوايی خودی، ما را ملزم می‌ساخت از تانكهای خودمان به شيوه‌ای دفاعی استفاده كنيم و از درگير شدن در نبردی صرفاً زرهی بپرهيزيم. رويدادهای بعدی ثابت كرد پيروی ما از اين شيوه، عملی درست بوده است و سازماندهی تانكها در نيروهای پياده، نتايج فوق‌العاده‌ای را به دنبال داشت. هنگامی كه در ۱۴ اكتبر ـ بنا به تصميم سادات ـ اين شيوه را تغيير داديم، دشمن توانست در كمتر از دو ساعت، ۲۵۰ دستگاه تانك ما را منهدم كند.

اولين بازديد من از جبهه در روز ۸ اكتبر

سپيده دم روز ۸ اكتبر، به منظور بررسی وضعيت نبرد با فرماندهان عملياتی، عازم جبهه شدم. بازديد خود را با ملاقات سرتيپ سعد مأمون فرماندهٔ ارتش دوم آغاز كردم و سپس به لشكر ۲ پياده، قرارگاه فرماندهی ارتش سوم و لشكر ۷ پياده رفتم و در پايان روز به مركز ۱۰ بازگشتم. اين ديدار مرا بسيار خشنود ساخت، زيرا افسران و سربازان پس از يك تلاش ذهنی و بدنی ۲۴ ساعته و دو شب بی‌خوابی متوالی، بسيار پرنشاط و از روحيهٔ بالايی برخوردار بودند. بسيارشان به هنگام ديدن من شعار می‌دادند: «رهنمود ۴۱ عالی بود، بهترين راهنمای ما بود!!»

سرتيپ دوم حسن ابوسعده فرماندهٔ لشكر ۲ پياده را در قرارگاه تاكتيكی فرماندهی لشكر ملاقات كردم. او كه برای رويارويی با ضدحملهٔ مورد انتظار دشمن آمادگی داشت، از روحيهٔ بالايی برخوردار بود و اطمينان داشت در دفع اين ضدحمله موفق خواهد شد. پس از خداحافظی با حسن ابوسعده، برای بازديد از يك موضع خط بارلو كه در مقابل شهر اسماعيليه قرار داشت، راهی آنجا شدم. اين موضع مستحكم در بامداد روز ۸ اكتبر، يعنی چند ساعت پيش از ديدار من، سقوط كرده بود. اين همان موضعی بود كه روز جمعهٔ گذشته و ۲۴ ساعت پيش از آغاز عمليات، برای دانستن اينكه آيا دشمن به آمادگی‌های ما برای تهاجم پی برده يا نه، آن را زير نظر گرفته بودم. به هنگام ورود به موضع، دچار احساس عجيبی شدم. اين موضع نيز همانند ديگر مواضع خط بارلو، دژی مستحكم بود. اسرائيلی‌ها چنين می‌پنداشتند كه دژهايشان آنان را در امان نگاه می‌دارد، اما اينك ما، به ياری

پروردگار، دژها را نابود کرده‌ایم و سربلند و سرافراز وارد آنها می‌شویم. در حال ورود به درون دژ، ناخودآگاه، جملهٔ الحمد لله و اللّه اکبر بر زبانم جاری شد.[۱] پس از دیدن این دژ، به هنگام بازدید از صحنهٔ نبرد، با منظرهٔ غم‌انگیزی روبرو شدم. چهار دستگاه تانك مصری سوخته که با فاصله‌ای کمتر از ۵۰۰ متر روبروی یکدیگر قرار داشتند. آنها به اشتباه یکدیگر را هدف قرار داده بودند. در برجك یکی از آنها مرد زغال شده‌ای دیده می‌شد که با دست به تانکهای روبرو اشاره می‌کرد. گرچه کاهش چنین حوادثی ممکن است، اما پیشگیری کامل از آنها امکان‌پذیر نیست. احساس گناه ناشی از به اشتباه کشتن همرزمان در جنگ چنان شدید است که اگر این گونه افراد، برای رهایی از عذاب وجدان، تحت روان‌درمانی قرار نگیرند، دچار افسردگی شدید می‌شوند. در رابطه با این حادثه، پیشتر گفتم که لشکرهای پیاده مشغول گسترش سرپلها و پرکردن شکافهای میان خود بودند. بامداد روز ۸ اکتبر، یك دسته تانك از لشکر ۲ پیاده به سوی جنوب، و دسته‌ای دیگر از لشکر ۱۶ پیاده به سوی شمال حرکت کردند. حرکت این دو دسته به منظور تلاقی و تکمیل محاصرهٔ موضع دشمن در شرق اسماعیلیه بود.[۲] پس از آنکه سه تانك پیشرونده به سوی شمال، از تپه‌ای عبور کردند، ناگهان با سه تانکی که به سوی جنوب پیش می‌رفتند، روبرو شدند. دو طرف به حکم غریزهٔ نبرد، با واکنشی سریع به روی یکدیگر آتش گشودند که با همان گلوله‌های نخستین، دو دستگاه تانك از هر طرف نابود شد. تنها چهار گلوله شلیك شد و با همان چهار گلوله چهار دستگاه تانك و خدمهٔ آنها را از دست دادیم. هنگامی که در برابر تانکهای سوخته ایستاده بودم، دچار احساس اندوه شدم، اما به خاطر کارایی، جنگندگی و سطح آموزش بالای سرباز مصری احساس خوشحالی نیز می‌کردم. دلایل این سانحهٔ غم‌انگیز هرچه باشد، باز گواه این امر است که غافلگیری نتوانسته خللی در تصمیم‌گیری

---

۱. پس از برقراری آتش بس، هنگامی که ژنرال بوور رئیس پیشین ستاد ارتش فرانسه را در بازدیدش از صحنهٔ نبرد همراهی می‌کردم، وی با مشاهدهٔ این دژ، با شگفتی گفت: «چگونه توانستید این دژ را تسخیر کنید؟» و هنگامی که حفرهٔ بزرگی از حفره‌های گلوله‌های توپخانه را در کانال دژ دید، با تعجب پرسید: «حفرهٔ کدام توپ است؟» پاسخ دادم: «خمپارهٔ ۲۴۰ میلی‌متری.»

۲. این همان موضعی بود که از آن بازدید کرده بودم. دشمن آن را پورکن (PURKAN) می‌نامید و بر جادهٔ اسماعیلیه ـ الطاسه کنترل داشت.

خدمه ایجاد کند و آنان توپهایشان را همزمان شلیك کرده‌اند و هدفگیری نیز بسیار دقیق بوده است.

هنگام رسیدن به حوزهٔ لشکر ۷ پیاده، راه منتهی به پل را شلوغ یافتم، به طوری که مجبور شدم از خودرو پیاده شوم و برای رسیدن به پل چند صد متر را پیاده طی کنم. در آنجا سرتیپ دوم بدوی فرماندهٔ لشکر را دیدم که در کنار پل ایستاده است. به اتفاق هم پیاده از روی پل عبور کردیم و سپس سوار خودروی فرماندهٔ لشکر از نیروهای مستقر در سرپل لشکر بازدید کردیم. مسؤولیتها در حوزهٔ عملیات لشکر کاملاً جا نیافته بود. در نقطه‌ای دور افتاده ستوانی را به همراه سه دستگاه تانك یافتیم که از محل یگان اصلی خود بی‌خبر بود. وضعیت پشتیبانی نیز مناسب نبود. تعدادی سرباز را دیدم که حلبی خالی به دست، برای آوردن آب در حال عبور به کرانهٔ غربی بودند.[۱]

طرح پر کردن بخشی از آبراه

در آن بازدید مسأله‌ای که بیش از هر چیز مرا آزار داد، وضعیت پلها بود. خسارات ما در مجموع، سه پل سنگین بود که ۲۵ درصد از جمع پلهای مورد استفاده در جنگ را تشکیل می‌داد. شاید این درصد برای چنین عملیات عبور گسترده پذیرفتنی باشد، اما من به رویدادهای هفته‌ها یا ماههای بعد می‌اندیشیدم. چنانچه دشمن بیشترین توان هوایی و توپخانهٔ دوربرد خود را بر پلها متمرکز می‌ساخت، چه روی می‌داد؟ امکان داشت چند هواپیما را از دست بدهد، اما می‌توانست پلهای بیشتری را منهدم کند و موقعیت دشواری برای ما به وجود آورد. در اینجا بود که فکر ساختن پلهایی از شن و ماسه و سنگ، به جای پلهای شناور، به ذهنم خطور کرد. هواپیماها بآسانی نمی‌توانند چنین پلهایی را نابود سازند و همیشه می‌توان حفره‌های ناشی از بمباران هواپیماهای مهاجم را در این پلها با مقدار بیشتری شن و ماسه و سنگ پر کرد. دربارهٔ این طرح بسیار اندیشیدم. هنگامی که از حوزهٔ عملیاتی لشکر ۷ رهسپار قرارگاه فرماندهی ارتش سوم می‌شدم، اندیشه‌های گوناگونی در

---

۱. استفاده از پلهای لشکر ۷ به منظور عبور لشکر ۱۹ پیاده، بار سنگینی بر دوش پلهای لشکر ۷ انداخت.

رابطه با این طرح در ذهنم می چرخیدند:

● فکر خوبی است، اما آیا از نظر مهندسی قابل اجراست؟

□ گمان می کنم امکان پذیر باشد، از سد اسوان که مشکلتر نیست.

● ساختن سد اسوان ۱۰ سال به درازا کشید، آیا می خواهی ۱۰ سال منتظر بمانی؟

□ البته که نه. می خواهم در ۲، ۳ یا حداکثر ۴ هفته آماده شود و آن را نه به شیوهٔ یك سد دایمی مانند سد اسوان، بلکه مانند یك سد موقت خواهیم ساخت. گمان می کنم بتوان بخشی از آبراه را با ریختن شن و ماسه و سنگ مسدود کرد. سپس می توان سطح آن را صاف کرد تا کشش عبور تانکها و خودروهای سنگین را داشته باشد. این پل به بتن و آهن و چیزهایی از این قبیل نیازی ندارد و به محض پایان جنگ می توان آن را از آبراه پاکسازی کرد.

● با مهندسان مشورت کن، چون آنان می توانند به تو بگویند این طرح عملی است یا نه؟

□ خواهم پرسید، اما نه از یك مهندس، بلکه از چندین مهندس، بعید نیست مهندسان نظرات متفاوتی داشته باشند.

برای نظرخواهی دربارهٔ طرحم نمی توانستم تا هنگام بازگشت به مرکز ۱۰ و ملاقات با رئیس دایرهٔ مهندسی صبر کنم. از این رو، تصمیم گرفتم در این باره با اولین مهندسی که ببینم، مشورت کنم. هنگامی که به قرارگاه فرماندهی ارتش سوم رسیدم، رئیس مهندسی ارتش سوم را خواستم و او را به کناری بردم، پس از ارائهٔ طرح، دیدگاهش را از نظر فنی جویا شدم. وی بدون تردید پاسخ داد که این امر از نظر مهندسی امکان پذیر است. در رابطه با زمان لازم برای ساخت سه پل از این نوع، نظرش را جویا شدم. در پاسخ گفت: «پیش از آنکه به این سؤال جواب دهم، آیا می توانم بپرسم چه کسی این پلها را خواهد ساخت و آیا تنها با امکانات نیروهای مسلح این کار انجام خواهد شد و یا با بسیج همهٔ امکانات کشور؟» به او گفتم که به محض اخذ تصمیم اجرای این طرح، امکانات کشور در خدمت طرح قرار خواهد گرفت. پاسخ داد: «در این صورت، هر سه پل را می توان در یك هفته ساخت.» فریادی همراه با حیرت و خوشحالی کشیدم و گفتم: «یك هفته! در این پیش بینی غلو نمی کنی؟» او بار دیگر تأکید کرد این مسأله امکان پذیر است و افزود: «این کار خیلی ساده

است، ما فقط به بولدوزر نیاز داریم. شن و ماسه‌ای که برای مسدود کردن آبراه لازم است، در محل وجود دارد و نیازی به انتقال آنها از جای دیگر نیست.»

در پایان آن روز، به دنبال بازگشتم از جبهه به مرکز ۱۰، طرحم را با وزیر جنگ در میان گذاشتم، اما او را بسیار دودل یافتم. پس از آنکه اهمیت ادامهٔ خسارات وارده به پلها را برایش روشن ساختم، به ناچار پذیرفت که موضوع را با سادات در میان گذارد. نمی‌توانستم وقت را به انتظار جواب سادات تلف کنم. از این رو، تصمیم گرفتم اقدامات مثبتی در اجرای این طرح انجام بدهم. در خصوص این طرح با سرتیپ جمال علی رئیس دایرهٔ مهندسی گفتگو کردم. او گفت که باید موضوع را با دکتر بدران وزیر اصلاحات ارضی، مهندس مشهور احمد مشهور رئیس سازمان آبراه سوئز و مهندس عثمان احمد عثمان مدیر شرکت پیمانکاران عرب بررسی کنیم. ساعت ۲۱ همان روز، همهٔ آنان به همراه سرتیپ جمال علی، برای بررسی موضوع، در دفترم در مرکز ۱۰ حضور یافتند. عللی را که مرا ناگزیر به اجرای این طرح می‌کرد، برایشان توضیح دادم و از آنان نظرخواهی کردم. واکنش مهندس عثمان احمد عثمان مثبت بود و در حالی که دستش را به سوی من دراز می‌کرد، گفت: «تیمسار! باید به خاطر این طرح به شما تبریك بگویم. من شخصاً به آن فکر کرده بودم و درصدد بودم آن را به نیروهای مسلح پیشنهاد کنم. این طرحی بسیار عالی و اجرای آن بآسانی امکان پذیر است. برآورد زمان لازم برای پایان ساخت این پلها، نیاز به محاسبات دارد و بس.» مهندس مشهور احمد مشهور با شنیدن سخنانم دچار حیرت و ناامیدی شد و گفت: «چطور به مسدود کردن آبراه می‌اندیشید، سادات امروز با من تماس گرفت و گفت که تجهیزات و نقشهٔ پاکسازی آبراه را به منظور بازگشایی آن برای کشتیرانی آماده کنم؟»[1] به او گفتم: «من نمی‌خواهم آبراه را مسدود کنم. تنها می‌خواهم پلهایی را که تضمین کنندهٔ پیروزی است، بسازم. وانگهی، ما پیش از تأیید رئیس جمهور شروع به اجرای این طرح نخواهیم کرد. در

۱. اکنون، باتوجه به تحولات اوضاع در سالهای ۱۹۷۹ـ۱۹۷۴، می‌توانم حدس بزنم هنگامی که سادات در ۸ اکتبر از مهندس مشهور احمد مشهور خواست طرح لایروبی آبراه و زمینهٔ بازگشایی آن برای کشتیرانی را فراهم سازد، چه در سر می‌پرورانده است؟

ضمن، وزیر جنگ پس از تماس با رئیس جمهور، مجوز این کار را خواهد گرفت.»
مهندس عثمان احمد عثمان، مهندس مشهور را دلداری داد و به او گفت که پس از پایان جنگ می‌تواند این پلها را طی چند روز از آبراه پاکسازی کند. در پایان جلسه به توافق رسیدیم که مهندس عثمان احمد عثمان اجرای طرح را بر عهده بگیرد، به شرط آنکه سازمان آبراه سوئز و وزارت اصلاحات ارضی همهٔ امکانات خود را در اختیار وی قرار دهند. در ساعت ۲۳، آن چهار نفر دفترم را به سوی دفتر عثمان احمد عثمان، به منظور انجام مطالعات ویژه، ترك کردند.

شامگاه ۹ اکتبر، گروه کاری مطالعهٔ طرح را به پایان رساند و مهندس عثمان احمدعثمان گزارش خود را که شامل نکات زیر بود، به من ارائه کرد:

۱. ساخت این نوع پل در دریاچه‌های المُرّه یا در هر جای دیگر در حوزهٔ عملیاتی ارتش سوم دشوار است، زیرا سرعت جریان آب در حوزهٔ این ارتش، ساخت پل خاکی در این مناطق را کاری پرهزینه خواهد ساخت؛

۲. مناطق دفرسوار، فردان و قنطره بهترین مناطق برای ساخت این پلهاست. دفرسوار بهترین شرایط را دارد، زیرا آب در این منطقه چندان جریانی ندارد؛

۳. به محض صدور دستور آغاز عملیات اجرایی، برای تمرکز و انتقال ماشین آلات به محل عملیات، ۷ روز زمان مورد نیاز است و ۹ روز نیز عملیات ساخت پل طول می کشد (مجموعاً ۱۶ روز)؛

۴. انجام طرح در زمان مذکور بسته به این است که شرکت پیمانکاران عرب، بولدوزرها و ماشین آلات مکانیکی خود را که در لیبی مشغول به کار هستند، منتقل سازد و برای این کار از ما تقاضا دارند با مقامات لیبیایی برای صدور مجوز انتقال تماس بگیریم.

بر سادات فشار آوردم و توانستم موافقت او را در شامگاه ۱۰ اکتبر به دست آورم. بیدرنگ گامهای عملی را برای اجرای طرح برداشتیم. روز ۱۶ اکتبر، با نفوذ دشمن به منطقهٔ دفرسوار، طرح ساخت پل در این منطقه لغو شد، اما کارهای اجرایی ساخت پل در مناطق فردان و قنطره ادامه یافت و پس از برخی معضلات و مشکلات مهندسی، نخستین پل

در اول دسامبر، و دومین پل در ۹ دسامبر ۱۹۷۳ ساخته شد.[۱] شگفت اینکه دشمن نیز همین طرح را داشت و در ۷ دسامبر ۱۹۷۳، عملیات اجرایی ساخت پل در منطقهٔ دفرسوار را به پایان رساند و بهره‌برداری از آن را آغاز کرد.

شکست ضدحمله‌های دشمن

پیش بینی می کردیم دشمن با بهره‌جویی از آزادی مانور خود، تانکهایش را در یکی از جبهه‌ها متمرکز کند تا بتواند با وارد آوردن ضربه‌ای سنگین، به نتایج دلخواه دست یابد. دشمن، برخلاف پیش بینی ما، تانکهایش را برای وارد کردن ضربات پراکنده و در محورهای متفاوت به کار گرفت. بدیهی بود همهٔ این حملات ناموفق خواهند بود. صبح روز ۸ اکتبر، یکی از تیپهای زرهی دشمن به لشکر ۱۸ پیاده در محور قنطره یورش آورد و همزمان با آن، یك تیپ زرهی دیگر نیز به لشکر ۲ پیاده در محور فردان حمله کرد که نیروهای ما توانستند هر دو حمله را دفع کنند.

بعد از ظهر همان روز، دشمن با سه تیپ زرهی دست به ضدحمله زد. در این ضدحمله، دو تیپ به لشکر ۲ پیاده در محور فردان، و تیپ دیگر به حوزهٔ عملیاتی لشکر ۱۶ پیاده در محور اسماعیلیه یورش آوردند. لشکر ۲ پیاده یکی از تیپها را به طور کامل نابود کرد؛ تیپ دیگر نیز با تحمل تلفاتی سنگین، مجبور به عقب نشینی شد. لشکر ۱۶ پیاده نیز با دفع ضدحملهٔ دشمن، او را ناگزیر به عقب نشینی ساخت.

فردای آن روز (سه شنبه ۹ اکتبر) دشمن باردیگر دست به ضدحمله زد. در این ضدحمله، دو تیپ زرهی علیه لشکر ۱۶ پیاده وارد عمل شدند. این ضدحمله نیز ناموفق بود و پس از آن، دشمن هیچگاه اقدام به ضدحمله سنگین نکرد. به این ترتیب، ضدحمله‌های اصلی دشمن در روزهای ۸ و ۹ اکتبر سرکوب شدند.

---

۱. به هنگام ساخت پلهای ثابت، جریان آب مشکلات متعددی به وجود آورد. هرچه به وسط آبراه نزدیکتر می‌شدیم، سرعت جریان آب افزایش می‌یافت و شن و ماسه را با خود می‌برد. سرانجام، مهندسان مصری به ضرورت ساخت دریچه‌ای به عرض حدود ۵۰ ـ ۴۰ متر برای عبور آب متقاعد شدند. از این رو، طرح من در پایان کار به صورت تنگ کردن مجرای آبراه تا ۵۰ ـ ۴۰ متر دگرگون شد و روی این دریچه، پل شناور نصب گردید.

در ساعت ۱۶:۴۵ روز ۱۰ اکتبر، لشکر ۲ پیاده به ما اطلاع داد دشمن با نیرویی به استعداد یك گردان تانك پشتیبانی شده به‌وسیلهٔ نیروی پیادهٔ مستقر بر نفربرهای زرهی، به جناح چپ لشکر حمله کرده و توانسته است تا عمق حدود دو کیلومتر به مواضع لشکر نفوذ کند، اما این نیرو نیز شب هنگام مجبور به عقب نشینی شد.[۱]

تارومار شدن تیپ ۱ توسط هواپیماهای دشمن

روز ۱۰ اکتبر خبر رسید یگانی از لشکر ۱۹ پیاده به سمت جنوب پیش رفته، مواضع عیون موسی را تصرف کرده است.[۲] در شب ۱۱ اکتبر خبر ناگواری که مایهٔ نگرانی و دلهره گردید، دریافت کردیم. پیام این بود: «تیپ ۱ پیاده، ۹۰ درصد نفرات، سلاح و تجهیزات خود را از دست داده است.» اطلاعاتی که از ارتش سوم و نیز از لشکر ۱۹ پیاده دریافت شد، نشان می‌داد تماس تیپ ۱ با همهٔ قرارگاههای فرماندهی به طور کامل قطع شده است. درنتیجه، هیچکس دقیقاً نمی‌دانست چه بر سر این تیپ آمده است. یك افسر بلندپایه را به‌منظور جمع‌آوری اطلاعات در مورد این تیپ، به جبهه اعزام کردم. تیپ ۱ مأموریت داشت شبانه به جنوب حرکت کند و منطقهٔ سدر را تصرف نماید، اما فرماندهٔ تیپ با خود چنین اندیشیده بود که حرکت نیروهای خود را چند ساعت پیش از غروب آفتاب آغاز کند. در این میان، نیروی هوایی اسرائیل که از نزدیك مراقب صحنه بود، برای آنکه تیپ از چتر پدافند هوایی ما خارج شود، اجازه داد تیپ به سمت جنوب پیشروی کند. هنگامی که تیپ ۱ در زمین بسته‌ای قرار می گیرد که امکان پراکنده شدن در آن وجود نداشت، هواپیماهای اسرائیلی ناجوانمردانه به این تیپ که فاقد هر گونه وسیلهٔ پدافند هوایی بود، حمله می کنند. این نبرد نمونه‌ای است از ضربه‌ای که نیروی هوایی مجهز به موشکهای هوا به زمین می تواند بر نیروی زمینی فاقد پدافند هوایی مؤثر و سیّار وارد آورد. در این نبرد، هیچ یگانی از نیروی زمینی دشمن شرکت نداشت و تنها نیروی هوایی وی توانست تیپ ۱

---

۱. شاید این نیروی مهاجم، مأمور اطلاعات عملیات رزمی بود.

۲. منطقهٔ عیون موسی کماکان زیر چتر شبکهٔ پدافند هوایی خودی قرار داشت.

را تارومار کند.[۱] در طی روزهای بعد توانستیم بسیاری از افراد تیپ و تجهیزات آن را نجات دهیم و به این ترتیب، تلفات تیپ از ۹۰ درصدی که در پیام اول ذکر شده بود، بسیار کمتر شد. با وجود این، تیپ ۱ تا اتمام بازسازی و جبران خساراتش، به مدت چندین روز از صحنهٔ جنگ خارج شد و اعتبار خود را به عنوان یک یگان رزمی از دست داد.

دومین بازدیدم از جبهه

از ضدحمله‌های دشمن در روزهای ۸ و ۹ اکتبر آشکار بود که وی حملهٔ خود را به‌سمت محور الطاسه ـ اسماعیلیه در جبههٔ میانی که در حوزهٔ عملیاتی ارتش دوم قرار داشت، متمرکز ساخته است. به همین علت، تصمیم گرفتم بار دیگر از حوزهٔ عملیاتی ارتش دوم بازدید کنم.

صبح روز پنج‌شنبه ۱۱ اکتبر، برای دومین بار به جبهه رفتم. وضعیت جبهه دلگرم کننده بود و همه مطمئن بودیم نیروهای خودی توانایی دفع هر ضدحملهٔ زرهی دیگر را دارند. به منظور تحکیم اقدامات دفاعی علیه هر ضدحملهٔ دیگر دستور دادم فوراً ۱۰ هزار مین ضدتانک به این ارتش تحویل داده شود.

هنگامی از دومین بازدید برگشتم که توانایی ما برای دفع هر ضدحملهٔ دیگر بیش از همیشه بود، اما به یک نقطه ضعف خطرناک پی بردم که در نخستین بازدیدم متوجه آن نشده بودم. این نقطهٔ ضعف، میزان کنترل پلها و وسایل گوناگون عبور بود. طبق دستور من، در مرحلهٔ عبور، رئیس ستاد هر لشکر مسؤول تنظیم و کنترل عبور بود. به همین خاطر، عملیات عبور با نظم و کنترلی انجام شده بود که طی مدت نخستین بازدیدم نیز ادامه یافت. پس از آن، رؤسای ستاد لشکرها این مسؤولیت را به عده‌ای از افسران دون پایه و درجه‌داران محول کردند. به این ترتیب، بی‌نظمی در منطقهٔ پلها آغاز شد. از سویی، امکان نداشت رئیس ستاد هر لشکر را برای همیشه به کار اشراف بر نظم پلها گماشت، و از سوی دیگر،

---

۱. این مسأله، عدم کارایی نیروهای مصری مستقر در سینا را که ناشی از پیمان صلح مصر و اسرائیل است، آشکار می کند. پیمان یادشده مصر را از استقرار هرگونه پدافند موشکی ضدهوایی در سینا محروم می‌سازد.

سپردن این مسؤولیت به افسران دون پایه نیز پذیرفتنی نبود. از این رو، تصمیم گرفتم فرماندهی ویژه‌ای را برای این مهم تشکیل بدهم. برای این فرماندهی، سرتیپ صالح امین، به عنوان فرماندهٔ گروه ارتش دوم، و سرتیپ دوم منیر سامی، به عنوان فرماندهٔ گروه ارتش سوم منصوب شدند که تعدادی افسر بلندپایه هر کدام از آنان را یاری می کرد.

فصل چهارم

رخنهٔ دفرسوار

تصمیم غلط سیاسی

به دنبال بازگشتم از جبهه در روز پنج‌شنبه ۱۱ اکتبر، وزیر جنگ موضوع گسترش تهاجم به سوی گذرگاهها را با من در میان گذاشت، با توجه به دلایل سابق‌الذکر،[۱] با این طرح مخالفت کردم و افزودم: «نیروی هوایی اسرائیل هنوز هم قدرتمند است و برای هر نیرویی که بدون پوشش هوایی در زمین باز حرکت کند، تهدیدی به شمار می‌رود. باید از تجربهٔ تلخ تیپ ۱ پیاده درس عبرت بگیریم.» چنین می‌نمود که وزیر جنگ متقاعد شده است. از این رو، موضوع را پایان یافته تلقی کردم. با وجود این، او صبح روز بعد باردیگر موضوع مذکور را با من در میان گذاشت و این بار مدعی شد که هدف از حمله، کاهش فشار بر جبههٔ سوریه است. با یادآوری این موضوع که هجوم ما موفق نخواهد شد و فشار بر جبههٔ سوریه را نیز کاهش نمی‌دهد، باردیگر با طرح وی مخالفت کردم و افزودم: «دشمن هشت تیپ زرهی در برابر ما مستقر کرده است و نیازی به انتقال نیروهای اضافی

---

۱. ر. ک. کتاب حاضر، بخش اول.

از جبههٔ سوریه ندارد، چون این نیرو می‌تواند هر حمله‌ای را دفع کند. ما جز شمار محدودی موشك سام - ۶ که برای حمایت از نیروها کافی نیست، پدافند هوایی سیّار نداریم. نیروی هوایی ما هم توانایی لازم برای درگیر شدن با نیروی هوایی اسرائیل را ندارد. به همین دلیل، نیروهای زمینی ما به محض خروج از زیر چتر پدافند هوایی (فراتر از تقریباً ۱۵ کیلومتری شرق آبراه)، شکار نیروی هوایی اسرائیل خواهند شد. با این عملیات، نیروهای خود را، بی‌آنکه کمکی به کاهش فشار از جبههٔ سوریه کرده باشیم، به نابودی خواهیم کشاند.» هنگام ظهر، وزیر جنگ این موضوع را برای سومین بار در طی ۲۴ ساعت مطرح کرد و این بار گفت: «تصمیم سیاسی ما را ملزم به گسترش تهاجم به‌سوی گذرگاهها می‌کند و این کار باید صبح فردا (۱۳ اکتبر) انجام شود!!» حدود ساعت ۱۳:۳۰، پس از تهیه و تنظیم دستورالعمل ویژهٔ گسترش تهاجم، سرتیپ غنیم و سرتیپ طه مجدوب برای ابلاغ آن به فرماندهان ارتشهای دوم و سوم اعزام شدند.

در ساعت ۱۵:۳۰، سرتیپ سعد مأمون، فرماندهٔ ارتش دوم، تلفنی مرا خواست و با ناراحتی گفت: «قربان! من استعفا می‌کنم. من نمی‌توانم دستوری را که توسط سرتیپ غنیم فرستاده‌اید، اجرا کنم.» چند دقیقه‌ای نگذشت که سرتیپ عبدالمنعم واصل روی خط تلفن آمد و او نیز ناراحتی شدید خود را از دستوری که توسط سرتیپ طه مجدوب به دستش رسیده بود، ابراز کرد. هنگام صحبت با آنان یادآور شدم که من نیز با این طرح موافق نیستم، اما مجبور به پذیرفتن آن شده‌ام. این موضوع را با وزیر جنگ مطرح کردم و تصمیم گرفته شد سعد مأمون و عبدالمنعم واصل برای شرکت در جلسه‌ای در قرارگاه سرفرماندهی، در ساعت ۱۸ همان روز، فراخوانده شوند. در این جلسه که تا ساعت ۲۳ ادامه یافت، هر کدام از ما نظراتش را بارها تکرار کرد، اما وزیر جنگ اصرار داشت که دستور جنبهٔ سیاسی دارد و باید پایبند آن باشیم. نتیجهٔ این جلسه سرانجام این شد که حمله به جای روز ۱۳ اکتبر، سپیده دم روز ۱۴اکتبر انجام شود.

این تصمیم، اولین اشتباه جبران‌ناپذیری بود که رهبری سیاسی مصر در جنگ مرتکب شد. این اشتباه ما را به سلسله خطاهای دیگری کشاند که تأثیری به سزا بر روند و

نتایج جنگ گذاشت. برای گسترش حمله به شرق آبراه، می‌بایست سرپلها قدرتمندانه حفظ می‌شدند و خط دوم را نیز به صحنهٔ نبرد گسیل می‌کردیم. در ۱۳ اکتبر شب و بامداد ۱۴ اکتبر، لشکر ۲۱ زرهی از حوزهٔ عملیاتی لشکر ۱۶ پیاده عبور کرد و لشکر ۴ زرهی نیز، بجز یك تیپ زرهی، از سرپل ارتش سوم گذشت.

نقشهٔ ما برای تهاجم عبارت بود از پیشروی چهار تیپ زرهی و یك تیپ پیاده مکانیزه در چهار محور به شرح زیر:

- یك تیپ زرهی به سمت گذرگاه متلا (جبههٔ جنوبی)؛
- یك تیپ پیاده مکانیزه به سمت گذرگاه جدی (جبههٔ جنوبی)؛
- دو تیپ زرهی به سمت الطاسه (جبههٔ میانی)؛
- یك تیپ زرهی به سمت بالوظه (جبههٔ شمالی).

دشمن در نبرد روزهای ۸ و ۹ اکتبر نزدیك به ۲۶۰ دستگاه تانك را از دست داده بود. حملهٔ تانکهای دشمن به مواضع پیادهٔ ما در این دو روز، بر همان شیوهٔ قدیمی سرعت و ایجاد شوك روانی در سربازان پیاده متکی بود، اما بزودی دریافت سربازان مصری با سلاحهای ضدتانك و روحیهٔ بالایی که دارند، می‌توانند تانکهای او را براحتی منهدم کنند. از روز ۱۰ اکتبر به بعد، اسرائیل تانکهایش را با شیوه‌ای هشیارانه که بر حرکت کُند و استفاده از زمین و خاکریزهای طبیعی متکی بود، به کار گرفت؛ در نتیجه، تلفات زرهی وی به طور چشمگیری کاهش یافت و بیشتر تلفات زرهی خود را نیز جبران کرد. در ۱۳ اکتبر، تعداد تانکهای هشت تیپ زرهی که دشمن در برابر ما صف‌آرایی کرده بودند، به ۹۰۰ دستگاه می‌رسید.

در ۱۴ اکتبر ما می‌بایست تنها با ۴۰۰ دستگاه تانك، در جایی که دشمن برمی‌گزید و زیر چتر برتری هوایی او بود، به ۹۰۰ دستگاه تانك وی یورش می‌بردیم!! این تصمیم را چه باید نامید، نادانی، قمار یا خیانت؟ هنوز هم در این رابطه ابهامات بسیاری وجود دارد. دشمن موفق شد تیپهای حمله کنندهٔ ما را در مناطقی که خود با دقت انتخاب کرده بود، به تله بیندازد. در این روز سیاه، ۲۵۰ دستگاه تانك مصری منهدم شد که این از جمع تلفات ما در هشت روز اول جنگ بیشتر بود. حدود ظهر روز ۱۴ اکتبر نیروهای ما باردیگر به سرپلها

در شرق آبراه عقب نشینی کردند.[۱]

در ساعت ۱۱ روز ۱۴ اکتبر، کوشیدم تلفنی با سرتیپ سعد مأمون تماس بگیرم، اما به من گفتند که او استراحت می کند. این مسأله غیر طبیعی می نمود، چون برای فرمانده جایز نیست در حالی که نیروهایش درگیر نبردی سنگین هستند، استراحت کند. گمان کردم باید خیلی خسته باشد که چنین رفتاری از او سر بزند. حدود ساعت ۱۳، سادات، پس از آنکه وزیر جنگ وضعیت را به وی اطلاع داد، به مرکز ۱۰ آمد. سادات به من دستور داد برای بالا بردن روحیهٔ سربازان به جبهه بروم. در ساعت ۱۴ برای سومین بار به سوی جبهه حرکت کردم. در ساعت ۱۶ در قرارگاه فرماندهی ارتش دوم حاضر بودم. سرتیپ سعد مأمون در اتاق عملیات نبود. هنگامی که راجع به او پرسیدم برای اولین بار از دلیل واقعی رفتار او مطلع شدم. تأثیر اخبار شکست آن روز نیروهایش، موجب بیماری وی شده بود. معاونان وی عقیده داشتند که نشاطش را پس از چند ساعت خواب، باز خواهد یافت. به همین جهت، این خبر را از سرفرماندهی پنهان کرده بودند. برای دیدن وی به اتاقش رفتم، او بر روی تخت دراز کشیده و دکتر معالج در کنار تختش نشسته بود. به هنگام ورودم کوشید بنشیند، اما دکتر از این کار او جلوگیری کرد. دکتر در گفتگوی خصوصی با من، که بیرون از اتاق مأمون انجام شد، به من گفت که او باید تحت مراقبت ویژه‌ای قرار گیرد که امکانات آن در منطقهٔ مقدم نبرد فراهم نیست و باید وی را به پشت جبهه منتقل کرد. هنگامی که به سرتیپ سعد مأمون گفتم او را به بیمارستان معادی منتقل خواهیم کرد، بشدت ناراحت شد و تأکید کرد که سلامتش را بسرعت باز خواهد یافت و می تواند فوراً مسؤولیتهای محوله را بر عهده گیرد؛ سپس از من

---

۱. تلفات ما در زمینهٔ تانک به قرار زیر بود:

ـ از ۶ تا ۱۳ اکتبر	۲۴۰ دستگاه
ـ ۱۴ اکتبر	۲۵۰ دستگاه

تلفات دشمن نیز به قرار زیر بود:

ـ از ۶ اکتبر تا سپیده‌دم ۷ اکتبر	۳۰۰ دستگاه
ـ ۸ و ۹ اکتبر	۲۶۰ دستگاه
ـ ۱۰ تا ۱۳ اکتبر	۵۰ دستگاه
ـ ۱۴ اکتبر	۵۰ دستگاه

خواهش کرد او را به بیمارستان منتقل نکنم. در برابر اصرار وی تصمیم گرفتم انتقال او را تا روشن شدن وضعیت سلامتش، تا صبح روز بعد به تعویق اندازم. با دکتر معالج قرار گذاشتم صبح روز بعد مرا از وضعیت سلامت مأمون آگاه کند.[۱]

پس از ترك اتاق سرتیپ سعد مأمون، با افسران فرماندهی ارتش دوم موقعیت را بررسی کردیم. همچنین با فرماندهان لشکرها تماس گرفتم و درود رئیس جمهور را به آنان ابلاغ کردم. درصدد برآمدم از لشکر ۲۱ زرهی بازدید کنم، زیرا بار گران نبرد صبح آن روز را بر دوش گرفته بود، اما سرتیپ دوم عرابی فرماندهٔ لشکر، به من توصیه کرد این کار را نکنم، زیرا هوا رو به تاریکی می‌رفت و حرکت شبانه در صحنهٔ نبرد کار پرخطری بود. با وجود هشدارهای عرابی، تصمیم گرفتم به لشکر سرکشی کنم. ساعت ۱۷، راهی حوزهٔ لشکر ۱۶ پیاده شدم. یکی از پلها ویران شده بود و بناچار به سوی پل دیگر حرکت کردم، اما واحد مهندسی برای جلوگیری از نابودی پل به وسیلهٔ آتش توپخانهٔ دشمن که آتش سنگینی را بر منطقه اجرا می‌کرد، پل را تفکیك کرده بود. هوا کاملاً تاریك شده و حرکت ـ در نتیجهٔ اقدامات امنیتی حرکت شبانه ـ بسیار کُند بود؛ به همین علت، تصمیم گرفتم دوباره به قرارگاه فرماندهی ارتش دوم بازگردم. به هنگام بازگشت، منطقهٔ پل ویران‌شده زیر آتش توپخانهٔ دشمن قرار داشت؛ از این رو، برای کاهش احتمال آسیب به حداقل ممکن، بسرعت از منطقه گذشتیم. با دو دستگاه خودرو حرکت می‌کردیم که من در اولین خودرو قرار داشتم و تعدادی محافظ در خودروی دوم نشسته بودند. خودروی من بی آنکه متحمل آسیب شود از منطقه گذشت، اما ترکش گلولهٔ توپ به دومین خودرو اصابت کرد و یکی از محافظان مصدوم و به بیمارستان منتقل شد. سرانجام، حدود ساعت ۲۰، به قرارگاه فرماندهی ارتش دوم رسیدم و مجدداً با سرتیپ دوم عرابی تماس گرفتم و وضعیت را به وی گفتم. پس از آنکه سرباز آسیب دیده را به یکی از بیمارستانهای ارتش دوم منتقل کردیم، در حدود ساعت ۲۳ به مرکز ۱۰ رسیدم و وضعیت را به وزیر جنگ اطلاع دادم. تقریباً

---

۱. صبح روز ۱۵ اکتبر، پزشك معالج با من تماس گرفت و گفت که وضع وی بهبود نیافته است. از این رو، او را به بیمارستان معادی منتقل کردیم و تا پس از برقراری آتش‌بس در بیمارستان بستری بود.

نیمهٔشب بود که سادات با من تماس گرفت و وضعیت را از من پرسید و تمام آنچه را دیده و انجام داده بودم، به وی گفتم.

دربارهٔ دلایلی که ما را از گسترش تهاجم به سوی شرق، بلافاصله پس از موفقیت در عملیات عبور، بازداشت، سخن فراوان گفته شده و دیدگاهها پیرامون این مسأله متعدد است. شایعات بسیاری رواج یافت که من از طرفداران پیشروی سریع به سوی شرق ـ چه در روز ۱۴ اکتبر و چه پیش از آن ـ بوده‌ام. از آنجا که رژیم مصر از اظهارنظر در تأیید یا تکذیب این موضوع، خواه در سطح تبلیغاتی و خواه در سطح علمی خودداری کرد،[۱] رسانه‌های گروهی جهان با تأکید بر این موضوع، مرا به عنوان چترباز مقتدر، سرسخت، تهاجمی، متهور و مانند این معرفی کردند. هرچند شنیدن این ستایشها خوشحالی مرا برمی‌انگیزد، اما نمی‌خواهم آن صفات زیبا را با تصمیم گسترش جنگ به سوی شرق ارتباط دهم. همواره آمادگی دارم در راه میهنم جان ببازم، اما نمی‌توانم روی آیندهٔ کشورم مخاطره کنم. بنابر دلایل بسیاری که قبلاً گفته شد، همیشه با گسترش جنگ به سوی شرق، خواه در مرحلهٔ برنامه‌ریزی و خواه در مرحلهٔ مدیریت عملیات جنگی، مخالف بودم و نظرم را نیز به صراحت در برابر اشخاصی که برخی از آنان هنوز هم زنده‌اند، بیان می‌کردم.

تلاش سادات برای توجیه اشتباه خود

ادعای سادات مبنی بر اینکه تهاجم ما در روز ۱۴ اکتبر به منظور کاهش فشار بر سوریه انجام شده، ادعایی پوچ و بی‌پایه است که تنها هدف آن توجیه اشتباه رهبری سیاسی مصر می‌باشد. این نتیجه‌گیری بر دلایل زیر متکی است:

۱. فاصلهٔ زیاد نیروهای مصری مستقر در جبههٔ آبراه سوئز تا مرز فلسطین (حدود ۲۰۰ کیلومتر زمین باز سینا) و همچنین برتری فاحش نیروی هوایی اسرائیل سبب می‌شد

---

۱. مقامات مصری در خلال بحثهای اجلاس بین‌المللی جنگ اکتبر ۱۹۷۳ که روزهای ۳۱-۲۷ اکتبر ۱۹۷۵ در قاهره برگزار شد، به این نکته نپرداختند.

تل آویو با شمار اندکی نیرو بتواند جبههٔ مصر را تحت کنترل خود در آورد و در همان حال می توانست بیشتر نیروهای خود را در جبههٔ سوریه متمرکز سازد. در جلسه‌های سازمان مستشاری نظامی عرب (مرکب از رؤسای ستاد ارتشهای کشورهای عرب) و همچنین در دوازدهمین اجلاس شورای دفاع مشترك در نوامبر ۱۹۷۱، نسبت به این مسأله هشدار داده و گفته بودم که اسرائیل در طی یك هفته می تواند نتیجهٔ جنگ در جبههٔ شرقی را یکسره کند و جبههٔ مصر نمی تواند مانعی برای او باشد.[۱] وضعیتی را که در سال ۱۹۷۱ تشریح کرده بودم، در سال ۱۹۷۳ نیز همچنان وجود داشت. تا زمانی که سینا تحت اشغال یا غیر نظامی باشد و همچنین نیروی هوایی مصر ضعیف باشد، این وضعیت همچنان ادامه دارد؛

۲. اسرائیل در جبههٔ سینا هشت تیپ زرهی داشت که برای دفع هرگونه تهاجم مصر، حتی بیش از حد کافی بود. پس تهاجم ما نمی توانست اسرائیل را وادار کند به منظور تقویت جبههٔ سینا، بخشی از نیروهایش را از جبههٔ سوریه منتقل کند؛

۳. روز ۱۲ اکتبر اوضاع در جبههٔ سوریه آرام شده بود. یگانهای پیشقراول دو لشکر عراقی (یك لشکر زرهی و یك لشکر پیاده مکانیزه) به جبههٔ سوریه رسیده و روز ۱۱ اکتبر در نبرد شرکت کرده بودند. همچنین اردن با دو تیپ زرهی در جبههٔ سوریه شرکت کرد که اولین تیپ روز ۱۳ اکتبر و تیپ دیگر، چند روز بعد به جبهه ملحق شدند. بنابراین، وضعیت جبههٔ سوریه که سادات می کوشید از آن گریزگاهی برای شانه خالی کردن از تصمیم نادرست سیاسی خود بیابد، آن گونه نبود که او می کوشید آن را جلوه دهد؛

۴. اگر گسیل لشکرهای ۲۱ و ۴ زرهی برای کاهش فشار بر جبههٔ سوریه بود، چرا این دو لشکر پس از شکست حمله و صرف نظر نهایی از گسترش تهاجم به سوی شرق، به کرانهٔ غربی منتقل نشدند؟

اهمیت حفظ نیروی ذخیره

موفقیت نیروی حمله کننده در شکستن خط دفاعی دشمن و رخنه به عقبهٔ وی،

---

۱. ر.ك. صورتجلسه‌های دوازدهمین اجلاس شورای دفاع مشترك.

رؤیای هر فرمانده است. رسیدن به عقبهٔ دشمن، به نیروی مهاجم امکان می‌دهد سازمان نیروهای دفاعی و قرارگاههای فرماندهی را نابود کند و نیروهای دفاعی را از مناطق تدارك‌رسانی دور سازد. به این ترتیب، نابودی نیروهای محاصره شده، تنها به زمان بستگی دارد و بس. مدافع به دو طریق می‌تواند مانع از دستیابی مهاجم به اهدافش شود: حفظ نیروی ذخیره و مانور با نیروها.

بر اساس یك اصل مسلم در علوم نظامی، خط دفاعی شکست ناپذیر وجود ندارد. هر خط دفاعی، با وجود همهٔ استحکامات و تجهیزات، ممکن است به وسیلهٔ دشمنی که خواهان پیروزی به هر قیمتی است، شکسته شود. برای نمونه، می‌توان از شکسته شدن خط دفاعی فرانسه موسوم به ماژینو توسط آلمانها در سال ۱۹۴۰، شکسته شدن خط دفاعی آلمان به نام زیگفرید توسط متفقین در سال ۱۹۴۵، و بالاخره شکسته شدن خط بارلو اسرائیل توسط مصری‌ها در سال ۱۹۷۳ نام برد. هر خط دفاعی به طور قطع نقاط ضعفی دارد، زیرا محال است مدافع در همه جا قدرتمند باشد. از آنجا که مهاجم از آزادی انتخاب مکان در شکستن خط دفاعی دشمن برخوردار می‌باشد، معمولاً ضعیف‌ترین نقاط را ـ که شانس موفقیت در آنها بیشتر است ـ برمی‌گزیند. از این رو، مدافع می‌بایست در پشت مواضع خود، نیروی ذخیرهٔ آماده‌ای را برای سرکوب هر نیروی مهاجمی که موفق به شکستن مواضع شود، داشته باشد. میزان نیروی ذخیره به عوامل زیادی بستگی دارد. معمولاً تعداد افراد نیروی ذخیره می‌بایست بین یك پنجم تا یك سوم میزان نیروی مدافع باشد. به هر حال، نباید میزان نیروی ذخیره از ۲۰ درصد کمتر باشد، مگر در حالت نیاز مبرم و برای مدتی کوتاه و محدود.

هنگامی که نقشه‌های عبور از آبراه را طرح و بررسی می‌کردیم، این موضوع را در نظر داشتیم که دشمن، چه در مراحل قبل و یا در هنگام عبور و چه به دنبال موفقیت در عبور، اقدام به نفوذ به مواضع ما خواهد کرد. در همین زمینه، حتی سه منطقهٔ مناسب برای نفوذ احتمالی دشمن را ـ که دفرسوار[1] یکی از آنها بود ـ مشخص کردیم و پس از تهیهٔ نقشه‌های

۱. دفرسوار منطقه‌ای بود که دشمن در شب ۱۶ اکتبر ۱۹۷۳ از آنجا به مواضع ما رخنه کرد.

لازم برای سرکوب این نفوذها و تعیین نیروهای مجری، آموزش لازم برای اجرای وظایف به این نیروها داده شد.

برای نابود ساختن هر گونه نفوذی در همان مراحل نخستین، بیشتر تانکهای خود را در منطقه مستقر کردیم. مجموع تانکهایی که به هنگام آغاز در اختیار داشتیم، ۱،۷۰۰ دستگاه بود که از این تعداد، ۱،۳۵۰ دستگاه را در جبههٔ آبراه و ۱۰۰ دستگاه را در منطقهٔ دریای سرخ و دیگر مناطق مصر مستقر کردیم و باقیمانده را که ۲۵۰ دستگاه بود، به عنوان ذخیرهٔ استراتژیك[1] نگاهداشتیم. تیپ زرهی گارد جمهوری نیز که ۱۲۰ دستگاه تانك در اختیار داشت، جزو این ذخیره به حساب آمده بود. طبق نقشه، ارتشهای دوم و سوم با نزدیك به ۱۰۲۰ دستگاه تانك، عملیات عبور را انجام می‌دادند و ۳۳۰ دستگاه تانك در فاصلهٔ تقریبی ۲۰ کیلومتری غرب آبراه مستقر می‌شدند. این تانکها در لشکرهای ۲۱ و ۴ زرهی که از عقبهٔ ارتشهای دوم و سوم حمایت می کردند، سازماندهی شده بودند.[2] این دو لشکر که در مناطق خود در غرب آبراه باقی مانده بودند، می توانستند هر گونه رخنهٔ دشمن را در طول جبهه نابود کنند.

همان گونه که پیشتر گفتیم، تصمیم گسترش تهاجم که در شامگاه روز ۱۲ اکتبر اتخاذ شد، و نیز پیامدهای آن، مانند پیش بردن لشکرهای ۲۱ و ۴ زرهی - بجز یك تیپ زرهی از آن - اشتباهی فاحش بود. از سپیده دم روز ۱۴ اکتبر، در مناطق عملیاتی عقبهٔ ارتشهای دوم و سوم، جز یك تیپ زرهی، نیروی زرهی دیگر در اختیار نداشتیم. از این رو، تعادل نیروها به هم خورد و موقعیتی آرمانی برای رخنهٔ دشمن به مواضع خودی فراهم شد.

پرواز یک فروند هواپیمای شناسایی آمریکایی بر فراز مواضع ما

حدود ساعت ۱۳:۳۰ روز ۱۳ اکتبر، یك فروند هواپیمای شناسایی در آسمان منطقهٔ آبراه ظاهر شد و پس از شناسایی سراسر جبهه، بر فراز دلتا نیز پرواز کرد و بدون

---

۱. ذخیرهٔ استراتژیك در منطقهٔ قاهره استقرار داشت و متشکل از تیپهای ۲۳ زرهی و گارد جمهوری بود.

۲. هر یك از لشکرهای ۴ و ۲۱ زرهی، مرکب از دو تیپ زرهی و یك تیپ پیاده مکانیزه بودند و جهت اهداف عبور، یکی از تیپهای زرهی لشکر ۲۱ زرهی با لشکر ۱۶ پیاده ادغام شد.

تحمل هیچگونه آسیبی از حریم هوایی ما خارج شد. در اتاق عملیات مرکز ۱۰ شاهد حرکت هواپیما بر روی صفحهٔ رادار پدافند هوایی بودم و شگفت‌زده از عدم اقدام پدافند هوایی ما برای سرنگونی آن، زیرا هواپیمای مذکور برفراز منطقه‌ای پرواز می کرد که موشکهای سام فراوانی در آنجا وجود داشت. با تلفن، سرتیپ محمدعلی فهمی را احضار کردم و از وی در مورد علت سرنگون نکردن این هواپیما پرسیدم. او گفت که هواپیما در ارتفاعی بالاتر از بُرد موشکهای ما پرواز می کرد. از ارتفاع و سرعت هواپیما دریافتیم که باید هواپیمای آمریکایی اس. آر - ۷۱ای باشد که در ارتفاع ۳۰ کیلومتری و با سرعت ۳ ماخ پرواز می کند.[۱] این امر بدان معنا بود که اسرائیل به طور یقین از موقعیت نیروهای ما در شرق و غرب آبراه اطلاع یافته است و چیزی که بتوان از دشمن پنهان ساخت وجود ندارد. همچنین باید چنین فرض می کردیم که اسرائیل از وضعیت کلی ما کاملاً باخبر شده است.

علل مخالفت رهبری سیاسی با عقب کشیدن دو لشکر زرهی به غرب

صبح روز ۱۵ اکتبر پیشنهاد کردم برای تقویت مجدد موقعیت دفاعی، لشکرهای ۲۱ و ۴ زرهی را به کرانهٔ غربی آبراه منتقل کنیم، اما وزیر جنگ با بهانه‌تراشی‌هایی مانند تأثیر منفی این اقدام بر روحیهٔ سربازان و اینکه دشمن ممکن است آن را نشانهٔ ضعف ما بداند که فشار او بر نیروهای خودی و درهم ریختگی بیشتر آنان را به دنبال دارد، با این پیشنهاد مخالفت کرد.[۲] این دیدگاه برای من پذیرفتنی نبود. ما با دو زبان مختلف صحبت می کردیم و هیچکدام نمی توانست دیگری را متقاعد سازد. در ورای بهانه‌های وزیر جنگ، دلیلی سیاسی برای عقب نکشاندن نیروها وجود داشت؛ قرار بود سادات سخنرانی سیاسی مهمی در پارلمان مصر ایراد کند و می خواست صدایش از موضع قدرت به گوش آمریکا و اسرائیل

---

۱. ویژگی‌های این هواپیما مشابه ویژگی‌های هواپیمای میگ - ۲۵ ساخت شوروی است.

۲. احمد اسماعیل در طول مدت نبرد، از جبهه بازدید نکرد؛ به همین سبب، نمی توانست توانایی‌های سربازان را که من از طریق پیوند با آنان بخوبی این توانایی‌ها را می‌شناختم، درك کند. فکر احمد اسماعیل همچنان در سال ۱۹۶۷ مانده بود و نمی توانست توانایی‌های سرباز مصری سال ۱۹۷۳ را درك کند، زیرا با سربازان اختلاط و معاشرت نداشت.

برسد.[۱]

روز ۱۵ اکتبر، هواپیمای اس. آر - ۷۱ ای پرواز شناسایی دیگری برفراز جبهه و پشت جبهه انجام داد و به این ترتیب، دشمن از خالی بودن تقریبی غرب آبراه از نیروی زرهی مطمئن شد. این پرواز شناسایی می توانست هشداری باشد به رژیم مصر که دشمن می تواند با اطمینان کامل به جبههٔ ما نفوذ کند و عقب کشاندن لشکرهای ۲۱ و ۴ زرهی به غرب آبراه امری ضروری است. متأسفانه چنین نشد و علت این امر نادانی یا کوتاهی فرماندهان نظامی نبود، بلکه بازی با خطر و غرور رهبری سیاسی بود و منجر به فاجعه شد. دشمن وقت را تلف نکرد و عملیات رخنه به مواضع ما را در شب ۱۶ اکتبر آغاز کرد.

رخنهٔ دشمن در شب ۱۶ اکتبر

اطلاعات اولیه در مورد نفوذ دشمن، روز ۱۶ اکتبر به سطح سرفرماندهی نیروهای مسلح رسید. اطلاعات فشرده بود و هیچگونه نگرانی را برنمی انگیخت. پیام واصله این بود: «دسته‌های کوچکی از نیروهای دشمن موفق شده‌اند به کرانهٔ غربی آبراه نفوذ کنند و ارتش اقدامات لازم را برای نابودی آنها دنبال می کند.»[۲] با وجود اطمینان‌بخش بودن اخبار واصله، سطح آماده‌باش تیپ ۳۳ زرهی مستقر در قاهره را افزایش دادم و آن را مأمور کردم آمادهٔ حرکت به حوزهٔ عملیاتی ارتش دوم در جبهه باشد. نیمروز ۱۶ اکتبر، اطلاعات رسیده حاکی از این بود که تعدادی از سکوهای موشکهای سام که برخی از آنها در عمق ۱۵ کیلومتری غرب آبراه قرار داشتند، مورد حمله تانکهای دشمن قرار گرفتند. به علت آشفتگی وضعیت، فرماندهی ارتش [دوم] از تشخیص تعداد و آرایش نیروی مهاجم ناتوان بود. تانکهای دشمن ناگهان با نیرویی متشکل از ۷ تا ۱۰ دستگاه تانك در نزدیکی یك سکوی سام ظاهر می‌شدند و از فاصلهٔ ۱,۵۰۰ تا ۲ هزار متری با موضع در گیر شده، آن را

---

۱. بسیار ساده‌لوحانه است اگر سادات چنین بیندیشد که آمریکا و اسرائیل به ماهواره‌ها و هواپیماهای شناسایی اس. آر-۷۱ای خود اعتماد ندارند و به جای آنها، حرفهای او را می‌پذیرند.

۲. بعدها معلوم شد که دشمن شبانه با نیرویی به استعداد یك تیپ پیاده و یك گردان تانك - ۳۰ دستگاه تانك - عبور کرده بود.

نابود یا خاموش می کردند و پس از عقب نشینی سریع، در جای دیگر ظاهر می‌شدند و نبرد به این ترتیب ادامه می‌یافت. از آنجا که سکوهای سام فاقد سلاحهای لازم برای رویارویی با چنین حمله‌هایی بودند، تانکهای دشمن، پس از اجرای مأموریت، بدون هیچگونه آسیبی عقب نشینی می کردند. [۱]

برخورد من با سادات بر سر نابودی رخنه

بعد از ظهر ۱۶ اکتبر، برای بررسی موقعیت، جلسه‌ای در سرفرماندهی برگزار شد. با وزیر در مورد وارد آوردن ضربه‌ای قدرتمند علیه دشمن در منطقهٔ رخنه در صبح روز ۱۷ اکتبر به توافق رسیدم، اما بار دیگر در شیوهٔ وارد آوردن آن اختلاف پیدا کردیم. اساس طرح من عبارت بود از ضرورت باز گردانیدن توازن به مواضع دفاعی از طریق عقب کشاندن بخشی از نیروهای مستقر در شرق آبراه به غرب آن. به بیان دیگر، همان نظر پیشین با پاره‌ای اصلاحات بر حسب وضعیت جدید. روز قبل (۱۵ اکتبر) پیشنهاد عقب کشاندن لشکرهای ۲۱ و ۴ زرهی را داده بودم، اما در آن روز (۱۶ اکتبر)، به علت فشار شدید دشمن، عقب کشاندن لشکر ۲۱ زرهی آسان نبود. به همین دلیل، پیشنهاد کردم لشکر ۴ زرهی و تیپ ۲۵ زرهی را هنگام شب از حوزهٔ عملیاتی ارتش سوم به عقب بکشانیم و با نیرویی به استعداد دو تیپ زرهی، از غرب آبراه (به سمت شمال شرقی) ضربهٔ اصلی را علیه منطقهٔ رخنه وارد بیاوریم، ضمن آنکه تیپ ۱۱۶ پیاده می‌بایست از غرب به شرق اقدام به حمله‌ای تکمیلی کند و لشکر ۲۱ زرهی، از موضع خود در شرق آبراه، به منظور بستن جادهٔ منتهی به منطقهٔ رخنه از سوی شرق، ضربه‌ای به سمت جنوب وارد آورد. [۲]

وزیر همچنان با عقب کشیدن نیرو از شرق به غرب مخالف بود. به این ترتیب، او عقب کشاندن لشکر ۴ زرهی را نپذیرفت و تصمیم گرفت تیپ ۲۵ زرهی ضربه‌ای از شرق

---

۱. این نمونه‌ای از گرفتاری‌هایی است که نیروی مدافع در صورت موفقیت دشمن در رخنه به خط دفاعی و رسیدن به عقبهٔ نیروها دچار آن می‌شود، زیرا یگانهای مستقر در عقبه آمادگی و توانایی رویارویی با تهاجم تانکها را ندارند.

۲. ر. ک. نقشهٔ شمارهٔ ۳.

آبراه به سمت شمال وارد آورد تا با یورش لشکر ۲۱ زرهی تلاقی کند و در این هنگام، تیپ ۱۱۶ پیاده می‌بایست ضربهٔ تکمیلی را از غرب به شرق وارد می آورد. بنابراین، میان من و وزیر جنگ اختلاف عمده‌ای وجود داشت. در حالی که من خواستار ضربهٔ اصلی علیه منطقهٔ رخنه از غرب آبراه و وارد آوردن ضربهٔ تکمیلی علیه مبدأ رخنه از شرق آبراه بودم، وزیر جنگ نظری کاملاً عکس این داشت و معتقد بود ضربهٔ اصلی از شرق آبراه باشد و ضربهٔ تکمیلی از غرب آن.

امتیازاتی که نقشهٔ پیشنهادی من در برداشت، به شرح زیر بود:

۱. جزو مأموریتهایی که تیپ ۲۵ زرهی پیش از آغاز جنگ برای آنها آموزش دیده بود، نابودی دشمن در صورت رخنهٔ او به منطقهٔ دفرسوار بود. در نتیجه، افسران و سربازان تیپ با ماهیت زمین غرب آبراه و هرگونه پستی و بلندی در آنجا آشنایی کامل داشتند و این امتیاز بزرگی بود که نمی‌بایست از دست می‌رفت؛

۲. عقب کشیدن لشکر ۴ زرهی و تیپ ۲۵ زرهی از شرق آبراه به غرب آن، توانایی را به مواضع دفاعی ما بازمی‌گرداند و باعث می‌شد در مقابله با هر تهدید دشمن برای رسیدن به پشت خطوط نیروهای خودی مقتدرتر باشیم؛

۳. وارد آوردن ضربهٔ اصلی از غرب آبراه، امتیاز برخورداری از چتر پدافند هوایی سام را نیز در برداشت، اما در شرق آبراه از چنین امتیازی برخوردار نبودیم و امکان داشت نیروهای خودی شکار حملهٔ هواپیماهای مهاجم شوند. در این باره، توجه به فاجعهٔ تارومار شدن تیپ ۱ پیاده توسط نیروی هوایی دشمن که بیش از پنج روز از آن نمی گذشت، ضروری است؛

۴. وارد آوردن ضربهٔ اصلی با نیروی دو تیپ زرهی از غرب آبراه می توانست شوک شدیدی برای دشمن به همراه داشته باشد و افزون بر این، موجب صرفه‌جویی در نیروهای لازم برای تأمین قاعده و جناحهای تهاجم می‌شد. اگر تیپ ۲۵ زرهی از شرق حمله می کرد، ضربه چندان شدتی نمی‌داشت و قاعده و جناحهای تهاجم نیز در معرض خطر قرار می گرفت.

با وجود آشکار بودن این امتیازات برای هر فرماندهٔ نظامی، باز هم وزیر جنگ

عقب کشاندن تیپ ۲۵ زرهی به غرب رارد کرد. در گفتگوی تلفنی که برای تبادل نظر پیرامون این موضوع با سر تیپ عبدالمنعم واصل انجام شد، وی گفت که ترجیح می‌دهد تیپ ۲۵ زرهی به عقب کشانده شود و ضربه‌اش را علیه منطقهٔ رخنه از غرب وارد آورد. وی همچنین گفت که فرماندهٔ تیپ ۲۵ زرهی نیز با او هم‌نظر است. با وجود اشتراك نظر فرماندهان نظامی، وزیر جنگ باز هم این پیشنهاد را رد کرد.[1]

چند ساعت بعد، سادات به مرکز ۱۰ آمد. هنوز هم فرصت باقی بود. اندیشیدم از رئیس جمهور برای وتو کردن تصمیم وزیر جنگ و تأیید نظرم در رابطه با عقب کشاندن بخشی از نیروها از شرق و وارد آوردن ضربهٔ اصلی علیه منطقهٔ نفوذ از غرب، کمك بگیرم.[2] به همین علت، پیشنهادهای قبلی را برای سادات شرح دادم، اما او مهلت نداد صحبت خود را تمام کنم، در حالی که کنترل اعصابش را از دست داده بود، با حالتی غیر طبیعی بر سرم فریاد کشید: «دیگر نمی‌خواهم این پیشنهادهای مربوط به عقب کشیدن نیروها از شرق را بشنوم. اگر این موضوع را دوباره مطرح کنی، ترا محاکمه خواهم کرد.» کوشیدم برایش توضیح بدهم که مانور نیروها و عقب نشینی دو موضوع متفاوت است، اما او نمی‌خواست به حرفهایم گوش دهد و با حالتی عصبی مانع از سخن گفتنم می‌شد.[3] سخنان سادات بشدت مرا آزرد. به ذهنم خطور کرد که استعفا کنم، اما بزودی این موضوع را کنار گذاشتم. چگونه نیروهای مسلح را به هنگامهٔ خطر ترك کنم؟ دشمنان دربارهٔ من چه خواهند گفت؟ در اولین بحران فرار کرد؟ نه، هرگز این را بر خودم نمی‌پذیرم. نیروهای مسلح را در زمان اقتدار همراهی کرده‌ام، پس باید به هنگام سختی‌ها نیز در کنار آنها باشم، حتی اگر نتوانم هر آنچه را که می‌خواهم، به انجام برسانم. غرورم را نادیده گرفتم و به خود

---

۱. تا آن لحظه از بازیهای سیاسی بی‌خبر بودم و گمان می‌کردم مخالفت وزیر جنگ با جابجایی بخشی از نیروهای مستقر در شرق آبراه نتیجهٔ خشك ذهنی اوست، نه زد و بندهای سیاسی. به همین دلیل، تصمیم گرفتم برای اصلاح اوضاع از سادات کمك بگیرم.

۲. ظاهراً این اصرار وزیر جنگ بنا بر دستور سادات بود، چون هنگامی که برای بار دوم موضوع را با سادات در میان گذاشتم، خشمگین شد.

۳. این امر نشان می‌دهد که مخالفت با عقب نشاندن بخشی از نیروهای ما از شرق به غرب، بیشتر تصمیم سادات بود تا تصمیم وزیر جنگ.

گفتم: «سادات به طور قطع چنان اعصابش خرد شده که نمی تواند با وضعیت بدرستی برخورد کند. به خاطر مصر باید او را هرچند موقتاً تحمل کنم.[۱] از این رو، همان طور که گفته شد، دستورالعمل عملیات روز ۱۷ اکتبر را، طبق تصمیم گرفته شده از سوی وزیر جنگ و رئیس جمهور، صادر کردیم.[۲]

حدود نیمهٔ شب به استراحت پرداختم، اما افسر نگهبان اتاق عملیات در ساعت ۳بامداد بیدارم کرد و گفت که سرتیپ عبدالمنعم واصل می خواهد فوراً با من صحبت کند. واصل به من گفت که تیپ ۲۵ زرهی به دلایلی فنی نمی تواند امروز حرکت کند. آشکار بود که سرتیپ عبدالمنعم واصل و فرماندهٔ تیپ ۲۵ زرهی، فاجعه را برای تیپ پیش بینی می کردند و می خواستند مشکلاتی را که می توانست مانع از انجام این عملیات انتحاری گردد، مطرح کنند. در درونم به صداقت و همفکری نهفته در سخنان سرتیپ عبدالمنعم واصل ایمان داشتم، اما مسؤولیتم در آن هنگام ایجاب می کرد با وی مخالفت کنم. اصل کلی این است که فرماندهان می توانند به هنگام مشورت پیش از اتخاذ تصمیم، با هم اختلاف داشته باشند، اما به محض اتخاذ تصمیم تك تك آنان باید در حد توان خویش برای اجرای آن بکوشد، خواه تصمیم از دیدگاه آنان درست باشد، خواه نادرست. تصمیم گرفته شده بود و دیگر امکان سرپیچی از آن وجود نداشت. به دنبال گفتگویی طولانی، عبدالمنعم واصل با ناامیدی بسیار به من گفت: «لاحول و لاقوة الا باللّه، این دستور را اجرا خواهم کرد، اما قبلاً گفته باشم که این تیپ نابود خواهد شد.»

جمع نیروهای دشمن در جبهه، در سپیده‌دم روز ۱۷ اکتبر، عبارت بود از هشت تیپ زرهی و دو تیپ پیاده مکانیزه که آرایش آنها به شرح زیر بود:[۳]

یك لشکر، سرپل منطقهٔ دفرسوار را در دست داشت. این لشکر مرکب بود از

---

۱. خداوند سبحان در قرآن می‌فرماید: «و عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم»؛ در آن هنگام نمی‌دانستم که خشم سادات در روز ۱۶ اکتبر در برابر هفت افسر در اتاق عملیات، عملی بود که خداوند متعال به وسیلهٔ آن خواست اختلاف من با سادات و احمد اسماعیل چنان آشکار شود که سادات نتواند در آینده برحق بودن من و ناحق بودن خودش و احمد اسماعیل را منکر شود.

۲. ر. ك. نقشهٔ شمارهٔ ۴.

۳. ر. ك. نقشهٔ شمارهٔ ۲.

یك تیپ زرهی و یك تیپ پیاده مکانیزه مستقر در غرب آبراه و یك تیپ زرهی دیگر به منظور تأمین مبدأ رخنه در شرق آبراه؛

یك تیپ زرهی و یك تیپ پیاده مکانیزهٔ دشمن، لشکر ۲۱ زرهی (دو تیپ زرهی) را که از جناح راست ارتش دوم دفاع می کرد، تحت کنترل داشتند؛

یك تیپ زرهی، خط مقدم ارتش دوم را تحت کنترل داشت. خط مقدم ارتش دوم شامل لشکرهای ۱۸، ۲ و ۱۶ به همراه دو تیپ زرهی و دوازده گردان تانك بود.[۱]

یك تیپ زرهی، خط مقدم ارتش سوم را تحت کنترل داشت. خط مقدم ارتش سوم شامل لشکرهای ۷ و ۱۹، تیپ ۱ پیاده، لشکر ۴ زرهی ـ جز یك تیپ زرهی ـ و تیپ ۲۵ زرهی بود و جمع نیروی زرهی متعلق به سرپل ارتش سوم به سه تیپ زرهی و ده گردان تانك می رسید؛

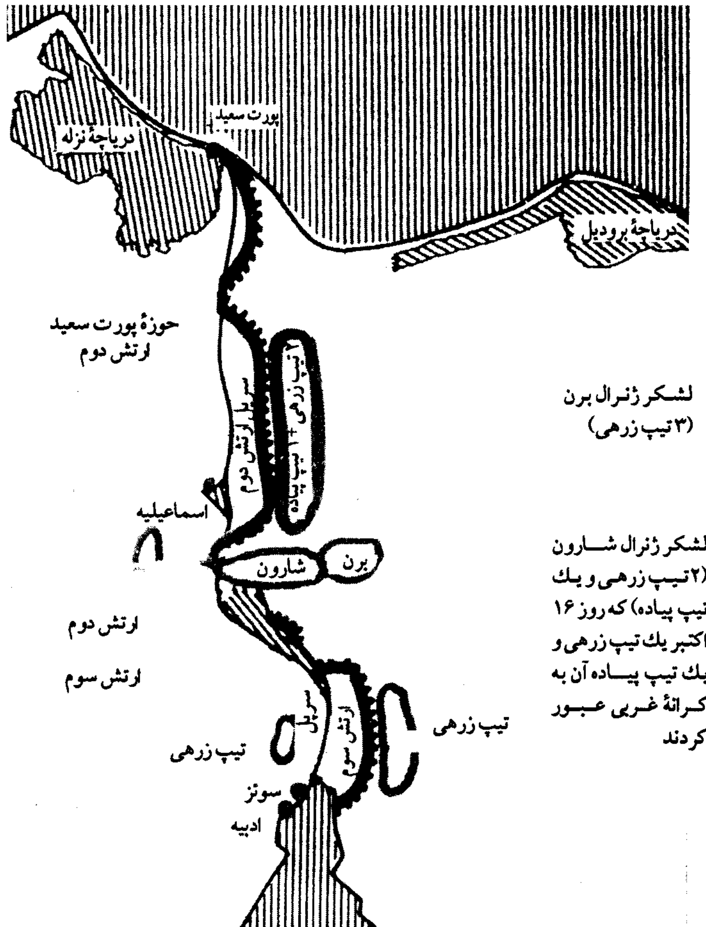
یك لشکر مرکب از سه تیپ زرهی که در حدود ۲۰ کیلومتری شرق آبراه استقرار داشت، آماده بود به محض نصب پل بر روی آبراه، از آن عبور کند.[۲]

از تشریح وضعیت نیروهای خودی در سپیده‌دم روز ۱۷ اکتبر احساس شرمندگی می کنم، اما به خاطر مصر و پند گرفتن از اشتباهات و افشای نام کسانی که برای هدفهای پنهان سیاسی، علیه نیروهای مسلح توطئه کردند، باید سخن گفت. در سازمان هر لشکر پیادهٔ مصری، چهار گردان تانك، یك گردان بی. ام. پی، یك گردان مالوتکا، یك گردان توپخانهٔ ضدتانك، ۱۱ گردان توپخانهٔ عملیاتی، ۹۰ قبضه توپهای بی ـ ۱۰ و بی ـ ۱۱ و ۴۵۰ قبضه آر. پی. جی وجود داشت. سازماندهی لشکر پیاده به گونه‌ای بود که توانایی دفع حملات یك لشکر زرهی (متشکل از سه تیپ زرهی) را داشته باشد. با وجود این، به منظور تقویت عملیات عبور، هر لشکر را با یك تیپ زرهی اضافی و نیز شمار اضافی موشکهای مالوتکا ـ گرفته شده از یگانهای غیر شرکت کننده در عملیات عبور ـ تقویت کردیم. این نیروهای پشتیبانی کننده می‌بایست به محض تثبیت موقعیت در کرانهٔ شرقی، به عقب کشیده

۱. هر سه گردان تانك تقریباً معادل یك تیپ زرهی می شد.

۲. تیپ پیاده و تیپ زرهی در شبهای ۱۶ و ۱۷ اکتبر با استفاده از قایق و کرجی عبور کرده بودند.

نقشهٔ شمارهٔ ۲: آرایش نیروها در شب ۱۷/۱ اکتبر ۱۹۷۳



ملاحظات:

نیروهای ارتش دوم در شرق آبراه (ده تیپ پیاده مکانیزه، دوازده گردان تانك، سه گردان بی. ام. پی، چهار گردان مالوتکا و سه گردان توپخانهٔ ضدتانك) که دو تیپ زرهی و یك تیپ پیاده دشمن در برابر این نیرو موضع گرفته بود.

نیروهای ارتش سوم در شرق آبراه (نه تیپ پیاده، سه تیپ زرهی، ده گردان تانك، دو گردان بی. ام. پی، سه گردان مالوتکا و دو گردان توپخانهٔ ضدتانك) که یك تیپ زرهی دشمن در برابر این نیروها موضع گرفته بود.

حوزهٔ رخنه (دفرسوار): دشمن در غرب آبراه، یك تیپ زرهی و یك تیپ پیاده، و در شرق آبراه، در سمت دفرسوار، چهار تیپ زرهی در اختیار داشت، ولی ما در برابر منطقهٔ رخنه در غرب آبراه، فقط یك تیپ پیاده داشتیم.

نقشهٔ شمارهٔ ۳: نقشهٔ پیشنهادی من برای نبرد دفرسوار در روز ۱۷ اکتبر ۱۹۷۳

منطقهٔ عملیات	نیروهای خودی			دشمن		نسبت زرهی
	ت پ	ت ز	گد ز	ت پ	ت ز	
دفرسوار	۲	۵	۱	۲	۳	۲ به ۱
خط مقدم ارتش دوم	۱۰	۲	۱۲	–	۱	۶ به ۱
ارتش سوم	۸	۱	۱۰	–	۱	۴ به ۱
ذخیرهٔ عملیات	–	–	–	–	۳	
جمع	۲۰	۸	۲۲	۲	۸	۳ به ۱

ت: تیپ   پ: پیاده   ز: زرهی   گد: گردان

ملاحظات:

۱. طبق این طرح نسبت برتری زرهی ما در غرب آبراه ۳ به ۱ می‌شد؛

۲. چون دشمن تا آن هنگام پلی نصب نکرده بود، انتظار نمی‌رفت که لشکر برن را به کرانهٔ غربی آبراه گسیل کند.

می‌شدند. در این زمینه، موشکهای مالوتکا و تیپهای زرهی - یا دست کم بیشتر آنها - می‌بایست به غرب آبراه بازگردانده می‌شدند تا به عنوان ذخیرهٔ زرهی با حملات دشمن مقابله می‌کردند، اما متأسفانه در عمل، عکس این روی داد. به بیان دیگر، به جای اینکه این نیروها را از شرق به غرب انتقال می‌دادیم، شب ۱۴ اکتبر لشکرهای ۴ و ۲۱ زرهی را به شرق گسیل کردیم، و زمانی که خواستار بازگردانیدن این دو لشکر به غرب شدم - آنگونه که بیان شد - وزیر جنگ مخالفت کرد و سادات خشمگین شد. روز ۱۷ اکتبر، هشت تیپ زرهی در جبهه داشتیم و این تعداد با نیروی زرهی دشمن مساوی بود، اما وضعیت این تیپها واقعاً دل انسان را به درد می‌آورد:

چهار تیپ زرهی هیچگونه مانوری انجام نمی‌دادند و در حوزهٔ عملیاتی لشکرهای ۱۸، ۲، ۷ و ۱۹ پیاده زمین‌گیر شده بودند؛

تیپ ۲۵ زرهی از سرپل ارتش سوم در شرق آبراه، به سمت شمال و در حدود ۳۰ کیلومتری خارج از چتر پدافند هوایی و همچنین خارج از بُرد پشتیبانی توپخانهٔ خودی و در منطقه‌ای که دشمن در آن چهار تیپ زرهی و تسلط هوایی داشت، حرکت می‌کرد؛[1]

دو تیپ از لشکر ۲۱ زرهی - که طی نبرد سه روز گذشته توان خود را از دست داده بود - به منظور بستن جادهٔ منتهی به رخنه (در کرانهٔ شرقی)، به سمت جنوب یورش می‌بردند؛

یك تیپ دیگر، عقبهٔ ارتشهای دوم و سوم را حفاظت می‌کرد.

این امر به آن معنا بود که سرفرماندهی نیروهای مسلح، سه تیپ زرهی - از جمله تیپ ۲۵ زرهی که احتمال رسیدنش به منطقهٔ نبرد کم بود - و یك تیپ پیاده را برای نبرد دفرسوار اختصاص داده بود، در حالی که دشمن در همان منطقه شش تیپ زرهی و دو تیپ پیاده داشت. به این ترتیب، دشمن در منطقهٔ نبرد برتری فاحشی داشت. این تصمیم، سومین اشتباه بزرگی بود که سادات مرتکب می‌شد.[2]

۱. ر. ك. نقشهٔ شمارهٔ ۲.

۲. اولین اشتباه، گسیل لشکرهای ۴ و ۲۱ زرهی به شرق بود. دومین اشتباه، خودداری از بازگرداندن این دو لشکر پس از شکست حملهٔ روز ۱۴ اکتبر بود.

در نتیجهٔ این اشتباهات، رشته‌ای از اشتباهات به وقوع پیوست که شرح مفصل آن خواهد آمد.

نبرد دفرسوار در روز ۱۷ اکتبر

۱. تیپ ۱۱۶ پیاده از غرب به شرق و به سمت سرپلی که قاعده‌اش حدود ۵ کیلومتر بود، حرکت کرد و به هنگام پیشروی خود، موفق به نابودی تعدادی از تانکهای دشمن شد. هنگامی که به فاصلهٔ ۲ کیلومتری آبراه رسید، بر اثر آتش سنگین دشمن، پس از تحمل تلفات بسیار، ناچار به عقب نشینی شد؛

۲. لشکر ۲۱ زرهی موفق شد جادهٔ منتهی به منطقهٔ دفرسوار (کرانهٔ شرقی) را ببندد، اما چون نتوانست در جنوب این جاده پیشروی کند، جادهٔ مزبور از سمت جنوب و جنوب شرقی همچنان باز ماند؛

۳. تیپ ۲۵ زرهی به پیشروی خود ادامه داد و دشمن باتوجه به برتری زرهی چشمگیرش در منطقه، یك لشکر زرهی را برای مقابله با این تیپ اعزام کرد (این لشکر ذخیره بود و در ۲۰ کیلومتری شرق استقرار داشت). لشکر زرهی دشمن یکی از تیپهای خود را جهت سد کردن جادهٔ پیشروی تیپ ۲۵ زرهی به سمت شمال اختصاص داد و در همان حال، دو تیپ دیگر را برای استقرار در مواضعی در راست و عقبهٔ مسیر پیشروی تیپ ۲۵ زرهی به حرکت درآورد. هنگامی که تیپ ۲۵ زرهی داخل منطقه کمین شد، از سه طرف زیر آتش قرار گرفت و همان طور که من، سرتیپ عبدالمنعم واصل و فرماندهٔ تیپ مذکور پیش بینی کرده بودیم، تیپ ۲۵ زرهی کاملاً نابود شد.[۱]

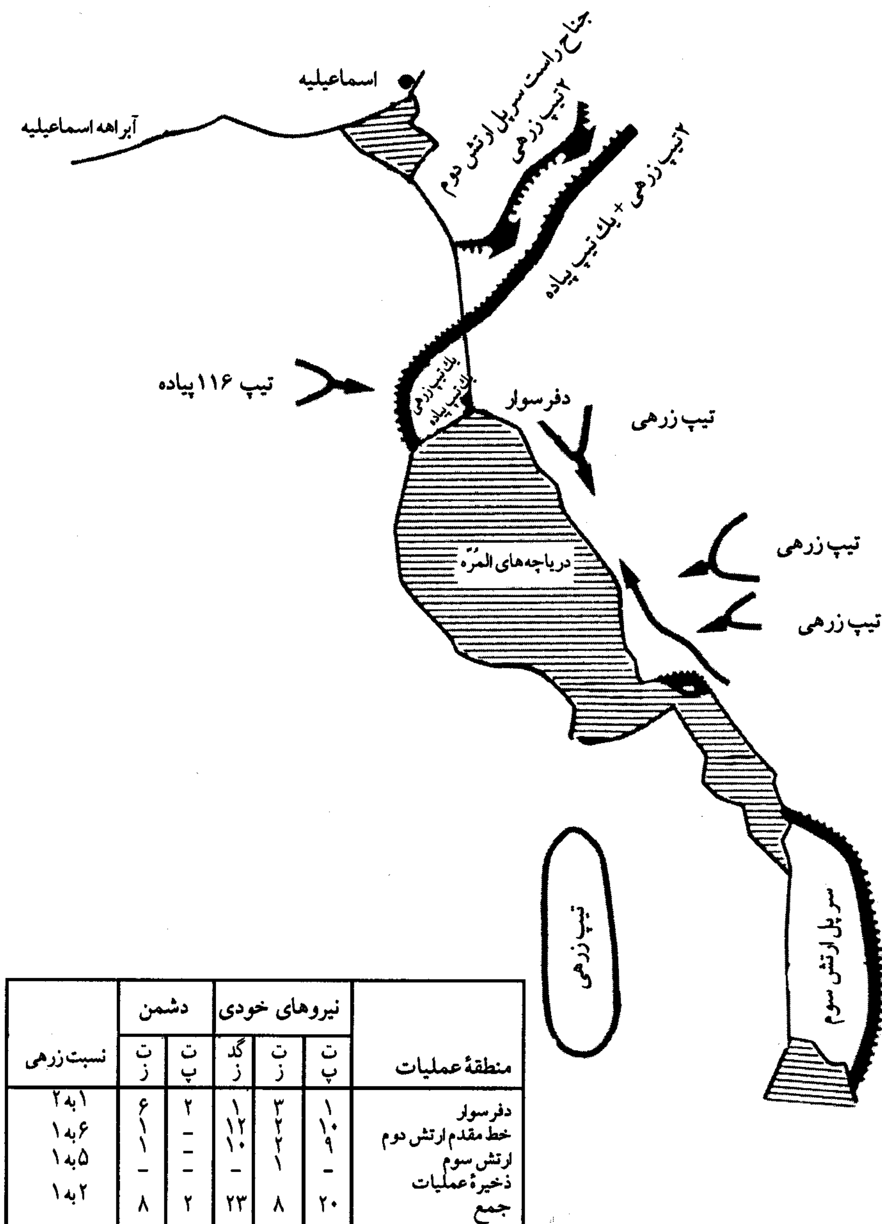
سرازیر شدن نیروهای دشمن به غرب

در شب ۱۸ اکتبر، دشمن توانست اولین پل خود را در منطقهٔ دفرسوار نصب کند و

---

۱. سادات و احمد اسماعیل برای سرپوش گذاشتن بر اشتباهات خویش در زمینهٔ نابودی این تیپ، پس از جنگ، افسران و سربازان این تیپ را مشتی بزدل و سهل انگار نامیدند.

نقشه شماره ۴: نبرد دفرسوار در روز ۱۷ اکتبر ۱۹۷۳



منطقهٔ عملیات	نیروهای خودی ت پ	نیروهای خودی ت ز	نیروهای خودی گد ز	دشمن ت پ	دشمن ت ز	نسبت زرهی
دفرسوار	۱	۳	۱	۲	۶	۱ به ۲
خط مقدم ارتش دوم	۱۰	۲	۱۲	–	۱	۶ به ۱
ارتش سوم	۹	۲	۱۰	–	۱	۵ به ۱
ذخیرهٔ عملیات	–	۱	–	–	–	
جمع	۲۰	۸	۲۳	۲	۸	۲ به ۱

ت: تیپ   پ: پیاده   ز: زرهی   گد: گردان

دو تیپ زرهی از لشکر برن را از روی آن عبور دهد. با فرارسیدن سپیده‌دم ۱۸ اکتبر، دشمن در غرب آبراه دو لشکر زرهی، یکی به فرماندهی ژنرال شارون (مرکب از یك تیپ زرهی و یك تیپ پیاده) و دیگری لشکر برن (مرکب از دو تیپ زرهی) در اختیار داشت. سرفرماندهی ارتش مصر برای مقابله با این نیروها تیپ ۲۳ زرهی را اعزام کرد تا در غرب آبراه ضربه‌ای را به دشمن وارد آورد. مسلم است که نتیجهٔ نبرد، شکست و از دست رفتن تعداد زیادی از تانکهای تیپ بود. با نابودی تیپ ۲۳ زرهی که جزو ذخیرهٔ استراتژیك بود، کرانهٔ غربی خالی از تانك شد، مگر یك تیپ زرهی ـ مستقر در عقبهٔ حوزهٔ عملیاتی ارتشهای دوم و سوم ـ و نیز تیپ گارد جمهوری مستقر در قاهره. با فرارسیدن ظهر ۱۸ اکتبر، یك تیپ زرهی دیگر دشمن از پل عبور کرد و به لشکر برن پیوست. به این ترتیب، دشمن چهار تیپ زرهی و یك تیپ پیاده در غرب آبراه داشت (لشکر برن شامل سه تیپ زرهی و لشکر شارون شامل یك تیپ زرهی و یك تیپ پیاده بود).

سادات و وزیر جنگ جز در بعد از ظهر روز ۱۸ اکتبر و پس از در معرض محاصره قرار گرفتن نیروهای ما و نابودی بسیاری از سکوهای سام و فعال شدن نیروی هوایی دشمن بر اثر شکاف به وجود آمده در پوشش پدافند هوایی ما، اهمیت مانور نیروها را درك نکردند. حتی هنگامی که دریافتند درخواست من برای عقب کشاندن بخشی از نیروهایمان از شرق درست بوده است، توانایی اندیشیدن به رویدادهای دورتر را نداشتند. از آنجا که احتمال می‌دادند دشمن در طی این مدت در وضعیت قبلی خود باقی می‌ماند، تنها به آنچه که فردای آن روز می‌بایست انجام می‌شد، فکر می‌کردند، و این اشتباهی فاحش بود. سرانجام، در شب ۱۹ اکتبر تصمیم گرفته شد لشکر ۴ زرهی به عقب کشیده شود. من بر آن بودم این لشکر و تیپ ۲۵ زرهی را شب ۱۷ اکتبر به عقب بکشانم و در آن صورت، موقعیت تغییر می‌یافت، در حالی که در آن هنگام، عقب کشاندن تنها لشکر ۴ زرهی نمی‌توانست موجب بازپس گیری موقعیت از دست رفته شود، زیرا دشمن در غرب آبراه، دو لشکر زرهی در اختیار داشت و احتمالاً پیش از سپیده‌دم ۱۹ اکتبر، سه لشکر زرهی!!

فصل پنجم

نبرد در غرب آبراه

فریبکاری سادات

سانسوری که دولت در مورد اوضاع غرب آبراه اعمال می کرد، اثرات بسیار نامطلوبی در پی داشت، زیرا نه تنها ملت مصر را در مورد حقیقت اوضاع فریب می داد، نیروهای مسلح را نیز گمراه می کرد. واحدهای لجستیکی، آتشبارهای پدافند هوایی و قرارگاههای فرماندهی غرب با تانکهایی روبرو می‌شدند که از هویت آنها آگاه نبودند و تنها زمانی به هویت آنها پی می‌بردند که بر اثر آتش تانکها نابود شده، نیروهایشان کشته، زخمی و یا اسیر می‌شدند. خودروها و افراد در حالی در کرانهٔ غربی تردد می کردند که اطلاعیه‌های نظامی مصر مدعی بود دشمن تنها هفت دستگاه تانك آن هم به صورت مخفی شده در باغهای منطقهٔ دفرسوار در اختیار دارد. نیروهای ما با این باور، ناگهان با آتش این تانکها روبرو و عده‌ای کشته و برخی نیز اسیر شدند. صدها سرباز کشته شدند و هزاران تن به اسارت در آمدند بی آنکه جنگیده باشند، زیرا هیچ کدامشان انتظار حضور دشمن در آن مناطق را نداشتند. این نوع جنگ، همانی بود که اسرائیل به منظور برآورده ساختن خواسته‌های تبلیغاتی اش در پی آن بود. نیروهای اسرائیلی بجز سربازان زخمی که

نمی توانستند بجنگند یا از خود دفاع کنند، حتی یك سرباز سالم را نتوانستند در کرانهٔ شرقی به اسارت در آورند، اینك صدها سرباز را بی‌هیچ درگیری شدیدی اسیر می کردند، زیرا رژیم مصر نیروهای خود را فریفته و حقایق را از آنان پنهان کرده بود.

نابودی تعدادی آتشبار موشك سام، تأثیر نامطلوبی بر جریان نبرد در کرانهٔ غربی به‌جا گذاشت. نیروی هوایی دشمن در صحنه حاضر شده بود و از نیروهای زمینی مهاجم پشتیبانی می کرد، در حالی که نیروی هوایی مصر به دلیل دشواری در شناسایی خودی از دشمن، توانایی حمله به نیروهای زمینی دشمن را نداشت. آنچه بر سختی اوضاع افزود، ضعف امکانات ضدزره یگانهای مستقر در غرب آبراه بود. همان گونه که گفتیم، ما واحدهای مالوتکا را از یگانهای غیرشرکت کننده در عملیات عبور به خدمت گرفته بودیم تا از عملیات عبور پشتیبانی کنند. در این زمینه، دو گردان مالوتکا در شرق آبراه مستقر بودند: یك گردان جمعی لشکر ۳ پیاده مکانیزه، و دیگری متعلق به لشکر چترباز. بدون این دو گردان، توان دو لشکر مذکور در دفع حملات زرهی دشمن به میزان زیادی کاهش می‌یافت. از آنجا که سادات و وزیر جنگ با عقب کشیدن هر نوع نیرو از شرق آبراه مخالف بودند، تصمیم گرفتم، بدون اطلاع آنان، این دو گردان مالوتکا را به غرب آبراه انتقال دهم.

من و سرتیپ سعید ماحی فرماندهٔ توپخانه، به طور مخفی تصمیم گرفتیم دو گردان یادشده را به غرب آبراه انتقال دهیم. با وجود مخالفت فرماندهان یگانهایی که این دو گردان از آنها پشتیبانی می کردند، عملاً بخشی از آنها در روزهای ۱۷ و ۱۸ اکتبر ـ بدون اطلاع وزیر جنگ ـ منتقل شدند. هنگامی که از فرماندهٔ یك لشکر پیاده خواستم گردان مالوتکا مأمور تأمین عبور لشکرش را به عقب بکشد، گفت: «اگر این گردان از من گرفته شود، وضعیت دفاعی لشکر در معرض خطر قرار خواهد گرفت!!» با توجه به تجربیات پیشین خود می‌دانستم این گفتهٔ فرماندهٔ لشکر، در حقیقت برای آن است که چنانچه در دفع تهاجم دشمن ناکام ماند، بتواند کار خود را توجیه کند. رهایی از موقعیتی که در غرب آبراه داشتیم، برای من از هر مسألهٔ دیگری مهمتر بود. از این رو، به وی گفتم: «مسؤولیت همه چیز با من است، گردان را امشب اعزام کن.» این گفتگو بخوبی نشان می‌دهد که وضعیت حتی در سطح فرماندهان لشکرها نیز ناشناخته بود.

چهارمین بازدیدم از جبهه

حدود ساعت ۱۴ روز ۱۸ اکتبر سادات به مرکز ۱۰ آمد و به گزارش وضعیت جبهه که توسط وزیر جنگ قرائت شد، گوش فرا داد. سادات چیزی از من نپرسید و من نیز صحبتی نکردم. سپس از من خواست به حوزهٔ عملیاتی ارتش دوم بروم تا روحیهٔ نیروها را تقویت کنم و کوشش خود را برای جلوگیری از وخیم‌تر شدن اوضاع به کار برم. به من گفته شد لشکر ۴ زرهی که در عقبهٔ ارتشهای دوم و سوم عمل می‌کرد، تحت امر سرفرماندهی (مرکز ۱۰) قرار دارد و ارتش دوم هیچ قدرتی روی آن ندارد. به بیان دیگر، ارتش دوم در غرب آبراه و جنوب آبراهه اسماعیلیه، حتی یك دستگاه تانك هم ندارد. حدود ساعت ۱۴:۴۵ روز ۱۸ اکتبر از مرکز ۱۰ حرکت کردم و ساعت ۱۷:۳۰ همان روز به قرارگاه فرماندهی ارتش دوم رسیدم.[1]

به هنگام ورودم به قرارگاه فرماندهی ارتش دوم در شامگاه روز ۱۸ اکتبر، وضعیت جناح راست ارتش دوم به این قرار بود (نقشهٔ شمارهٔ ۵):

۱. لشکر ۲۱ زرهی پس از مواجه شدن با آتشی که دشمن از مواضع خود در غرب آبراه به روی او اجرا می‌کرد، ناچار شد به سوی شمال حرکت کند. در ضمن، منطقه‌ای که در تصرف ما بود، با سرابیوم در کرانهٔ غربی آبراه مقابل شد؛

۲. تیپ ۱۵۰ چترباز در غرب آبراه و جنوب آبراهه اسماعیلیه مشغول فعالیت بود و می‌کوشید تا مانع پیشروی دشمن به طرف شمال و به سمت اسماعیلیه گردد.

وضعیت نیروهای دشمن مستقر در غرب آبراه، تا غروب روز ۱۸ اکتبر ۱۹۷۳ چنین بود:

---

۱. در پرونده‌های جنگ و جلسات شورای عالی نیروهای مسلح ثبت شده که من بعد از ظهر روز ۱۸ اکتبر به حوزهٔ ارتش دوم رفته‌ام و شامگاه روز ۱۹ اکتبر بازگشته‌ام. همچنین از پرونده‌های ما و از خاطرات دشمن که همه پس از جنگ منتشر شده‌اند، معلوم می‌شود که دشمن در طی این مدت هیچ نیروی اضافی به منطقه گسیل نکرده بود. ژنرال دایان وزیر دفاع اسرائیل در صفحهٔ ۴۳۹ خاطراتش اعتراف می‌کند هنگامی که می‌خواست به کرانهٔ غربی آبراه برود، نزدیك بود در ساعت ۱۱:۳۰ روز ۱۹ اکتبر کشته شود، و به دلیل عدم امکان عبور، ناگزیر به تل‌آویو بازگردد و از بازدید یگانهای اسرائیلی مستقر در غرب آبراه چشم بپوشد. با وجود این همه حقایق انکارناپذیر، سادات همچنان اصرار دارد که من روز ۱۶ اکتبر به حوزهٔ ارتش دوم رفته و روز ۱۹ اکتبر بازگشته‌ام!!

۱. در بعد از ظهر روز ۱۸ اکتبر، یك تیپ زرهی دیگر به کرانهٔ غربی آبراه نفوذ کرد و به این ترتیب، شمار نیروهای دشمن در منطقهٔ دفرسوار در غرب آبراه، به پنج تیپ زرهی و یك تیپ پیاده رسید. این نیرو در دو لشکر زرهی سازماندهی شده بود: یك لشکر به فرماندهی ژنرال شارون (مرکب از دو تیپ زرهی و یك تیپ پیاده در سمت شمال) و لشکر دیگر به فرماندهی ژنرال برن (مرکب از سه تیپ زرهی در سمت غرب و جنوب)؛

۲. دشمن تا فاصلهٔ ۵ کیلومتری شمال دفرسوار تسلط کامل داشت و با نیروهایش سکوهای موجود در این منطقه را تصرف کرده بود، ضمن آنکه به وسیلهٔ اجرای آتش بر چند کیلومتر دیگر در شمال منطقه نیز مسلط بود.

در قرارگاه فرماندهی ارتش دوم، به طرح سرتیپ عبدالمنعم خلیل فرماندهٔ ارتش دوم گوش فرا دادم. خلاصهٔ طرح وی چنین بود:

۱. تیپ ۱۵ زرهی (تحت امر لشکر ۱۸ پیاده) از کرانهٔ شرقی آبراه به کرانهٔ غربی انتقال یابد و ضمن استقرار در منطقهٔ شمال آبراهه اسماعیلیه، به عنوان ذخیرهٔ ارتش دوم عمل کند؛

۲. تیپ ۱۵۰ چترباز اقدام به دفاع فعال از کرانهٔ غربی ـ در جنوب آبراهه اسماعیلیه ـ نماید و همچنین عقبهٔ لشکرهای ۲۱ زرهی و ۱۶ پیاده، مستقر در کرانهٔ شرقی را تأمین کند؛

۳. لشکرهای ۲۱ زرهی و ۱۶ پیاده در تلاشی برای مسدود کردن دوبارهٔ جادهٔ منتهی به منطقهٔ دفرسوار، به سمت جنوب فشار آورند؛

۴. لشکرهای ۲ و ۱۸ پیاده، مواضع خود را در شرق آبراه تثبیت کنند؛

۵. توپخانه آتش خود را بر منطقهٔ دفرسوار متمرکز کند؛

۶. واحدهای رنجرز، عملیات شبیخون علیه نیروهای دشمن مستقر در منطقهٔ دفرسوار انجام دهند.

همان طور که پیشتر گفته شد، دشمن در آن شب دو لشکر زرهی در منطقهٔ دفرسوار داشت، ضمن آنکه لشکر شارون به منظور رسیدن به اسماعیلیه و محاصرهٔ ارتش دوم، از شمال بر نیروهای خودی فشار وارد می‌آورد و برای مقابله با وی نیرویی جز تیپ

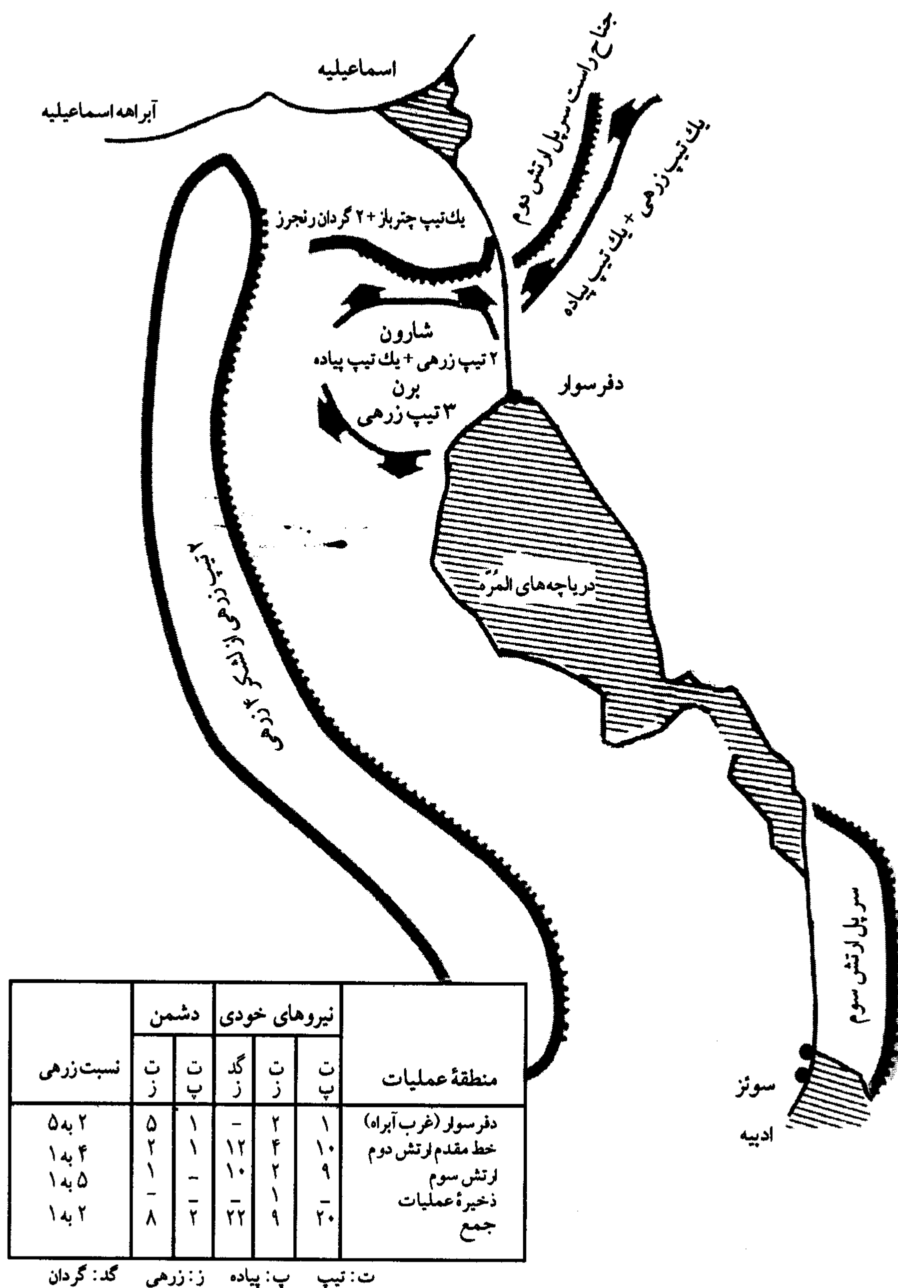
۱۵۰ چترباز در اختیار نداشتیم و از آنجا که فرماندهٔ ارتش دوم انتظار معجزه‌ای از تیپ چترباز نداشت، دستور نابودی همهٔ پلهای نصب شده بر آبراهه اسماعیلیه را صادر کرد تا در صورت موفقیت دشمن به درهم شکستن مقاومت تیپ چترباز، مانع عبور دشمن از این آبراهه شده باشد. تصمیم فرماندهٔ ارتش دوم را تأیید کردم، زیرا در مورد نبرد در آن شب و فردایش بیش از این کاری نمی‌توانستیم بکنیم.

تیپ چترباز به سمت جنوب پیشروی کرد و موفق شد تعدادی از سکوها را تصرف کند و افرادی از این تیپ به منطقه‌ای رسیدند که از آنجا پل نصب شدهٔ دشمن در منطقهٔ دفرسوار بخوبی قابل مشاهده بود. این مهم به ما کمك کرد تا با تعیین دقیق مختصات پل، آتش توپخانهٔ خود را تصحیح کنیم. به این ترتیب، توپخانهٔ ما، در طول شب و روز بعد، آتش بی‌وقفهٔ خود را متوجه این هدف ساخت. دشمن که دریافته بود دقت آتش توپخانهٔ ما ناشی از پیشقراولان تیپ چترباز است، با انجام حمله‌ای سکوی هدایت آتش توپخانه را اشغال کرد. گرچه تیپ چترباز موفق نشد آن سکو را باز پس گیرد، و نیز سکوی دیگری برای هدایت آتش توپخانه علیه پل وجود نداشت، اطلاعات پیشین به آن اندازه کافی بود تا گلوله باران را ادامه داد. پیامهای رادیویی دشمن دربارهٔ آتشباری ما بسیار دلگرم کننده و نشان دهندهٔ تلفات سنگین وی بود. به محض اینکه مطلع شدیم دشمن اقدام به نصب پل دیگری در شمال پل اول کرده، آتش توپخانه را متوجه پل تازه کردیم و تلفات سنگینی بر آن وارد آوردیم.[1] دفاع سرسختانه‌ای که تیپ چترباز و دو گردان رنجرز در شب ۱۹ اکتبر و روزهای بعد از خود نشان دادند، بر جلوگیری از پیشروی دشمن به سمت شمال و نیز ناکامی حملات وی به منظور محاصرهٔ ارتش دوم، تأثیری فراوان داشت. ژنرال هرتزوگ در صفحهٔ ۲۴۵ کتاب جنگ روز آمرزش می‌نویسد: «لشکر زرهی شارون و تیپ چترباز ما بامقاومت شدیدی از سوی نیروهای پیاده و توپخانهٔ مصری مواجه بودند و تلفات سنگینی متحمل شدند. مأموریت شارون تصرف اسماعیلیه

---

۱. هرتزوگ در صفحهٔ ۲۳۹ کتاب جنگ *روز آمرزش* می‌نویسد: «پل به طور مداوم گلوله باران می‌شد؛ تنها در یك شب، ۴۱ نفر از یگان جاکی (مأمور نصب و راه‌اندازی پل) کشته و صدها نفر زخمی شدند.»

نقشهٔ شمارهٔ ۵: وضعیت نیروها در منطقهٔ دفرسوار در شامگاه ۱۸ اکتبر ۱۹۷۳



منطقهٔ عملیات	نیروهای خودی			دشمن		نسبت زرهی
	ت پ	ت ز	گد ز	ت پ	ت ز	
دفرسوار (غرب آبراه)	۱	۲	–	۱	۵	۲ به ۵
خط مقدم ارتش دوم	۱۰	۴	۱۲	۱	۲	۴ به ۱
ارتش سوم	۹	۲	۱۰	–	۱	۵ به ۱
ذخیرهٔ عملیات	–	۱	–	–	–	
جمع	۲۰	۹	۲۲	۲	۸	۲ به ۱

ت: تیپ   پ: پیاده   ز: زرهی   گد: گردان

بود، اما مقاومت چتربازان مصری، پیشروی آنان را متوقف کرد.»[۱]

وضعیت در شامگاه روز ۱۹ اکتبر

پس از گذراندن قریب ۲۴ ساعت همراه ارتش دوم، در شامگاه روز ۱۹ اکتبر به مرکز ۱۰ بازگشتم. به دنبال مطالعهٔ همهٔ گزارشهای اطلاعاتی دریافتم که وضعیت به قرار زیر است:

۱. وضعیت دشمن:

الف. دشمن پنج تیپ زرهی و یك تیپ چترباز در غرب آبراه داشت و این نیرو در دو لشکر زرهی سازمان یافته بود: یك لشکر به فرماندهی ژنرال شارون، مرکب از دو تیپ زرهی و یك تیپ چترباز که به سمت عقبهٔ ارتش دوم فشار می‌آورد، و لشکر دیگر به فرماندهی ژنرال برن، مرکب از سه تیپ زرهی که عقبهٔ ارتش سوم را تحت فشار داشت؛

ب. دشمن همچنین دو لشکر زرهی در شرق آبراه داشت که هر یك از آنها دو تیپ زرهی و یك تیپ پیاده مکانیزه را شامل می‌شد و نیروهای خودی مستقر در شرق آبراه را مشغول می‌کردند؛

ج. پس از آنکه دشمن موفق شد سکوهای موشکی سام را که تا عمق تقریباً ۱۵ کیلومتری غرب آبراه مستقر بودند، منهدم یا خاموش کند، برای نخستین بار از زمان شروع جنگ امکان یافت نیروی هوایی خود را به منظور پشتیبانی نزدیك هوایی از واحدهای زمینی در حال تهاجمش وارد صحنه کند.

۲. وضعیت ارتش دوم:

الف. در شرق آبراه، سه لشکر پیاده، یك لشکر زرهی و یك تیپ زرهی؛

ب. در غرب آبراه و جنوب آبراهه اسماعیلیه، یك تیپ چترباز و دو گردان رنجرز؛

---

۱. یك تیپ چترباز و دو گردان رنجرز چه کاری بالاتر از این می‌توانستند انجام دهند؟ از شب ۱۹ اکتبر تا پایان نبرد، لشکر شارون، مرکب از دو تیپ زرهی و یك تیپ چترباز، در برابر این نیرو متوقف مانده بود، و ژنرال هرتزوگ به این حقیقت اعتراف کرد.

ج ـ در غرب و شمال آبراهه اسماعیلیه، یك تیپ زرهی.

۳. وضعیت ارتش سوم:

الف. در شرق آبراه، دو لشکر پیاده، یك تیپ زرهی، یك تیپ پیاده و یك تیپ آبی ـ خاکی؛

ب ـ در غرب آبراه، یك تیپ پیاده مکانیزه.[1]

۴. خط دوم جبهه:

لشکر ۴ زرهی مسؤول دفاع از منطقه‌ای در امتداد آبراهه اسماعیلیه ـ در شمال ـ تا کوه عتاقه ـ در جنوب ـ بود و تحت امر سرفرماندهی (مرکز ۱۰) قرار داشت.

۵. ذخیرهٔ استراتژیک:

تیپ زرهی گارد جمهوری که در قاهره استقرار داشت.

درخواست عقب کشیدن چهار تیپ زرهی از شرق آبراه

آشکار بود که آرایش نیروهای خودی به هیچوجه با واقعیات نبرد هماهنگی ندارد. مسؤولیت فرماندهی ایجاب می کرد که نیروها و امکانات به شکلی عاقلانه در جنگ به کار گرفته شوند، نه اینکه بخشی از نیروها در شرایط سختی بجنگند و نیروهای دیگر مانند یك تماشاچی، موضعی بی اعتنا داشته باشند. نقشهٔ دشمن کاملاً روشن بود: «او در پی محاصرهٔ ارتشهای دوم و سوم بود و هر روز رخنه در منطقهٔ دفرسوار را گسترش می داد.» ما نمی بایست از نیروهای خودی که در غرب آبراه می جنگیدند، انتظار زیادی می داشتیم. یك تیپ چترباز مصری، نبرد سنگینی با یك لشکر زرهی دشمن، مرکب از دو تیپ زرهی و یك تیپ چترباز، داشت. شاید تیپ چترباز می توانست تا سه یا چهار روز مقاومت کند، اما مقاومت بیش از این ممکن نبود. جدول مقایسه میان نیروهای خودی و دشمن سراسر قابل

۱. در جنگ اکتبر عدم کارایی نیروهای پیاده مکانیزه در نبرد زرهی به اثبات رسید، زیرا این نیرو اگر در حالت دفاع خارپشتی باشد، نیروی زرهی دشمن می تواند با حمله‌ای گازانبری آن را به محاصره درآورد؛ در حالت دفاع آشکار نیز که خودروهای زرهی بی استتارند، تانکهای دشمن با توپهای ۱۰۵ میلی متری خود می توانند آنها را نابود کنند، درحالی که نیروی پیاده مکانیزه، به علت نداشتن سلاحهای دوربرد ضدتانك، توان پاسخگویی به این حملات را ندارد. شاید لشکر پیاده مکانیزه در برخی مواقع سودمند باشد، اما در مورد مصر، به دلیل استفادهٔ دشمن از تانك به هنگام دفاع و حمله، کاربرد چندانی ندارد.

انتقاد بود. کافی بود فردی غیر نظامی که سررشته‌ای از امور نظامی نداشت، نگاهی گذرا به جدول می‌انداخت تا اشتباه بودن آن و ضرورت بازنگری در آن را برای پیشگیری از فاجعه دریابد. با وجود این، نتوانستم وزیر جنگ و سادات را به تجدیدنظر در این وضعیت متقاعد سازم. جدول آرایش نیروها[1] در جبههٔ آبراه سوئز، در شامگاه روز ۱۹ اکتبر، به شرح زیر بود:[2]

	شرق آبراه		غرب آبراه		جمع	
	ت پیاده	ت زرهی	ت پیاده	ت زرهی	ت پیاده	ت زرهی
دشمن	۲	۴	۱	۵	۳	۹
خودی	۱۸	۴	۲	۳	۲۰	۷

وضعیت را با احمد اسماعیل در میان گذاشتم و برای او توضیح دادم که «اگر برای مقابله با تهدید موجود، در آرایش نیروها تجدیدنظر نکنیم، شاید در خلال سه یا چهار روز آینده فاجعه‌ای روی دهد. دشمن بی آنکه هیچ خطری متوجه موقعیتش در شرق باشد، می‌تواند امشب یك لشکر زرهی تازه نفس را به غرب گسیل دارد.» وجود آبراهه اسماعیلیه و استقرار تیپ ۱۵ زرهی در شمال آبراهه و تیپ ۱۵۰ چترباز، که می‌توانست به مدت سه تا چهار روز دیگر بجنگد، امکان محاصرهٔ ارتش دوم را به طور چشمگیری کاهش می‌داد. با این وصف، در جنوب و در حوزهٔ ارتش سوم، احتمال محاصره وجود داشت، زیرا زمین برای رزم زرهی مناسب بود و دشمن برای اولین بار از آغاز نبرد، می‌توانست از نیروی

۱. هر یك از تیپهای چترباز و پیاده مکانیزه، تیپ پیاده به شمار می‌آمدند. در ضمن، ملاحظه می‌شود که تیپهای ۲۵ و ۲۳ زرهی که به ترتیب در روزهای ۱۷ اکتبر و ۱۸ اکتبر نابود شدند، در محاسبات ما گنجانده شده‌اند. همچنین تعداد تیپها، بدون محاسبهٔ تلفاتی که بر آنها وارد شده بود، به حساب آمده‌اند، در حالی که ما هیچ نیروی ذخیره‌ای به منظور جایگزینی خسارات و تلفات نداشتیم. این کار امتیازی برای دشمن به شمار می‌رفت، زیرا او خسارات تانکهای خود را از نیروهای ذخیره جبران می‌کرد.

۲. از این جدول روشن می‌شود که دشمن در مقابل سه تیپ زرهی مصری که متحمل خسارات زیادی نیز شده بودند، پنج تیپ زرهی در اختیار داشت، ضمن آنکه یکی از تیپهای زرهی ما در شمال آبراهه اسماعیلیه مستقر بود. پس نسبت در منطقهٔ دفرسوار ـ غرب آبراه و جنوب آبراهه اسماعیلیه ـ ۵ به ۲ بود.

هوایی خود علیه نیروی زمینی ما استفاده کند. اگر دشمن یك لشکر زرهی دیگر را به غرب منتقل می کرد، در بخش جنوبی کرانهٔ غربی، دو لشکر زرهی برخوردار از پشتیبانی نیروی هوایی در اختیار می‌داشت که در مقابل آنها ما فقط یك لشکر زرهی را بسیج کرده بودیم. در نتیجه، ما می‌بایست برای مقابله با تهدید در غرب، تیپهای زرهی خود را از شرق فرامی‌خواندیم.[۱] به نظر من عقب کشیدن این چهار تیپ از شرق در خلال بیست و چهار ساعت آینده، بر تأمین خطوط دفاعی ما در شرق تأثیر نمی گذاشت، اما توان ما را در جهت مقابله با تهدید دشمن در غرب افزایش می‌داد.

دعوت سادات به مرکز ۱۰

پس از آنکه نتوانستم وزیر جنگ را به پذیرش طرحم متقاعد کنم، نگرانی خود را در مورد وضعیت موجود، با تعدادی از دستیاران خود در میان گذاشتم و به آنان گفتم: «اگر بخشی از نیروهای خود را از شرق به غرب انتقال ندهیم، فاجعه‌ای رخ خواهد داد که تنها خدا پیامدهای آن را می‌داند و بس.» آنگاه سرتیپ سعید ماحی فرماندهٔ توپخانه پیشنهاد کرد رئیس جمهور را دعوت کنم و وضعیت را برای وی تشریح نمایم. ابتدا علاقه‌ای به این پیشنهاد نشان ندادم، زیرا پس از برخوردی که روز ۱۶ اکتبر (سه روز پیش) میان من و سادات روی داده بود، با نظرش آشنایی داشتم و همچنین معتقد بودم احمد اسماعیل پیش از آنکه یك سیاستمدار باشد، یك نظامی است و اگر زیر فشار سادات نباشد چنان موضعی را نمی گیرد، اما پس از اندکی اندیشیدن، تصمیم گرفتم با دعوت از سادات و تشریح وضعیت در حضور او، وی را به مسؤولیت تاریخی‌اش متوجه سازم. به اتاق احمد اسماعیل رفتم و گفتم: «موقعیت بسیار حساس است، رئیس جمهور باید برای شنیدن نظر فرماندهان در اینجا حاضر شود.»[۲]

---

۱. در صورت عقب کشاندن چهار تیپ زرهی به غرب، در شرق ۱۸ تیپ پیاده به همراه ۲۲ گردان تانك، پنج گردان بی. ام. پی، پنج گردان مالوتکا، پنج گردان توپخانهٔ ضدتانك، حدود ۴۰۰ قبضه توپ ضدتانك بی ـ ۱۰ و بی ـ ۱۱، ۲,۱,۰۰ قبضه راکت‌انداز آر. پی. جی، ۶۰ گردان توپخانهٔ ۱۰۰ میلی‌متری و ۱۲۲ میلی‌متری و ۱۵ گردان خمپاره‌انداز ۱۲۰ میلی‌متری و ۱۶۰ میلی‌متری برای ما باقی می‌ماند.

۲. اطلاعیه‌های رسمی تا این لحظه، از حضور هفت دستگاه تانك دشمن در کرانهٔ غربی آبراه سخن می‌راندند.

او کوشید مرا از تصمیم خود منصرف کند و گفت: «الآن دیر وقت است و نیازی به ایجاد مزاحمت برای رئیس جمهور نیست.» من بر ضرورت حضور فوری رئیس جمهور در مرکز ۱۰ پافشاری کردم و خاطر نشان ساختم این یك مسؤولیت تاریخی است و رئیس جمهور باید صادقانه به تشریح وضعیت فعلی گوش فرا دهد. تا هنگامی که وزیر قول تماس فوری با سادات را نداد، از اتاق وی خارج نشدم.

به اتاق عملیات باز گشتم. چند دقیقه بعد، وزیر جنگ آمد و گفت که با سادات تماس گرفته است و وی قول داده بیدرنگ بیاید. با وزیر توافق کردیم این اشخاص در جلسهٔ مشترك با رئیس جمهور شرکت کنند: احمد اسماعیل، من، محمدعلی فهمی، حسنی مبارك، عبدالغنی جمسی، سعید ماحی و فؤاد نصار. سادات، به همراه مهندس عبدالفتاح عبدالله[1]، در ساعت ۲۲:۳۰ روز ۱۹ اکتبر به مرکز ۱۰ رسید و بلافاصله به اتاق احمد اسماعیل رفت و تقریباً یك ساعت با وی گفتگو کرد، در حالی که در اتاق کنفرانس منتظر بودیم. سرانجام، سادات به اتفاق احمد اسماعیل و مهندس عبدالفتاح عبدالله نزد ما آمدند. سادات از تك تك حضار در جلسه بجز من خواست که نظرشان را ابراز کنند. هر کدام وضعیت نیروهای تحت امرشان را صادقانه تشریح کردند. او پس از شنیدن گزارشها، بدون آنکه نظر مرا بپرسد، گفت: «حتی یك سرباز را هم از شرق به عقب نمی کشیم.» من حرفی نزدم و اظهار نظر نیز نکردم. مهندس عبدالفتاح عبدالله با ایما مرا متوجه خود ساخت و یواشکی گفت: «چیزی بگو»؛ من گفته‌اش را نشنیده گرفتم. چه می توانستم بگویم، سادات تصمیم خودش را گرفته بود و نمی خواست نظر مرا بشنود. من خواستار انتقال چهار تیپ زرهی از شرق آبراه بودم، در حالی که او با انتقال حتی یك سرباز نیز مخالف بود. تصمیم سادات نه از روی حماقت و جهالت، بلکه با هوشیاری و با شناخت کامل وضعیت اتخاذ شده بود. او نمی تواند مدعی شود گمان می کرده دشمن هفت دستگاه تانك در غرب آبراه

---

۱. مهندس عبدالفتاح عبدالله، وزیر امور ریاست جمهوری بود و در طی جنگ، وظیفهٔ ریاست دفتر سادات در امور نظامی را نیز به عهده داشت.

داشته است. او از همهٔ حقایق مربوط به اوضاع اطلاع داشت و تصمیم با نظارت کامل او اجرا شد.

سادات در صفحهٔ ۳۴۸ خاطراتش ادعا کرده است: «شاذلی در روز ۱۹ اکتبر با روحیه‌ای ضعیف از جبهه بازگشت و درخواست عقب کشیدن نیروهایمان از شرق آبراه را کرد، زیرا غرب مورد تهدید بود.» باید بگویم این گفته یك دروغ شرم‌آور است. ما ۹ نفر بودیم، یك نفر فوت کرده است و هشت نفر هنوز هم زنده‌اند، و من همهٔ ایشان را به مناظره دعوت می‌کنم تا یکی از زندگان بر درستی ادعای سادات گواه باشد. بله! من خواستار انتقال بخشی از نیروهایمان از کرانهٔ شرقی به غرب آبراه شدم و درخواست انجام این عملیات در روز ۱۹ اکتبر، پنجمین طرح من برای نجات موقعیت بود. این طرحها عبارت بودند از:

۱. با گسیل لشکرهای ۲۱ و ۴ زرهی از کرانهٔ غربی به کرانهٔ شرقی در روزهای ۱۲ و ۱۳ اکتبر مخالفت کردم؛

۲. به دنبال ناکامی حملهٔ روز ۱۴ اکتبر، در روز ۱۵ اکتبر خواستار بازگرداندن لشکرهای ۲۱ و ۴ زرهی به کرانهٔ غربی شدم؛

۳. روز ۱۶ اکتبر خواستار انتقال لشکر ۴ زرهی و تیپ ۲۵ زرهی از کرانهٔ شرقی به کرانهٔ غربی شدم و آن گونه که گفتم، سادات به من پرخاش کرد؛

۴. روزهای ۱۶ و ۱۷ اکتبر، بدون مطلع نمودن وزیر جنگ و سادات، چند واحد مالوتکا متعلق به یگانهای مستقر در غرب آبراه که برای پشتیبانی از لشکرهای پیاده به کرانهٔ شرقی منتقل شده بودند، به غرب بازگرداندم؛

۵. روز ۱۹ اکتبر خواستار انتقال چهار تیپ زرهی از شرق به غرب شدم.[۱]

---

۱. یادآور می‌شوم که حتی پس از عقب کشاندن این نیروها به غرب، مواضع ما در شرق همچنان مستحکم و قدرتمند می‌ماند که ۱۸ تیپ پیاده به همراه ۲۲ گردان تانك، پنج گردان بی. ام. پی، پنج گردان مالوتکا، پنج گردان توپخانهٔ ضدتانك، حدود ۴۰۰ قبضه توپ ضدتانك بی - ۱۰ و بی - ۱۱، حدود ۱۰۰,۲ قبضه راکت‌انداز آر. پی. جی، ۶۰ گردان توپخانهٔ ۱۰۰ میلی‌متری و ۱۲۲ میلی‌متری و ۱۵ گردان خمپاره‌انداز ۱۲۰ میلی‌متری و ۱۶۰ میلی‌متری از آنها دفاع می‌کردند.

مسؤولیت سادات در محاصرهٔ ارتش سوم

برای حفظ شرافت نیروهای مسلح مصر و تاریخ شکوهمند آنها که در اکتبر ۱۹۷۳ با خون خویش آن را نگاشتند، لازم است مشخص شود مسؤول واقعی ایجاد شکاف کیست و چرا این رخنه در ساعات اولیه سرکوب نشد و چه کسی باید پاسخگوی محاصرهٔ ارتش سوم باشد. به محاصره درآمدن ارتش سوم گناهی نابخشودنی است. من سادات را متهم می کنم و او را مسؤول شمارهٔ یك این فاجعه می دانم. سادات در صفحهٔ ۳۵۳ خاطراتش می نویسد که به فرماندهٔ ارتش سوم دستور داده از هرگونه پیشروی دشمن به سمت جنوب جلوگیری کند و فرماندهٔ ارتش سوم از اجرای این دستور سرپیچی کرده است. این ادعای شگفت آوری است که هیچگونه استدلال متکی بر منطق یا علوم نظامی برای آن متصور نیست. چگونه فرماندهٔ ارتش سوم می توانست مانع پیشروی دشمن در کرانهٔ غربی آبراه به سمت جنوب شود، در حالی که در مقابل دو لشکر زرهی دشمن، جز یك تیپ پیاده نیروی دیگری نداشت و نمی توانست سرباز یا جنگ افزاری را از کرانهٔ شرقی به کمك گیرد؟ گمان نمی کنم یك انسان منطقی در این مورد فرماندهٔ ارتش سوم را سرزنش کند.

شگفت اینکه سادات در صفحه‌های ۳۵۰ و ۳۵۱ خاطراتش اعتراف می کند که او در آن شب، تصمیم گرفت برقراری آتش‌بس را درخواست کند، اما برای این تصمیم، دلایل شگفت آوری ارائه می نماید. اگر او در روزهای ۱۳، ۱۵ و ۱۶ اکتبر به پیشنهاد من توجه می کرد، به وضعیت روز ۱۹ اکتبر دچار نمی‌شدیم. اگر روز ۱۹ اکتبر به طرح من عمل می کرد، لازم نبود به آتش‌بس بیندیشیم و می توانستیم با قدرت نبرد را ادامه دهیم و مانع از محاصرهٔ ارتش سوم توسط دشمن شویم و نیروهای دشمن مستقر در غرب آبراه را نابود کنیم، نه اینکه از موضع ضعف خواستار آتش‌بس شویم. سادات به هنگام قدرت، آتش‌بس را رد کرد و به هنگام ضعف خواستار آن شد. این امر نشان دهندهٔ ناتوانی وی در دوراندیشی است. او تنها حال و گذشته را می‌بیند، و این خصیصهٔ یك سیاستمدار کاردان نیست. پیشنهاد من در مورد عقب کشیدن چهار تیپ زرهی در شب ۲۰ اکتبر از شرق، آخرین فرصت برای نجات شرافت نظامی مصر بود، زیرا پس از آن و تا پایان جنگ، ابتکار عمل و قدرت تصمیم گیری با دشمن بود، نه ما.

محاصرهٔ ارتش سوم و شهر سوئز

در شب ۲۰ اکتبر و شب بعد از آن، دشمن یك لشکر زرهی دیگر را به فرماندهی ژنرال ماگن به غرب گسیل کرد. لشکر شارون نیز به سمت اسماعیلیه ـ در شمال ـ فشار وارد می‌آورد، در حالی که در مقابل وی تیپ ۱۵۰ چترباز از منطقه دفاع می‌کرد. در غرب و جنوب، لشکرهای برن و ماگن به لشکر ۴ زرهی به فرماندهی سرتیپ دوم قابیل حمله‌ور شدند. لشکر ۴ زرهی در شرایط بسیار دشواری می‌جنگید، زیرا صحنهٔ نبرد به طور چشمگیری گسترده و زمین برای رزم زرهی مناسب بود که این امر امکان نفوذ در عمق و پرهیز از مواضع خطرناك را برای تانکهای دشمن فراهم می‌آورد. نیروی هوایی اسرائیل فعالانه از یگانهای زرهی خود پشتیبانی می‌کرد و بر آسمان صحنهٔ نبرد در غرب آبراه تسلط کامل داشت، و حتی هنگامی که روز ۲۱ اکتبر نیروی هوایی مصر برای مقابله با هواپیماهای دشمن در غرب آبراه وارد عمل شد، نیروی هوایی اسرائیل در یك نبرد هوایی، ۱۰ فروند هواپیمای مصری را سرنگون کرد. افزون بر برتری هوایی، دشمن در غرب آبراه به نسبت ۲ به ۱ از لحاظ نیروی زرهی برتری داشت.

با این همه، دشمن در نبرد روزهای ۲۰، ۲۱ و ۲۲ اکتبر نتوانست مساحت زیادی از زمین را تصرف کند، زیرا لشکر شارون در شمال نتوانست به آبراهه اسماعیلیه برسد و لشکر برن در جنوب، در منطقهٔ جنیفه، و لشکر ماگن در غرب و شمال آن متوقف شدند. در غرب، تانکهای دشمن به عمق حدود ۱۵ کیلومتری آبراه رسیده بودند. در ضمن، دشمن بر تمام این منطقه تسلط نداشت، بلکه هنوز هم برخی یگانهای پیاده و آتشبارهای سام که نیروهای زرهی دشمن آنها را نادیده گرفته بودند، فعالیت می‌کردند و در نتیجه، خطوط دفاعی شکل نگرفته بود. یگانهای خودی که دشمن آنها را پشت سر خود جا گذاشته بود، بر خطوط ارتباطی تانکهای دشمن مسلط بودند؛ در همان حال، تانکهای دشمن بر خطوط ارتباطی یگانهای خودی که تانکهای دشمن از آن گذشته بودند، تسلط داشتند. وضعیت در هنگام برقراری آتش‌بس (ساعت ۱۸:۵۲ روز ۲۲ اکتبر ۱۹۷۳) به این قرار بود.[۱] چند

---

۱. ر. ك. نقشهٔ شمارهٔ ۶.

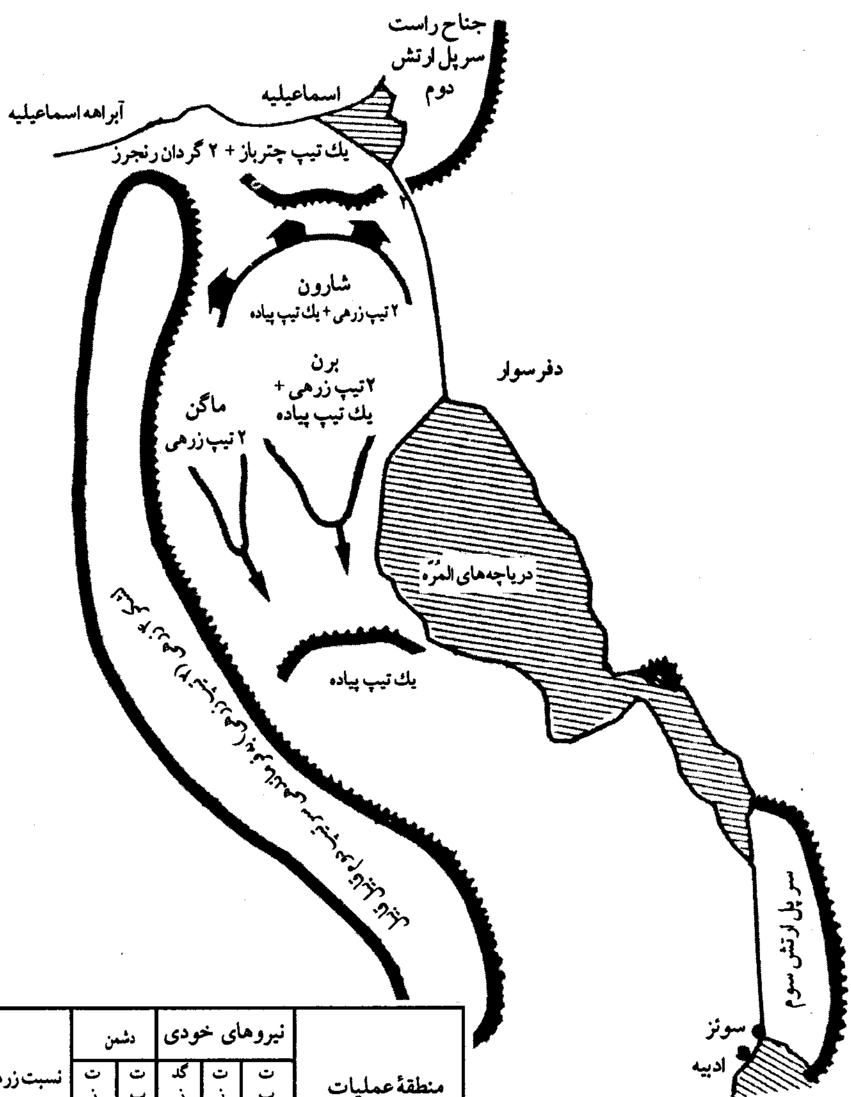
دقیقه پیش از برقراری آتش‌بس، سه فروند موشك اسكاد به منطقهٔ استقرار دشمن در دفرسوار شلیك شد. شلیك این موشكها به دستور سادات انجام گرفت و وی به دستگاههای تبلیغاتی اعلام كرد كه این موشكها از نوع قاهر (ساخت مصر) بوده‌اند. او می خواست اسرائیلی‌ها را بفریبد و مدعی داشتن سلاحی شود كه به وسیلهٔ آن می تواند عمق خاك اسرائیل را مورد هدف قرار دهد. او این اندیشه را در صفحهٔ ۳۹۰ خاطراتش نیز بازگو كرده است؛ آنجا كه در ملاقاتش با هنری كیسینجر در روز ۱۳ دسامبر به وی گفت: «من می توانستم عمق خاك اسرائیل را هدف بگیرم. اسرائیل این را می داند و تو هم می‌دانی كه من سلاح لازم را برای این كار در اختیار دارم.»[۱]

اسرائیلی‌ها برای اینكه به هنگام مذاكرات از موضع قدرت برخورد كنند و شروط خود را بر سادات تحمیل نمایند، صبح روز ۲۳ اكتبر نبرد را به منظور تكمیل محاصرهٔ ارتش سوم، با این توجیه كه ارتش سوم آتش‌بس را نقض كرده، از سر گرفتند. عملیات روز ۲۳ اكتبر آنها، برپایهٔ اصل غافلگیری و جنگ مستمر خسته كننده كه از لحاظ روانی سرباز را به سستی و خمودگی می كشاند، متكی بود. به علاوه، برتری آشكار آنها در نیروهای زرهی و هوایی، آن هم در منطقه‌ای كه خود برگزیده بودند، امتیاز دیگری برایشان به شمار می‌رفت. نیروهای اسرائیلی لشكر ۴ زرهی را به وسیله یك تیپ زرهی زمین گیر كردند و با سه تیپ زرهی، بدون آنكه نیرویی جز یگانهای لجستیكی و كمپهای بهداری و مانند اینها در مقابل خود داشته باشند، به جنوب تاختند و پس از محاصرهٔ شهر سوئز و پیشروی به سمت جنوب، نیمهٔ شب به بندر ادبیه در ۱۵ كیلومتری جنوب شهر سوئز رسیدند. در این پیشروی، تانكهای اسرائیلی گویی در رژه‌ای شبانه شركت كرده باشند، نورافكنهای خود را روشن كرده بودند. سربازان مصری مستقر در مواضع دورافتاده، به تماشای این ستون تانكها با نورافكنهای روشن، كه بر جادهٔ اسفالته حركت می كردند، نشسته بودند و هیچیك از آنان تصور نمی كرد آن تانكها متعلق به دشمن باشد، زیرا نه آنها به سوی كسی آتش می گشودند و نه كسی به سوی آنها شلیك می كرد. اسرائیلی‌ها در كتابهایی كه پس از جنگ منتشر

---

۱. ر. ك. كتاب حاضر، بخش دوم، فصل پنجم.

نقشهٔ شمارهٔ ٦: وضعیت نیروها در منطقهٔ دفرسوار در شامگاه ۲۲ اکتبر ۱۹۷۳



منطقهٔ عملیات	نیروهای خودی ت پ	نیروهای خودی ت ز	نیروهای خودی گد ز	دشمن ت پ	دشمن ت ز	نسبت زرهی
دفرسوار	۲	۲	–	۲	۶	۱ به ۳
ارتش دوم	۱۰	۴	۱۲	۲	۲	۴ به ۱
ارتش سوم	۸	۱	۱۰	۲	۱	۴ به ۱
جمع	۲۰	۷	۲۲	۶	۹	۱/۵ به ۱

ت: تیپ   پ: پیاده   ز: زرهی   گد: گردان

کردند، این عملیات را «پیشروی دلاورانهٔ زرهی به سوی جنوب» نامیدند. آیا این واقعاً شجاعت و دلاوری است؟ پیش از آن قهرمانان اسرائیلی کجا بودند؟ لشکر زرهی ژنرال شارون به همراه یك تیپ چترباز، یك هفتهٔ تمام با یك تیپ چترباز مصری درگیر بود و سرانجام نتوانست چیزی بیش از ۱۰ کیلومتر زمین را تصرف کند. لشکر زرهی برن نیز که از یك هفته پیش می‌جنگید، حتی پس از آنکه دو روز پیش لشکر زرهی ماگن هم به آن پیوست، نتوانستند بیش از ۲۰ کیلومتر در جنوب دفرسوار پیشروی کنند. با این حال، پس از اعلام برقراری آتش بس، اسرائیلی‌ها ناگهان دلاور و متهور شدند و در یك روز (۲۳ اکتبر) حدود ۳۵ کیلومتر پیشروی کردند؟

همیشه می‌توان برای هر کاری توجیهی تراشید. اسرائیل در سال ۱۹۶۷ مدعی شد که مصر جنگ را آغاز کرده است، در حالی که این ادعا نادرست بود. مصر نیز در سال ۱۹۷۳ ادعا کرد اسرائیل آغازگر جنگ بوده است که این نیز درست نیست؛ البته هر دو بعدها به حقیقت اعتراف کردند. پس، من اسرائیل را به خاطر این دروغ که از سرگیری جنگ در روز ۲۳ اکتبر به دلیل نقض آتش‌بس از سوی ارتش سوم بوده است، سرزنش نمی‌کنم، اما ژنرال دایان را به خاطر پافشاری بر این سخن کذب در خاطراتش، قابل سرزنش می‌دانم. صداقت ایجاب می‌کرد که وی حقیقت را بنویسد، اما چنین نکرد. با این حال، در خاطرات دایان گفته‌هایی وجود دارند که دروغ بودن ادعاهای اسرائیل را آشکار می‌سازد. دایان می‌نویسد: «صبح روز ۲۲ اکتبر از ژنرال بارلو، فرماندهٔ جبههٔ جنوبی، خواستار تصرف کوه عتاقه پیش از برقراری آتش‌بس شدم.»[1] وی همچنین در جای دیگر می‌نویسد: «با رسیدن نیروهای خودی به بندر ادبیه و مشارکت نیروی دریایی در بستن گذرگاه آبی متصل به سوئز، محاصرهٔ ارتش سوم و شهر سوئز از این سمت کامل شد.» پس هدف چیزی نبود جز محاصرهٔ ارتش سوم پیش از برقراری آتش‌بس، برای مذاکره از موضع قدرت. چون نیروهای اسرائیلی نتوانستند پیش از برقراری آتش‌بس در ۲۲ اکتبر به این هدف دست یابند، لازم بود این مأموریت، حتی پس از برقراری آتش‌بس اجرا می‌شد.

۱. ر.ك. صفحهٔ ۴۴۱ ترجمهٔ انگلیسی.

یگان دریایی مستقر در ادبیه با حملهٔ تانکها غافلگیر شد و نبردی کوتاه مدت و نابرابر میان نفرات نیروی دریایی و تانکهای دشمن رخ داد که در بحبوحهٔ آن، ناوچه‌ها موفق به ترک بندر شدند. به دنبال آشکار شدن اوضاع، فرماندهٔ حوزهٔ بیر عدیب تصمیم گرفت بامداد روز ۲۴ اکتبر برای بازپس گیری پایگاه دست به ضدحمله بزند. بامداد روز ۲۴ اکتبر، نیرویی به استعداد یك گروهان پیادهٔ پشتیبانی شده توسط هفت دستگاه تانك تی - ۳۴ به پایگاه حمله‌ور شد. با وجود شمار اندك نیروی حمله کننده، دشمن که بندرگاه را در تصرف خود داشت، درخواست پشتیبانی هوایی کرد. نیروی هوایی دشمن، نیروی مهاجم و هفت دستگاه تانك را به طور مستقیم مورد اصابت قرار داد و گروهان پیاده متحمل تلفات سنگینی شد. چند روز بعد، از آنجا بازدید کردم؛ در برابر تانکهای سوخته‌ای که گواهی بر شجاعت و بی‌باکی سرباز مصری بود، شاید زیباترین نمود این شجاعت و بی‌باکی را بتوان در طی جنگ اکتبر ۱۹۷۳ یافت، سرافکنده ایستادم.

با فرارسیدن روز ۲۴ اکتبر، وضعیت بسیار وخیم شده بود. دشمن محاصرهٔ نیروهای ارتش سوم، مستقر در شرق آبراه، را به اتمام رسانده و از قرارگاه فرماندهی ارتش سوم که در غرب آبراه قرار داشت، جدا ساخته بود. تانکهای دشمن به قرارگاه فرماندهی عبدالمنعم واصل حمله کردند، آن را نابود ساختند و او به طور معجزه آسایی نجات یافت. به این ترتیب، دو لشکر پیاده به استعداد ۴۵ هزار نفر (افسر و سرباز)، ۲۵۰ دستگاه تانك و نیز شهر سوئز کاملاً به محاصره درآمده بودند. این نیروها در بیرون از امکانات چتر پدافند موشکی قرار داشتند و در نتیجه، بدون داشتن هیچگونه امکانی برای دفاع، با خطر بمباران هوایی هواپیماهای دشمن روبرو بودند. ما در کرانهٔ غربی نیز فاقد نیروی کافی برای درهم شکستن محاصره بودیم. دشمن از این واقعیات مطلع بود. به همین علت، نیروی هوایی اسرائیل روز ۲۴ اکتبر، حملهٔ سنگینی علیه ارتش سوم انجام داد و طی حملات هوایی گستردهٔ خود، همهٔ وسایل عبور موجود در حوزهٔ استحفاظی ارتش سوم را نابود ساخت. به این ترتیب، هرگونه فرصت برای عقب نشینی نیروها، به طور کامل از دست رفت.

اگر سادات در روز ۱۶ اکتبر به من پرخاش نمی کرد، نابودی این رخنه آسان می‌نمود. اگر در روز ۱۹ اکتبر، سادات به پیشنهادم توجه می کرد و عقب کشاندن بخشی از

نیروهای مستقر در شرق را می‌پذیرفت، وضعیت هنوز هم به سود ما بود و می‌توانستیم رخنهٔ دشمن را نابود کنیم. این مسائل گرچه تجربهٔ تلخ و ناگواری بود که مصر و اعراب [و مسلمانان] بهای گزافی برای آن پرداختند، اما می‌تواند درس عبرتی برای مصر و فرزندانش باشد. انور سادات یکی از صدها زمامداری است که طی ۷ هزار سال بر مصر حکم راندند. او خواهد رفت و پس از وی صدها زمامدار دیگر خواهند آمد، در حالی که مصر همچنان سربلند و سرافراز خواهد ماند. تاریخ گواه این خواهد بود که نیروهای مسلح مصر در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ شجاعانه جنگیدند، افسران و سربازان از هیچ کوششی کوتاهی نکردند و وظیفهٔ خود را به نحو احسن انجام دادند، اما زمامدار وقت مصر که تشنهٔ قدرت و ابراز خودنمایی بود، پیروزی آنان را به شکست تبدیل کرد.

اولتیماتوم شوروی

در حالی که اسرائیل صبح روز ۲۳ اکتبر، دو لشکر زرهی را به منظور تکمیل محاصرهٔ ارتش سوم به پیش می‌برد، کیسینجر وزیر امور خارجهٔ آمریکا چشمانش را بسته بود. گویی هواپیماهای شناسایی و ماهواره‌های آمریکایی دید خود را از دست داده بودند. هدف کیسینجر این بود که به همکیشان خود در اسرائیل کمك کند تا از موضع قدرت با مصری‌ها مذاکره کنند. در آن هنگام، سادات برای پناه بردن کسی را جز اتحاد شوروی نیافت. سادات در حالی باردیگر به اتحاد شوروی متوسل شد که پس از نپذیرفتن میانجیگری مسکو از آغاز جنگ تا روز ۱۸ اکتبر، در روز ۱۹ اکتبر از شوروی تقاضای کمك کرده و مسکو نیز به وی پاسخ مثبت داده بود. صبح روز ۲۴ اکتبر، اتحاد شوروی در سازمان ملل متحد آشکارا به انتقاد از اسرائیل پرداخت و آمریکا را متهم کرد که تظاهر به تأیید قطعنامهٔ برقراری آتش‌بس می‌کند، اما با دادن ۲/۲ میلیارد دلار سلاح به تل‌آویو، تجاوزات او را تشویق می‌نماید.[۱] در همان روز، اتحاد شوروی شش لشکر هوابرد، به استعداد ۴۵ هزار سرباز را به حالت آماده‌باش درآورد. همان روز، برژنف پیامی برای

۱. پل هوایی آمریکا به اسرائیل از ۱۴ اکتبر تا ۱۴ نوامبر ۱۹۷۳ برقرار بود.

نیکسون فرستاد که برخی آن را اولتیماتوم و برخی دیگر آن را بسیار تند قلمداد کردند. اگرچه متن کامل این پیام منتشر نشد، در بخشهایی از آن که برملا شد، برژنف چنین گفته بود: «آشکارا می گویم، اگر نمی توانید در این مورد با ما همکاری کنید، شاید خود را در برابر موقعیتی بیابیم که ناچار شویم تصمیماتی ضروری و فوری اتخاذ کنیم. ممکن نیست به اسرائیل اجازه داد که این گونه به تجاوزش ادامه دهد.»

نیکسون در پی دریافت این پیام شدیداللحن، به نیروهای مسلح آمریکا در سراسر جهان دستور آماده‌باش داد. اوضاع چنان بود که گویی دو ابرقدرت درصدد رویارویی هستند و جهان هراسناك از امکان آغاز جنگ جهانی سوم. با فشار آمریکا ـ پس از آنکه اسرائیل محاصرهٔ ارتش سوم را به اتمام رساند ـ تل‌آویو شامگاه روز ۲۴ اکتبر برقراری آتش‌بس را پذیرفت. با این حال، اسرائیل با قطعنامهٔ ۳۳۹ شورای امنیت مخالفت کرد، زیرا متن قطعنامه تصریح داشت که نیروهای درگیر فوراً به خطوط روز ۲۲ اکتبر عقب نشینی کنند. تل‌آویو با این بهانه که دقیقاً خطوط روز ۲۲ اکتبر را نمی‌داند و کسی هم بدقت نمی تواند این خطوط را مشخص کند، با آن مخالفت کرد!! باز هم اسرائیل را به خاطر ادعایش مبنی بر بی‌اطلاعی از خطوط روز ۲۲ اکتبر و آمریکا را به علت سکوتش، سرزنش نمی کنم، زیرا همهٔ اینها بخشی از بازیهای سیاسی بود؛ بازیهایی که به چیزی جز قدرت توجهی ندارند.

هرچند اسرائیل آتش‌بس دوم را که از شامگاه روز ۲۴ اکتبر به اجرا درآمد، پذیرفت، در روزهای ۲۵، ۲۶ و ۲۷ اکتبر عملیات خود را علیه نیروهای ارتش سوم و شهر سوئز ادامه داد. اسرائیلی‌ها امیدوار بودند ارتش سوم که محاصره شده بود، ناچار به تسلیم شود و پیش از رسیدن نیروی پاسدار صلح سازمان ملل متحد، وارد شهر سوئز شوند. اگر رؤیای آنان به حقیقت می‌پیوست، به طور قطع ادعا می کردند ارتش سوم را روز ۲۲ اکتبر به اسارت گرفته بودند. این مسأله بار دیگر آشکار می کند که چرا اسرائیل روز ۲۴ اکتبر در سازمان ملل متحد ادعا کرد خطوط آتش‌بس روز ۲۲ اکتبر مشخص نیست. به همین دلیل، هواپیماهای دشمن حملات سنگینی را علیه یگانهای محاصره شدهٔ ارتش سوم که در بیرون از چتر پدافند هوایی در محاصره قرار داشتند، انجام دادند. اسرائیلی‌ها برای اولین بار انواع تازه‌ای از موشکهای هوا به زمین را به کار بردند که در آغاز جنگ در اختیار نداشتند. اخبار

رسیده حاکی از آن بود که حتی تانکها در سنگر به وسیلهٔ موشکهای هوا به زمین مورد اصابت مستقیم قرار می گیرند. به این ترتیب، پی بردیم دشمن از موشکهای آمریکایی ماوریك که از طریق پل هوایی آمریکا تحویل گرفته بود، استفاده کرده است. با وجود سنگینی حملات هوایی، خللی در روحیهٔ یگانهای محاصره شده پدید نیامد، زیرا در مدت جنگ فرسایشی - سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ - به آن عادت کرده بودند. یگانهای ارتش سوم مقاومت کردند و در نتیجه اسرائیل نتوانست به هدف خویش دست یابد.

تلاش دشمن برای اشغال شهر سوئز

روز ۲۴ اکتبر اسرائیلی‌ها بااستفاده از سه تیپ زرهی و یك تیپ چترباز به شهر سوئز حمله‌ور شدند، اما خود مردم شهر سوئز حمله را دفع کردند. در شهر سوئز نیروی نظامی متشکلی وجود نداشت، و برخی سربازان پراکنده شده نبرد روز ۲۳ اکتبر، فقط با اسلحهٔ انفرادی خود (مسلسل سبك و راکت انداز آر. پی. جی) در شهر پناه گرفته بودند. با ابتکار عمل سرتیپ دوم یوسف عفیفی - فرماندهٔ لشکر ۱۹ پیاده مستقر در شرق آبراه - و همکاری استاندار سوئز، مردم شهر به منظور مقاومت تجهیز شدند. سربازان پراکنده گردآوری و در دسته‌های کوچك سازماندهی شدند. همچنین اسلحهٔ کافی میان مردم توزیع شد و سرتیپ دوم یوسف عفیفی برخی از واحدهای شکار تانك را از شرق به عقب کشید و آنها را به داخل شهر که در کرانهٔ غربی قرار دارد، منتقل کرد. پیش از سپیده دم روز ۲۴ اکتبر، شهر خود را برای رویارویی با دشمن آماده کرده بود.

ساعت ۷ صبح روز ۲۴ اکتبر، دشمن پس از اجرای آتش تهیهٔ بسیار سنگین، حملهٔ خود را به شهر سوئز آغاز کرد. یك تیپ زرهی از شمال و در محور اسماعیلیه- سوئز، یك تیپ زرهی تقویت شده به وسیلهٔ یك تیپ چترباز در محور قاهره- سوئز، و یك تیپ زرهی از زیتیه - سمت جنوب و جنوب شرقی - حرکت خود را آغاز کردند. تهاجم تیپ زرهی که در محور شمالی عمل می کرد، شکست خورد و تیپ از ورود به شهر عاجز ماند، اما تانکهایی که از دو محور غربی و جنوبی هجوم بردند، در ورود به شهر توفیق یافتند. رزم سخت و خونینی که سلاح سنگین مردم شهر در آن آر. پی. جی و سلاحهای سبك انفرادی

بود، در برابر دشـمن سر تاپا مجهـز به سلاحهای پیشـرفته در گرفت. دشـمن تعداد قابل توجـهی از تانکهـای خـود را از دست داد و پیش از تاریك شـدن هوا، با به جـا گـذاشتن لاشهٔ تانکهـای منهـدم شـده و شـمـار زیادی از چتـربازان محـاصـره شده در داخل شـهـر، ناچار به عقب‌نشینی گردید. دشمن در طی شب و زیر آتشباری سنگین توپخانه کوشید نیروهای محاصره شده را نجات دهد. برخی از آنها توانستند فرار کنند و بسیاری نیز کشته شدند. دشمن در تلاش خود برای اشغال شهر سوئز ۱۰۰ کشته و حدود ۵۰۰ زخـمی تلفات داد و هرچند از سه تیپ زرهی و یك تیپ چترباز استفاده کرد، مردم شهر و شماری از سربازان بازمانده از واحدهای اصلی، تهاجم او را دفع کردند. حـماسهٔ سوئز گواهی تاریخی دیگری است از توانایی مردم مصر در تحمل و قدرت رویارویی با دشواری‌ها.

دشمن برای جبران این شکست خفت بار، پس از ناکامی در تهاجم به شهر سوئز، در روزهای ۲۵، ۲۶ و ۲۷ اکتبر شهر قهرمان سوئز را مورد حـملات توپخانه و هوایی قرار داد. این حمله‌ها صبح روز ۲۸ اکتبر و به دنبال رسیدن نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد به شهر، متوقف شد. تلفات مردم شهر سوئز از بمباران هوایی و توپخانه، در مدت ۲۴ تا ۲۷ اکتبر، در حدود ۸۰ شهید و ۴۲۵ زخمی بود.

فصل ششم

تراژدی ارتش سوم

درگیری دوبارهٔ احمد اسماعیل و من

ساعت ۱۱ روز ۲۵ اکتبر شورای عالی نیروهای مسلح برای اولین بار پس از آغاز نبرد، به ریاست وزیر جنگ تشکیل جلسه داد. موضوع اصلی این جلسه، چگونگی گشودن راه برای کمك به ارتش سوم بود. همهٔ حاضران به صراحت تمام سخن گفتند، اما نتوانستیم به راه‌حلی دست یابیم. آنگاه جلسه با تأکید بر انجام مطالعات لازم دربارهٔ این موضوع پایان یافت. (ر. ك. نقشهٔ شمارهٔ ۷).

ساعت ۱۱ روز ۲۶ اکتبر، سرتیپ دوم قابیل، فرماندهٔ لشکر ۴ زرهی، به منظور ارائهٔ گزارش به مرکز ۱۰ آمد. گزارش سرتیپ دوم قابیل ـ که مورد تأیید سرتیپ عبدالمنعم واصل فرماندهٔ ارتش سوم نیز قرار گرفت ـ این بود که لشکر ۴ زرهی نمی‌تواند این مأموریت را به انجام رساند. سخنان قابیل و عبدالمنعم واصل منطقی و برپایهٔ قواعد و اصول دانش نظامی بود و من شخصاً از روز ۲۳ اکتبر جز این چیزی را پیش بینی نمی کردم، اما وزیر، قابیل را سؤال پیچ می کرد. آنگاه قابیل گفت: من و همهٔ افسران و سربازان لشکر آمادهٔ انجام این مأموریت انتحاری هستیم، اما گمان نمی کنم باز هم موفق به گشودن راه کمك

به نیروهای محاصره شده شویم. در ضمن، اگر این لشکر منهدم شود، راه قاهره در برابر دشمن باز خواهد شد.» وزیر گفت: «پس به جای گشودن جادهٔ سوئز، نیروهای لجستیکی باید از طریق جاده‌های فرعی از قاهره برای کمك به ارتش سوم حرکت کنند.» از شنیدن این گفتهٔ وزیر مبهوت شدم. امکان ندارد انسانی عاقل چنین طرحی را ارائه دهد. این طرح کاملاً غیرمنطقی بوده و بجا است پرسید چگونه از سوی وزیر جنگ و فرماندهٔ کل نیروهای مسلح مطرح می‌شود!! این طرح وزیر جنگ به دلایل زیر پذیرفتنی نبود:

۱. حداقل ملزومات مانند آب و خوراك هر سرباز به هنگام محاصره، روزانه ۳/۵ کیلوگرم است. از این رو، نیروهای محاصره شده ـ جز غیرنظامیان موجود در شهر سوئز ـ برای زنده ماندن، روزانه به ۱۵۰ تن آذوقه نیاز داشتند؛

۲. استفاده از راهها و زمین باز، نیازمند خودروهای شنی‌دار است تا بتوانند از زمینهای مسطح و نهرهای خشك شده عبور کنند. اگر هر یك از این خودروها ۱/۵ تن بار حمل می‌کردند، برای انتقال آذوقه یك روز، حداقل به حدود ۱۰۰ دستگاه خودروی شنی‌دار نیاز داشتیم. البته با این فرض که همهٔ آنها سالم به مقصد می‌رسیدند و دشمن هیچیك از آنها را نابود نمی‌کرد؛

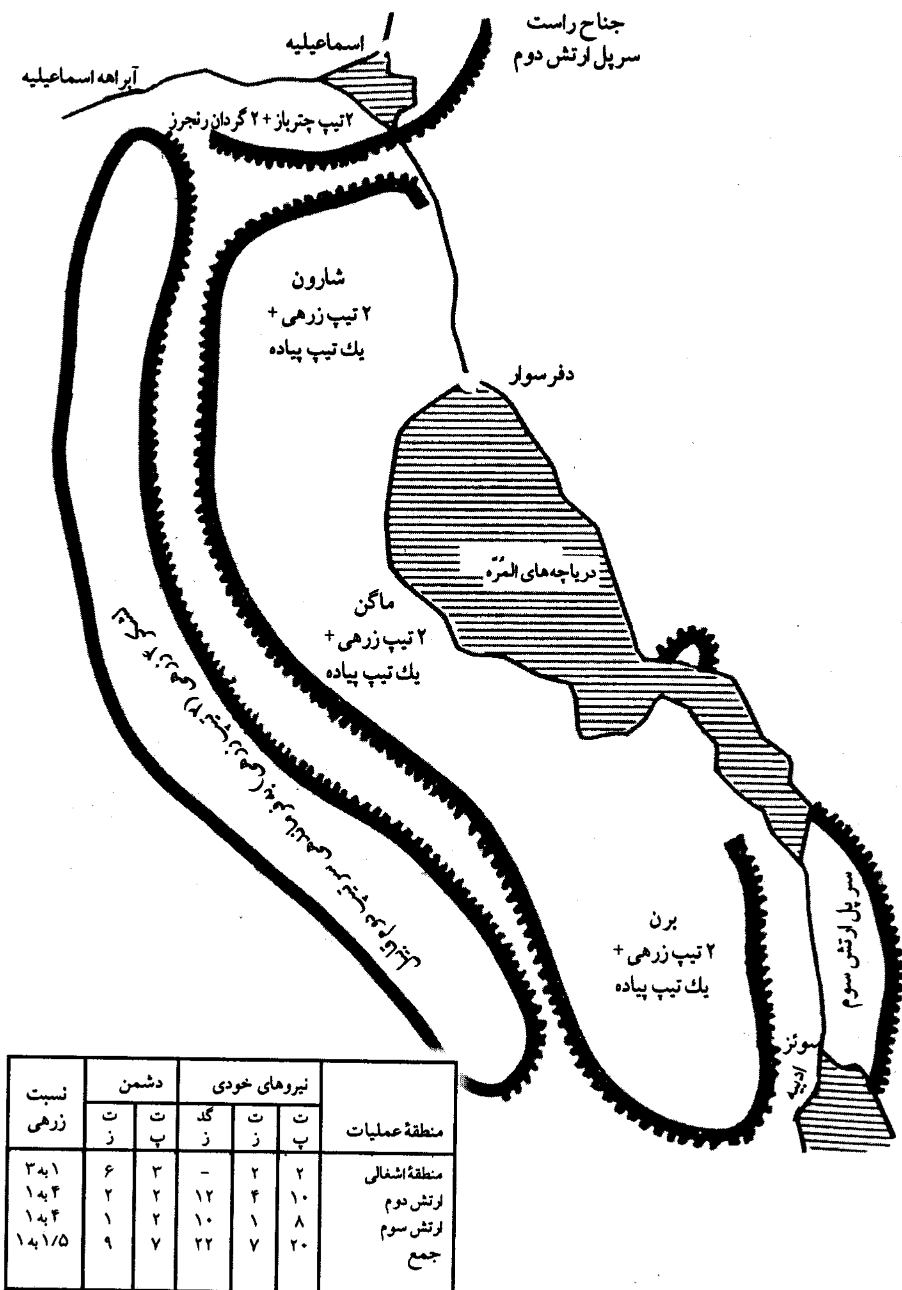
۳. دشمن از تسلط هوایی بر آن منطقه برخوردار بود و می‌توانست هر تحرك دسته‌جمعی را در این راهها کشف و نابود کند؛

۴. راههای خروجی این زمینهای مسطح، در نهایت از منطقهٔ میان کوههای عتاقه و جنیفه یا از میان کوههای جنیفه و دریاچه‌ها می‌گذشت و این مناطق تحت تسلط دشمن بود؛

۵. منطقی نبود که برای ارسال نیازهای یك روز دست به چنین قماری بزنیم. اگر ارسال تدارکات هفت روز را برای نیروهای محاصره شده در نظر بگیریم، به منظور انجام این مأموریت لجستیکی به ۷۰۰ دستگاه خودروی شنی‌دار نیاز پیدا می‌کردیم که فراهم کردن این تعداد خودروی شنی‌دار برای ما در زمانی اندك، امکان‌پذیر نبود و حتی اگر امکان داشت، چنین استفاده ساده‌لوحانه‌ای از آنها نابخردانه بود؛

۶. اگر لشکر ۴ زرهی نمی‌توانست به تنهایی راه را باز کند، چگونه می‌توانستیم مسؤولیت سنگین و مهمی چون تأمین حفاظت از ۷۰۰ دستگاه خودروی حامل کمکهای

نقشهٔ شمارهٔ ۷: وضعیت نیروها در صبح روز ۲۵ اکتبر ۱۹۷۳



منطقهٔ عملیات	نیروهای خودی ت پ	نیروهای خودی ت ز	نیروهای خودی گد ز	دشمن ت پ	دشمن ت ز	نسبت زرهی
منطقهٔ اشغالی	۲	۲	–	۳	۶	۱ به ۳
ارتش دوم	۱۰	۴	۱۲	۲	۲	۴ به ۱
ارتش سوم	۸	۱	۱۰	۲	۱	۴ به ۱
جمع	۲۰	۷	۲۲	۷	۹	۱/۵ به ۱

ت: تیپ   پ: پیاده   ز: زرهی   گد: گردان

لجستیکی را بر دوش آن بگذاریم؟

۷. آیا در حالی که لشکر ۴ زرهی مشغول این مأموریت بود، می توانستیم از جادهٔ قاهره حفاظت کنیم؟

با طرح وزیر مخالفت کردم، اما او مصرانه از من خواست اجرای این مأموریت را به‌صورت کتبی به فرماندهٔ لشکر ۴ ابلاغ کنم. من نپذیرفتم و گفتم: «برگهٔ اجرای این مأموریت را امضا نمی کنم. اگر بخواهی، می توانی خودت این دستور را امضا کنی.» ناگهان وزیر به بحثهای غیرمنطقی که هدف از آن ثبت موضع بود، پرداخت و گفت: «من نمی فهمم، تو دقیقاً در پی چی هستی؟ آیا می خواهی افراد محاصره شده تسلیم شوند؟» پاسخ دادم: «البته که چنین چیزی را نمی خواهم، اما در عین حال نمی خواهم لشکر ۴ زرهی را از دست بدهیم، بدون آنکه تغییری در وضعیت حاصل شود.» وزیر گفت: «نباید این حرف را در حضور فرماندهٔ لشکری که مأمور انجام این عملیات است، بزنی!!»[۱] گفتم: «من نظرم را با صراحتی در خور مسؤولیتم ابراز می کنم؛ در ضمن، گزارش کتبی فرماندهٔ ارتش سوم نیز هست که با من هم‌نظر است.» وزیر گفت: «اگر دستور اجرای این مأموریت را به فرماندهٔ لشکر ۴ ابلاغ نکنی، به رئیس جمهور اطلاع خواهم داد.» به آرامی پاسخ دادم: «حتماً، می توانی این کار را انجام بدهی.» وزیر سپس دستور را امضا و به سرتیپ دوم قابیل تسلیم کرد.[۲] این عملیات بعدها لغو شد و هرگز به اجرا در نیامد. شاید به این دلیل که وزیر نمی توانست به تنهایی مسؤولیت آن طرح غیرعاقلانه را به عهده گیرد.

سادات در جنگ کیسینجر

در ساعت ۲۳ روز ۲۶ اکتبر، اولین گروه از نیروهای بین‌المللی پاسدار صلح، شامل

---

۱. در این دیدار، وزیر جنگ، من، سرتیپ دوم قابیل، سرتیپ جمسی، سرتیپ ماحی و سرتیپ نصار حضور داشتند.

۲. سادات در صفحهٔ ۳۴۹ خاطراتش می نویسد که به سرتیپ دوم قابیل گفته است: «اسرائیلی‌ها را زمین گیر کن و نگذار توانایی گسترش پیدا کنند. تا رسیدن تدارکات مبادا با آنها درگیری شوی!!» سادات تاریخ این دستور را ذکر نکرده، هر چند از خاطراتش می توان نتیجه گرفت که در نخستین ساعات روز ۲۰ اکتبر بوده است. باید گفت سخن سادات مبهم و نامفهوم است. پرسشی صریح از سادات دارم: چه هنگام قابیل توانایی اقدام علیه دشمن را در غرب آبراه داشت؟

۵۰ نفر، به قاهره رسیدند. در نخستین ساعات روز ۲۷ اکتبر، طرفهای درگیر دستهای خود را رو کردند. وزیر جنگ ساعت ۴ بامداد برای دیدار با سادات راهی قاهره شد و حدود ساعت ۶ صبح بازگشت. آنگاه او موارد زیر را مطرح کرد:

۱. رئیس جمهور پیامی از نیکسون دریافت داشت که در آن به وی اطلاع داده شده بود راه‌حل شرافتمندانه‌ای برای مشکل ارتش سوم وجود دارد؛

۲. همهٔ فعالیتهای نظامی باید از ساعت ۱۳ روز ۲۷ اکتبر متوقف شود؛

۳. ساعت ۱۳ امروز [۲۷ اکتبر] ستونی حامل نیازهای لجستیکی راهی مواضع ارتش سوم خواهد شد؛

۴. مذاکرات، ساعت ۱۵ امروز [۲۷ اکتبر] در کیلومتر ۱۰۱ جادهٔ قاهره ـ سوئز آغاز خواهد شد و سرتیپ عبدالغنی جمسی ریاست هیأت مصری را بر عهده خواهد داشت.

از آن لحظه ـ و در واقع از روز ۲۳ اکتبر ـ ارتش سوم به گروگان اسرائیل و کیسینجر تبدیل شد. سرنوشت ارتش سوم به میزان خواسته‌های اسرائیل و آمریکا و همچنین تسلیم سادات به آن خواسته‌ها بستگی داشت.

مذاکرات کیلومتر ۱۰۱

در برابر شتابی که مصری‌ها داشتند، اسرائیلی‌ها، آگاهانه، در همهٔ کارها تعلل می‌ورزیدند یا کارشکنی می‌کردند. نبرد در آن هنگام به درگیری سیاسی تبدیل شده بود و رسیدن یا نرسیدن یک تکه نان به ارتش سوم بستگی به تصمیم کیسینجر داشت. وزیر امور خارجهٔ آمریکا این حقیقت را دریافته بود و بخوبی می‌دانست که سادات نیز از آن آگاه است، اما همواره آن را به سادات گوشزد می‌کرد تا به طور کامل او را در کنترل خود داشته باشد.

نقشه‌ای که کیسینجر به همراه اسرائیل طرح‌ریزی کرده بود، به شرح زیر خلاصه می‌شد:

۱. طولانی‌تر کردن زمان محاصرهٔ ارتش سوم به منظور فراهم آوردن فرصت لازم

برای تحقق خواسته‌ها؛

۲. رسیدن کمترین میزان تدارکات به ارتش سوم تا حد بخور و نمیر به منظور در اختیار نداشتن ذخیرهٔ غذایی و تدارکات کافی. به این ترتیب، باتهدید به ممانعت از عبور ستون تدارکات برای ارتش سوم، فشار سیاسی به سادات برای پذیرش خواسته‌ها فراهم می‌شد؛

۳. مصر برای نجات ارتش سوم، باید هزینهٔ گزافی را به آمریکا و اسرائیل می‌پرداخت. اخراج روسها از منطقه و لغو تحریم صدور نفت کشورهای عرب به آمریکا و کشورهای غربی، بخشی از خواسته‌های آمریکا بود. خواسته‌های اسرائیل نیز متعدد و مهمترین آنها امضای قرارداد جداسازی نیروها در ژانویه ۱۹۷۴ بود که به موجب آن مصر متعهد شد بجز ۷هزار سرباز و تنها ۳۰ دستگاه تانك، همهٔ نیروهای ارتشهای دوم و سوم را از منطقهٔ شرق آبراه به عقب بکشاند.

از صبح روز ۲۷ اکتبر، مرحلهٔ باجگیری از رژیم مصر و بهره‌جویی از موجودیت ارتش سوم، به عنوان گروگان، آغاز شد. در این روز، بنا بر توافق میان سادات و واشنگتن، یك ستون لجستیکی جهت کمك‌رسانی به ارتش سوم، از قاهره به حرکت در آمد. ستون تدارکاتی مرکب از ۱۰۹ دستگاه خودرو حامل هزار تن آذوقهٔ نیروها از قبیل خوراك و آب بود و آن را ۲۰ دستگاه آمبولانس به منظور تخلیهٔ مجروحان، همراهی می کرد. اسرائیلی‌ها از عبور این ستون ممانعت کردند. همچنین، جمسی به کیلومتر ۱۰۱ جادهٔ سوئز رفت، اما بدون نتیجه بازگشت، زیرا کسی از او استقبال نکرد. آنگاه تماسهای تلفنی میان قاهره، واشنگتن و تل آویو برقرار شد. به دنبال آن، جمسی مأمور شد نیمهٔ شب برای ملاقات با اسرائیلی‌ها به همانجا برود. جمسی دوباره به کیلومتر ۱۰۱ رفت، اما این بار نیز، بی آنکه با کسی دیدار کند، مجدداً بازگشت. تماسهای تلفنی باردیگر میان قاهره و واشنگتن برقرار شد. پس از مدتی تأخیر، اسرائیلی‌ها پذیرفتند که در ساعت ۱۲ روز ۲۹ اکتبر ۱۹۷۳، در کیلومتر ۱۰۱ با جمسی ملاقات کنند.

اسرائیلی‌ها در زمینهٔ رسیدن تدارکات به ارتش سوم، شروط بسیاری را تحمیل کردند که طرف مصری همهٔ آنها را پذیرفت، زیرا هیچ امکانی برای چانه‌زنی نداشت.

مهمترین شروطی که اسرائیلی‌ها بر سر مسألهٔ دادن اجازهٔ رسیدن تدارکات به ارتش سوم، به مصر تحمیل کردند، عبارت بودند از:

۱. در ابتدا گفتند فقط اجازهٔ عبور به تدارکات پزشکی را می‌دهند، اما به دنبال بحثهای طولانی، در ساعت ۱۷ روز ۲۹ اکتبر با عبور تنها ۳۰/۵ تن تدارکات (۲۰ تن آب، ۸ تن مواد خوراکی و ۲/۵ تن دارو) به نیروهای محاصره شده موافقت کردند؛[1]

۲. خودروهای حامل تدارکات را بازرسی دقیق می‌کردند و از هیچ رفتار توهین‌آمیزی دریغ نداشتند؛

۳. رانندگان مصری اجازه نداشتند از کیلومتر ۱۰۱ فراتر روند و اسرائیلی‌ها اصرار کردند که رانندگان اسرائیلی و یا وابسته به سازمان ملل متحد رانندگی خودروها را پس از کیلومتر ۱۰۱ تا محل نیروهای محاصره شده بر عهده بگیرند که طرف مصری آن را پذیرفت.

با وجود این همه امتیازدهی‌های اهانت‌آمیز، باز هم اسرائیلی‌ها بیشتر تدارکات ارسالی به نیروهای محاصره شده را در راه به یغما می‌بردند.

مذاکرات کیلومتر ۱۰۱ واقعاً عجیب بود. این مذاکرات در حقیقت عبارت بود از دریافت دستورالعمل روزانه از اسرائیل، به عنوان بهای تدارکات ارتش سوم. در اولین دور مذاکرات، طرف اسرائیلی خواستار آزادی یك جاسوس اسرائیلی به نام آویدان شد که در مصر زندانی بود. سادات با این خواسته موافقت کرد و فردای آن روز جاسوس اسرائیلی همراه جمسی به کیلومتر ۱۰۱ رفت تا به طرف اسرائیلی تحویل شود. به دنبال آزادی آویدان، اسرائیل خواستار آزادی همهٔ جاسوسان اسرائیلی، از جمله باروخ مزراحی شد. این جاسوس پیشتر از مصر فرار کرده و پس از آنکه با نام مستعار در یکی از کشورهای عرب دستگیر شده بود، در مصر زندانی گردید. پس از این، اسرائیلی‌ها خواستار مبادلهٔ اسیران جنگی شدند. نظر مصر این بود که مبادلهٔ اسیران جنگی، پس از امضای قرارداد

---

۱. حداقل نیازهای لجستیکی، روزانه ۱۵۰ تن بود.

جداسازی نیروها انجام گیرد؛ اسرائیل این نظر را نپذیرفت و مصر از خواسته‌اش چشم‌پوشی کرد. آنگاه مصر درخواست کرد مبادلهٔ اسیران پس از عقب نشینی اسرائیل به خط ۲۲ اکتبر انجام شود که تل‌آویو این خواسته را نیز نپذیرفت و گلدا مایر در ۱۴ نوامبر ۱۹۷۳ در کنست (پارلمان اسرائیل) اعلام کرد: «تا آزادی کامل اسیران ما در مصر، حتی یك کیلوگرم تدارکات به ارتش سوم نخواهد رسید.» سادات به شرط اسرائیل گردن نهاد و تسلیم اسیران جنگی از روز ۱۵ نوامبر آغاز شد و تا روز ۲۲ نوامبر ادامه یافت. در مقابل، هنگامی که خواستیم پتو و لباسهای زمستانی برای افراد محاصره شده ارسال کنیم، اسرائیل از دادن اجازهٔ عبور به این وسایل خودداری کرد.

بهره‌جویی کیسینجر از محاصرهٔ ارتش سوم

زمانی که قاهره از سرسختی تل‌آویو به واشنگتن شکایت برد، در ۴ دسامبر ۱۹۷۳ کیسینجر پیامی برای وزیر امور خارجهٔ مصر فرستاد که حاوی نکات زیر بود:

۱. مذاکرات کیلومتر ۱۰۱ باید بر اساس مبادلهٔ منافع از سر گرفته شود؛[1]

۲. پیشنهادهای روز ۲۲ نوامبر بارلو (همتای جمسی و رئیس هیأت اسرائیلی در مذاکرات کیلومتر ۱۰۱) می‌تواند زیربنای اجلاس صلح باشد؛[2]

۳. لغو نکردن تحریم نفت پیش از برگزاری اجلاس صلح، ممکن است باعث ناتوانی آمریکا در اتخاذ موضع مؤثر گردد.

به این ترتیب، کیسینجر نیز به نفع آمریکا وارد عمل شد. ارسال تدارکات ـ خوراك و آب ـ به ارتش سوم، باید در قبال ارسال نفت به آمریکا و غرب باشد. ماهیت سلاح نفت به گونه‌ای است که قدرت تأثیر آن پس از چند ماه نمایان می‌شود. هنگامی که آمریکا و کشورهای غربی حامی اسرائیل، تأثیر اقتصادی تحریم نفتی اعراب را حس کردند،

---

۱. این به معنای «بده و بستان» است، اما متأسفانه اسرائیل در مقابل دادن اجازهٔ عبور تدارکات برای ارتش سوم، قیمت بالایی را درخواست می‌کرد. من اسرائیل را سرزنش نمی‌کنم، اما سادات قابل سرزنش است، زیرا او مسؤول به محاصره در آمدن ارتش سوم بود.

۲. منظور اجلاس ژنو است که قرار بود پیش از پایان دسامبر ۱۹۷۳ برگزار شود.

کیسینجر سلاح نفت را در کفه‌ای و نجات ارتش سوم را در کفهٔ دیگر ترازو گذاشت. از این رو، سادات می‌بایست از کشورهای عرب می‌خواست که از این سلاح دست بردارند. وی در زمینهٔ لغو تحریم نفت، بیش از همه علاقه نشان داد. بار دیگر می گویم که من، کیسینجر را به علت این سیاست ملامت نمی کنم، زیرا وظیفهٔ وی خدمت به منافع آمریکا بود، اما سادات را قابل سرزنش می‌دانم، زیرا او سبب شد ارتش سوم به محاصره در آید و به پیامدهای این فاجعه نیندیشید.

در راستای بهره‌جویی از محاصرهٔ ارتش سوم، اسرائیل ما را وادار به اعلام لغو محاصرهٔ دریایی کرد. هنگامی که روز اول نوامبر، به یك نفتکش ۱۲۳ هزار تنی اجازه دادیم، زیر دید و بُرد موشکهای ما، وارد دریای سرخ شود و به سوی اسرائیل حرکت کند، عملاً محاصرهٔ دریایی را لغو کردیم. غرق ساختن این نفتکش به معنای قربانی کردن ارتش سوم بود. اسرائیل این واقعیت را می‌دانست و همچنین دریافته بود زیردریایی‌ها و ناوهای موشك‌انداز ما که در جنوب دریای سرخ مستقر بودند، می توانستند این نفتکش را غرق سازند، اما به عنوان تاوانی برای رسیدن تدارکات به ارتش سوم، اجازهٔ عبور به آن داده شد. گویا این نرمش، غرور اسرائیل را که از محاصرهٔ ارتش سوم برای یك باج‌خواهی شرم‌آور بهره‌جویی می کرد، ارضا نکرد. به همین علت، بر آن شد که لغو محاصرهٔ دریایی را به گونه‌ای آشکار به اطلاع همهٔ جهان برساند. تل‌آویو اعلام کرد که کشتی اسرائیلی بئرالسبع با محاصرهٔ دریایی مقابله خواهد کرد، روز دوم یا سوم دسامبر از تنگهٔ باب المندب خواهد گذشت و عازم اسرائیل خواهد شد. کشتی یادشده از تنگهٔ باب المندب، در برابر دیدگان خشمگین افراد یگانهای خودی، گذشت.

دروغ‌پردازی‌های سادات

در حالی که این اقدامات اهانت‌آمیز در دو سطح سیاسی و نظامی جریان داشتند، ملت مصر همانند شوهری فریب خورده، آخرین کسی بود که از موضوع باخبر می‌شد. ملت مصر نمی‌دانست چه روی می‌دهد، زیرا تغذیهٔ خبری مردم از طریق دستگاههای تبلیغاتی خود رژیم بود. زمامداران مصر بارها مردم را فریب دادند و حقایق را از آنان پنهان

ساختند، اما مخفی نگهداشتن محاصرهٔ ارتشی ۴۵هزار نفری و یك شهر، کار ساده‌ای نبود. خویشاوندان و دوستان افراد محاصره شده به اوضاع شك برده، برخی از آنان، اخبار مربوط به جنگ را از رادیوهای بیگانه شنیده بودند. با این همه، روز ۳۰ نوامبر ۱۹۷۳، مطبوعات با تیتر درشت چنین خبری را منتشر ساختند: «نیروهای ما تمام کرانهٔ غربی و منطقهٔ دفرسوار تا سوئز را کاملاً در کنترل دارند. همهٔ معابر ارتش سوم باز است و ارسال تدارکات به‌صورت منظم انجام می‌شود.» سادات در سخنرانی خود در فوریه ۱۹۷۴ در مجلس، محاصرهٔ ارتش سوم را تکذیب کرد. من گمان نمی کنم رئیس کشوری که ادعای دموکراسی دارد، بتواند چنین دروغی بگوید و کسی نیز پیدا نشود که از وی بازخواست یا سؤال کند. ملت آمریکا، ریچارد نیکسون را تنها به دلیل یك دروغ کوچك بر کنار کرد. اگر دروغ نیکسون را با دروغهای سادات مقایسه کنیم، شاید حتی نتوانیم نام دروغ بر آن نهیم. طی همان سخنرانی در مجلس، سادات برای متقاعد ساختن نمایندگان مجلس، نمایشنامه‌ای را کارگردانی کرد که این نمایشنامه هنوز هم در اذهان باقی است و برخی از مردم، آن را به عنوان بخشی از تاریخ دوران سادات، بر نوار ویدئو ضبط کرده‌اند. سادات در این نمایشنامه، سرتیپ بدوی فرماندهٔ نیروهای محاصره شده (که بعدها رئیس ستاد ارتش مصر شد) را به مجلس آورد و با پرسشهای خود و پاسخهای سرتیپ بدوی، نشان داد که ارتش سوم محاصره نشده است! ! آیا این منطقی است؟ آیا چنین بی‌پروا دروغ‌پردازی کردن، هیچ شمردن مردم نیست؟

قرارداد جداسازی نیروها

در ۱۸ ژانویه ۱۹۷۴، اولین قرارداد جداسازی نیروها میان مصر و اسرائیل به امضا رسید. مواد اصلی قرارداد به شرح زیر بود:

۱. اسرائیل نیروهای خود را تا حدود ۳۰ کیلومتری شرق آبراه سوئز عقب می‌کشاند؛

۲. مصر همهٔ نیروهای خود را، بجز ۷ هزار سرباز و تنها ۳۰ دستگاه تانك، از شرق آبراه به عقب می‌کشاند، به طوری که فاصلهٔ استقرار آنها در شرق آبراه از

۱۰ کیلومتر تجاوز نکند؛

۳. نیروهای سازمان ملل متحد در منطقهٔ حایل میان نیروهای اسرائیلی و مصری که عرض آن حدود ۲۰ کیلومتر است، مستقر می‌شوند؛

۴. این قرارداد، پیمان صلح به حساب نمی‌آید، بلکه تنها گامی در راه رسیدن به پیمان صلح مبتنی بر قطعنامهٔ شمارهٔ ۳۳۸ شورای امنیت و در چارچوب اجلاس صلح ژنو است.

غارت کردن سرزمینهای اشغالی

اسرائیل حدود ۱,۵۰۰ کیلومتر مربع را در کرانهٔ غربی آبراه سوئز تا هنگامی که در فوریه ۱۹۷۴، به موجب قرارداد جداسازی نیروها از آن عقب نشینی کرد، به مدت سه ماه در اشغال خود داشت. در طی این مدت، تل‌آویو همهٔ قوانین بین‌المللی و اصول اخلاقی را زیر پا گذاشت. لوله‌های انتقال آب شرب از اسماعیلیه به شهر سوئز و ارتش سوم را تخریب کرد؛ تجهیزات پالایشگاه و مجتمع کودسازی را که در خارج از شهر سوئز قرار داشت، تفکیك و به اسرائیل منتقل کرد و سپس ساختمان پالایشگاه و مجتمع کودسازی را منهدم ساخت؛ جرثقیل و دستگاههای بندر ادبیه را تفکیك و به اسرائیل برد و دستگاههای غیر قابل حمل را نابود ساخت؛ خطوط لوله‌های آب و لوله‌های نفت منطقه را تفکیك و به اسرائیل انتقال دادند؛ احشام و محصولات کشاورزان منطقه را مصادره و غارت کرد. عملیات غارت و تاراج، آن گونه که همواره در مورد ارتشهای اشغالگر معمول است، عملیات انفعالی و خودسرانهٔ سربازان و فرماندهان عمل کننده در منطقه نبود، بلکه به طور سازمان یافته و به دستوردولت اسرائیل انجام می‌شد و این جنایتی بزرگ بود. اسرائیلی‌ها در حالی از آن منطقه عقب نشینی کردند که آن را به خرابه‌ای تبدیل کرده بودند.

من متهم می کنم

چه گران است تاوانی که مصر برای محاصرهٔ ارتش سوم در روز ۲۳ اکتبر

پرداخت. محاصرهٔ ارتش سوم پیروزی‌های شکوهمند جنگ اکتبر، سلاح نفت و محاصرهٔ دریایی مؤثر مصر علیه اسرائیل را خنثی ساخت. همچنین توانایی مانور و حرکت را از رهبری سیاسی مصر گرفت و آن را بازیچهٔ دست اسرائیل و آمریکا نمود. مصر برای نجات ارتش سوم، دست بسته به تماشای غارتگری اسرائیل نشست. نه توان پاسخ دادن داشت و نه قدرت اعتراض کردن. باردیگر باید این پرسش را مطرح کرد که مسؤول محاصرهٔ ارتش سوم کیست؟ اگر ملت مصر بر آن شود که لکهٔ ننگ به محاصره درآمدن ارتش سوم را از شرافت نظامی خود بزداید، باید به جستجوی مسؤول این فاجعه بپردازد. در این رابطه، من سادات را متهم می کنم و دلایل تأیید کنندهٔ این اتهام را در اختیار دارم.

فصل هفتم

برکناری من از مقام ریاست ستاد ارتش مصر

اطلاعیه‌های نظامی مصر

پیش از آغاز جنگ، با احمد اسماعیل توافق کرده بودم که اطلاعیه‌های نظامی ما باید بر پایهٔ واقعیت و صادقانه باشد و همهٔ حقایق به دور از هر گونه افراط یا دروغ‌پردازی بیان شوند، نه آن گونه که در جنگهای پیشین ما با اسرائیل عمل می‌شد. سرفرماندهی تا روز ۱۴ اکتبر که حدود ۲۵۰ دستگاه تانك را، در مقابل تلفات ناچیز دشمن، از دست دادیم به این شیوه پایبند بود. باتوجه به احساس گناه سادات و احمد اسماعیل از این عملیات ـ زیرا این دو بودند که با وجود مخالفت من و فرماندهان ارتش، بر انجام حمله پافشاری کردند ـ اطلاعیهٔ نظامی برای اولین بار از آغاز جنگ به گونه‌ای پخش شد که حقایق را وارونه جلوه داد. پس از مدتی، در شب ۱۶ اکتبر، رخنهٔ دشمن به منطقهٔ دفرسوار روی داد که این نیز عامل تازه‌ای در ادامهٔ دروغ‌پردازی اطلاعیه‌های نظامی شد.

در نخستین روزهای رخنهٔ اسرائیل، اطلاعیه‌های نظامی هر گونه رخنهٔ دشمن به غرب آبراه را بشدت تکذیب می‌کرد. پس از آنکه حضور دشمن در غرب به حدی رسید که پنهان ساختن آن ناممکن شد، اطلاعیه‌های نظامی اهمیت این رخنه را ناچیز جلوه می‌داد. به یاد

دارم احمد اسماعیل از اتاق عملیات با دکتر حاتم، معاون نخست وزیر و وزیر اطلاع رسانی، تلفنی تماس می گرفت تا وضعیت را برای وی تشریح کند. در یك تماس تلفنی در روز ۱۸ اکتبر و پیش از آنکه در ظهر همان روز به سوی حوزهٔ ارتش دوم حرکت کنم، احمد اسماعیل یکی از بزرگترین دروغهای خود را گفت. نیروی دشمن در آن هنگام چهار تیپ زرهی را شامل می شد، اما احمد اسماعیل به دکتر حاتم می گفت: «دشمن هفت دستگاه تانك در غرب آبراه دارد. شیوهٔ جنگ آنها چریکی است. ناگهان ظاهر شده و شلیك می کنند، سپس پا به فرار می گذارند و در میان باغها پنهان می شوند. به همین علت، شناسایی و نابودی آنها برای ما دشوار است!!» هر چند سخنان دکتر حاتم را نمی شنیدم، اما مشخص بود که او این گفته‌های غیر منطقی را باور نمی کند، زیرا احمد اسماعیل بارها سخنان خود را تکرار کرد.

دیدگاه من و احمد اسماعیل به هنگام بحث در مورد این موضوع کاملاً متفاوت بود. او عقیده داشت پخش این اطلاعات تأثیری منفی بر روحیهٔ نیروهای مسلح و ملت بر جای خواهد گذاشت، در حالی که من بر این باور بودم که آگاهی از اطلاعات ناگوار، برانگیزانندهٔ حمیّت و روحیهٔ مقابله با دشمن است و باعث می شود هر شهروندی حداکثر توان خود را برای خدمت به میهنش به کار اندازد. همچنین پخش این اخبار در بین نیروهای مسلح، یگانهای پشتیبانی کننده از نبرد را بر آن می دارد که برای ادامهٔ کمك و حمایت از نیروهای شرکت کننده در عملیات، همبستگی و اشتیاق بیشتری از خود نشان بدهند. این دو نظر کاملاً با هم متفاوت بودند و وزیر جنگ ـ با اطلاع سادات ـ در طول مدت نبرد به صدور اطلاعیه‌های نظامی دروغین خود ادامه داد.

مصاحبه با خبرنگار نیوزویک

در ساعت ۱۷ روز ۵ دسامبر ۱۹۷۳، آرنولد برشگریو، خبرنگار مجلهٔ آمریکایی **نیوزویك**، با من مصاحبه‌ای انجام داد. گفتگوی ما در نهایت آزادی و صراحت بود. به همهٔ سؤالهایش پاسخ دادم، مگر اطلاعاتی که دشمن ممکن بود از پخش آنها سوء استفاده کند. ادارهٔ سانسور مصر، برشگریو را از ارسال این مصاحبهٔ مطبوعاتی به مجله‌اش منع کرد و پس از ترجمهٔ مصاحبه به عربی، آن را برای دایرهٔ اطلاعات نظامی فرستاد تا در مورد چاپ

مصاحبهٔ یادشده نظر بدهد. دایرهٔ اطلاعات نظامی نیز متن مصاحبه را به وزیر جنگ ارائه کرد. وزیر از من پرسید: «آیا چنین مسائلی را گفته‌ای؟» پاسخ مثبت دادم. گفت: «باید آنها را پیش از ارسال به مطبوعات، به دایرهٔ اطلاعات نظامی ارائه می کردی.» به او گفتم: «چگونه از دایرهٔ اطلاعات نظامی که تحت امر من است، بخواهم آنچه را می گویم بازبینی کند؟» من بیش از رئیس اطلاعات نظامی از سرّی بودن یا نبودن مسائل آگاهی دارم، چون از نگرش گسترده‌تر و تماسهای جهانی بیشتری برخوردارم. چرا چیزی را که، بجز ملت مصر، همهٔ جهان می‌داند، مخفی کنیم؟ من چیزی نگفتم که دشمن بتواند از آن استفاده کند. برای مثال، هنگامی که از من خواست نیروهای خودی و دشمن را پیش از ۶ اکتبر و در زمان حال مقایسه کنم، از پاسخ دادن خودداری کردم، زیرا پاسخ به این سؤال شاید وادارم می کرد برخی اطلاعات را که تاکنون در سطح بین‌المللی ناشناخته مانده است، بیان کنم. خسارات ما و تدارکات دریافت شده در جنگ، نمونه‌ای از این اطلاعات مخفی است. تو در مصاحبه با حسنین هیکل، سردبیر روزنامهٔ *الاهرام*، آمار خساراتمان در جنگ را فاش ساختی. اگر دشمن بتواند تدارکاتی را که از ۶ اکتبر تاکنون دریافت کرده‌ایم، محاسبه کند، آنگاه می تواند توان ما را دقیقاً ارزیابی کند.» بحث تندی بود و در پایان آن، وزیر از من خواست برشگریو را احضار کنم و گفته‌های خود را پس بگیرم که من آن را نپذیرفتم.

چاپ یک خبر دروغین در روزنامهٔ *الاهرام*

صبح روز ۱۱ دسامبر ۱۹۷۳، این تیتر درشت روزنامهٔ *الاهرام* نظرم را جلب کرد: «نیروهای ما در شرق و غرب، ۱۰ کیلومتر پیشروی کرده‌اند.» روزنامه، منبع خبر را فرماندهی نیروهای پاسدار صلح ذکر کرده بود. با فرماندهی نیروهای پاسدار صلح تلفنی تماس گرفتم. آنها از صدور این خبر اظهار بی اطلاعی کردند. وزیر جنگ که کنار من در اتاق عملیات نشسته بود، در طی تماس تلفنی من هیچگونه واکنشی از خود نشان نداد. از این رو، گمان کردم شاید خود او منبع پخش این خبر باشد. با صدای بلند و بدون مخاطب گفتم: «این دیوانگی است. این شیوهٔ صحیح اطلاع‌رسانی نیست، باید بدانیم چه کسی این خبر را منتشر کرده است، و باید مجازات شود.» آنگاه وزیر دخالت کرد و گفت: «چرا

عصبانی می‌شوی؟ مگر تو وزیر اطلاع‌رسانی هستی؟ شاید آنها معتقد باشند پخش این خبر به مصلحت کشور است.» پرسیدم: «چه کسانی این عقیده را دارند؟»[۱] گفت: «نمی‌دانم، اما به تو توصیه می‌کنم که زیاد در کار اطلاعات نظامی یا اطلاع‌رسانی دخالت نکنی.» پاسخ دادم: «من در این موضوع دخالت خواهم کرد.»

تصمیم گرفتم همان روز دکتر حاتم وزیر اطلاع‌رسانی را ببینم. ساعت ۱۳ در دفتر او در وزارت اطلاع‌رسانی بودم. نظر کلی او دربارهٔ خط مشی اطلاع‌رسانی، صحبت ما را به خبر روزنامهٔ *الاهرام* کشاند. به او گفتم: «در مورد منابعی که ممکن است این خبر از آنها پخش شده باشد، تحقیق کرده‌ام. در این رابطه به دو نفر مشکوك هستم: حسنین هیکل و وزیر جنگ. چون در این مورد قدرت اجرایی چندانی ندارم، از شما می‌خواهم منبع این خبر را جستجو کنید.» دکتر حاتم یادآور شد که خط مشی اطلاع‌رسانی دولت در اطلاعیه‌های نظامی سرفرماندهی منعکس است و گرچه خود وی نیز به درستی این اخبار چندان معتقد نیست، اما موظف به پخش آنهاست. در مورد خبر منتشره در روزنامهٔ *الاهرام* تأکید کرد که از منبع خبر بی‌اطلاع است و تحقیق لازم را به عمل خواهد آورد.

صبح روز ۱۲ دسامبر، روزنامهٔ *الاهرام* خبر روز پیش را اصلاح کرد و به منظور توجیه این اشتباه، بهانه‌هایی واهی آورد. رویارویی من با رهبری سیاسی به مرحلهٔ خطرناکی رسیده بود. وجود من در هرم قدرت، زدوبندهای آنان را بر هم می‌زد. بیش از حد لازم وجود مرا تحمل کرده بودند و لازم بود از شر من خلاص شوند. شامگاه روز ۱۲ دسامبر ۱۹۷۳، سادات مرا از مقام ریاست ستاد ارتش برکنار کرد.

چگونگی ابلاغ خبر برکناری من

از اول اکتبر تا ۱۲ دسامبر، بجز یك بار آن هم به مدت دو ساعت ـ برای آوردن کمی

---

۱. چهار سال و نیم پس از این درگیری، پی بردم منظور وزیر از «آنها» چه بود. منظور وی سادات بود؛ خود سادات در صفحهٔ ۳۵۵ خاطراتش به این مسأله اقرار کرد و چنین نوشت: «در دسامبر ۱۹۷۳ نیروهای ما جنگ فرسایشی را آغاز کردند، فشار آنها بر منطقهٔ رخنه لحظه‌ای قطع نمی‌شد و این امر موجب شد هر روز مساحت تازه‌ای از زمین را آزاد کنیم؛ گاه چند متر مربع و گاه چندین کیلومتر مربع، اما همیشه آزاد می‌کردیم.»

لباس شخصی و استحمام با آب گرم ـ به منزلم نرفتم. در نیمهٔ نوامبر وضع به حال عادی بازگشت و دیگر مانند سابق نیازی به حضور دایمی من در مرکز ۱۰ احساس نمی‌شد. در ۱۵ نوامبر، تمرینات ورزشی خود را از سر گرفتم و دریافتم که در این مدت، پنج کیلوگرم از وزن بدنم کاسته شده است. اگرچه می‌توانستم به منزلم که تنها چند کیلومتر با مرکز ۱۰ فاصله داشت بروم، با یادآوری تیره‌روزی‌های محاصره‌شدگان ارتش سوم، از این کار صرف‌نظر می‌کردم. چگونه می‌توانستم به خانه بروم، در حالی که ۴۵ هزار مصری در محاصرهٔ دشمن قرار داشتند؟ درست است که من هیچگونه مسؤولیتی در به محاصره در آمدن آنان نداشتم، اما در آن هنگام، زمان دعوا بر سر مسؤولیتها نبود؛ آنان فرزندان مصر بودند و می‌بایست در غم و ناراحتی آنان شریك می‌شدم. از این رو، تصمیم گرفته بودم تا وقتی این افراد به خانه‌هایشان بازنگردند، من نیز به خانه‌ام نروم.

روز ۱۳ دسامبر، سالروز ازدواجم بود. شامگاه روز ۱۲ دسامبر به فکر افتادم شب را در منزل بگذرانم. من به آنچه پیرامونم می‌گذشت مشکوك شده بودم، لذا پیش از ترك مرکز ۱۰، همهٔ کاغذها و یادداشتهای شخصی را با خود بردم. هنگامی که در ساعت ۱۷ روز ۱۲ دسامبر ۱۹۷۳ از مرکز ۱۰ خارج می‌شدم، هرگز در مخیله‌ام خطور نمی‌کرد که پایان خدمت من در نیروهای مسلح مصر است. با وجود این، حس ششم به من نهیب می‌زد، پیش از رفتن، همهٔ اوراق مهم و یادداشتهای شخصی‌ام را با خود ببرم. حدسم درست بود، چند روز بعد که برای بردن بقیهٔ اوراقم به مرکز بازگشتم، دریافتم که دایرهٔ اطلاعات نظامی وظیفه‌اش را به بهترین وجه به انجام رسانده است. همهٔ اوراق من، از جمله تلگرامهای تبریك آشنایان و رؤسای ستاد ارتشهای عرب را به یغما برده بودند. بسیار خوشحال شدم که ایشان در یافتن آنچه در پی آن بودند، ناکام ماندند.

حدود ساعت ۲۰ روز ۱۲ دسامبر ۱۹۷۳ تلفن منزلم به صدا درآمد. وزیر جنگ بود که گفت می‌خواهد مرا در دفترش ملاقات کند. حدود نیم ساعت بعد وارد دفتر او شدم. جمسی و سعد مأمون در دفترش حضور داشتند. به محض ورود من، وزیر حرف خود را قطع کرد و از آنان خواست ما را تنها بگذارند. پس از مدتی حاشیه‌پردازی، وزیر به اصل موضوع پرداخت. گفتگوی ما چنین بود:

● رئیس جمهور تصمیم گرفته است به خدمت تو به عنوان رئیس ستاد ارتش پایان دهد. وی دستور داده که به عنوان سفیر در وزارت امور خارجه تعیین شوی. باید ساعت ۸ صبح فردا خودت را به وزارت امور خارجه در میدان آزادی معرفی کنی.

□ از آقای رئیس جمهور به خاطر این انتصاب متشکرم؛ خواهش می کنم مراتب عذرخواهی مرا در مورد نپذیرفتن این پست، به او اطلاع دهید.

● می خواهی بگویی از دستور رئیس جمهور در انتقال به وزارت امور خارجه سرپیچی می کنی؟

□ جناب وزیر، می توانی این کار را هر گونه که مایل باشی، تفسیر کنی. اگر رئیس جمهور این را خدمتی به من می داند، پس من اختیار پذیرفتن یا نپذیرفتن آن را دارم. اگر هدف تنبیه باشد، آن را نیز رد می کنم و خواستار انجام تحقیقات و تشکیل دادگاهی به منظور روشن شدن حقایق می شوم.

● حرفهای تو خطرناك است، آیا این مطالب را به رئیس جمهور اطلاع بدهم؟

□ البته، تلفن کنار دست جناب عالی است، و می توانی هم اکنون و فوراً اطلاع بدهی.

● امیدوارم که این منصب بلندپایه را بپذیری. اگر از پذیرفتن آن خودداری کنی، رئیس جمهور خشمگین خواهد شد. رئیس جمهور فعالیت و تلاشهای تو را در خدمت به نیروهای مسلح ارج می گذارد.

□ من باز هم این دستور را اجرا نمی کنم. خوب می دانم که این کار برکناری است، نه انتقال به وزارت امور خارجه. همین حالا نامه‌ای می نویسم و در آن عذرخواهی خود را در مورد نپذیرفتن مقام سفارت اعلام می کنم. رئیس جمهور پس از آگاهی از سرپیچی من چه خواهد کرد؟ آیا دستور محاکمهٔ مرا خواهد داد؟ این را ترجیح می دهم و آمادگی کامل پذیرش آن را دارم.

پس از گفتگویی نیم ساعته و مطلع ساختن وزیر از نرفتنم به وزارت امور خارجه یا مرکز ۱۰ در فردای آن روز، و اینکه می توانند مرا در منزل بیابند، دفتر وزیر را ترك گفتم.

پس از بازگشتم به منزل، همسرم را از گفتگوی خود با وزیر آگاه کردم و گفتم: «الحمد للّه که این تصمیم را گرفتند. جریانات اخیر به گونه‌ای بود که قادر به استعفا

نبودم.» همسرم این خبر را با شجاعت پذیرفت و پس از تأیید سخنانم، گفت: «خدا را شکر که در حالی نیروهای مسلح را ترک می کنی که کاری غیرممکن مانند عبور از آبراه سوئز را به انجام رسانده‌ای؛ شکر خدا که هنگام وداع با نیروهای مسلح سالم هستی. مدت زمان حضور مستمر تو در منزل شاید از یك چهارم دوران ازدواجم تجاوز نکند. از این پس، به استراحت خواهیم پرداخت و از سالهای باقیماندۀ عمر استفاده خواهیم کرد.» باتعجب خندیدم، زیرا شنیده بودم که دریافت خبر بیکاری شوهر، ناگوارترین خبر برای همسر است، اما همسر من آن را با خوشحالی و رضایت پذیرا شد. این خبر برای او مانند بازگشت شوهرش پس از مدتها دوری و خدمت در نیروهای مسلح بود. پس از این گفتگو، براساس وعدۀ قبلی، به انتظار آمدن آقای برشگریو، خبرنگار مجلۀ ***نیوزویك*** نشستیم.

آگاهی برشگریو از برکناری من

۱۵ دقیقه پس از بازگشتم به منزل، برشگریو و همسرش به منزل ما آمدند، به او گفتم: «تو خبرنگار خوش شانسی هستی. تو اولین خبرنگاری هستی که این خبر را خواهی شنید.» آنگاه او را از آنچه گذشته بود، مطلع کردم. آنان با تعجب پرسیدند: «به نظر می‌رسد به جای ناراحتی، از این پیشامد خوشحال و راضی هستید؟»[۱] به او گفتم: «هر چه روی می‌دهد خواست خداوند است، چرا باید به خاطر این موضوع ناراحت باشم، در حالی که حتماً حکمتی در آن است.» برشگریو گمان کرد شاید علت برکناری مصاحبۀ وی با من بوده است، با خجالت پرسید: «امیدوارم من باعث آن نبوده باشم.» به او گفتم: «گمان نمی کنم، من با آنان در بسیاری از موارد اختلاف نظر داشته‌ام. شاید چیزی که می گویی، ساده‌ترین علت آن باشد.» حدود ساعت ۲۳، برشگریو و همسرش منزل ما را ترک گفتند، در حالی که آشکار بود آنچه را شنیده‌اند باور ندارند.

---

۱. هرتزوگ در کتاب جنگ روز آمرزش ادعا می کند که وقتی خبر برکناری به من (شاذلی) ابلاغ شد، در حضور یك خبرنگار خارجی گریه کرده‌ام. این گفته دروغ محض است و برشگریو هنوز هم زنده و در مجلۀ ***نیوزویك*** مشغول به کار است.

دیدار غیرمنتظره با حسنی مبارک

حدود ۱۵ دقیقه پس از رفتن برشگریو، زنگ تلفن به صدا در آمد. سرتیپ حسنی مبارك بود و گفت که می‌خواهد برای کاری مهم مرا ببیند. گمان کردم شاید از برکناری من اطلاع ندارد، اما او گفت به همین خاطر می خواهد مرا ببیند و حامل پیامی از رئیس جمهور است. از آمدنش استقبال کردم. در ساعت ۲۳:۳۰، حسنی مبارك به منزلم آمد. خلاصهٔ پیام رئیس جمهور چنین بود:

۱. او خدمات مرا، از جمله خدمت من در نیروهای مسلح در زمان صلح و جنگ را ارج می گذارد؛

۲. اختلافات مداوم میان من و وزیر جنگ به چنان مرحلهٔ خطرناکی رسیده است که مصلحت نیست ادامه یابد؛

۳. تعیین من به عنوان سفیر، به معنی تنزل درجه من نبوده و درجه و عنوان من محفوظ و حقوق من همردیف یك وزیر خواهد بود؛

۴. مقام سفیر مصر در لندن بالاترین مقام دیپلماتیك در مصر است؛

۵. برای اینکه مطمئن شوی، رئیس جمهور قصد تنزل رتبهٔ ترا ندارد، به درجهٔ سپهبدی ارتقا می‌یابی؛

۶. رئیس جمهور از اینکه منصب را بپذیری، خوشحال خواهد شد.

به حسنی مبارك گفتم: «اگر رئیس جمهور خود شخصاً حکم انتصاب را به من ابلاغ می کرد، می‌پذیرفتم، اما واگذاری این کار به احمد اسماعیل و آگاهی او از روابط میان من و احمد اسماعیل، نشانهٔ طرفداری رئیس جمهور از احمد اسماعیل و تأیید نظرات اوست.» باردیگر دستور را رد کردم و تأکید نمودم: «اگر این اظهار لطف باشد، متشکرم و نمی‌پذیرم. اگر هم تنبیه باشد، مایلم نظراتم را به طور علنی اعلام کنم.» حسنی مبارك پس از نیمهٔ شب، بدون توفیق در قانع نمودن من، منزلم را ترك گفت.

صبح روز ۱۳ دسامبر، روزنامه‌های صبح، خبر انتصاب جمسی را به ریاست ستاد ارتش چاپ کردند، بدون اینکه به سرنوشت سعدالدین شاذلی کوچکترین اشاره‌ای کنند. آیا برکنار شد؟ استعفا کرد؟ سفیر شد؟ یا مُرد؟ هیچ خبری منتشر نشد.

ملاقات با سادات در اسوان

با وجود نرفتنم به وزارت امور خارجه یا درخواست هر گونه مسؤولیتی، کارهای مربوط به تعیین من به عنوان سفیر، روال عادی خود را طی می کرد. پس از چند روز، برخی روزنامه‌ها خبر دادند که من به عنوان سفیر در لندن تعیین شده‌ام. اینجا بود که با دفتر رئیس جمهور تماس گرفتم و خواستار ملاقات با سادات شدم، تا سخنم را آشکارا به او بگویم و تأکید کنم آنچه را به وسیلهٔ احمد اسماعیل و حسنی مبارك به من ابلاغ کرده، نپذیرفته‌ام و همچنان در خانه‌ام به سر می‌برم. پس از چند روز از تقدیم درخواست ملاقات، دفتر رئیس جمهور با من تماس گرفت و اطلاع داد که رئیس جمهور روز ۶ ژانویه ۱۹۷۴، در اسوان مرا به حضور می‌پذیرد. دو ساعت زودتر از موعد به اسوان رسیدم و برای گذراندن وقت به هتل کتراکت رفتم. در آنجا محمد حسنین هیکل سردبیر روزنامهٔ *الاهرام* را دیدم. مدتی دربارهٔ جنگ اکتبر صحبت کردیم، تا اینکه موعد ملاقات من و رئیس جمهور فرارسید.

رئیس جمهور صمیمی و خودمانی بود. از حال همسر و خانواده‌ام و جز این جویا شد. سپس حالتی گله‌آمیز، ولی باتبسمی مصنوعی، به خود گرفت و گفت: «نه، نه، من از تو دلگیرم. چرا این کار را کردی؟ مگر دیوانه شده‌ای؟ حسنی مبارك را با پیامی به خانه‌ات فرستادم، اما تو پیام مرا رد کردی. وقتی حسنی به من گفت که تو نپذیرفته‌ای، بر آن شدم که شخصاً با تو صحبت کنم، اما حسنی گفت که موقعیت مناسب نیست، چون تو مصمم و کله‌شق هستی. گفتم بسیار خوب، بعداً با تو صحبت می کنم.» به او گفتم: «جناب رئیس جمهور، از اینکه نیروهای مسلح را ترك می کنم آزرده خاطر نیستم، چون هر افسری باید روزی برود و جای خود را به دیگری بدهد؛ آنچه برای من ناراحت کننده بود، شیوهٔ ابلاغ این تصمیم بود. شما این را به احمد اسماعیل محول کردید، در حالی که خوب می‌دانید روابط من و او چگونه است.» او گفت: «من می‌دانم میان تو و احمد اسماعیل چه می گذرد. به همین علت، وقتی احمد اسماعیل به من گفت که منصب را نپذیرفته‌ای و حرفهایی را که به او زده‌ای، به من اطلاع داد، گمان کردم که احمد اسماعیل مبالغه می کند. برای همین حسنی مبارك را فرستادم، اما تو باز رد کردی، و هنگامی که خواستم شخصاً بیایی، حسنی

موقعیت را مناسب ندانست.» آنگاه وی خندید و ادامه داد: «حتماً حسنی از تو می ترسد. به من بگو چه کار می کنی که زیردستانت از تو می ترسند؟»

سادات صحبتهایش را ادامه داد و پس از زیاده‌روی در ستایش از من، گفت که هنوز مورد اعتماد او هستم و تمام آنچه واقع شده به این خاطر است که مرا از وظیفه‌ای به وظیفهٔ دیگری بگمارد و علت دیگر، اختلاف شدید میان من و احمد اسماعیل بوده است و در توضیح آن، به برکناری محمود فوزی از نخست وزیری اشاره کرد و گفت: «فوزی هر روز از این وزیر یا آن مسؤول شکوه می کرد و می گفت که به دستورات او عمل نمی کنند. من آن قدر بیکار نیستم تا قاضی مسؤولان باشم. در مورد تو و احمد اسماعیل نیز باید یکی از شما از صحنه بیرون می‌رفت. پس از تأمل بسیار دریافتم بهتر است که تو بروی. من، تو را به بهترین مقام گماشتم. در این مورد، انتخاب لندن فقط به دلیل موقعیت اخلاقی آن نبوده است، بلکه در لندن به سفیری که در امور نظامی خبره باشد، نیاز دارم. ما در حال حاضر با آلمان غربی در تماس هستیم و آلمان در آینده ما را به سلاحهای پیشرفته مجهز خواهد کرد. سفیر ما در آلمان فردی غیرنظامی به نام محمدابراهیم کامل[1] است که در زندان هم‌سلول بودیم و من او را به کار در وزارت امور خارجه گماشته‌ام. کامل از امور نظامی سررشته‌ای ندارد و نمی تواند در مورد مسائل و قراردادهای نظامی مذاکره و بحث کند. حضور تو به عنوان سفیر در لندن، در اصل به عنوان شغل دوم پس از وظیفهٔ اصلی، یعنی تجهیز ارتش مصر است.»[2]

قانع شدم که مقام سفارت در لندن، ادامهٔ خدمتم در نیروهای مسلح و تقویت آن است. از این رو، پست را قبول کردم. سپس صحبت ما به روابط مصر و انگلستان، اوضاع مصری‌های مقیم انگلیس و مسائل دیگری کشیده شد. حدود ساعت ۱۳:۳۰،

۱. به دنبال استعفای اسماعیل فهمی در اعتراض به سفر سادات به قدس، محمد ابراهیم کامل در دسامبر ۱۹۷۷ به عنوان وزیر امور خارجه تعیین شد. محمد ابراهیم کامل نیز در سپتامبر ۱۹۷۸ در اعتراض به قرارداد کمپ دیوید استعفا کرد.

۲. گمان نمی کردم سادات در مورد تجهیز ارتش مصر به سلاحها و تجهیزات آلمانی دروغ می گوید. پس از رسیدنم به لندن در مه ۱۹۷۴، با سفیر آلمان در لندن تماس گرفتم و دریافتم او هیچ اطلاعی از این موضوع ندارد. به دنبال چند تماس محرمانه میان وی و دولتش، مشخص شد آنچه سادات به من گفته دروغی بیش نبوده است.

استراحتگاه رئیس جمهور در اسوان را ترك کردم. سپس به انتظار زمان پرواز به قاهره، به هتل کتراکت بازگشتم. در آنجا دوباره با حسنین هیکل ملاقات کردم. همان گونه که برشگریو اولین خبرنگاری بود که از خبر برکناری من اطلاع پیدا کرد، هیکل نیز اولین خبرنگاری بود که از نتیجهٔ گفتگویم با سادات در اسوان مطلع شد. با وجود این، در مورد تجهیز ارتش مصر به سلاحهای آلمانی چیزی به او نگفتم، زیرا سادات تأکید کرده بود که این خبر بسیار محرمانه است.

سفر به لندن

پس از اعلام خبر تعیین من به عنوان سفیر در لندن، مردم اعتقاد داشتند که این تصمیم تنها با هدف تبعید من از قاهره نیست، بلکه بخشی از نقشهٔ کشتن من است. سازمان اطلاعات اسرائیل و صهیونیست‌های تندرو که مرا دشمن شمارهٔ یك خود می‌دانند، براحتی می‌توانستند در لندن مرا به قتل برسانند. برخی‌ها به من توصیه کردند که به لندن نروم، اما من گوش ندادم و با خود گفتم: «زندگی من توأم با خطرات سپری شده است و خدمتم در لندن چیزی جز ادامهٔ این زندگی که همیشه در معرض تهدید حوادث بوده، نیست. من که از مرگ نمی‌ترسم و حتی متعجب هستم که چگونه پس از سالها خدمت در نیروهای مسلح و با وجود این همه خطرات جان سالم به در برده‌ام.»

به توصیهٔ سازمان اطلاعات [مصر] روز ۱۳ مه ۱۹۷۴ به طور مخفی از قاهره به لندن رفتم. چند ماه بعد دریافتم، از یك سو، همهٔ وعده‌های سادات پوچ بوده است، و از سوی دیگر، او اتهاماتی علیه من وارد می‌کند. خود را آمادهٔ پاسخگویی به این اتهامات کردم و با به‌خاطر آوردن سرنوشت سرلشکر لیثی ناصف ـ که به طور اسرارآمیزی در اوت ۱۹۷۳ در لندن فوت کرد و علت آن خودکشی اعلام شد ـ دریافتم خطری بزرگ برای سادات به‌شمار می‌آیم و چه بسا که او زودتر از صهیونیست‌های تندرو دست به کار شود و مرا به قتل برساند. پس با یك ارتباط محرمانه که نه سفارتخانه مصر و نه هیأت سیاسی لیبی از آن اطلاع داشتند، گذرنامهٔ لیبیایی برای خود و همسرم (البته با نامهای مستعار) تهیه کردم.

فصل هشتم

سادات در جستجوی سپر بلا

جلسهٔ شورای عالی نیروهای مسلح در ۲۱ نوامبر ۱۹۷۳

مسؤولیت رخنهٔ دفرسوار و محاصرهٔ ارتش سوم بر دوش سادات سنگینی می کرد و باتوجه به وضعیت روانی او ـ که خود در خاطراتش نیز بارها به آن اشاره کرده است ـ برای اینکه خود را بی گناه جلوه دهد، در متهم کردن هیچکس تردید به خود راه نمی‌داد. سادات به‌منظور اجرای اهدافش نخستین گام را در روز ۲۱ نوامبر ۱۹۷۳ در جلسهٔ شورای عالی نیروهای مسلح برداشت. به هنگام بررسی روند جنگ، او گفت: «همهٔ این مسائل در یک شب پیش آمد و آن هم شب ۱۹ اکتبر بود. اگر در آن شب سرنوشت ساز با دوراندیشی و قدرت اقدام کرده بودیم، رخنه را سرکوب می کردیم. در ضمن، با تو هستم سعد (شاذلی)! این همان شبی بود که تو در قرارگاه فرماندهی ارتش دوم حضور داشتی.»[1] بیدرنگ منظور سادات را دریافتم و از اینکه او چرا مخصوصاً آن شب را برمی گزیند، تعجب کردم. آیا اگر او

۱. ملاحظه می‌شود سادات در خاطراتش می‌نویسد که او روز ۱۶ اکتبر مرا به ارتش دوم اعزام کرد، اما در صورتجلسهٔ شورای عالی نیروهای مسلح ثبت شده که خود او گفته است مرا روز ۱۸ اکتبر اعزام کرد، نه روز ۱۶ اکتبر.

می گفت چنین کاری در روز ۱۸ اکتبر انجام شدنی بود، دیگران باید می‌پذیرفتند و هیچ دانش نظامی این را تجزیه و تحلیل نمی کرد؟ فوراً جواب دادم: «جناب رئیس جمهور! نیروهای ارتش دوم هر آنچه در توان داشتند، در آن شب به کار بستند.» وی گفت: «بعد از پایان جنگ تحقیق خواهیم کرد که چه کسی مسؤول رخنهٔ دفرسوار است.» من نیز با صدایی بلند گفتم: «بله، حتماً باید شناخته شود!»[1]

پس از پایان جلسه، مانند همیشه، من و وزیر جنگ، سادات را تا خودرویش همراهی کردیم. هنگام بازگشت، وزیر گفت: «چطور این گونه با رئیس جمهور صحبت می کنی؟ چرا سخن او را اتهامی علیه خودت می‌دانی؟ مگر تو فرماندهٔ ارتش دوم هستی؟ اگر مسؤولیتی باشد، متوجه ارتش دوم است.» من نیز گفتم: «حضور من در قرارگاه ارتش دوم، مرا در قبال آنچه این ارتش انجام داده بود، مسؤول می‌سازد. من با تصمیمات و طرحهای فرماندهان ارتش دوم در ۲۴ ساعت حضورم در کنار آنان موافقت کردم.» پس از جدا شدن از وزیر جنگ، سرتیپ عبدالمنعم خلیل، فرماندهٔ ارتش دوم را احضار کردم و به او گفتم: «عبدالمنعم! من بوی خیانت و توطئه را حس می کنم. ظاهراً آنان در پی کسی هستند تا همهٔ اشتباهات خود را بر گردن او بیندازند. هشیار باش و از اسناد ارتش دوم محافظت کن تا کسی موفق به ربودن یا مخدوش کردن آنها نشود.»

در این جلسهٔ شورای عالی نیروهای مسلح، سادات به موضوع مهم ارتش و سیاست اشاره کرد و بسیار هم بر آن تأکید داشت. او گفت: «نیروهای مسلح باید تنها وظایف خود را انجام بدهند و کاری به سیاست نداشته باشند. تصمیم جداسازی نیروها، تصمیمی سیاسی بود و اینکه توافق حاصل شود یا نه، به شما ارتباطی ندارد. شما باید فقط به کارهای خود بپردازید.» با سابقهٔ طولانی خدمتمان در نیروهای مسلح، دریافتیم که این سخنان سادات به منزلهٔ پیام یا تهدیدی پوشیده به کسی یا پاسخی به شایعات است. سادات به چه کسانی اشاره داشت؟ سه هفته پس از این جلسه، جواب آن آشکار شد: سادات سرتیپ عبدالمنعم خلیل،

---

۱. همهٔ این گفتگوها بر روی نوار ضبط شده و امیدوارم روزی پخش شود. اگر سادات بکوشد که مانند نیکسون آنها را پاك کند، کارشناسان یقیناً به این امر پی خواهند برد.

سرتیپ عبدالمنعم واصل، سرتیپ سعد مأمون و من (شاذلی) را از کار برکنار کرد و مقامهایی بلندپایه به ما داد. من به عنوان سفیر در لندن، البته همردیف وزیر، عبدالمنعم واصل، به عنوان استاندار و همردیف معاون وزیر، عبدالمنعم خلیل معاون وزیر جنگ و سعد مأمون نیز به عنوان استاندار تعیین شدیم. این پستهای بلندپایه نتوانست این حقیقت را پنهان سازد که سادات از آگاهترین افراد به اسرار جنگ اکتبر خلاص شده است.

دوگانگی رفتار سادات

زمانی که سادات در فوریه ۱۹۷۴، برای شرکت در جشن اجرای اولین قرارداد جداسازی نیروها در پارلمان حضور پیدا کرد و شروع به اعطای مدال و نشان به فرماندهان شرکت کننده در جنگ نمود، مردم از یکدیگر می‌پرسیدند: «پس شاذلی، سعد مأمون، عبدالمنعم واصل و عبدالمنعم خلیل کجا هستند؟» به علت نظام دیکتاتوری حاکم و نیز به‌خاطر خوشحالی ناشی از پیروزی جنگ اکتبر، هیچکس آشکارا این را ابراز نکرد. اتفاقاً خود من در هنگام توزیع نشانهای شجاعت، در منزلم پای گیرندهٔ تلویزیون نشسته بودم و این مراسم را تماشا می کردم. همسرم تلویزیون را خاموش کرد و گفت: «این مسخره بازی چیست؟ این چیزی جز یك نمایش پوچ و بی‌معنی نیست.» من از او خواستم که تلویزیون را روشن کند و به او گفتم: «واقعاً نمایشنامه است، اما جزو تاریخ مصر است و باید آن را ببینیم.» در این حال، به یاد حرف سعد مأمون افتادم که گفت: «اگر عبور از آبراه شکست بخورد، سر سه نفر قطع خواهد شد.» گمان می کنم او خبر نداشت که حتی در صورت موفقیت عملیات عبور، باز این سرها بریده خواهند شد.

سادات برای اینکه به شك ایجاد شده دربارهٔ مسؤول ایجاد رخنهٔ دفرسوار دامن زند، نام مرا جزو فرماندهانی که در پارلمان از آنان تقدیر به عمل آمد و به آنان نشان اهدا شد، ذکر نکرد. هنگامی که سادات - می گویم سادات، نه ملت مصر - سعی در ناچیز جلوه دادن نقش من در جنگ اکتبر داشت، کشورهای عرب، به طور اعم و سوریه به طور اخص، نقش من در جنگ را ستودند. در مراسم بزرگی که دمشق به منظور قدردانی از قهرمانان جنگ اکتبر برگزار کرد، سوری‌ها نقش مرا فراموش نکردند و بالاترین نشان

نظامی سوریه را به من اعطا کردند. این مراسم از رادیو مستقیماً پخش می‌شد و هنگام خواندن نام من همراه با نشانی که به من اعطا شد ـ هرچند در آن مراسم حاضر نبودم ـ ابراز احساسات حضار به حدی بود که شنوندگان در مصر گمان کردند من در دمشق بوده‌ام. اقدام سوری‌ها ضربهٔ شدیدی بر سادات وارد آورد، سوری‌ها می‌خواستند به اعراب بگویند که سادات تظاهر به دوستی می‌کند، اما در واقع اوست که کینه‌توزی را پیشهٔ خود کرده، نه دیگران. به همین خاطر، سادات تصمیم گرفت اشتباه خود را جبران کند، اما اشتباه بزرگتری مرتکب شد. در سال ۱۹۷۴ که سفیر مصر در لندن بودم، روزی وابستهٔ نظامی [مصر] دستپاچه و خجل به دفترم آمد. به او کمك کردم تا حرف خود را بر زبان آورد، وی گفت: «تیمسار! نمی‌دانم چگونه شروع کنم. ای کاش هیچ وقت در چنین موقعیتی قرار نمی‌گرفتم، اما دستور به من ابلاغ شده است و می‌دانید که موظف به اجرای آن هستم. رئیس جمهور نشان ستارهٔ شرف را به شما اعطا کرده‌اند.» نشان را به آرامی از او گرفتم. در همان حال، مطمئن بودم که مصر ـ و نه سادات ـ در آینده و هنگامی که حقیقت را دریافت، از من قدردانی خواهد کرد.

مطرح کردن روز ۱۹ اکتبر به عنوان زمان وقوع رخنهٔ دفرسوار در شورای عالی نیروهای مسلح، آغاز سلسله اقدامات سادات برای انداختن تقصیر رخنهٔ دشمن به گردن من بود؛ جلسهٔ مجلس و عدم حضور من در این نمایش، اقدام بعدی بود. تا مه ۱۹۷۸، در برابر ادعاهای سادات سکوت اختیار کردم، اما پس از انتشار خاطرات او دیگر سکوت را جایز ندانستم و تصمیم گرفتم که به آن ادعاها پاسخ بدهم. انتشار خاطرات سادات برای من دو فایده داشت: اول، استفاده از اعترافات سادات که به زبان خود او اظهار شده و سندی معتبر است، و دوم اینکه بهانه‌ای به منظور نگارش خاطراتم فراهم آمد.

تاریخ دقیق برکناری من

سادات در صفحهٔ ۳۴۱ خاطراتش مدعی است که روز ۱۹ اکتبر ۱۹۷۳ مرا از کار برکنار کرد. اگر به جای آن می‌نوشت درصدد برآمدم او را از کار برکنار کنم، ادعایش به راستگویی نزدیکتر بود. معنی برکناری این است که فرد پس از برکناری هیچ کاری

انجام ندهد، در حالی که حقیقت جز این بود، زیرا تا ۱۲ دسامبر ۱۹۷۳ بر سر کارم حاضر می‌شدم. شاید هم عده‌ای بگویند که برای من بهتر است که ادعای سادات را بپذیرم، زیرا نه تنها نیروهای مسلح پس از روز ۱۹ اکتبر دستاوردی نداشتند، بلکه برعکس، گرفتاری‌ها پس از این تاریخ شروع شد و ابتکار عمل در زمینه‌های نظامی و سیاسی از دست رفت. به این گونه افراد می‌گویم که جهت امانتداری تاریخی موظف به نوشتن چنین مطالبی هستم.

وجود من یک عامل فشار بر تصمیم‌گیری‌ها بود، حتی اگر به نظر من توجه نمی‌شد. حضور من تا روز ۱۲ دسامبر که باعث نجات لشکر ۴ زرهی از نابودی و حفظ آن جهت دفاع در برابر حملهٔ دشمن به منظور اشغال قاهره شد، کافی است که نشان دهد ماندن من به سود مصر بوده است. خودداری من از امضای دستور اعزام لشکر ۴ زرهی بود که وزیر جنگ را وادار به عقب‌نشینی کرد. قطعاً سادات در صدد برآمده بود مرا قبل از ۱۹ اکتبر از کار برکنار کند. اگر سادات تصمیم بگیرد کسی را کنار زند، برای این کار برنامه‌ریزی می‌کند و می‌کوشد با دروغ‌پردازی زمینهٔ مورد نظر را مهیا کند. با سرلشکر لیثی ناصف، سپهبد محمد صادق و دکتر عزیز صدقی نیز این چنین رفتار کرده، حالا نوبت من فرا رسیده بود. پس از من، ممدوح سالم، عبدالغنی جمسی، محمد علی فهمی و دیگران نیز به همین سرنوشت دچار شدند. من به کسانی که هنوز هم با سادات همکاری می‌کنند، هشدار می‌دهم که مراقب باشند و از کاری که سادات با پیشینیان کرده، درس عبرت بگیرند. بار دیگر می‌گویم سادات به دلایل زیر تصمیم داشت از روز ۱۲ اکتبر ۱۹۷۳ مرا از کار برکنار کند:

۱. به دنبال موفقیت چشمگیر نیروهای مسلح در عبور از آبراه سوئز، همهٔ مطبوعات عربی و خارجی بر نقش مؤثر من در این مهم تأکید کردند و کار به آنجا رسید که تصویر من در بسیاری از خانه‌های مردم مصر و کشورهای عرب نصب شد و همچنین روی جلد بسیاری از نشریات خارجی به چاپ رسید. به طور قطع، سادات از این خبرها مطلع شد و تخم کینه و حسادت را در دل پروراند؛

۲. روز ۱۲ اکتبر با گسیل لشکرهای ۲۱ و ۴ زرهی به صحنهٔ نبرد مخالفت کردم، در حالی که سادات بر گسیل این دو لشکر پافشاری کرد. در ۱۵ اکتبر خواستار بازگرداندن

لشکرهای ۲۱ و ۴ زرهی به غرب آبراه شدم، اما سادات آن را رد کرد. روز ۱۶ اکتبر با سادات و وزیر جنگ در مورد شیوهٔ سرکوب نیروهای رخنه کننده اختلاف پیدا کردم، و سادات به من پرخاش کرد و کنترل اعصابش را از دست داد.

به این ترتیب، درمی‌یابیم که نیت برکناری من در نتیجهٔ عامل حسادت، از همان نخستین روزهای نبرد در ذهن سادات متبلور شده بود و سپس از روز ۱۲ اکتبر در نتیجهٔ عامل مبارزه‌جویی شکل نهایی گرفت.[1] رفتار سادات در ۱۶ اکتبر نیز نشانه‌ای آشکار بود که او دیگر تاب تحمل حضور مرا ندارد. اگر حملهٔ ما به منظور سرکوب نیروهای رخنه‌کننده در روز ۱۷ اکتبر طبق طرح احمد اسماعیل ـ که مورد تأیید سادات قرار گرفت ـ موفق می‌شد، سادات حتماً پس از جنگ مدعی می‌شد که مرا در ۱۶ اکتبر ۱۹۷۳ از کار برکنار کرده، اما چون حمله ـ طبق پیش بینی من ـ شکست خورد، پس ۱۶ اکتبر روز مناسبی برای اعلام برکناری من نبوده است.

ادعاهای دروغ سادات علیه من

۱. سادات حملهٔ واقعی خود را علیه من در آوریل ۱۹۷۴ در مصاحبه‌ای با سلیم لوزی سردبیر مجلهٔ *الحوادث*، آغاز کرد. او در این مصاحبه مدعی شد که روز ۱۶ اکتبر به من دستور داد: «تو باید یك ساعت و نیم دیگر در اسماعیلیه باشی، اطراف دفرسوار را محاصره کن، به طوری که بگذاریم اسرائیلی‌ها داخل منطقه شوند، اما قدرت خروج نداشته باشند. سپس اسرائیلی‌ها، همه، در مشت من اسیر خواهند شد.» برای این سخن هیچ تفسیری جز اینکه بگویم سخنی بچگانه است، وجود ندارد. درست همانند داستانهایی که مادربزرگها برای نوهٔ خود پیش از خواب می گویند، همان گونه که مادربزرگ سادات حتماً در کودکی برای او چنین داستانهایی را تعریف کرده بود. مدیریت جنگ و تعیین مأموریتهای نظامی آن گونه نیست. من و هر شخص صاحب اندیشه‌ای، شرمسار خواهیم

۱. اگر سادات آزادمنش بود، به هر نظر مخالف گوش می‌داد تا از آن استفاده کند، اما متأسفانه هر کسی که با وی اختلاف نظر پیدا کند، او را رقیب خود می‌پندارد.

بود که این سخن به رئیس جمهور مصر منتسب شود، یا نسبت داده شود. من روز ۱۸ اکتبر به جبهه رفتم و این در دفاتر گزارش جنگ ثبت شده است. هدف سادات از این ادعا، افشا نکردن برخورد روز ۱۶ اکتبر میان من و اوست.

۲. سادات مدعی است که من (شاذلی) روز ۱۹ اکتبر خواستار عقب نشینی کامل نیروها از سینا شدم که این دروغ بزرگ دیگری است. آنچه من خواستم عقب کشاندن چهار تیپ زرهی بود و تازه بعد از این عقب نشینی تاکتیکی، باز هم در کرانهٔ شرقی آبراه ۹۰ هزار نفر و ۵۰۰ تانك در اختیار داشتیم. مقایسه میان نیرویی که در صورت اجرای طرح من در کرانهٔ شرقی می‌ماندند و آنچه در اولین قرارداد جداسازی نیروها برای مصر تعیین شد (۷ هزار نفر و ۳۰دستگاه تانك)، جالب توجه است. آنچه سادات توانست با سیاست به دست آورد تفاوت چشمگیری با آنچه ممکن بود با جنگ به دست آوریم، داشت. اگر سادات بگوید به این علت مرا از کار برکنار کرده است که خواستار عقب‌نشینی چهار تیپ زرهی از کرانهٔ شرقی به غرب آبراه شده‌ام، و باز در شرق آبراه ۹۰هزار نفر به همراه ۴,۲۵۰ قطعه سلاحهای ضدتانك برای ما می‌ماند[۱]، کاری نکرده است جز امضای حکم محکومیت خویش. به این دلیل است که سادات چنین دروغ بزرگی را جعل کرد و موضوع برکناری مرا با عقب‌نشینی همه نیروهای خودی از سینا مرتبط ساخت. من به غیر از سادات و وزیر جنگ، شش شاهد دارم که می توان از آنان پرسید آیا من خواستار عقب نشینی از سینا بوده‌ام یا نه؟

۳. در همان مصاحبه سادات می گوید: «من توانستم نبرد را در خطوط درگیری روز ۲۲ اکتبر متوقف کنم»، اما او روشن نمی کند که چرا نتوانست خط ۲۲ اکتبر را نگهدارد؟ یك اصل نظامی هست که می گوید هرگاه نیرویی بخواهد دشمن را در پشت یك خط زمینگیر کند، باید توانایی نگهداری آن خط را داشته باشد. ناتوانی ما در حفظ این خط در پی آغاز تهاجم دشمن در ۲۳ اکتبر، دلیل قاطع ضعف نیروهای ما در این خط بود. اگر سادات با

۱. این وضعیت پس از کاستن همهٔ تلفات تا شامگاه روز ۱۹ اکتبر و بر اساس عقب کشاندن چهار تیپ زرهی از شرق آبراه بود.

طرح من در مورد عقب کشاندن چهار تیپ زرهی (سه تیپ زرهی از ارتش دوم و یك تیپ زرهی از ارتش سوم) در شب ۲۰ اکتبر موافقت می کرد، آثار مثبت آن از صبح روز ۲۱ اکتبر آشکار می‌شد و ما می توانستیم نیروی رخنه کنندهٔ دشمن را در روزهای ۲۱ و ۲۲ اکتبر سرکوب یا دست کم محصور کنیم. در صورتی که آتش‌بس برقرار می‌شد و آن چهار تیپ در اطراف منطقهٔ رخنه استقرار داشتند، دشمن قدرت نقض آتش‌بس در ۲۳ اکتبر را نداشت. زیرا در آن صورت، توانایی دفع و نابودی او را داشتیم. مسؤولیت محاصرهٔ ارتش سوم در روز ۲۳ اکتبر، به هر حال بر دوش سادات است و او می کوشد که از این مسؤولیت شانه خالی کند، اما بیهوده است!

۴. سادات افزود که من (شاذلی) روز ۱۹ اکتبر با روحیه‌ای متزلزل از منطقهٔ عملیاتی بازگشته‌ام، باید بگویم این نیز ادعایی خنده‌آور است. می توانم مدعی شوم که بحمدالله در طول خدمتم دچار حمله‌های روانی نشده‌ام. چتربازان و کماندوهایی که با من کار کرده‌اند، مرا می‌شناسند و پوچی ادعای سادات را درك می کنند. این سادات است که دچار حمله‌های روانی شده و آنچه در زیر می آید نمونه‌ای از آن است:

الف. سادات در مصاحبه با همت مصطفی (خبرنگار رادیو مصر) در روز ۱۵ مه ۱۹۷۷، اعتراف کرد به خاطر اینکه [در رژیم سابق] در ساعت ۳ بامداد برای دستگیری به‌سراغ او آمده بودند، دچار حملهٔ روانی شد و این ناراحتی تا یك سال و نیم گریبانگیرش بود. سادات همچنین گفت که از این بیماری شفا یافته است و در صفحهٔ ۱۰۴ خاطراتش به‌طور مختصر به آن اشاره کرده است؛

ب. در صفحهٔ ۲۲۸ خاطراتش در مورد حالت روانی او به دنبال شکست ژوئن ۱۹۶۷ این چنین می گوید: «حالتی عجیب به من دست داد، نمی توانستم زمان و گاهی مکان را بازشناسم»؛

ج. در صفحهٔ ۲۶۴ خاطراتش می نویسد: «پس از فوت عبدالناصر، هنگامی که جسد او را در تابوت دیدم، حملهٔ روانی ناگهانی به من دست داد. سپس مرا به ساختمان شورای رهبری انقلاب بردند و پزشکان پنج آمپول به من تزریق کردند که ساعت یك بعد از ظهر بیدار شدم»؛

د . در صفحهٔ ۳۵۷ خاطراتش در مورد حالت روانی او در روز ۱۲ دسامبر ۱۹۷۳[1] می گوید: «به مدت چهار روز دچار خونریزی شدم و پزشکان به من گفتند که این خونریزی به علت حملهٔ روانی است.» در همان صفحه می گوید: «حالت روانی متلاطمی داشتم» ؛

هـ. یك نمونهٔ دیگر نیز هست که سرهنگ معمر قذافی و سرگرد عبدالسلام جلود شاهد آن بوده‌اند و به ذکر آن نمی‌پردازم.

سادات که سابقه‌ای طولانی در حمله‌های روانی دارد، آنچه را در خود حس می کند به دیگران نسبت می‌دهد. از این رو، هر کس با وی اختلاف نظر پیدا کند، او را بیمار روانی خطاب می کند و من اولین و آخرین آنان نیستم. سادات پس از من دو وزیر امور خارجه را به بیماری روانی متهم ساخت: اسماعیل فهمی وزیر پیشین امور خارجه که از سفر به قدس سرپیچی کرد و سادات در صفحهٔ ۴۰۷ خاطراتش نوشت: «بیچاره، اعصابش تحمل این اقدام را نداشت و استعفا کرد»، و محمد ابراهیم کامل (جانشین اسماعیل فهمی) که از امضای قرارداد کمپ دیوید خودداری کرد، به همین بیماری متهم شد. خطرناکترین حالت بیماری روانی این است که شخص مریض گمان برد دیگران بیمارند و او سالم است؛ این عین حالتی است که در انور سادات دیده می‌شود.

---

۱. روز ۱۲ دسامبر ۱۹۷۳ روزی بود که کیسینجر از قاهره رفت، سادات مرا از کار برکنار کرد و همچنین دچار حملهٔ روانی شد.

خاتمه

این روایتی کامل و واقعی از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ بود که با آنچه تاکنون دربارهٔ این جنگ انتشار یافته است، بسیار تفاوت دارد. این نوشته بی‌هیچ فشار یا سانسوری نگاشته شده است. رویدادها را با چنان صراحت تمام و غیر معمولی بیان کرده‌ام که شاید عده‌ای گمان کنند که من در کتاب حاضر، اسراری نظامی را فاش ساخته‌ام. برای روشن ساختن این موضوع باید تعریف درست واژهٔ اسرار نظامی را ارائه کنم. اسرار نظامی یعنی: «اطلاعاتی دربارهٔ نیروهای مسلح کشور است که دشمن از آن آگاه نیست و او در نتیجهٔ اطلاع از آنها می‌تواند امنیت کشور را تهدید کند.» سرپوش گذاشتن بر حقایق به بهانهٔ حفظ اسرار نظامی، در حالی که فقط به منظور فریب ملت مصر و جهان عرب انجام گرفت، تلاشی نامیدانه است که سادات با آن می‌کوشد از اشتباهات غیرقابل جبرانش در مورد مردم مصر و نیروهای مسلح آن، شانه خالی کند.

دشمن بخوبی می‌داند که ما در شبهای ۱۲ اکتبر و ۱۳ اکتبر، لشکرهای ۴ و ۲۱ زرهی را از کرانهٔ غربی به شرق آبراه منتقل کردیم و در روز ۱۴ اکتبر حمله‌ای ناموفق انجام دادیم که در آن ۲۵۰ دستگاه تانك ما نابود شد. دشمن خود در شب ۱۶ اکتبر با نیرویی به استعداد یك تیپ پیاده و یك تیپ زرهی به منطقهٔ دفرسوار رخنه کرد. دشمن از حملهٔ ما در روز ۱۷ اکتبر که به هدف بازپس گیری دفرسوار صورت گرفت و در طی آن تیپ ۲۵ زرهی

به طور کامل نابود شد، آگاه است. دشمن بخوبی می‌داند که شامگاه روز ۱۸ اکتبر، پنج تیپ زرهی و یك تیپ پیاده در غرب آبراه داشت، ارتش سوم را در روزهای ۲۳ و ۲۴ اکتبر محاصره کرد و در هنگام آتش‌بس روز ۲۴ اکتبر، سه لشکر زرهی او در غرب آبراه در برابر یك لشکر زرهی مصر مستقر بودند. آنچه دشمن از آن اطلاع نداشت این بود که «چرا مصری‌ها این اشتباهات را مرتکب شدند و چه کسی این تصمیمات نابخردانه را اتخاذ کرد؟» این مسائل، اطلاعات محرمانه‌ای نیست که در صورت اطلاع دشمن از آن، به امنیت مصر ضربه وارد می‌شود، اما سادات می‌خواهد با مخفی کردن این حقایق، خود را از گرداب اتهامات نجات دهد.

این جنگ سرشار از عبرت است. بارزترین مسأله و مؤثرترین آن بر روند عملیات درگیری میان رهبری سیاسی و فرماندهی نظامی بود. درگیری میان رهبری سیاسی و فرماندهی نظامی مشکلی همیشگی است، اما در هیچ موردی همانند مصر در هنگام جنگ اکتبر ۱۹۷۳ نبوده است. فرماندهی نظامی می‌توانست دستاوردهای بسیاری را محقق سازد، اما اکنون همهٔ اسراری که سادات سعی در پنهان ساختن آنها داشته، آشکار و معلوم شده است. سادات با دخالتهای بیجا و تصمیمات اشتباه خود، روند جنگ اکتبر ۱۹۷۳ را بکلی معکوس ساخت. اینك که همه اسراری را که سادات به پنهان ساختن آنها توجه داشت، برملا شده، وقت آن است که اشتباهات خود را در گفتگویی مورد بحث قرار دهیم و مسئول هر اشتباه را مشخص کنیم تا بدانیم قهرمانان واقعی و دروغین این جنگ چه کسانی هستند.

آلبوم تصاویر



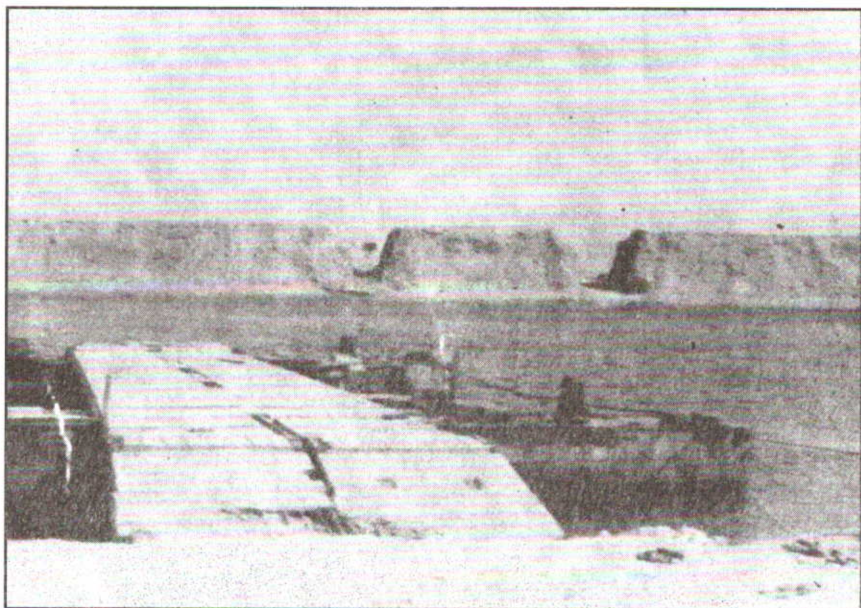
بالا رفتن افراد پیاده از خاکریز دشمن در کرانهٔ شرقی آبراه



روش گشودن معبر در خاکریز به وسیلهٔ فشار آب



آغاز به کار نیروی زرهی، حدود ساعت ۵ + س



وضعیت خاکریز پس از گشودن معابر به وسیلهٔ فشار آب



از راست: سرتیپ جمال علی رئیس دایره مهندسی و سرلشکر شاذلی در هنگام نظارت بر تمرین گشودن معبر در خاکریز توسط نیروهای مهندسی، سال ۱۹۷۱



سرلشکر شاذلی در حال سخنرانی برای افسران و سربازان شرکت کننده در تمرین عبور یك گردان پیاده نظام تقویت شده از آبراه سوئز براساس رهنمود شمارهٔ ۴۱

آموزش سربازان در مورد بالا کشیدن چرخ دستی از دیوارهٔ خاکریز



خدمهٔ توپ مستقیم زن در حال بالا بردن عرادهٔ توپ از خاکریز



یك سـربـاز در حـال حـمل تیـربار
متوسط و بالا رفتن از خاکریز



خدمهٔ خمپاره‌انداز ۸۲ میلی متری در حال بالا رفتن از خاکریز



سرلشکر شاذلی به همراه معاون وزیر دفاع جمهوری دموکراتیک کره در هنگام بازدید از خلبانان کره‌ای



سرهنگ شاذلی فرماندهٔ گردان عربی در کنگو در سال ۱۹۶۰

سرلشکر شاذلی به همراه پادگورنی و سادات، مه ۱۹۷۱

به ترتیب از سمت راست، نفر دوم ژنرال اکنیف، سرلشکر شاذلی و سرلشکر لیثی ناصف، مه ۱۹۷۲

سرلشکر شاذلی در گفتگو با برخی فرماندهان عرب - نفر وسط ولیعهد بحرین است

سرلشکر شاذلی در حال مطایبه با سفرای الجزایر و مغرب



شاذلی در میان سربازان



سرلشکر شاذلی در حال بازدید از لشکر ۲ پیاده و گفتگو با سرتیپ دوم حسن ابوسعده فرماندهٔ لشکر، مدتی پیش از ضدحملهٔ دشمن در روز ۸ اکتبر ۱۹۷۳



گفتگوی سرلشکر شاذلی با سرتیپ دوم حسن ابوسعده پیش از ضدحملهٔ دشمن در روز ۸ اکتبر ۱۹۷۳



بازدید سرلشکر شاذلی از یك موضع خط بارلو پس از تصرف آن توسط نیروهای مصری



سرلشکر شاذلی با سادات در اتاق عملیات، روز ۱۶ اکتبر ۱۹۷۳



سرلشکر شاذلی در هنگام جنگ اکتبر ۱۹۷۳